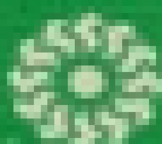
۱۷

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

ترجمه بحارالانوار جلد 17: تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 3

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 978-600-715070-2 : ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد17

تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 3

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 17

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب سیزدهم: وجوب اطاعت از پیامبر صلّی الله علیه و آله و دوستداری ایشان و تفویض امر به حضرتش

آیات:

- قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ (1)

{بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعا خداوند کافران را دوست ندارد. }

- وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (2) {خدا و رسول را فرمان برید باشد که مشمول رحمت قرار گیرید. }

- لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ (3)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند. }

- وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ * وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ. (4) {و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند وی را به باغهایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آن جاودانه اند و این همان کامیابی بزرگ است، و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او

1- . آل عمران / 32
2- . آل عمران / 132
3- . آل عمران / 128
4- . نساء / 13 - 14

تجاوز نماید وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت آور است. }

- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجام تر است. }

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً المائده (2)

{و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند. }

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (3)

{و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و [از گناهان] برحذر باشید پس اگر روی گرداندید بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن [پیام] آشکار است. }

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (4) {و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. }

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (5)

1- . نساء / 59
2- . نساء / 69
3- . مائده / 92

4- . انفال / 1
5- . انفال / 20

{ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که[سخنان او را] می شنوید}

- وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ (1) {و از خدا و پیامبرش فرمان می برند آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد.}

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (2)

{و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند. و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی بی شک [برای جهاد] بیرون خواهند آمد بگو سوگند مخورید اطاعتی پسندیده [بهتر است] که خدا به آنچه می کنید داناست. بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید پس اگر پشت نمودید [بدانید که] بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [ماموریتی] نیست. خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک

1- . توبه / 71
2- . نور / 52- 56

نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند. و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. }

- وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً (1)

{و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعا دچار گمراهی آشکاری گردیده است. }

- یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَمَن یُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا(2)

}تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است {.

- إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِیرًا * خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا لَّا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا * یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا (3)

{خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است. جاودانه در آن می مانند نه یاری می یابند و نه یاوری. روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند می گویند ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم. }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ (4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده های خود را تباه مکنید. }

- وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهِ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَنْ یَتَوَلَّ یُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِیماً (5) {و

هر کس خدا و پیامبر او را فرمان برد وی را در باغهایی که از

1- . احزاب / 36
2- . احزاب / 71
3- . احزاب / 64- 66
4- . محمد / 33
5- . فتح / 17

زیر [درختان] آن نهرهایی روان است درمی آورد و هر کس روی برتابد به عذابی دردناک معذبش می دارد. }

- وَ إِنْ تُطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً (1) {و

اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. }

- أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِم مَّا هُم مِّنکُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَیَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَهُمْ یَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِیدًا إِنَّهُمْ سَاء مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ * اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ * لَن تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَیْئًا أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ * یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعًا فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَی شَیْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ * اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ * إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِکَ فِی الأَذَلِّینَ * کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ (2)

{آیا ندیده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته اند آنها نه از شمایند و نه از ایشان و به دروغ سوگند یاد می کنند و خودشان [هم] می دانند. خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است راستی که چه بد می کردند. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند و [در نتیجه] برای آنان عذابی خفت آور است. در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند.]روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حق به جانب آنهاست آگاه باش که آنان همان دروغگویانند. شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان

1- . حجرات / 14

2- . مجادله / 13- 21

برده است آنان حزب شیطانند آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی خیزند آنان در [زمره] زبونان خواهند بود. خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است. }

- ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (1)

{این [عقوبت] برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا درافتد [بداند که] خدا سخت کیفر است. }

- وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (2)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. }

- وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِینُ (3)

{و خدا را فرمان برید و پیامبر [او] را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام رسانیِ آشکار است. }

تفسیر:

میگویم: تفسیر «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(4)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. } را در باب عصمت آوردیم، چنان که خواهد آمد،منظور از «اولی الأمر» امامان معصوم علیهم السلام هستند. «وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً» یعنی این فرجامش نیکتر است، و یا این تأویل بدون شک از تأویل شما نیکتر است. «فَإِنَّما عَلَیْهِ» یعنی بر عهده پیامبر صلّی الله علیه و آله «ما حُمِّلَ» یعنی ابلاغ رسالت «وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ» یعنی گردن نهادن. «إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً» یعنی وقتی رسول خدا

1- . حشر / 4
2- . حشر / 7
3- . تغابن / 12
4- . آل عمران / 128

صلّی الله علیه و آله به کاری فرمان دهد؛ اما از برای بزرگداشت از خداوند نیز نام برده تا آگاه سازد که فرمان حضرت صلّی الله علیه و آله همان فرمان خداوند است. گفتهاند این آیه درباره زینب بنت جحش، دختر عمه پیامبر صلّی الله علیه و آله ، یعنی دختر أمیمه بنت عبدالمطلب نازل شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد اما او و برادرش عبدالله سر باز زدند؛ نیز گفته شده درباره امّ کلثوم بنت عقبه نازل شده است. «وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِ»(1)

{که خود را [داوطلبانه] به پیامبر بخشید. } و پیامبر صلّی الله علیه و آله او را به عقد زید درآورد. «أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ» یعنی چنین نیست که پیرامون کارشان خودشان بخواهند اختیاری بکنند، بلکه بایست اختیارشان را پیرو اختیار خداوند و رسولش قرار دهند. «یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ» یعنی چهرههایشان همچون گوشتی که بر آتش کباب میشود از این رو به آن رو میشود، و یا از حالتی به حالت دیگر درمیآید. «لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ» یعنی از پاداش کردههای آنان چیزی نمیکاهد؛ فعل «یَلِتْکُمْ» از «لاتَ لیتاً» برگرفته شده که به معنای «کاستن» است. در «یُحَادُّونَ» نیز «محادّه» به معنای مخالفت و ضدیّت است و در «شَاقُّوا» «مشاقّه» به معنای مخالفت و دشمنی.

روایات:

1. کافی: از ابی اسحاق نحوی روایت شده که وی گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان شنیدم که فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را بر اساس محبت خود تربیت کرد و فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(2)

{و راستی که تو را خویی والاست. } سپس امر را به ایشان تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(3) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } و باز فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ

-1 . احزاب / 50
-2 . قلم / 4

3- . حشر / 7

أَطاعَ اللَّهَ»(1)

{هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده. } سپس پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله امر را به حضرت علی علیه السلام تفویض کرد و او را امین خود نهاد و شما سر سپردید و مردم انکار کردند؛ به خدا سوگند ما شما را بر این دوست میداریم که چون ما سخن گفتیم سخن بگویید و چون ما دم بستیم دم فرو بندید. ما واسطه میان شما و خداوند عزّ و جلّ هستیم. خداوند در خلاف امر ما برای هیچ کس خیری ننهاده است(2).

از عاصم نیز همانند این حدیث روایت شده است(3).

2. کافی: از زُراره روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: خداوند عزّ و جلّ امر آفریدگان خود را به پیامبرش صلّی الله علیه و آله تفویض کرد تا ببیند اطاعت آنان چگونه است، «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. }(5).

از ثعلبه نیز همانند این حدیث روایت شده است(6)،

همچنین در بصائر الدرجات از ابن عبد الجبار(7).

3. کافی: از فُضَیل بن یسار روایت شده که وی گفت: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام به یکی از یاران قیس ماصر میفرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبر خود صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد و تربیت ایشان را نیک گرداند؛ چون تربیت را از برای حضرتش تمام گرداند فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(8)

{و راستی که تو را خویی است والا. } سپس امر دین و امت را به ایشان تفویض کرد تا کار

1- . نساء / 80
2- . اصول کافی 1: 265

3- . اصول كافى 1: 265
4- . حشر / 7
5- . اصول كافى 1: 266
6- . اصول كافى 1: 267
7- . بصائر الدرجات: 111
8- . قلم / 4

بندگان خدا را تدبیر کند؛ آنگاه فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} رسول خدا صلّی الله علیه و آله رهیافته و توفیقمند و تأیید شده به روح القُدُس بود، در راه تدبیر خلق هیچ لغزش و خطایی نداشت چه به آداب الهی تربیت شده بود. خداوند عزّ و جلّ دو رکعتْ دو رکعت، ده رکعت نماز واجب گردانید و رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو رکعت به دو رکعت و یک رکعت به نماز مغرب افزود و افزودههای حضرت صلّی الله علیه و آله با واجبِ خداوند همسان گشت، چنانکه ترک آنها جز در سفر جایز نیست، مگر در نماز مغرب که به آن یک رکعت افزود و آن را چه در سفر و چه در حَضَر برجا گذاشت. خداوند عزّ و جلّ برای این همه به حضرت اجازه داد و اینچنین نماز واجب هفده رکعت گشت. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نمازهای نافله را دو برابر نمازهای واجب، سی و چهار رکعت سنت نهاد و خداوند عزّ و جلّ برای این نیز به حضرت اجازه داد، اینگونه نماز واجب و مستحب پنجاه و یک رکعت شد که از آن جمله دو رکعت بهطور نشسته پس از عشا به جای نماز وتر است که یک رکعت به حساب میآید. همچنین خداوند متعال روزه را در طول سال در ماه رمضان واجب ساخت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روز روزه از هر ماه را به عنوان سنت نهاد که دو برابر روزه واجب میشود، و خداوند عزّ و جلّ برای این نیز به حضرت اجازه داد. باز خداوند عزّ و جلّ فقط خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر نوشیدنیِ مستکنندهای را حرام گرداند، و خداوند برای این نیز به حضرت اجازه داد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله از برخی چیزها خودداری نمود و آنها را مکروه داشت اما از آنها نهیِ تحریمی نکرد بلکه تنها از آنها نهی اعافه (نهی به خودداری) و نهی کراهتی کرد و درباره آنها رخصت داد؛ اینچنین در موارد مورد نظر حضرت صلّی الله علیه و آله اخذ به رخصت بر بندگان نیز واجب شد، به همان شکل که اخذ به نهی و غدقن در موارد مورد نظر پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آنان

1- . حشر / 7

واجب است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم درباره چیزهایی که آنها را مورد نهی تحریمی قرار داد و هم درباره چیزهایی که آنها را مورد امر وجوبی و الزامی قرار داد هیچ رخصتی به بندگان نداد؛ از همین جهت بندگان را از بسیاری نوشیدنیها که مست کننده هستند نهی تحریمی کرد و به هیچ کس درباره آن نوشیدنیها رخصت نداد، همچنانکه درباره دو رکعتی که خودش به نمازهای واجب خداوند افزوده بود به هیچ کس رخصتِ تقصیر نداد بلکه بندگان را بهطور واجب بر آنها ملزم داشت و در مورد آنها برای هیچ کس رخصتی نگذاشت مگر برای مسافر؛ هیچ کس حق ندارد در مورد آنچه که رسول خدا صلّی الله علیه و آله رخصت نداده رخصت بگذارد. پس امر رسول خدا صلّی الله علیه و آله با امر خداوند عزّ و جلّ و نهی ایشان با نهی خداوند عزّ و جلّ همخوان گشته و بر بندگان واجب است که به حضرت صلّی الله علیه و آله سر بسپارند همچنانکه به خداوند تبارک و تعالی سر میسپارند(1).

4. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیامبرش صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد و وقتی ایشان را آنچنان که میخواست گرداند، فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (2) {و راستی که تو را خویی است والا.} آنگاه دین خود را به حضرت تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(3) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} خداوند عزّ و جلّ سهمهای ارث را مقرّر گرداند و برای جدّ سهمی ننهاد، آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله یکششم از ارث را بهره جدّ قرار داد و خداوند عزّ و جلّ برای این به حضرت اجازه داد؛ این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(4) { این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار.} (5)

1- . اصول کافی 1: 266 - 267
2- . قلم / 4
3- . حشر / 7
4- . صلّی الله علیه و آله / 39
5- . اصول کافی 1: 267

بصائر الدرجات: از محمد بن سنان نیز همانند این حدیث روایت شده است(1).

5. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله دیه چشم و دیه جان را وضع فرمود و نبیذ (شراب خرما) و هر مستکننده دیگری را حرام کرد. مردی به امام علیه السلام عرض کرد: رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدون اینکه در این باره دستوری آمده باشد اینها را وضع کرد؟ امام علیه السلام فرمود: بله! تا کسانی که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله اطاعت میکنند از کسانی که از ایشان نافرمانی میکنند مشخص شوند(2).

6. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: نه! به خدا سوگند خداوند به هیچ یک از آفریدگان خود تفویضِ امر نکرد جز به رسول خود صلّی الله علیه و آله و امامان علیه السلام ، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ»(3)

{ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی.} و این در مورد اوصیاء علیه السلام نیز جاری است(4).

7. کافی: از محمد بن حسن میثمی روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند عزّ و جلّ رسولش صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد تا اینکه ایشان را آنچنانکه میخواست استوار داشت، سپس امر را به ایشان تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(5)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} و خداوند هر آنچه را به رسولش صلّی الله علیه و آله تفویض کرد به ما تفویض کرده است(6).

ص: 17

1- . بصائر الدرجات: 111
2- . اصول کافی 1: 267

3- . نساء / 105
4- . اصول کافی 1: 268
5- . حشر / 7
6- . اصول کافی 1: 268

8. کافی: از زید شحّام روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(1)

{ این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار.} پرسیدم. ایشان فرمود: خداوند به حضرت سلیمان علیه السلام مُلکی عظیم عطا فرمود، پس از آن این آیه را درباره رسول خدا صلّی الله علیه و آله جاری ساخت، پس ایشان حق یافت که هر چه خواست به هر که خواست عطا کند. خداوند چیزی برتر از آنچه به حضرت سلیمان علیه السلام داده بوده به حضرت صلّی الله علیه و آله عطا فرمود زیرا که فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.}(3).

9. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از یاسر خادم روایت شده که وی گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: درباره تفویض چه میفرمایید؟ ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی امر دینش را به پیامبرش صلّی الله علیه و آله تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} اما آفرینش و رزق را نه. امام علیه السلام سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ «خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ»(5)

{آفریننده هر چیزی است.} او عزّ و جلّ میفرماید: «الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْ ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(6) {خدا همان کسی است که شما را آفرید سپس به شما روزی بخشید آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند آیا در میان شریکان شما کسی

1- . صلّی الله علیه و آله / 39
2- . حشر / 7
3- . اصول کافی 1: 268
4- . حشر / 7

5- . انعام / 102
6- . روم / 40

هست که کاری از این [قبیل] کند منزه است او و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند. } (1)

10. بصائر الدرجات: از قاسم بن محمد روایت شده که وی گفت: خداوند پیامبرش را تربیت کرد و تربیت ایشان را نیک گرداند و فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ»(2)

{گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب. } وقتی چنین شد خداوند نازل فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(3) {و راستی که تو را خویی والاست. } و امر دینش را به حضرت تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } خداوند فقط خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر مست کنندهای را حرام کرد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد. حضرت صلّی الله علیه و آله نزد خداوند بهشت را ضمانت میکرد و خداوند این را از برای ایشان اجازه میداد. خداوند سهمهای ارث را بیان فرمود اما برای جدّ چیزی بیان نکرد، آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله سهمی را بهره جدّ قرار داد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد، حال آنکه به هیچ یک از پیامبران خود جز حضرت صلّی الله علیه و آله تفویض امر نکرده بود(5).

11. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند پیامبرش صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد تا اینکه وقتی ایشان را آنچنان که میخواست به پا داشت، به ایشان فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ»(6) {گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب. } وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین کرد، خداوند ایشان را پاک

1- . عیون الأخبار: 326
2- . اعراف / 199
3- . قلم / 4
4- . حشر / 7
5- . بصائر الدرجات: 111

6- . اعراف / 199

گرداند و فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(1) {و راستی که تو را خویی والاست.} سپس وقتی حضرت را پاک گرداند دین خود را به ایشان تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} خداوند خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر مست کنندهای را حرام کرد و خداوند برای این به حضرت اجازه داد. خداوند حکم نماز را نازل فرمود و رسول خدا صلّی الله علیه و آله اوقات آن را تعیین کرد و خداوند برای این به حضرت اجازه داد(3).

12. الإختصاص، بصائر الدرجات: از فُضَیل بن یسار روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: امیر مومنان علیه السلام با کسی که خَمر مینوشید چه میکرد؟ ایشان فرمود: او را حد میزد. عرض کردم: اگر تکرار میکرد؟ فرمود: او را حد میزد. عرض کردم: اگر تکرار میکرد؟ فرمود: برای بار سوم او را حد میزد و اگر باز تکرار میکرد او را میکُشت. عرض کردم: با کسی که مست کننده مینوشید چه میکرد؟ فرمود: همانند همان. عرض کرئم: آیا کسی که نوشیدنی مست کننده بنوشد مانند کسی است که خَمر نوشیده؟ فرمود: «یکی است.» چون این بر من گران نمود امام علیه السلام به من فرمود: ای فضیل! این بر تو گران نیاید، خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را فقط «رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ»(4) {رحمتی برای جهانیان} برانگیخت و پیامبر خود صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد و تربیت ایشان را نیک گرداند، وقتی حضرت تربیت گشت امر را به ایشان تفویض نمود. اینچنین خداوند خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر مست کنندهای را حرام کرد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد. خداوند از برای مکه حُرمت نهاد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از برای مدینه حُرمت نهاد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد. خداوند سهمهای ارث را مقرّر فرمود و رسول

1- . قلم / 4
2- . حشر / 7
3- . بصائر الدرجات: 111
4- . انبیاء / 107

خدا صلّی الله علیه و آله برای جدّ نیز بهره نهاد و خداوند برای تمامی این موارد به ایشان اجازه داد. تحریف شد و این آیه تحریف نشد (و یا این آیه تحریف شد و چه تحریفی شد که مقصود تحریف معنایی آیه است) : «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(1)

{هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده. }(2)

13. بصائر الدرجات: از عبدالله بن سنان نیز همانند این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(3).

14. بصائر الدرجات: از زُراره روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره اموری از نماز و دیات و سهمهای ارث و اموری همچون اینها پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند به پیامبرش صلّی الله علیه و آله تفویض کرده است(4).

15. بصائر الدرجات: از حمران نیز همانند این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است(5).

16. بصائر الدرجات: از اسماعیل بن عبد العزیز روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: امر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله تفویض میشد. خداوند تبارک و تعالی مُلک خود را به حضرت سلیمان علیه السلام تفویض نمود و فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(6)

{ این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار. } و به پیامبر خود حضرت محمد صلّی الله علیه و آله تفویض امر نمود و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(7) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } راوی میگوید: مردی عرض کرد: به رسول خدا صلّی الله علیه و

1- . نساء / 80
2- . الإختصاص: نسخه خطی، بصائر الدرجات: 112
3- . بصائر الدرجات: 112

4- . بصائر الدرجات: 111
5- . بصائر الدرجات: 111
6- . صلّى الله عليه و آله / 39
7- . حشر / 7

آله فقط در کشاورزی و دامداری تفویض امر شده بوده! ناگاه امام علیه السلام خشمناک رو از آن مرد گرداند و فرمود: در همه چیز، به خدا سوگند در همه چیز(1).

17. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را کاملا تربیت کرد و سپس امر را به ایشان تفویض نمود و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} از جمله آنچه که خداوند در کتاب خود به آن امر فرمود سهمهای ارث بود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای جدّ نیز سهم نهاد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد. خداوند در کتاب خود فقط خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر مست کنندهای را حرام کرد و خداوند برای این به ایشان اجازه داد(3).

18. بصائر الدرجات: از ثُمالی روایت شده که وی گفت: نزد امام محمد باقر علیه السلام این سخن خداوند به پیامبرش را قرائت کردم: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(4)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.} میخواستم از امام علیه السلام درباره این آیه بپرسم که ایشان دو مرتبه فرمود: اختیار داشت. سپس فرمود: چگونه پیامبر صلّی الله علیه و آله هیچ اختیاری نداشت حال آنکه خداوند دینش را به ایشان تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(5)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} پس هر آنچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله حلال کرده آن حلال است و هر چه ایشان حرام کرده آن حرام است(6).

1- . بصائر الدرجات: 111- 112
2- . حشر / 7
3- . بصائر الدرجات: 112

4- . آل عمران / 128
5- . حشر / 7
6- . بصائر الدرجات: 112

19. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را تربیت کرد و وقتی حضرت صلّی الله علیه و آله تربیت شد به ایشان تفویض امر نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } و نیز فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(2)

{هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده. } در میان آنچه خداوند در قرآن مقرر کرد سهمهای ارث بود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله سهم جدّ را نیز مقرر کرد و خداوند درباره امور بسیاری به ایشان اجازه داد. پس هر چه را رسول خدا صلّی الله علیه و آله حرام کرده به منزله چیزی است که خداوند حرام کرده است(3).

در بصائر الدرجات همانند این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام باز روایت شده است(4).

20. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند به هیچ پیامبری چیزی عطا نکرد جز آنکه آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا فرمود. خداوند به حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(5)

{ این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار. } و به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(6)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } (7)

1- . حشر / 7
2- . نساء / 80

3- . بصائر الدرجات: 112
4- . بصائر الدرجات: 112
5- . صلّى اللّه عليه و آله / 39
6- . حشر / 7
7- . بصائر الدرجات: 112

21. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را پاک آفرید و سپس ایشان را تربیت فرمود تا اینکه ایشان را آنچنانکه میخواست استوار داشت، آنگاه امر را به ایشان تفویض کرد و فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1)

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. } خداوند فقط خَمر را حرام گرداند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هر نوشیدنی مست کنندهای را حرام کرد، خداوند سهمهای ارث را مقرر کرد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جدّ سهمی عطا کرد، و خداوند برای این به ایشان اجازه داد و نیز برای چیزهای دیگری از این دست(2).

22. تفسیر عیاشی: از جابر جُعفی روایت شده که وی گفت: نزد امام محمد باقر علیه السلام کلام خداوند عزّ و جلّ «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ»(3)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. } را قرائت کردم. ایشان فرمود: آری به خدا سوگند اختیار داشت و برای او در اختیار امور چیزی بود وچیزی وچیزی(اختیار زیادی داشت) و چنین نیست که تو پنداشتهای. اما من اکنون تو را آگاه میکنم: وقتی خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلّی الله علیه و آله امر کرد تا ولایت حضرت علی علیه السلام را آشکار سازد، پیامبر صلّی الله علیه و آله به دشمنی قوم خود با امام علیه السلام و شناختی که از آنان داشت اندیشید. این به خاطر همه ویژگیهای حضرت علی علیه السلام بود که خداوند با آنها ایشان را بر آنان برتری بخشیده بود؛ حضرت علی علیه السلام نخستین کسی بود که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و به کسی که پیامبر صلّی الله علیه و آله را فرستاده بود ایمان آورد و بیش از همه مردم خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله را یاری کرد و بیش از همه آنان با دشمنان خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله جنگید و بیش از همه آنان با مخالفان خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله دشمن بود، خداوند به حضرت علی علیه السلام

1- . حشر / 7

2- . بصائر الدرجات: 112- 113
3- . آل عمران / 128

چنان دانشی عطا کرد که هیچ کس را یارای غلبه بر آن نبود و مناقبی به ایشان عنایت کرد که شرافتشان در حساب نمیگنجد. پس چون پیامبر صلّی الله علیه و آله به دشمنی قوم خود با حضرت علیه السلام و حسدورزی آنان بر ایشان به خاطر این ویژگیها اندیشید، خاطرش رنجور شد. آنگاه خداوند به پیامبر صلّی الله علیه و آله خبر داد که ایشان در این امر هیچ اختیاری ندارد و این امر فقط به خداوند بازمیگردد تا پیامبر صلّی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را وصیّ خود گردانَد و ایشان را پس از خود ولیّ امر گذارد، منظور خداوند این بود. چگونه پیامبر صلّی الله علیه و آله هیچ اختیاری در امر نداشت حال آنکه خداوند به ایشان تفویض امر کرد تا هر چه را ایشان حلال کرد آن حلال باشد و هر چه را حرام کرد آن حرام باشد؟ خداوند فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.} (2)

23. تفسیر عیاشی: از جابر روایت شده که وی گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم این کلام خداوند متعال به پیامبرش صلّی الله علیه و آله را تفسیر بفرما: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(3) {هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.} ایشان فرمود: خداوند این سخن را به سببی فرمود و از آن منظوری داشت. ای جابر! رسول خدا صلّی الله علیه و آله آزمند بود تا پس از خودش حضرت علی علیه السلام بر مردم ولیّ باشد حال آنکه در علم خداوند بر خلافِ خواسته رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود(4).جابر میگوید: عرض کردم به این ترتیب آیه به چه معناست؟ امام علیه السلام فرمود: آری ، منظور خداوند از این که به رسولش صلّی

1- . حشر / 7
2- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی؛ علامه بحرانی نیز این حدیث را در تفسیر البرهان 1: 314 آورده است.
3- . آل عمران / 128
4- . یعنی رسول خدا صلّی الله علیه و آله آزمند بود تا همچنان که در امر تشریعی خداوند به ایشان آمده بود، خلافت حضرت علی علیه السلام عملی گردد حال آنکه در علم خداوند جز این بود، چراکه خداوند میدانست خلافت از امام علیه السلام غصب میشود و امت در این کار به فتنه میافتند.

الله علیه و آله فرمود: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ» این بود که ای محمد! امر درباره علی علیه السلام یا غیر علی علیه السلام به من بازمیگردد. ای محمد! مگر در آنچه که از کتابم بر تو نازل کردم برایت تلاوت نکردم که «الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(1) {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟} تا آنجا که «فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ»(2)

{تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.} اینچنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله امر را به خدا سپرد(3).

24. تفسیر عیاشی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند فرمود: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(4) {هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.} تا توبه آنان را بپذیری یا عذابشان کنی، چراکه آنان ستمکارند(5).

25. کشف الغمّه: از جابر روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند آسمانها و زمین را آفرید آنها را فراخواند و آنها خداوند را اجابت کردند، آنگاه نبوّت من و ولایت علی بن ابی طالب را به آنها عرضه داشت و آنها پذیرفتند، سپس خلق را آفرید و امر دین را به ما تفویض کرد، پس خوشبخت کسی است که از ما بهرهمند شود و نگون بخت کسی است که از ما بیبهره گردد، حلالِ خداوند را ما حلال میکنیم و حرامش را ما حرام میسازیم(6).

میگویم: بقیه اخبار تفویض و سخن در این باره ان شاء الله در کتاب امامت خواهد آمد.

1- . عنکبوت / 2
2- . عنکبوت / 3
3- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی؛ علامه بحرانی نیز این حدیث را در تفسیر البرهان 1: 314 آورده است.
4- . آل عمران / 128
5- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی؛ علامه بحرانی نیز این حدیث را در تفسیر البرهان 1: 314 آورده است.

6- . كشف الغمّه: 85

26. علل الشرائع: از اَنَس روایت شده که وی گفت: مردی از بادیه نشینان نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و ما خوشمان می آمد که بادیه نشینی نزد پیامبر آمده و از آن حضرت سوال کند. عرض کرد: ای رسول خدا! کِی قیامت به پا میشود؟ در آن دم هنگام وقت نماز شد. چون حضرت صلّی الله علیه و آله نمازش را به پایان رساند فرمود: کسی که درباره قیامت میپرسید کجاست؟ عرض کرد: منم ای رسول خدا! فرمود: چه چیز برایش آماده کردهای؟ عرض کرد: به خدا سوگند اعمال زیادی از نماز و روزه برایش آماده نکردهام، اما من خدا و رسولش را دوست میدارم. پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود: انسان با کسی است که او را دوست میدارد! اَنَس میگوید: پس از اسلام هیچگاه ندیدم مسلمانان از چیزی بیشتر از این سخن شادمان شوند(1).

27. علل الشرائع: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: هیچ بندهای مومن نمیگردد جز آنگاه که مرا بیشتر از خودش دوست بدارد و خاندان مرا بیشتر از خاندان خودش دوست بدارد و اهل بیت مرا بیشتر از اهل بیت خودش دوست بدارد و ذات مرا بیشتر از ذات خودش دوست بدارد(2).

28. علل الشرائع: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مردم، که نزد ایشان گرد آمده بودند، فرمود: خداوند را به خاطر آنچه که از نعمتهایش به شما عطا میفرماید دوست بدارید و مرا به خاطر خداوند دوست بدارید و خاندان مرا به خاطر من دوست بدارید(3).

در باب ثواب دوست داشتن آل محمد صلّی الله علیه و آله اخبار بسیاری خواهد آمد.

29. الأمالی: امام سجاد علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ایشان از امام علی علیه السلام نقل کردند که ایشان فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من تابِ دوری از

1- . علل الشرائع: 58

2- . علل الشرائع: 58
3- . علل الشرائع: 200

شما را ندارم، وارد خانهام میشوم و به یاد شما میافتم، آنگاه خانوادهام را ترک میکنم و به راه میافتم تا به شما بنگرم، چراکه دوستتان میدارم. به خاطرم افتاد که وقتی روز قیامت شد و شما به بهشت درآمدید و به اعلی علیّین فراز شدید من چگونه میتوانم به شما برسم ای رسول خدا ؟ ! آنگاه نازل شد: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»(1)

{و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.} پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن مرد را فراخواند و این آیه را برایش قرائت فرمود و این مژده را به او داد(2).

ص: 28

1- . نساء / 89

2- . مجالس الشیخ: 39- 40

باب چهاردهم: آداب معاشرت با پیامبر صلّی الله علیه و آله و ارج نهادن و احترام گذاشتن به ایشان در زمان حیات و پس از درگذشت حضرت

آیات:

- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (1)

{جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی روند در حقیقت کسانی که از تو کسب اجازه می کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است. خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید خدا می داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می گریزند پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.}

ص: 29

1- . نور / 62- 63

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلى طَعامٍ غَيْرَ ناظِرِينَ إِناهُ وَ لكِنْ إِذا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِی النَّبِیَّ فَيَسْتَحْيِی مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لا يَسْتَحْيِی مِنَ الْحَقِّ وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً * إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمًا * لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدًا * إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً * إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً * وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِينَهِ لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَکَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا * يَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَكُونُ قَرِيبًا * إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا * يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قالُوا وَ كانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً (1)

{ای کسانی که ايمان آورده ايد داخل اتاقهای پيامبر مشويد مگر آنكه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود [آن هم] بی آنكه در انتظار پخته شدن آن

ص: 30

1- . احزاب / 53- 69

باشید ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند و[لی] از شما شرم می دارد و حال آنکه خدا از حق[گویی] شرم نمی کند و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است. اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعا خدا به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند] و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است. خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید. بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است. و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می رسانند قطعا تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند. ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است. اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. در باره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت. مردم از تو در باره رستاخیز می پرسند بگو علم آن فقط نزد خداست و چه می دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد. خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است. جاودانه در آن می مانند نه یاری می یابند و نه یاوری. روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند می گویند ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم. و

می گویند پروردگارا ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ. ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود.}

-إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِیلًا (1)

{[ای پیامبر] ما تو را [به سمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده ای فرستادیم. تا به خدا و فرستاده اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و [خدا] را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید.}

-یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ * إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ * وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست. ای کسانی که ایمان آورده اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی آنکه بدانید کرده هایتان تباه شود. کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. کسانی که تو را از پشت اتاقها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند بیشترشان نمی فهمند. و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی مسلما برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است}

1- . فتح / 8- 9

2- . حجرات / 1- 5

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ * أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ وَ یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللَّهُ وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِیرُ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ * إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَهً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ * أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (1)

{آیا ندانسته ای که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است می داند هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست آنگاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده اند آگاه خواهد گردانید زیرا خدا به هر چیزی داناست. آیا کسانی را که از نجوا منع شده بودند ندیدی که باز بدانچه از آن منع گردیده اند برمی گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعدی و سرپیچی از پیامبر محرمانه گفتگو می کنند و چون به نزد تو آیند تو را بدانچه خدا به آن [شیوه] سلام نگفته سلام می دهند و در دلهای خود می گویند چرا به آنچه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند جهنم برای آنان کافی است در آن

1- . مجادله / 7- 13

درمی آیند و چه بد سرانجامی است. ای کسانی که ایمان آورده اید چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می کنید به [قصد] گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید. چنان نجوایی صرفا از [القاآت] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند و[لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند. ای کسانی که ایمان آورده اید چون به شما گفته شود در مجالس جای باز کنید پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می کنید آگاه است. ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه می کنید پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می کنید آگاه است. }

تفسیر:

بیضاوی میگوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» یعنی کسانی که در ایمان کامل هستند «الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» از صمیم قلبهایشان «وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جامِعٍ» همچون نماز جمعه و نمازهای اعیاد و جنگها و مشورت در امور «لَمْ یَذْهَبُوا حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ» تا آنگاه که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله کسب اجازه کنند و حضرت به آنان اجازه دهد. این معیار برای کمال ایمان بدان جهت است که حضرت صلّی الله علیه و آله همچون ملاکی است برای صحّت ایمان و مشخصهای است برای جداسازی مخلص از منافق؛ چراکه عادت منافق بر مخفیانه رفتن و گریختن است. برای اینکه نشان دهد خروج از مجلس پیامبر صلّی الله علیه و آله بدون اجازه گرفتن از ایشان جرم بزرگی است این سخن را در اسلوبی بلیغتر باز تکرار میکند و

ميفرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ أُولئِکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» اين كلام افاده ميكند كسى كه اجازه ميگيرد به حتم مومن است و كسى كه بى اجازه ميرود اين چنين نيست. «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ» يعنى براى انجام كارهاى مهمى كه برايشان روى ميدهد؛ در اينجا مبالغه و محدود كردن موارد اين امر وجود دارد. «فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» اين نمونه تفويض امر به رأى رسول خدا صلّى الله عليه و آله است و بر آن استدلال ميكنند كه برخى احكام به رأى حضرت تفويض شده است. اما كسانى كه اين را رد ميكنند مشيّت و صلاحديد پيامبر صلّى الله عليه و آله را قيدى ميدانند كه به آگاهى حضرت صلّى الله عليه و آله از صداقت شخص اجازه گيرنده وابسته است، بدين ترتيب معنا چنين ميشود: به هر كس كه دانستى عذرى دارد اجازه بده. «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ» يعنى پس از آنكه اجازهاش دادى، زيرا اجازه خواستن براى ترک مجلس پيامبر صلّى الله عليه و آله حتى اگر به سبب عذرى هم باشد نوعى قصور و كوتاهى است چون اين كار مقدّم داشتن امر دنيا بر امر دين است. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ» براى كوتاهيهاى بندگان، «رَحِيمٌ» با آسان گرفتن بر بندگان. «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً» خطاب پيامبر صلّى الله عليه و آله به شما را با خطاب خودتان به يكديگر در باب مجاز بودن خوددارى و اهمال در اجابت و بى اجازه برگشتن مقايسه نكنيد، چراكه شتافتن به اجابت پيامبر صلّى الله عليه و آله واجب است و برگشتن بدون اجازه ايشان حرام است. نيز گفتهاند يعنى صدا زدن و نام بردن از پيامبر صلّى الله عليه و آله را همانند آن كه يكديگر را به اسم صدا ميزنيد و صدايتان را بلند ميكنيد و يكديگر را از پشت اتاقها ندا ميدهيد ندانيد، بلكه پيامبر صلّى الله عليه و آله را با لقبهاى شريف ايشان، مانند اى پيامبر خدا و اى رسول خدا، آن هم با احترام و تواضع و صداى پايين خطاب كنيد. و يا يعنى دعاى پيامبر صلّى الله عليه و آله عليه شما و نفرين ايشان بر شما را همچون دعاى خودتان عليه يكديگر ندانيد كه به خشم يكديگر اهميت نميدهيد، چراكه دعاى پيامبر صلّى الله عليه و آله مستجاب است. و يا يعنى دعا و درخواست پيامبر صلّى الله عليه و آله به درگاه خداوند را همچون دعا و درخواست كوچكتان از بزرگتان ندانيد كه وى يک بار او را اجابت ميكند و يک بار نميكند، چراكه دعاى

پیامبر صلّی الله علیه و آله مستجاب است. «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِینَ یَتَسَلَّلُونَ مِنْکُمْ» یعنی کسانی که اندک اندک مخفیانه از میان جمعیت میگریزند و قدم به قدم خارج میشوند. «لِواذاً» یعنی با پناه گرفتن به یکدیگر، اینگونه که پشت یکدیگر پنهان میشوند تا خارج شوند یا به کسی که اجازه خروج دارد پناه میگیرند و همراهش به راه میافتند انگار که دنباله او هستند. این کلمه بنا بر حال بودن منصوب آمده است. «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» کسانی که آنچه را پیامبر صلّی الله علیه و آله طلبیده ترک میکنند و از سمت خلاف حضرت میروند، در اینجا حرف «عَن» را آورده چون معنای اعراض و روگردانی میدهد، و یا یعنی جلوی مومنان را در انجام امر حضرت میگیرند که این از «خالفه عن الأمر» به معنای «جلوی کسی را در انجام کاری گرفتن» برگرفته میشود، که در این تقریر، مفعول حذف شده زیرا مقصود بیان چیزی بوده که از آن جلوگیری میشود، و ضمیر به اسم جلاله الله برمیگردد چون امر در حقیقت از برای خداوند است و یا به رسول برمیگردد چون مقصود از این سخن ایشان است. «أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ» محنتی در دنیا «أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» در آخرت(1).

وی درباره کلام حق تعالی میگوید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ» یعنی به جز هنگامی که به شما اجازه داده شده و یا به جز اینکه به شما اجازه داده شده باشد. «إِلی طَعامٍ» متعلق به «یُؤْذَنَ» است زیرا متضمن معنایی است که میفهماند ورود به طعام بدون دعوت نیکو نیست گرچه با اجازه باشد همچنانکه ادامه سخن میفهماند: «غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ» یعنی بدون اینکه منتظر هنگامش و یا آماده شدنش بوده باشید. این عبارت حال است برای فاعل «لا تَدْخُلُوا» و یا برای مجرور «لَکُمْ»، به جر نیز به عنوان صفت برای «طَعام»خوانده شده است. «وَ لکِنْ إِذا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا» پراکنده شوید و پر جا نمانید. آیه خطاب به قومی است که منتظر وقت غذای رسول خدا صلّی الله علیه و آله میشدند، پس داخل میآمدند و در انتظار مینشستند تا غذا برای آنان و امثال

1- . انوار التنزیل 2: 153- 154

آنان فراهم شود وگرنه برای هیچ کس مجاز نبود که با اجازه گرفتن برای امری جز غذا وارد خانههای پیامبر شود و یا پس از غذا برای کاری بر جا بماند. «وَ لا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ» یعنی سرگرم سخن گفتن با یکدیگر و یا سرگرم شنیدن سخن اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله . «إِنَّ ذلِکُمْ» این برجا ماندن «کانَ یُؤْذِی النَّبِیَ» زیرا فضای خانه را بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و خاندان ایشان تنگ میکرد و حضرت را به اموری که به ایشان مربوط نبود مشغول میکرد. «فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ» که شما را با سخن خود بیرون کند. «وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِ» یعنی بیرون کردن شما یک حق است پس بایست از روی حیا کنار گذاشته نشود همچنانکه خداوند به خاطر حیا آن را کنار نگذاشته است و اینچنین به شما امر میکند تا خارج شوید. «وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً» یعنی چیزی که از آن بهرهای برده میشود، «فَسْئَلُوهُنَ» آن متاع را «مِنْ وَراءِ حِجابٍ» از پشت پرده، «ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَ» در برابر اندیشههای شیطانی «وَ ما کانَ لَکُمْ» برایتان صحیح نیست «أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» با کاری که پیامبر صلّی الله علیه و آله را خوش نمیآید، «وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً» پس از درگذشت حضرت یا فراق ایشان، «إِنَّ ذلِکُمْ» یعنی رنجاندن حضرت یا نکاح زنان ایشان «کانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیماً» گناهی بزرگ است، «إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً» درباره نکاح با آنان چیزی بر زبان بیاورید «أَوْ تُخْفُوهُ» یا آن را در سینههایتان پنهان کنید «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً» پس آن را میداند و به خاطرش مجازاتتان میکند. «لا جُناحَ عَلَیْهِنَّ فِی آبائِهِنَ وَ لا أَبْنائِهِنَّ وَ لا إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ أَخَواتِهِنَ» آیه استئنافی است و سخن را درباره کسانی که در حضورشان حجاب واجب نیست آغاز میکند.

روایت شده: وقتی آیه حجاب نازل شد پدران و پسران و نزدیکان عرض کردند: ای رسول خدا آیا ما نیز باید از پشت پرده با زنان سخن بگوییم؟ آنگاه این سخن نازل شد.

ص: 37

عمو و دایی را ذکر نکرده زیرا این دو به منزله پدر هستند و از همین رو عمو پدر نامیده شده است(1).

و یا بدان جهت که ترک حجاب از عمو و دایی را خوش نداشته تا مبادا آن دو برای پسرانشان تعریف کنند. «وَ لا نِسائِهِنَ» یعنی زنان مومن «وَ لا ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَ» یعنی بردگان و کنیزان، نیز گفته شده فقط کنیزان. «وَ اتَّقِینَ اللَّهَ» در آنچه به شما فرمان داده شده، «إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیداً» هیچ پنهانی بر خداوند پنهان نیست(2).

طبرسی میگوید: معنای «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ» این است که خداوند بر پیامبر صلّی الله علیه و آله درود میفرستد و او را به زیبایی میستاید و به نیکی بزرگ میدارد، و فرشتگانش نیز بر او درود میفرستند و با بهترین ستایشها او را میستایند و برایش بهترین دعاها را میکنند «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً».

از کعب بن عُجره روایت شده که وی گفت: وقتی این آیه نازل شد عرض کردیم: ای رسول خدا! پیشتر سلام بر شما را آموخته بودیم، صلوات و درود بر شما چگونه است؟ حضرت فرمود: بگویید: خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به راستی که تو ستوده و شکوهمندی، و بر محمد و آل محمد برکت فرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت فرستادی، به راستی که تو ستوده و شکوهمندی.

از ابو بصیر روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم و عرض کردم درود خدا بر رسولش صلّی الله علیه و آله چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! به پاکی یاد کردن از او در آسمانهای

1- . در آیه 133 سوره بقره: «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَ-هَکَ وَإِلَ-هَ آبَائِکَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ إِلَ-هًا وَاحِدًا» {آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت پس از من چه را خواهید

پرستید گفتند معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق معبودی یگانه را می پرستیم. }

2- . انوار التنزیل 2: 278- 279

بالاست. عرض کردم: درود فرستادنمان بر ایشان را دانستهام اما تسلیم چگونه است؟ فرمود: تسلیم ایشان بودن در همه امور.

بر این اساس کلام حق تعالی «وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» یعنی به امر او گردن نهید و در راه اطاعت از او و اطاعت از همه آنچه که به شما امر کرده بکوشید. نیز گفتهاند یعنی با دعا بر او سلام بفرستید یعنی بگویید: سلام بر تو ای رسول خدا.

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» گفتهاند اینان منافقان و کافران هستند و نیز کسانی که خدا را به آنچه که سزاوارش نیست وصف میکنند و فرستادگانش را تکذیب میکنند و بر او دروغ میبندند. به خداوند عزّ و جلّ آزاری نمیرسد اما چون مخالفت در کار در میان ما آزار نامیده میشود ما به کلامی که برایمان متعارف است خطاب شدهایم. نیز گفتهاند معنایش این است که «رسول خدا صلّی الله علیه و آله را آزار میکنند» و نام خداوند از روی بزرگداشت و تعظیم پیامبر صلّی الله علیه و آله مقدم آمده است بدینگونه که خداوند آزار رسولش را آزار خودش عنوان کرده تا این ارج و کرامتی از برای پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد. «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ» یعنی خداوند آنان را از رحمت خود دور میدارد و با محروم کردن آنان از فزونی هدایت در دنیا و جاوان شدنشان در آتش دوزخ در آخرت، گزند عذابش را بر آنان فرود میآورد. «وَ أَعَدَّ لَهُمْ» در آخرت «عَذاباً مُهِیناً» یعنی خفتبار، «لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی» یعنی همچنانکه بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام را آزار کردند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را آزار نکنید(1).

میگویم: وصف آزار بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام در کتاب نبوت گذشت.

وی درباره کلام حق تعالی میگوید: «وَ تُعَزِّرُوهُ» یعنی او را با شمشیر و زبان یاری کنید، ضمیر «ه» به پیامبر صلّی الله علیه و آله بازمیگردد. «وَ تُوَقِّرُوهُ» یعنی او را بزرگ دارید و ارج نهید. «وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً» یعنی از برای خداوند در شامگاهان و بامدادان نماز بگزارید. بسیاری از قرّاء وقف بر «وَ تُوَقِّرُوهُ» را برگزیده

1- . مجمع البيان 8 : 369- 372

اند زیرا ضمیر در آن با ضمیر در بعد از آن تفاوت دارد. نیز گفته شده: «وَ تُعَزِّرُوهُ» یعنی خدا را یاری کنید «وَ تُوَقِّرُوهُ» یعنی خدا را بزرگ دارید و از او اطاعت کنید، اینگونه کنایات هماهنگ میشود(1).

وی میگوید: کلام حق تعالی «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا» درباره هیئتی از بنی تمیم نازل شد، یعنی عُطارد بن حاجب بن زراره در میان چندی از اشراف بنی تمیم از جمله اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن اهتم و قیس بن عاصم که هیئتی بزرگ بودند. آنان وقتی وارد مسجد شدند از پشت اتاقها رسول خدا صلّی الله علیه و آله را چنین ندا دادند که ای محمد نزد ما بیرون آی! این برخورد رسول خدا صلّی الله علیه و آله را رنجاند. حضرت نزدشان آمد. عرض کردند: ما نزد تو آمدهایم تا با تو مفاخره کنیم، اجازه بده تا شاعر ما و خطیب ما سخن گوید. فرمود: اجازه میدهم. آنگاه عطارد بن حاجب برخاست و گفت: حمد و سپاس خدایی را که ما را مَلِک گرداند، اوست که بر ما برتری دارد، او به ما مال و منالی هنگفت عطا فرمود و ما با عطای او کارهای نیک میکنیم، او ما را در میان اهل مشرق عزیزترین و پُرشمارترین و مجهزترین قرار داد، در میان مردم چه کسی همانند ماست؟! هر که با ما مفاخره میکند بایست همانند آنچه را ما برشمردیم برشمارد گرچه اگر میخواستیم بر سخن میافزودیم اما از زیاده گویی آزرم داریم. او این گفت و نشست. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ثابت بن قیس بن شمّاس فرمود: برخیز و او را پاسخ ده. او برخاست و گفت: حمد و سپاس خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید آفریدنی و امر خود را در آنها جاری گرداند، کرسیّ او دانشش را در بر گرفته و هر چیز که هست از فضل اوست، همچنانکه از فضلش ما را مَلِک گرداند و از میان نیکترین بندگانش رسولی را برگزید که گرامیترین نَسَب و راستترین سخن و والاترین تبار را داشت، آنگاه کتابی بر او نازل فرمود و او را بر خلق خود امین گرداند، پس او برگزیده خداوند بر جهانیان بود که از آن پس مردم را سوی ایمان به خدا فراخواند، از میان قوم او مهاجران و خویشاوندانش به او ایمان آوردند که در

1- . مجمع البیان 9: 112

میان مردم والاترین تبار و نیکترین وجهه را داشتند، او - یعنی حضرت علی علیه السلام - نخستین کسی بود که از میان خلق اجابت کرد و وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فراخواندش خداوند را اجابت گفت، و اما ما، ما انصار و پشتیبان رسول خدا صلّی الله علیه و آله هستیم که با مردمان میجنگیدهایم تا ایمان بیاورند، هر کس به خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله ایمان آورد جان و مالش را در امان داشته و هر کس پیمان بشکند تا ابد در راه خدا با او جهاد میکنیم و البته هلاکت او بر ما آسان است، این را میگویم و از خداوند برای مردان و زنان باایمان آمرزش میطلبم، و السلام علیکم. آنگاه زبرقان بن بدر برخاست و شعری سرود و سپس حسّان بن ثابت پاسخش را گفت. چون حسّان سخن به پایان رسانید اقرع گفت: راستی که این مرد هم خطیبش از خطیب ما خطیبتر است و هم شاعرش از شاعر ما شاعرتر! آوای اینان از آوای ما برتر است! وقتی مجلس را به پایان رساندند رسول خدا صلّی الله علیه و آله هدایایی نیک به آنان داد و آنان اسلام آوردند. این به روایتی از ابن اسحاق بود. همچنین گفتهاند که آنان گروهی از بنی عنبر بودند که پیامبر صلّی الله علیه و آله چندی از فرزندانشان را در اسارت داشت. آنان راهی شدند تا فدیه آزادی اسیران را بدهند. به مدینه آمدند و وارد مسجد شدند و با عجله خواستار خروج پیامبر صلّی الله علیه و آله سوی خود شدند، پس شروع کردند بگویند: ای محمد نزد ما بیرون آی! و این به روایتی از ابن عباس بود.

«بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِه» عبارت «بين يدين» به معنای روبرو است و معنای آیه این است که جلوتر از خدا و رسول او صلّی الله علیه و آله امری را سپری نکنید و در آن شتاب نورزید. در اینجا « قدّمَ » به معنای «تقدّمَ » و لازم است. نیز گفتهاند معنایش این است که مگذارید کسی جلوتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله راه برود بلکه دنبالهرو او باشید و گفتار و کردارتان را پشت گفتار و کردار او بیاورید. حسن گفته: این آیه درباره قومی نازل شد که پیش از عید قربانی کردند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنان دستور داد تا دوباره قربانی کنند. ابن عباس گفته: مردم را از این نهی کرده که قبل از سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله سخن بگویند، یعنی اگر در مجلس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودید و سوالی پرسیده

شد، در پاسخ دادن از پیامبر صلّی الله علیه و آله پیشی نگیرید تا ابتدا ایشان پاسخ بدهد. نیز گفته‌اند معنایش این است که در هیچ سخن و هیچ کاری از او پیشی نگیرید تا آنگاه که او به شما دستور دهد. معنای نخست همه اینها را میرساند. «لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ» چراکه در این کار یکی از این دو نهفته: یا نوعی کوچکشمردن حضرت که این کفر است و یا بی ادبی که این نیز بر خلاف امری است که درباره احترام به حضرت به شما داده شده. «وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ» یعنی هنگام سخن گفتن با حضرت و در مجلس ایشان صدایتان را پایین بیاورید چراکه او همانند شما نیست و احترام و بزرگداشت او از هر جهت واجب است. و گفته‌اند یعنی به او نگویید «ای محمد» آنچنان که یکدیگر را صدا میزنید، بلکه با احترام و ارج او را صدا بزنید و بگویید «ای رسول خدا» «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ» یعنی از روی جلوگیری از باطل شدن و یا برای اینکه باطل نشود، «وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ» که با بلند کردن صدایتان بر صدای حضرت و ترک احترام ایشان اعمالتان را باطل کرده‌اید. «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی صدایشان را در مجلس حضرت برای احترام گذاشتن به ایشان پایین می‌آورند، «أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی» یعنی دلهایشان را آزموده و از برای پرهیزگاری خالص گردانده . نیز گفته‌اند یعنی خلوص نیت دلهایشان را دانسته. و باز گفته شده یعنی با آنان رفتاری از روی آزمایش کرد تا آنان را در عبادت بیازماید و آنان از این آزمون سربلند و بی ریا بیرون آمدند همچنان که طلای ناب با آتش خالص میشود، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» از سوی خداوند برای گناهانشان وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ» به خاطر طاعاتشان «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ» یعنی گستاخان بنی تمیم که نمیدانستند حضرت در کدام اتاق است و از این رو دور اتاقها میچرخیدند و حضرت را صدا میزدند، «أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ» چراکه آنان قدر و منزلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و احترامی را که برای ایشان بایسته بود درنیافته بودند و گویی همچون چهارپا بودند، «وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا

حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ» برایشان بهتر از این بود که تو را از پشت اتاقها صدا بزنند(1).

بیضاوی درباره کلام خداوند متعال میگوید: «مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ» یعنی نجوای سه نفری، و میتوان مضاف را در تقدیر یا تأویل به «متناجین» یعنی نجواکنندگان حمل کرد تا «ثلاثه» برایش صفت شود. «إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ» جز اینکه خداوند چهارمین آنهاست چراکه خداوند در آگاهی از نجوایشان با آنان مشارکت دارد، «وَ لا خَمْسَهٍ» و نه نجوای پنج نفری «إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ» تخصیص این دو عدد یا برای خصوصیت رویداد است چراکه آیه درباره نجوای منافقان نازل شده، و یا چون خداوند فرد است فردیت را دوست میدارد و سه را آورده که نخستین عدد فرد است و یا بدین خاطر که تبادل نظر ناگزیر میان دو نفر است که همچون دو متنازع هستند و سومی میانشان داوری میکند. «وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ» و چه کمتر از آنچه گفته شد مانند یک و دو «وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ» و چه بیشتر خداوند آنچه میانشان جریان دارد را میداند، «أَیْنَ ما کانُوا» چون علم خداوند از امور به سبب نزدیکی مکانی نیست که با اختلاف مکانی تغییر کند، «ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ» تا مایه رسواییشان گردد و تاییدی باشد بر مجازاتی که مستحقش هستند(2).

طبرسی درباره کلام خداوند متعال میگوید: آیه «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی» درباره یهودیان و منافقان نازل شد. آنها میان خود پشت سر مومنان مخفیانه نجوا میکردند و به مومنان مینگریستند و با چشم به یکدیگر علامت میدادند. وقتی مومنان نجوا کردنشان را دیدند گفتند اینان به چیزی نمیاندیشند جز اینکه خویشان و برادران ما در جنگهایشان با آنها موجب مرگ و مصیبت و دردسرشان شدهاند. این مومنان را میآزرد و غمگینشان میکرد. چون این کار ادامه یافت ، نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکایت کردند. حضرت به آنان دستور داد تا درباره مسلمانان مخفیانه نجوا نکنند، اما آنان دست از این کار نکشیدند و باز به نجواهای مخفیانه خود ادامه دادند. آنگاه نازل شد: «وَ یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»

1- . مجمع البیان 9: 129- 130
2- . انوار التنزیل 2: 504

در راستای مخالفت با رسول خدا صلّی الله علیه و آله ؛ کاری که خداوند از آن چنین تعبیر فرمود: «وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ» چراکه حضرت آنان را از این نجوا منع کرد اما سرپیچی کردند، و یا به یکدیگر سفارش کردند که دستور رسول خدا صلّی الله علیه و آله را واگذارید و از او سرپیچی کنید. «وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللَّهُ» از این قرار که یهودیان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله میآمدند و میگفتند: «السام علیک» و سام یعنی مرگ. آنان این را میگفتند و به خیال حضرت میانداختند که دارند میگویند «السلام علیک». اما پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ به کسی که چنین میگفت میفرمود: «و علیک» یعنی و بر تو. «وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ» یعنی به یکدیگر میگفتند «لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ» یعنی اگر این مرد پیامبر است پس چرا خداوند ما را عذاب نمیکند و اگر به ما میگوید «و بر شما» چرا این سخنش را مستجاب نمیکند؟! «حَسْبُهُمْ» یعنی این برایشان کافی است: «جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَها» در روز قیامت به دوزخ درآیند و در آنجا میسوزند، «فَبِئْسَ الْمَصِیرُ» یعنی چه بد بازگشتگاه و سرانجامی است دوزخ! «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی» یعنی به قصد کارهای نیک و اطاعت و پرهیز از معصیت خداوند، «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ» یعنی نجوای منافقان و کافران، «لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا» چون به خیالشان میانداخت که درباره ضربه زدن به آنهاست، «وَ لَیْسَ» شیطان یا نجوای مخفیانه «بِضارِّهِمْ» یعنی به ضرر مومنان، «شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی به علم خدا، نیز گفتهاند یعنی به امر خدا زیرا سبب این رویداد همانا امر خداست که همان جهاد باشد. «إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا»

قتاده میگوید: آنان در مجلس رسول خدا صلّی الله علیه و آله چشم و همچشمی میکردند، وقتی میدیدند کسی دارد میآید در محلهای نشستنشان نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخل میورزیدند. از این رو خداوند به آنان امر فرمود تا برای یکدیگر جا باز کنند. مقاتلان (مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن حیان) می گویند: رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز جمعه در صفه بود و جا تنگ بود. حضرت صلّی الله علیه و آله پیوسته مهاجران و انصاری را که اهل بدر بودند تکریم میکرد. آن روز گروهی از اهل بدر که ثابت بن قیس بن شمّاس نیز در میانشان بود از راه رسیدند، جلوی مجلس رفتند و پیش روی پیامبر صلّی الله علیه و آله ایستادند

و عرض کردند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای پیامبر! پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز جواب سلامشان را داد. سپس بر قوم سلام کردند و قوم نیز جوابشان را دادند. آنان روی پا ایستادند و به مردم نگریستند اما آنان برای ایشان جا باز نکردند. این بر پیامبر صلّی الله علیه و آله گران آمد و به مهاجران و انصاری که اهل بدر نبودند و کنار حضرت نشسته بودند فرمود: ای فلان و ای فلان برخیزید. یعنی به تعداد آن اهل بدری که روبروی حضرت ایستاده بودند. این بر کسانی که از جا بلند شدند گران آمد و ناخشنودی در چهرههایشان هویدا شد. در آن دم منافقان به مسلمانان گفتند: «این شما نبودید که میپنداشتید رفیقتان میان مردم به عدالت رفتار میکند؟! به خدا سوگند که با اینان به عدالت رفتار نکرد! عدهای سر جای خود نشسته بودند و از نزدیکی به پیامبرشان لذت میبردند اما او آنها را بلند کرد و کسانی را که دیر آمده بودند جایشان نشاند.» آنگاه این آیه نازل شد. (پایان روایت قتاده)

«تفسّح» یعنی جا باز کردن در مجالس که همان مجلس پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد، و گفته شده همه مجالس را منظور دارد. «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی جا باز کنید که خداوند جایتان را در بهشت باز میکند. «وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا» بلند شوید و برخیزید و برای برادرانتان جا باز کنید «فَانْشُزُوا» یعنی این کار را بکنید، نیز گفتهاند یعنی وقتی به شما گفته شد سوی نماز و جهاد و کار نیک برخیزید «فَانْشُزُوا» و کوتاهی نکنید، یا هنگامی که به شما گفته شد از جا برخیزید و برای کسی که وارد شده جا باز کنید چنین کنید، یا وقتی سوی نماز ندا دادند برخیزید. نیز گفتهاند این درباره قومی است که در کنار حضرت صلّی الله علیه و آله درنگ میکردند و هر یک از آنان دوست میداشت آخرین نفر باشد که میرود، پس خدا به آنان دستور داد که برخیزند و فرمود: «فَانْشُزُوا». «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» ابن عباس گفته: یعنی خداوند مومنان دانشمند را چندین درجه بر کسانی که دانش ندارند بلند میگرداند. نیز گفتهاند یعنی خداوند در بهشت مومنانِ شما را به خاطر اطاعت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله درجهای بلند میگرداند و مومنان دانشمند را به خاطر فضیلت دانش و سبقتشان چند درجه بلند می

گرداند، و گفتهاند یعنی چندین درجه در مجلس رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، پس خداوند متعال به پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داده دانشمندان را بیشتر از کسانی که دانش ندارند به خود نزدیک سازد تا برتری دانشمندان بر دیگران را آشکار سازد. «إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً» یعنی هرگاه با پیامبر صلّی الله علیه و آله محرمانه سخن میگویید پیش از آنکه گفتگوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. از این سخن بزرگداشت پیامبر صلّی الله علیه و آله را اراده کرده و خواسته این کار سبب شود آنان صدقه دهند تا پاداش گیرند و نیز موجب آسودگی پیامبر صلّی الله علیه و آله شود. مفسران گفتهاند وقتی مردم تا آنگاه که صدقه دهند از نجوای با پیامبر صلّی الله علیه و آله منع شدند، بسیاری از مردم بخل ورزیدند و از این کار دست کشیدند، اینچنین هیچ کس با حضرت نجوا نکرد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام . مجاهد گفته: این حکم فقط ساعتی بر جا ماند. مقاتل گفته: این حکم ده شب بر جا ماند و سپس در ادامه نسخ شد و اختیار صدقه به آنان سپرده شد و دیگر واجب نبود(1).

بیضاوی از امام علی علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: همانا در کتاب خدا آیهای هست که هیچ کس جز من به آن عمل نکرد، دیناری داشتم که آن را خُرد کردم و هرگاه با پیامبر صلّی الله علیه و آله نجوا کردم یک درهمش را صدقه دادم.

«ذلِكَ» یعنی صدقه دادن «خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ» برای جانهایتان تا از شک و مال دوستی پاک شود که اینها نشان دهنده استحباب است. «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» در حق کسی که چیزی برای صدقه دادن نیافته است، به طوری که برای نفی نجوا بدون صدقه دلالت بیشتری بر وجوب دارد. «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ» آیا در دادن صدقه از فقر ترسیدید؟ یا چون شیطان درباره فقر به شما هشدار میداد از تقدیر ترسیدید؟ «فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» بدین سان که اجازه داد به حکم عمل نکنید. این مفهومی را میرساند که ترس آنان گناهی

1- . مجمع البیان 9: 249

بود که خداوند از آن درمیگذرد زیرا از آنان چیزی دید که برایشان به جای توبه بود. «إِذْ» به معنای خود به کار رفته، نیز گفته شده به معنای «إذا» و یا «إن» آمده است(1).

روایات:

1. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» تا آنجا که میفرماید «حَتَّی یَسْتَأْذِنُوهُ» میگوید: این آیه درباره قومی نازل شده که هرگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای امری از امور آنان را گرد میآورد تا پی مأموریتی که در نظر داشت یا جنگی که روی داده بود بفرستد، بدون این که از حضرت اجازه بگیرند پراکنده میشدند. خداوند عزّ و جلّ آنان را از این کار نهی فرمود. آیه «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ» درباره حنظله بن ابی عامر نازل شد. از این قرار که او در شبی که صبحش جنگ اُحد بود ازدواج کرد و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله اجازه خواست تا نزد همسرش بماند. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود. این چنین او نزد همسرش ماند تا اینکه صبح شد و او جنب بود، اما در جنگ حضور یافت و شهید شد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دیدم فرشتگان حنظله را با آب باران در ظرفی سیمین میان آسمان و زمین غسل میدادند. اینگونه او «غسیل الملائکه» یعنی غسل شده فرشتگان نامیده شد. «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً» میفرماید آنچنان که یکدیگر را صدا میزنید رسول خدا صلّی الله علیه و آله را صدا نزنید. سپس فرمود «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ» یعنی مصیبت «أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» یعنی کشته شدن.

در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: کلام حق تعالی «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً» میفرماید نگویید «ای محمد» و نه «ای ابو القاسم» بلکه بگویید «ای پیامبر خدا» و

1- . انوار التنزیل 2: 505

«ای رسول خدا»، خداوند فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» يعنى كسانى كه از امر پيامبر صلّى الله عليه و آله سرپيچى ميكنند(1).

2. تفسير قمى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلى طَعامٍ غَيْرَ ناظِرِينَ إِناهُ» وقتى رسول خدا صلّى الله عليه و آله با زينب بنت جحش ازدواج كرد چون او را دوست ميداشت وليمه داد و اصحاب خود را دعوت كرد. اصحاب حضرت وقتى غذا را خوردند دوست داشتند نزد رسول خدا صلّى الله عليه و آله به صحبت بنشينند اما رسول خدا صلّى الله عليه و آله دوست داشت با زينب خلوت كند. آنگاه خداوند نازل كرد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» چراكه آنان بدون اجازه وارد ميشدند، بنابراين خداوند فرمود: «إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» تا آنجا كه «مِنْ وَراءِ حِجابٍ». نيز حق تعالى فرمود: «وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» اين آيه از آن رو نازل شد كه وقتى خداوند نازل فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ»(2) {پيامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزديكتر] است و همسرانش مادران ايشانند.} و زنان پيغمبر صلّى الله عليه و آله را بر مسلمانان حرام كرد طلحه خشمگين شد و گفت: محمد زنانش را بر ما حرام ميكند حال آنكه خودش با زنان ما ازدواج ميكند؟ وقتى خداوند محمد را ميراند به ميان خلخالهاى زنانش ميشتابيم همانگونه كه او به ميان خلخالهاى زنان ما شتافت. آنگاه خداوند نازل فرمود: «وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً» تا آنجا كه «كانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً»، سپس به عده شناخته شدهاى اجازه داد تا بدون اجازه نزد زنان بروند و فرمود: «لا جُناحَ عَلَيْهِنَ» تا آنجا كه «عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيداً». سپس از فضيلت پيامبرش صلّى الله عليه و آله نزد خود سخن گفت و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِ» إتا آنجا كه «تَسْلِيماً» امام عليه السلام فرمود: درود خدا بر پيامبر صلّى الله عليه و آله ياد كردن از حضرت به پاكى است و نيز ستايش او از وى، و درود فرشتگان مدح آنان از حضرت است، و درود مردم دعاى آنان براى حضرت و نيز تصديق و اقرار به

1- . تفسير قمى: 462

2- . احزاب / 6

فضیلت ایشان، و کلام حق تعالی «وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» یعنی با پذیرش ولایت و آنچه که حضرت آورده تسلیم ایشان شوید. کلام حق تعالی «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» درباره کسانی نازل شد که حق امیر مومنان علیه السلام را غصب کردند و حق حضرت فاطمه سلام الله علیها را ربودند و ایشان را آزردند، کسی را که پیامبر صلّی الله علیه و آله دربارهاش فرمود هر که او را در زمان حیات من بیازارد همچون کسی است که او را پس از درگذشت من بیازارد و هر کس او را پس از مرگ من بیازارد همچون کسی است که او را در زمان حیات من بیازارد و هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خداوند را آزرده است(1).

این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ».(2)

3. تفسیر قمی: آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا» درباره هیئتی از بنی تمیم نازل شد. آنان وقتی سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدند پشت در اتاق حضرت ایستادند و ندا دادند: ای محمد نزد ما بیرون آی! و وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیرون آمد پیشاپیش حضرت به راه افتادند و وقتی با حضرت سخن گفتند صدایشان را بر صدای ایشان بلند کردند و میگفتند: ای محمد! ای محمد! درباره فلان چه میگویی؟ درباره فلان چه میگویی؟ درست همانگونه که با یکدیگر سخن میگفتند. آنگاه خداوند نازل فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» تا آنجا که «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ» یعنی بنی تمیم(3).

4. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم درباره کلام حق تعالی میگوید: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ» اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد ایشان میآمدند و از حضرت میخواستند تا برای آنان از خداوند درخواست کند. آنان چیزی میخواستند که برایشان روا نبود. آنگاه خداوند نازل فرمود: «وَ یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ» آنان وقتی نزد رسول خدا صلّی الله علیه

1- . بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده است که آن را در جای خود با الفاظ صریحش خواهیم آورد.
2- . تفسیر قمی: 532- 533

3- . تفسير قمى: 638- 639

و آله میآمدند به ایشان میگفتند: «أَنعم صباحاً» یعنی (صبح به خیر) و یا «أنعم مساءً» (عصر به خیر) و این تحیت اهل جاهلیت بود. پس خداوند نازل فرمود: «وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللّٰهُ» و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنان فرمود خداوند به جای این تحیتی که میگویید سخنی بهتر برایمان گذارده و آن «السلام علیکم» تحیت اهل بهشت است. و مقصود از این که حق تعالی فرمود: «فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللّٰهُ لَکُمْ» این است که: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد مسجد میشد مردم برای ایشان به پا میخاستند. خداوند آنان را از این که برخیزند نهی کرد و فرمود: «فَافْسَحُوا» یعنی برای حضرت جا باز کنید، «وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا» یعنی وقتی گفت برخیزید برخیزید. و سخن خداوند که فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً» یعنی وقتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله درخواستی کردید پیش از درخواستتان صدقه بدهید که این برای رفع نیازهایتان کارسازتر است. اما این کار را هیچ کس نکرد جز امیر مومنان علیه السلام ، ایشان دیناری صدقه داد و ده بار با رسول خدا صلّی الله علیه و آله نجوا کرد(1).

5. تفسیر قمی: از ابی بصیر روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال «إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً» پرسیدم. ایشان فرمود: علی بن ابی طالب پیش از نجوای خود با پیامبر صلّی الله علیه و آله صدقه داد. سپس این سخن حق تعالی آن سخن را نسخ کرد: «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ». (2)

6. تفسیر قمی: از مُجاهد روایت شده که وی گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: همانا در کتاب خدا آیهای هست که نه پیش از من کسی به آن عمل کرده و نه پس از من نیز کسی به آن عمل میکند. آن آیه نجوی است، من دیناری داشتم که آن را به ده درهم فروختم، آنگاه پیش از هر نجوایی که با پیامبر صلّی الله علیه و آله

1- . تفسیر قمی: 468- 470
2- . تفسیر قمی: 670

کردم درهمی را صدقه دادم. آنگاه این آیه آن آیه را نسخ کرد: «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ» تا آنجا که «وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ». (1)

7. تفسیر قمی: از سلیمان بن خالد روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال پرسیدم و عرض کردم: «إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ» فرمود: نفر دوم. عرض کردم: «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ» فرمود: فلانی و فلانی و ابو فلان که امین آنان بود در آن هنگام که گرد آمدند و وارد کعبه شدند و میان خود نوشتهای نگاشتند که اگر محمد درگذشت دیگر هرگز امر به آنان بازنگردد(2).

8. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: هر کس برایش چهار پسر به دنیا آمد و بر هیچ یک از آنها نام مرا نگذاشت به من جفا کرده است(3).

9. کافی: از ابو هارون مولای (وابسته و هم پیمان) آل جعده روایت شده که وی گفت: در مدینه با امام جعفر صادق علیه السلام همنشین بودم. چند روزی مرا ندید. سپس من نزد ایشان رفتم، به من فرمود: چند روزی تو را ندیدم ای ابو هارون! عرض کردم: پسری برایم به دنیا آمد. فرمود: خداوند در او برایت برکت نهد، چه نامی بر او نهادی؟ عرض کردم: او را محمد نامیدم. ناگاه حضرت در حالی که گونه سوی زمین میبرد فرمود: محمد محمد محمد. و نزدیک بود گونه مبارکش بر زمین بساید. سپس فرمود: جان من و فرزندانم و مادرم و پدرم و همه اهل زمین فدای رسول خدا صلّی الله علیه و آله ! به پسرت دشنام مده و او را نزن و به او بد نکن و بدان که هیچ خانهای بر زمین نام محمد را در بر نگرفته جز آنکه هر روز تقدیس میشود(4).

1- . تفسیر قمی: 670
2- . تفسیر قمی: 669
3- . فروع کافی 2: 86
4- . فروع کافی 2: 92

10. کافی: از صفوان روایت شده که وی گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم که ناگاه حضرت عطسه کرد. به ایشان عرض کردم: درود خدا بر شما باد. باز عطسه کرد. عرض کردم: درود خدا بر شما باد. باز عطسه کرد. عرض کردم: درود خدا بر شما باد. سپس عرض کردم: فدایتان شوم! وقتی کسی مثل شما عطسه کرد به همچنان که دیگران میگویند بگوییم «یرحمک الله» (خدا رحمتت کند) یا همچنان که خود میگوییم به او بگوییم؟ فرمود: همچنان که خود میگوییم؛ مگر نمیگویی درود خدا بر محمد و خاندان محمد؟ عرض کردم: بله میگویم. فرمود: مگر نمیگویی خداوندا بر محمد و خاندان محمد رحمت فرست؟ عرض کردم: بله میگویم. فرمود: خداوند بر او درود و رحمت فرستاده است، درود ما بر او رحمت و قربتی برای خودمان است(1).

11. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هرگاه نام پیامبر صلّی الله علیه و آله آورده شد بسیار بر او درود فرستید چراکه هر کس یک درود بر پیامبر صلّی الله علیه و آله بفرستد خداوند در میان هزار صف از فرشتگان هزار درود بر او میفرستد و چون خداوند و فرشتگانش بر بنده خدا درود فرستادهاند همه آنچه خداوند آفریده بر او درود میفرستند، پس هر که چنین آرزویی نداشته باشد به راستی که نادان و مغرور است و خداوند و رسول او صلّی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام از او بیزارند(2).

12. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: هر که در حضورش نام من آورده شود و او فراموش کند که بر من درود بفرستد خداوند راه او را سوی بهشت بیراهه میگرداند(3).

13. کافی: در روایت محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی در باب درگذشت امام حسن علیه السلام آمده که ایشان فرمود: وقتی بر

1- . اصول کافی 2: 653- 654
2- . اصول کافی 2: 492
3- . اصول کافی 2: 495

پیکر پاک حضرت علیه السلام نماز خوانده شد ایشان را بر دوش آوردند و به مسجد درآوردند. چون ایشان را بر مزار رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایستاندند این خبر را به عایشه رساندند و به او گفتند: آنان حسن بن علی علیه السلام را آوردهاند تا کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به خاک بسپارند. . او روی استر زین کرده ای نشست و با شتاب بیرون شد واو نخستین زنی بود که پس از اسلام بر زین نشست. آنگاه آمد و ایستاد و گفت: پسرتان را از خانه من دور کنید! هیچ چیز در آن به خاک سپرده نمیشود و نباید پرده رسول خدا صلّی الله علیه و آله دریده شود . امام حسین علیه السلام به او فرمود: پیشتر تو با پدرت پرده رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دریدی و به خانه حضرتش کسی را درآوردی که ایشان دوست نداشت نزدیک او باشد، خداوند در این باره از تو بازخواست خواهد کرد ای عایشه! برادر من به من دستور داد تا او را نزد پدرش رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیاورم تا عهدش با او تازه شود. بدان که برادرم پیش از همگان خدا و رسول او صلّی الله علیه و آله را میشناخت و او به تأویل کتاب خدا داناتر از آن بود که پرده رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بدرد، چراکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ» اما تو بدون اجازه رسول خدا صلّی الله علیه و آله مردانی را به خانه ایشان آوردی، خداوند عزّ و جلّ فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ» اما به جان خودم سوگند تو برای پدرت و فاروقش کنار گوش رسول خدا صلّی الله علیه و آله کلنگها زدی، خداوند عزّ و جلّ فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی» به جان خودم سوگند پدر تو و فاروقش با نزدیک کردن (جسد) خودشان به رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را آزار دادند و حق او را در آنچه خداوند بر زبان رسولش به آنان فرموده بود رعایت نکردند: خداوند آنچه را برای مومنان در حال حیاتشان حرام کرده پس از مرگشان نیز حرام کرده است. ای عایشه! به خدا سوگند اگر خاکسپاری حسن علیه السلام نزد پدرش، که تو خوش نمیداری، در آنچه که میان ما و خداوند است جایز میبود میدیدی که او اینجا به خاک سپرده میشد گرچه علی رغم میل تو باشد.

میگویم: اخبار درود فرستادن بر پیامبر صلّی الله علیه و آله در کتاب دعا و آداب زیارت ایشان در کتاب مزار خواهد آمد و اخبار عدم اشراف بر مزار پیامبر صلّی الله علیه و آله و بقیه آداب در این باره در دیگر ابواب کتاب خواهد آمد به ویژه در بیان احوال همسران حضرت صلّی الله علیه و آله .

14. قاضی در الشفاء در بیان عادت صحابه در احترام به پیامبر صلّی الله علیه و آله از اُسامه بن شریک روایت کرده که وی میگوید: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدم و دیدم اصحاب حضرت چنان بی حرکت گرد ایشان نشستهاند که انگار روی سرهایشان پرنده نشسته است.

عُروَه بن مسعود گفته وقتی قریشیان در «عام القضیّه» او را به سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرستند، او از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله رفتار بسیاری در بزرگداشت حضرت میبیند. از آن جمله: هرگاه او وضو میگرفت آنان چنان سوی قطرههای وضویش میشتافتند که نزدیک بود یکدیگر را بکشند، هرگاه آب دهان و سینهاش را خارج میکرد آنان با دستانشان آن آب را برمیداشتند و به چهرهها و بدنهای خود میکشیدند، هرگاه تار مویی از او میافتاد آنان به سوی آن مو میشتافتند، هرگاه دستوری به آنان میداد در انجامش از هم پیشی میگرفتند، وقتی سخن میگفت صدایشان را نزد او پایین میآوردند، از روی احترام به او خیره نمیشدند. وقتی او نزد قریشیان برمیگرد میگوید: ای قریشیان! من نزد کسری در قلمروش و نزد قیصر در قلمروش و نزد نجاشی در قلمروش رفتهام اما به خدا سوگند هرگز هیچ پادشاهی را ندیدهام که در میان قومش همانند محمد در میان یارانش باشد.

و از انس روایت شده: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دیدم که سلمانی داشت موهایش را کوتاه میکرد. اصحاب حضرت صلّی الله علیه و آله گرد ایشان را گرفته بودند و هر آنچه از موهایش میریخت در دست مردی قرار میگرفت.

و در روایت قَیله آمده: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دیدم که که در حالت چمپاتمه نشسته بود از هیبت حضرت و عظمت ایشان از بیم به خود لرزیدم.

و در روایت مُغیره آمده: اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله با ناخنهایشان در خانه ایشان را میزدند.

و بَراء بن عازب گفته: میخواستم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله درباره موضوعی سوال کنم اما از هیبت حضرت صلّی الله علیه و آله سالها آن را به تاخیر انداختم. بدان که حرمت و احترام و بزرگداشت پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از درگذشت حضرت همچون زمان حیات ایشان لازم است و آن به هنگامی است که از حضرت صلّی الله علیه و آله و یا از حدیث و سنت ایشان یاد شود و یا سخن از اسم و سیرت ایشان شنیده شود و یا تعاملی با خاندان و عترت ایشان صورت گیرد و تعظیم اهل بیت و صحابه پیامبر نیز لازم است .

از ابن حمید روایت شده: منصور در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت با مالک بحث میکرد. مالک به او گفت: ای امیر المومنین ! در این مسجد صدایت را بلند نکن، چراکه خداوند عزّ و جلّ قومی را ادب آموخت و فرمود: «لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ» و قومی را ستود و فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ» و قومی را نکوهید و فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ»؛ همانا حرمت پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از درگذشت حضرت همانند حرمت ایشان در زمان حیاتش است.

از مالک روایت شده که وی گفت: میدیدم که امام جعفر صادق علیه السلام با اینکه بسیار مزاح میکرد و تبسم بر لب داشت، وقتی در حضورش از پیامبر صلّی الله علیه و آله یاد میشد رنگش زرد میگشت. هرگز ندیدم ایشان جز با وضو درباره رسول خدا صلّی الله علیه و آله سخن گوید. من مدت زمانی نزد ایشان رفت و آمد میکردم و همواره ایشان را در سه حال میدیدم: یا در نماز بود یا ساکت بود و یا قرآن میخواند. درباره مطلبی که به ایشان مربوط نبود سخن نمیگفت و از جمله عالمان و عابدانی بود که از خداوند عزّ و جلّ پروا دارند(1).

1- . شرح الشفاء 1: 67- 72

14 و 15. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از امام رضا علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: شنیدم پدرم علیه السلام از پدر بزرگوار خود از جدّ بزگوار ایشان علیه السلام از جابر بن عبدالله نقل میفرمود که وی گفته: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در سایهبانی از پوست نشسته بود. دیدم بلال حبشی از نزد ایشان بیرون آمد و باقیمانده آب وضوی پیامبر صلّی الله علیه و آله را با خود آورد. در آن دم مردم شتافتند و هر کس مقداری از آب به وی میرسید چهرهاش را با آن مسح میکرد و هر که چیزی به او نمیرسید از آب دستان دوستش میگرفت و چهره خود را با آن مسح میکرد. با باقی مانده آب وضوی امیرمومنان علیه السلام نیز همین کار را میکردند(1).

16. طب الأئمه علیهم السلام : امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرد که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هرگز به دردی مبتلا نشد جز اینکه سوی حجامت پناه میبرد.

و ابو ظَبیه میگوید: من رسول خدا صلّی الله علیه و آله را حجامت کردم و حضرت دیناری به من داد. من خون ایشان را نوشیدم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نوشیدی ؟! عرض کردم: بله. فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کردم: از آن تبرّک جستم. فرمود: از همه دردها و مرضها و فقر و تنگدستی امان یافتی، به خدا سوگند هرگز آتش تو را لمس نخواهد کرد(2).

1- . عیون أخبار الرضا: 227
2- . طب الأئمه: 69- 70

باب پانزدهم: عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله و تأویل برخی از آنچه خلافش را به گمان میاندازد

آیات:

- وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (1)

{و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد باز از هوسهای آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت. }

- وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِینَ (2)

{و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی در آن صورت جدا از ستمکاران خواهی بود. }

- الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (3)

{حق از جانب پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی. }

- الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (4)

{حق از جانب پروردگار تو است پس از تردیدکنندگان مباش. }

لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ (5)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند. }

1- . بقره / 120
2- . بقره / 145
3- . بقره / 147
4- . آل عمران / 60
5- . آل عمران / 128

- إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا * وَاسْتَغْفِرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا * يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا * هَاأَنتُمْ هَ-ؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَم مَّن يَکُونُ عَلَيْهِمْ وَکِيلاً * وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَمَن يَکْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَکْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَکَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَکِيمًا * وَمَن يَکْسِبْ خَطِيئَهً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَهٌ مُّنْهُمْ أَن يُضِلُّوکَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاُّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَکَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيمًا (1)

{ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش. و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است. و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد دوست ندارد. [کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند و[لی نمی توانند] از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست او با آنان است و خدا به آنچه انجام می دهند همواره احاطه دارد. هان شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانبداری کردید پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد یا چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود. و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. و هر کس گناهی مرتکب شود فقط آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره دانای سنجیده کار است. و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعا بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده

1- . نساء / 105- 113

است. و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند و[لی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود. }

- وَ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْراضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی السَّماءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَهٍ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ (1)

{و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه ای [دیگر] برایشان بیاوری [پس چنین کن] و اگر خدا می خواست قطعا آنان را بر هدایت گرد می آورد پس زنهار از نادانان مباش. }

- وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمِینَ * وَ کَذلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ (2)

{و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند در حالی که خشنودی او را می خواهند مران از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم تا بگویند آیا اینانند که از میان ما خدا بر ایشان منت نهاده است آیا خدا به [حال] سپاسگزاران داناتر نیست. }

- وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (3)

{و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد به خدا پناه ببر زیرا که او شنوای داناست. }

1- . انعام / 35

2- . انعام / 52- 53
3- . اعراف / 200

- ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتَّى يُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَهَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (1)

{هيچ پيامبری را سزاوار نيست كه [برای اخذ سربها از دشمنان] اسيرانی بگيرد تا در زمين به طور كامل از آنان كشتار كند شما متاع دنيا را می خواهيد و خدا آخرت را می خواهد و خدا شكست ناپذير حكيم است. اگر در آنچه گرفته ايد از جانب خدا نوشته ای نبود قطعا به شما عذابی بزرگ می رسيد.}

- عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ (2)

{خدايت ببخشايد چرا پيش از آنكه [حال] راستگويان بر تو روشن شود و دروغگويان را بازشناسی به آنان اجازه دادی.}

- فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخاسِرِينَ (3)

{و اگر از آنچه به سوی تو نازل كرده ايم در ترديدی از كسانی كه پيش از تو كتاب [آسمانی] می خواندند بپرس قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است پس زنهار از ترديدكنندگان مباش. و از كسانی كه آيات ما را دروغ پنداشتند مباش كه از زيانكاران خواهی بود.}

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلاَ كَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِی شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ * وَإِنَّ كُ-لاًّ لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ (4)

1- . انفال / 67- 68
2- . توبه / 43

3- . يونس / 94- 95
4- . هود / 110- 113

{و به حقیقت ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم پس در مورد آن اختلاف شد و اگر از جانب پروردگارت وعده ای پیشی نگرفته بود قطعا میان آنها داوری شده بود و بی گمان آنان در باره آن در شکی بهتان آمیزند. و قطعا پروردگارت [نتیجه] اعمال هر یک را به تمام [و کمال] به آنان خواهد داد چرا که او به آنچه انجام می دهند آگاه است. پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می دهید بیناست. و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد.}

- وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا واقٍ (1)

{اگر پس از دانشی که به تو رسیده [باز] از هوسهای آنان پیروی کنی در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت.}

- لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً (2)

{معبود دیگری با خدا قرار مده تا نکوهیده و وامانده بنشینی.}

- وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً (3)

{و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده و گرنه حسرت زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد.}

- وَإِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ وَ إِذاً لَاتَّخَذُوکَ خَلِیلًا * وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً * إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً (4)

{و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند. و اگر تو را

1- . رعد / 37

2- . اسراء / 22
3- . اسراء / 39
4- . اسراء / 73- 75

استوار نمی داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. در آن صورت حتما تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می چشانیدیم آنگاه در برابر ما برای خود یاوری نمی یافتی. }

- وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلاً * إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً (1)

{و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده ایم می بریم آنگاه برای [حفظ] آن در برابر ما برای خود مدافعی نمی یابی. مگر رحمتی از جانب پروردگارت [به تو برسد] زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است. }

- وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ * لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ * وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (2)

{و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت مینمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] میکرد پس خدا آنچه را شیطان القا میکرد محو میگردانید سپس خدا آیات خود را استوار میساخت و خدا دانای حکیم است. تا آنچه را که شیطان القا میکند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزهای بس دور و درازند. و تا آنان که دانش یافتهاند بدانند که این [قرآن] حق است [و] از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دلهایشان برای او خاضع گردد و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آوردهاند به سوی راهی راست راهبر است. }

- فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِینَ (3)

1- . اسراء / 86- 87
2- . حج / 52- 54
3- . شعراء / 213

{پس با خدا خدای دیگر مخوان که از عذاب شدگان خواهی شد. }

- وَ ما كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقى إِلَيْكَ الْكِتابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكافِرِينَ * وَ لا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلى رَبِّكَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ (1)

{و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش. و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و زنهار از مشرکان مباش. و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست. }

- وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ (2)

{و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. }

- قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلى نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (3)

{بگو اگر گمراه شوم فقط به زیان خود گمراه شده ام و اگر هدایت یابم [این از برکت] چیزی است که پروردگارم به سویم وحی می کند که اوست شنوای نزدیک. }

- وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (4)

{و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد. }

1- . قصص / 86- 88
2- . احزاب / 37
3- . سبأ / 50
4- . زمر / 65

- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِکَ (1)

{آیا می گویند بر خدا دروغی بسته است پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد. }

- وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ(2)

{و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر [خدای] رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم. }

- قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ (3)

{بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی بود خود من نخستین پرستندگان بودم. }

- ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ * إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً (4)

{سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمی دانند پیروی مکن. آنان هرگز در برابر خدا از تو حمایت نمی کنند [و به هیچ وجه به کار تو نمی آیند]. }

- لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ (5)

{تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد. }

- وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (6)

{و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست. }

1- . شوری / 24
2- . زخرف / 45

3- . زخرف / 81
4- . جاثیه / 18- 19
5- . فتح / 2
6- . نجم / 3- 4

- يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضاتَ أَزْواجِکَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (1)

{ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی خدا[ست که] آمرزنده مهربان است.}

- عَبَسَ وَ تَوَلَّی * أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی * وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی * أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری * أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی * وَ ما عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی * وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی * وَ هُوَ یَخْشی * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی * کَلَّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ * فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ (2)

{چهره در هم کشید و روی گردانید. که آن مرد نابینا پیش او آمد. و تو چه دانی شاید او به پاکی گراید. یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد. تو بدو می پردازی. با آنکه اگر پاک نگردد بر تو [مسؤولیتی] نیست. و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد. در حالی که [از خدا] می ترسید. تو از او به دیگران می پردازی. زنهار [چنین مکن] این [آیات] پندی است. تا هر که خواهد از آن پند گیرد.}

تفسیر:

کلام خداوند متعال «لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ» شرطیه است و نافیِ عصمت حضرت صلّی الله علیه و آله نیست، چون جمله شرطیه با استحاله مقدم (شرط) نیز تأیید میشود. و منظور از آیه ، ناامید کردن آنان است از اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله از هوسهای باطل آنان پیروی کند و میخواهد آرزوهای آنان در این باره را ناکام کند و از بدحالی و شدت عذابی که در انتظارشان است به آنان هشدار دهد، چون پیامبر صلّی الله علیه و آله با غایت تقرّبی که به درگاه خداوند متعال دارد اگر این کار را انجام دهد حالش چنین خواهد بود دیگر چه رسد به کسان دیگر!

1- . تحریم / 1
2- . عبس / 1- 12

همچنان که روایت شده قرآن بر اساس «به در میگوید تا دیوار بشنود» نازل شده است.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی میگوید: «فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» یعنی کسانی که شک دارند این سخنان از جانب پروردگار تو باشد و یا در حالی که خود حقیقت را میدانند آن را پنهان میکنند، منظور از این کلام، نهی حضرت رسول صلّی الله علیه و آله از شک کردن در این باره نیست چراکه این اصلا از ایشان انتظار نمیرود، بلکه منظورش محقق بودن این امر است به گونه ای که هیچ بینندهای در آن شک نمیکند و یا بر وجه رساتر، منظورش امر کردن امت است به آموزش معارفی که شک را از بین میبرد(1).

وی میگوید: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ» یعنی جای اعتراض، «أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ» عطف است به «أَوْ یَکْبِتَهُمْ»(2) {یا آنان را خوار سازد.} بدین معنا که خداوند صاحب امر آنان است یا هلاکشان میکند یا خوارشان میسازد یا توبهشان را میپذیرد اگر اسلام آورند یا عذابشان میکند اگر ادامه دهند، و درباره امر آنان تو هیچ اختیاری نداری، تو تنها بندهای هستی که برای هشدار دادن و جهاد کردن با اینان مامور شدهای. همچنین محتمل است که با اِضمار «أن» به «الْأَمْرِ» و یا به «شَیْ ءٌ» عطف شده باشد، یعنی درباره امر آنان یا پذیرش توبهشان یا عذاب کردنشان تو هیچ اختیاری نداری، و یا بدین معنا که تو درباره امر آنان، اینکه توبهشان پذیرفته شود یا عذاب شوند، اختیاری نداری، و یا «أَوْ» به معنای «إلا أن» (جز اینکه) است که بدین ترتیب یعنی تو درباره امر آنان هیچ اختیاری نداری جز اینکه یا توبهشان را میپذیرد و تو از این بابت خشنود میشوی و یا عذابشان میکند و تو انتقام خود را میگیری.

روایت شده که عتبه بن ابی وقاص در جنگ بدر ضربهای به پیامبر صلّی الله علیه و آله زد و دندان حضرت شکست و پیامبر خون را از چهره

ص: 66

1- . انوار التنزیل 1: 122
2- . آل عمران / 127

مبارک پاک می کرد ومی فرمود: قومی که چهره پیامبرشان را به خون آغشته میکنند چگونه رستگار میشوند؟! آنگاه این آیه نازل شد.

نیز گفتهاند که پیامبر صلّی الله علیه و آله خواست آنان را نفرین کند اما خداوند چون میدانست در میان آنان کسانی هستند که ایمان میآورند حضرت را از این کار نهی کرد «فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ» به خاطر ستمگریشان مستحق عذاب شدهاند(1).

میگویم: این که امر درباره هلاک کردن یا عذاب کردن یا قبول توبه به خداوند متعال برمیگردد به هیچ وجه منافیِ عصمت حضرت صلّی الله علیه و آله نیست. و این دو خبر؛ ثابت نیستند و با فرض ثبوت باز با عصمت منافات ندارند زیرا پیش از آن پیامبر صلّی الله علیه و آله از نفرین کردن نهی نشده بوده و خداوند تنها به سبب نوعی مصلحت امر کرده که حضرت دست نگه دارد و پس از نهی دیگر پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را نفرین نکرده است. ما در باب وجوب اطاعت از پیامبر صلّی الله علیه و آله اخبار وارده درباره تأویل این آیه را آوردهایم.

رازی در تفسیر خود درباره کلام حق تعالی میگوید: «بِما أَراکَ اللَّهُ» یعنی با آنچه خداوند به تو آموخته است، در اینجا از علم به رؤیت تعبیر شده زیرا علم یقینی و مبرّا از انواع شک، در توانایی و آشکاری همچون رؤیت است. محققان گفتهاند این آیه دلالت دارد که همه احکام پیامبر صلّی الله علیه و آله بر اساس وحی و نصّ بوده است و مفسران همه اتفاق کردهاند که بیشتر این آیات درباره طعمه بن ابیرق(2)

است. او زرهای دزدید و وقتی زره را از او خواستند یکی از یهودیان را به این سرقت متهم کرد. وقتی خصومت میان قوم او و قوم یهود بالا گرفت آنان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رفتند و از ایشان خواستند تا آنان را در این ماجرا یاری کند و این خیانت را به آن یهودی منسوب کند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواست چنین کند که این آیه نازل شد.

«وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً» یعنی به نفع خیانتکاران با کسی که مبرای از گناه است نزاع نکن، یعنی با یهودیان به نفع منافقان نزاع نکن. کسانی که عصمت

1- . انوار التنزيل 1: 231
2- . طعمه بن ابیرق بن عمرو بن حارثه بن ظفر خزرج بن عمرو انصاری.

پیامبران را رد میکنند میگویند این آیه بر صدور گناه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله دلالت دارد، زیرا اگر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نمیخواست به نفع آن خائن نزاع کند و از او دفاع کند از این کار نهی نمیشد. پاسخ این است که پیامبر صلّی الله علیه و آله این کار را نکرده بود و الا از آن نهی نمیشد، افزون بر آن در روایت آمده است

که وقتی قوم طعمه بن ابیرق به رسول خدا صلّی الله علیه و آله متوسل شدند تا از طعمه دفاع کند و سرقت را به آن یهودی منسوب کند، حضرت درنگ کرد و منتظر وحی ماند، آنگاه این آیه نازل شد. غرض از این نهی تذکر به پیامبر صلّی الله علیه و آله بوده که طعمه دروغ میگوید و مرد یهودی از این جرم مبرّا است.

و اگر گفته شود دلیل اینکه این خطا از پیامبر صلّی الله علیه و آله سر زده ادامه کلام حق تعالی است که فرموده: «وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» پس چون خداوند متعال به ایشان امر به استغفار کرده این دلالت دارد که گناهی صورت پذیرفته، پاسخ از چند وجه است: اول اینکه شاید طبع پیامبر صلّی الله علیه و آله به یاری کردن طعمه متمایل شده بوده چون او در ظاهر از جمله مسلمانان بوده است و امر به استغفار برای همین قدر بوده و کارهای نیک نیکوکاران کارهای بد مقرّبان است.

دوم اینکه وقتی آن قوم بر سرقت مرد یهودی و برائت طعمه از آن سرقت شهادت دادند و چیزیدر نظر رسول خدا صلّی الله علیه و آله ننمود که موجب ردّ شهادت آنان باشد، حضرت خواست حکم به سرقت مرد یهودی دهد، سپس چون خداوند پیامبرش صلّی الله علیه و آله را از دروغگویی آن شهود باخبر کرد حضرت دریافت که آن حکم اگر صادر شده بود خطا میبود و استغفار حضرت به این خاطر بوده که ایشان خواسته حکمی دهد که اگر صادر میشد خطا میبود هرچند باز حضرت در این باره نزد خداوند معذور میبود.

سوم اینکه محتمل است منظور از کلام حق تعالی «وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ» این باشد که برای کسانی که از طعمه دفاع کردند و خواستند برائت وی از سرقت را ثابت کنند آمرزش بخواه، و منظور از «الَّذِینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ» طعمه بوده و نیز کسانی از میان

قومش که میدانستند او این سرقت را کرده اما باز یاریاش میکردند. «اختیان» همان خیانت است و بدان خاطر فرموده «یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ» که اگر کسی به معصیتی دست یازد خودش را از پاداش محروم کرده و خودش را به عذاب درانداخته است و از این رو این کار او خیانتی به خودش بوده است «مَنْ کانَ خَوَّاناً أَثِیماً» یعنی طعمه، زیرا درباره زره خیانت کرد و در متهم کردن آن یهودی به آن سرقت گناه کرد(1). حق تعالی فرمود: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ» یعنی اگر نبود که خداوند تو را به فضل خود ویژه گرداند یعنی نبوت و نیز به رحمت که همان عصمت است «لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ» یعنی آنها تو را در حکمی باطل و خطا میانداختند «وَ ما یُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» به دلیل همکاری آنان در ارتکاب گناه و ستیزهگری و شهادتشان به تقلب و بهتان «وَ ما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْ ءٍ» در این باره دو وجه هست: یکی اینکه اینان در آینده هیچ زیانی به تو نمیرسانند که بر این اساس خداوند متعال در این آیه به پیامبر صلّی الله علیه و آله وعده داده که حضرت در برابر خواسته آنان برای به خطا انداختن ایشان، بر عصمت باقی خواهد ماند. دوم اینکه آنان گرچه کوشیدند تو را به باطل براندازند، تو در باطل نمیافتادی زیرا امر را بر ظاهر حال بیان میکردی و تو دستور داری که احکام را فقط بر ظواهر حال بنا کنی، «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ» بر اساس معنای نخست ایه یعنی وقتی خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرده و به تو امر کرده تا شریعت را به خلق ابلاغ کنی، حال چگونه این با حکمت خداوند سازگار است که تو را از درافتادن به شبهات و گمراهیها معصوم ندارد؟! و بر اساس معنای دوم ایه یعنی خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و در این دو بنای احکام شرع را بر ظاهر واجب ساخت، پس چگونه بنای امر بر ظاهر به تو ضرر میرساند؟! «وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً» در این باره نیز دو وجه هست: اول اینکه مسائل مربوط به دین را منظور دارد، یعنی خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و تو را بر اسرار آن دو آگاه ساخت و بر حقایقشان مسلّطت گرداند با اینکه تو پیشتر چیزی از آنها را نمیدانستی، پس

1- . مفاتیح الغیب 3: 307- 308

همچنان در روزهای پیش رویت نیز با تو همینگونه رفتار میکند و بدین سان هیچ یک از منافقان نمیتواند تو را گمراه کند و بلغزاند. دوم اینکه منظورش این است که تو را از اخبار پیشینیان آگاه ساخت که پیشتر نمیدانستی، پس به همین گونه تو را از حیلههای منافقان و ابعاد نیرنگهایشان چنان آگاه میسازد که خواهی توانست از گونههای مکر و فریبشان در امان بمانی(1).

این بود خلاصه کلام فخر رازی، شرح این ماجرا در باب رویدادهای میان پیامبر صلّی الله علیه و آله و منافقان و اهل کتاب خواهد آمد.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی میگوید: «وَ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ» یعنی اگر بر تو گران و سنگین آمد «إِعْراضُهُمْ» رویگردانی آنان از تو و از ایمان به آنچه آوردهای «فَإِنِ اسْتَطَعْتَ» تا آنجا که میفرماید «بِآیَهٍ» یعنی اگر میتوانی دریچهای پیدا کن و از آن به دل زمین نفوذ کن و برای آنان نشانهای آشکار ساز و یا نردبانی بجو و به آسمان فراز شو تا نشانهای از آن نازل کنی! در اینجا جواب شرط دوم محذوف است و تقدیرش «فافعَلْ» (پس این کار را بکن!) است، و آن جمله، جواب شرط اول است. مقصود از این کلام بیان آزمندیِ افزون پیامبر صلّی الله علیه و آله به اسلام آوردن قوم خود است و میگوید اگر حضرت میتوانست برای آنان از زیر زمین یا از فراز آسمان نشانهای بیاورد تا ایمان بیاورند، هر آینه به این امید چنین میکرد. «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی» به این ترتیب که برایشان نشانهای اضطراری میفرستاد اما این کار را نکرد چون از حکمت خارج است، «فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ» با آزمندی به چیزی که رخ نمیدهد و بیتابی در جایی که باید صبر کرد، زیرا این از عادات جاهلان است(2).

و اما رازی میگوید: مقصود از اول آیه این است که رسول خدا از ایمان آوردن آنان قطع امید کند و به خاطر رویگردانیشان از ایمان خود را آزار ندهد، نهی در کلام حق تعالی «فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ» اقتضا نمیکند که حضرت بر این کار اقدام کرده باشد، همانگونه که این کلام حق تعالی «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ

1- . مفاتیح الغیب 3: 310

2- . انوار التنزیل 1: 377

الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ»(1)

{ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر. } بر این دلالت ندارد که حضرت پیشتر از آنان اطاعت کرده، بلکه منظور این است که شایسته نیست افسوس تو بر تکذیب آنان فزونی گیرد و روا نیست به خاطر رویگردانیشان از تو بیتاب باشی، زیرا اگر چنین کنی حال تو به حالت جاهلان نزدیک میشود(2).

وی درباره کلام حق تعالی «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم» میگوید: از عبدالله بن مسعود روایت شده که وی گفت: جماعتی از قریشیان بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله گذر کردند حال آنکه صُهَیب و خبّاب و بلال و عمار و چندی دیگر از مسلمانان تهیدست نزد حضرت بودند. قریشیان گفتند: ای محمد! آیا از میان قومت به اینان راضی شدهای؟ آیا ما باید پیرو اینها باشیم؟ اینها را از خانهات بران که اگر چنین کنی شاید ما پیرویات کنیم. حضرت فرمود: «ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِینَ»(3)

{و من طردکننده مؤمنان نیستم. } گفتند: پس هرگاه ما آمدیم از حضور ما بلندشان کن و وقتی ما رفتیم اگر خواستی آنها را نزد خود بنشان. و پیامبر صلّی الله علیه و آله به امید اینکه ایمان آورند پذیرفت.

و روایت شده که عمر به حضرت عرض کرد: کاش چنین میکردی تا ببینیم چه میکنند. سپس اصرار کردند و به رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کردند این را در نگاشتهای بنویس. حضرت کاغذ خواست. آنگاه این آیه نازل شد و عمر به خاطر سخنانش پوزش خواست. سلمان و خبّاب میگویند: این آیه درباره ما نازل شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله با ما همنشین میشد و ما آنقدر به ایشان نزدیک میشدیم که زانوهایمان زانوی حضرت را لمس میکرد و هرگاه میخواست از نزد ما برمیخاست، تا اینکه نازل شد «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ»(4)

{شکیبایی پیشه کن. } اینچنین د1یگر از نزد ما برنخواست تا آنگاه که ما برخیزیم، و فرمود: حمد و

1- . احزاب / 1

2- . مفاتيح الغيب 4: 53
3- . شعراء / 114
4- . كهف / 28

سپاس خدایی را که مرا نمیراند تا اینکه فرمانم داد نزد برخی از امتم شکیبایی پیشه کنم، زندگی با شما و مرگ با شما خوش است.

وی میگوید: کسانی که به عصمت پیامبران ایراد میگیرند از چند وجه به این آیه استدلال کردهاند:

میگویند اول اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را از خود رانده و خداوند متعال او را از این کار نهی کرده و این کار او گناه بوده است.

دوم اینکه خداوند فرموده «فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّٰالِمِینَ» و ثابت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را رانده پس لازم میشود بگوییم او از ظالمین بوده.

سوم اینکه خداوند متعال از قول نوح حکایت کرد و فرمود: «ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِینَ»(1)

{و من طردکننده مؤمنان نیستم.} نیز به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله امر کرده که در همه اعمال نیک از پیامبران پیروی کند و فرموده: «أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»(2)

{اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن.} بنابراین بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله واجب بوده که آنان را از خود نراند، پس چون آنان را طرد کرده این گناه بوده است.

چهارم اینکه حق تعالی این آیه را در سوره کهف آورد و بر آن افزود و فرمود: «تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»(3)

{که زیور زندگی دنیا را بخواهی.} خداوند در آیه دیگری نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله را از توجه به زیور دنیا نهی کرد و فرمود: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»(4)

{و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم دیدگان خود مدوز.}

پنجم اینکه نقل شده پس از آن رویداد هرگاه آن فقیران به محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میرسیدند ایشان میفرمود: مرحبا به کسانی که پروردگارم مرا

1- . شعراء / 114
2- . انعام / 90
3- . کهف / 28
4- . طه / 131

به خاطر آنان سرزنش کرد. و یا لفظ دیگری با همین معنا که این نیز بر گناه دلالت دارد.

پاسخ این است: درباره مورد اول، پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را از خود طرد نکرد تا کوچکشان شمارد و فقرشان را ننگ بداند، بلکه برای حضور آنان زمان مشخصی را تعیین کرد جدا از زمانی که بزرگان قریش حضور مییافتند، و غرض حضرت از این کار نرمخویی و درآوردن قریشیان به اسلام بود. چه بسا پیامبر صلّی الله علیه و آله میگفته آن تهیدستان به خاطر این موضوع چیزی از دین و دنیای خود را از دست نمیدهند اما آن کافران دین و اسلام را از دست میدهند و بنابراین ترجیح این جانب بر جانب اول اولویت دارد،و نهایت این است که گفته شود این اجتهاد بر خطا واقع شده اما در هر حال خطای در اجتهاد آمرزیده است.

و اما درباره سخن دوم که راندن آنان موجب میشود پیامبر صلّی الله علیه و آله از جمله ظالمین باشد پاسخ این است که ظلم عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش و معنای این ادعا چنین میشود که آن تهیدستان مستحقّ بزرگداشت از طرف رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودهاند و حال که حضرت آنان را از آن مجلس رانده این ظلم بوده است. اما این قضیه از باب ترک اولی و افضل بوده و نه از باب ترک واجبات؛ پاسخ دیگر وجوه نیز به همین ترتیب است و ما همه اینها را بر ترک افضل و اکمل و اولی و احری حمل میکنیم(1).

میگویم: سخنِ مذکور در این آیه دلالت نمیکند که فعل طرد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله سرزده باشد. چه بسا پس از آنکه آنها این سخن را گفتهاند پیامبر صلّی الله علیه و آله منتظر وحی مانده و خداوند ایشان را از این کار نهی کرده است. اخبار دلالتگر بر این موضوع غیر ثابت هستند و با وجود معارضه با ادله عقلی و نقلی دالّ بر عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله بر اساس این اخبار حکم داده نمیشود، پیشتر در باب عصمت پیامبران برخی از این ادله ذکر شد. اگر هم آنچه آنان ذکر میکنند درست باشد و این از پیامبر صلّی الله علیه و آله سرزده باشد چه بسا

1- . مفاتیح الغیب 4: 71- 72

حضرت اجازه داشته به هرچه موجب هدایت خلق و ترغیب آنان به اسلام میشده عمل کند، و وقتی آنها اظهار کردهاند که اگر مجلس نوبتی شود اسلام میآورند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این کار را به امید مسلمان شدن آنان انجام داده است، و چون خداوند میدانسته که آنان با این کار هم ایمان نمیآورند و فقط میخواهند به مسلمانان ضرر بزنند، پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را از این کار نهی کرده است و این کار پس از نهی حرام شده است، و خداوند متعال بیان کرده که اگر حضرت پس از این نهی مرتکب آن عمل بشود از جمله ظالمین خواهد بود و نه پیش از آن، و بر این معنا تاکید کرده تا امید کافران از چنین ماجرایی قطع شود و اظهار کند که باید به جایگاه مومنان تهیدست اعتنا شود. و اما سخن حضرت نوح علیه السلام که «ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِینَ»، چه بسا منظور از طرد، طرد کلی باشد و یا طرد بدون مصلحت و بدون این که وعده اسلام آوردن کافران به آن وابسته باشد، و یا میتوان میگفت شاید خداوند حضرت نوح را از این کار نهی کرده و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نهی نکرده بوده این برای حضرت جائز بوده است. و اما در کلام حق تعالی «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» به سبب اختلاف شریعتها منظور اقتدا در همه امور نیست بلکه منظور اقتدا به آنان در اموری است که بر اساس اختلاف ملتها و شریعتها متفاوت نمیشود.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی گفته: «وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ» یعنی اگر چیزی از جانب او تو را تحریک کرد، یعنی وسوسهای که تو را به انجام خلاف آنچه دستور داری گرایش داد مانند غلبه خشم یا اندیشهای(1).

رازی میگوید کسانی که به عصمت پیامبران ایراد میگیرند به این آیه استدلال کردهاند و گفتهاند اگر جایز نبود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از روی معصیت و گناه عمل کند چنین سخنی به او گفته نمیشد.

پاسخ این سخن از وجوه اول این است که این کلام در مجموع میگوید «اگر در قلبت از سوی شیطان وسوسهای افتد.» و این سخن دلالت بر وقوع این امر

1- . انوار التنزیل 1: 461

ندارد، همانگونه که حق تعالی فرموده: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» و این دلالت نمیکند که پیامبر صلّی الله علیه و آله شرک ورزیده است، و فرموده: «لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(1) {اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا [زمین و آسمان] تباه می شد.} و این دلالت نمیکند که در آنها خدایانی وجود داشته است.

دوم اینکه فرض کن ما پذیرفتیم که شیطان رسول خدا صلّی الله علیه و آله را وسوسه میکند، اما این فرض به عصمت ایشان خللی وارد نمیکند، خلل در عصمت حضرت فقط به این است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسوسه او را پذیرفته باشد که البته آیه بر این دلالت ندارد.

شعبی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان فرمود: هر انسانی شیطانی به همراه دارد. عرض کردند: ای رسول خدا شما هم؟! فرمود: من هم! اما او به یاری خدا اسلام آورد و نزد من آمد، من گلویش را گرفتم و اگر نبود دعایی که سلیمان علیه السلام کرده بود، هر آینه او را بر زمین میزدم.

و این همانند دلالت بر این است که شیطان رسول خدا صلّی الله علیه و آله را وسوسه میکند.

سوم اینکه فرض کن ما پذیرفتیم شیطان پیامبر صلّی الله علیه و آله را وسوسه میکند و حضرت از وسوسه او تاثیر میپذیرد، اما ما این حالت را به ترک افضل و اولی اختصاص میدهیم.

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: گاه قلب من فرو پوشیده میشود و من شبانه روز هفتاد مرتبه استغفار میطلبم(2).

میگویم: احتمال دارد این آیه از قبیل خطاب عام باشد و یا خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد اما منظورش امت ایشان باشد، همچنانکه بارها چنین بود. تأویل کلام حق تعالی «ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى»(3)

{هیچ پیامبری را سزاوار

1- . انبیاء / 22

2- . مفاتيح الغيب 4: 496- 497
3- . انفال / 67

نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد.} در باب ماجرای بدر خواهد آمد.

رازی در تفسیرش درباره کلام حق تعالی «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ» میگوید: برخی از آنان پیرامون صدور گناه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله از دو جهت به این آیه استدلال کردهاند:

اول اینکه خداوند فرموده: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ» و عفو اقتضای گناه پیش از آن دارد.

دوم اینکه حق تعالی فرموده: «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» و این استفهام به معنای انکار است و این دلالت دارد که آن اجازه دادن، معصیت بوده است.

پاسخ مورد اول این است که ما نمیپذیریم کلام حق تعالی «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ» موجب گناه باشد، و چرا نمیتوان گفت این سخن دلالت بر مبالغه خداوند متعال بر بزرگداشت و ارج نهادن به پیامبر صلّی الله علیه و آله دارد همانطور که اگر کسی نزد انسان مقامی والا داشته باشد او به وی میگوید: «خدایت ببخشاید، چه لطفی به من کردی!» یا «خدا از تو راضی باشد، چه خوب پاسخی به من دادی!» یا «خدا سلامتت بدارد، قدر مرا دانستی!» و غرض وی از این سخنان بسیار ارج نهادن و احترام است. وقتی متوکل فرمان داد علی بن جهم را تبعید کنند ابن جهم خطاب به او گفت: شعر:

- خدا تو را ببخشاید نیست حرمتی که جایز باشد به لطف تو من تبعید شوم.

و پاسخ مورد دوم این است که جایز نیست منظور از کلام حق تعالی «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» انکار باشد، زیرا ما میگوییم در آن ماجرا یا گناهی از پیامبر صلّی الله علیه و آله سر زده و یا گناهی از او سر نزده، اگر بگوییم سر نزده بر اساس این برداشت «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» نمیتواند انکار بر پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد، و اگر بگوییم گناهی از او سر زده کلام حق تعالی «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» دلالت بر حصول عفو برای پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از آن دارد و پس از حصول عفو ممکن نیست که انکار متوجه پیامبر شود، پس ثابت شد که بر هر تقدیر منتفی است که بگوییم کلام حق تعالی «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» دلالت بر گناهکار بودن رسول خدا صلّی

الله علیه و آله دارد و این پاسخی گویا و قاطع است. در این هنگام «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» حمل بر ترک اولی و اکمل میشود و علی الخصوص اینکه این رویداد از بهترین موارد مربوط به جنگ و مصالح دنیاست(1).

سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء میگوید: کلام حق تعالی «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ» نه وقوع معصیت را اقتضا میکند و نه آمرزش گناه را، و ممتنع نیست که منظورش بزرگداشت یا دلجویی در خطاب باشد، زیرا یکی از ما گاه در خطاب به دیگری میگوید: خداوند تو را رحمت کند و بیامرزد، که منظور وی در این سخن طلب چشمپوشی از مجازات گناه مخاطبش نیست، چه بسا اصلا در ذهنش این نباشد که او گناهی دارد، بلکه منظورش زیباسازی خطاب است و میخواهد کلامی را به کار گیرد که در عُرف اصطلاحی برای بزرگداشت و ارج نهادن به مخاطب شده است. و اما کلام حق تعالی «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»، ظاهر این آیه استفهام است و منظور از آن تقریر است و میخواهد علت اجازه دادن پیامبر صلّی الله علیه و آله روشن شود، واجب نیست این سخن را بر سرزنش حمل کنیم زیرا گاه یکی از ما به دیگری میگوید: «چرا این کار را کردی؟» که گاهی میتواند برای سرزنش باشد و گاهی برای پرسش و بار دیگر برای تقریر، پس این لفظ مخصوص سرزنش و انکار نیست، بیشترین اقتضای سخن و نهایت امکان این است که گفته شود این سخن دلالت میکند که پیامبر صلّی الله علیه و آله ترک اولی و افضل کرده و پیشتر بیان کردیم که ترک اولی گناه نیست گرچه از ثواب بکاهد، پس مجاز است که پیامبران بسیاری از مستحبات را واگذارند، اگر یکی از ما کار مستحبی را واگذارد ممکن است کسی به او بگوید: «چرا افضل را واگذاشتی و از اولی روی گرداندی؟» و این سخن نه اقتضای انکار میکند و نه ناپسند است(2).

میگویم: ممکن است اجازه دادن پیامبر صلّی الله علیه و آله به آنان کاری نیک و موافق با امر خداوند متعال باشد و سرزنش متوجه کسانی باشد که اجازه خواستهاند، چون خدا از نفاق آنان آگاه بوده، و یا متوجه جماعتی باشد که پیامبر

1- . مفاتیح الغیب 4: 651
2- . تنزیه الأنبیاء: 114

صلّی اللّه علیه و آله را به دادن این اجازه واداشتند، همچنانکه بارها چنین شد، از آن جمله این کلام حق تعالی: «یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»(1) {ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید. } و بر اساس عذرهایی که آنان در ظاهر امر میآورند، میان حرام بودن اجازهخواهی آنان و اجازه دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، به طور واجب یا مباح یا ترک اولی، منافاتی وجود ندارد.

رازی در تفسیرش درباره کلام حق تعالی «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ» میگوید: مفسران در این که مخاطب این خطاب کیست، اختلاف کردهاند؛ گفتهاند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نیز گفتهاند جز ایشان، و اما درباره قول اول بر چند وجه اختلاف کردهاند:

اول اینکه خطاب در ظاهر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و منظور جز ایشان است، مانند این سخن حق تعالی «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ»(2)

{ای پیامبر چون زنان را طلاق گویید... } و یا مانند «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ»(3) {ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر. } و یا مانند «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ»(4)

{اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه خواهد شد. } و یا مانند سخن خداوند به حضرت عیسی علیه السلام «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»(5) {آیا تو به مردم گفتی }. از مَثَلهای مشهور این است که «به در میگویم تا دیوار بشنود.» آنچه که بر درستی سخن پیشین ما دلالت میکند چند وجه است : اول کلام حق تعالی در آخر سوره است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی»(6)

{ای مردم اگر در دین من تردید دارید... } که بیان می کند آنان که در اول ایه به صورت رمز آمده اند همان هایی هستند که به صراحت در اخر سوره آمده اند.

1- . مائده / 114

2- . طلاق / 1
3- . احزاب / 1
4- . زمر / 65
5- . مائده / 116
6- . يونس / 104

دوم اینکه اگر رسول خدا صلّی الله علیه و آله در نبوت خودش شک داشت شک کسان دیگر در نبوت او ناگزیر بود و این موجب سقوط کلی شریعت میشد.

سوم اینکه به فرض شک داشتن پیامبر صلّی الله علیه و آله به نبوت خودش، چگونه این شک با اخبار اهل کتاب درباره نبوت حضرت از بین میرفت با اینکه آنان اکثرا کافر بودند و یا اگر هم کسی در میانشان مومن بود سخنش حجت نبود، به خصوص اینکه مشخص شد تورات و انجیلی که در دسترس آنان بود نگاشتهای تحریف شده بود. پس ثابت شد حق این است که این خطاب گرچه در ظاهر رو به رسول خدا صلّی الله علیه و آله دارد اما منظورش امت هستند که این روشی معمول است، وقتی پادشاهی بزرگ امیری داشته باشد و به زیر بیرق آن امیر جمعیتی باشند، وقتی پادشاه بخواهد رعیت خود را به امری مخصوص فرمان دهد، وی خطاب خود را متوجه آنان نمیکند بلکه آن خطاب را متوجه آن امیری میکند که او را بر آنان به امارت گذاشته تا اینگونه خطابش تاثیر بیشتری در دلهای آنان داشته باشد.

دوم اینکه خداوند متعال میدانست که رسولش صلّی الله علیه و آله در این باره شک نمیکند اما مقصود این بوده که پیامبر صلّی الله علیه و آله با شنیدن این کلام تصریح کند و بگوید پروردگارا من شک ندارم و از گفتار اهل کتاب حجتی نمیطلبم، بلکه همان دلایل آشکاری که بر من نازل کردهای برایم کافی است، همانند این کلام سخن حق تعالی به فرشتگان است: «أَ هؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ»(1)

{آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند.} همچنانکه به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»(2)

{آیا تو به مردم گفتی} و مقصودش این بود که حضرت عیسی علیه السلام به برائت از چنین موضوعی تصریح کند. پس اینجا نیز به همین گونه است.

سوم اینکه حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از جنس بشر بود و گذر خیالهای مشوّش و افکار مضطرب در دل ایشان جایز بوده و این خیالها تنها با ابراز دلایل و تقریر مسائل آشکار از میان میروند، پس حق تعالی چنین تقریراتی را

1- . سبأ / 40
2- . مائده / 116

نازل فرمود تا با آنها آن وسواس را از خاطر حضرت بزداید، همچون کلام دیگر حق تعالی «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ»(1) {و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود ترک گویی.} و کلّ تقریر در این باب این است که سخن حق تعالی که اگر شک داشتی پس چنین و چنین کن، قضیهای شرطی است و البته قضیه شرطی این را نمیرساند که شرط واقع شده یا نشده همچنانکه نمیرساند جزای شرط واقع شده یا نشده، و در این قضایا فقط این بیان هست که ماهیت آن شرط مستلزم ماهیت آن جزاء است، پس فایده در نزول این آیه همان افزونسازی و تقویت دلایل است با آنچه که بر قوت یقین و اطمینان نفس و آرامش دل میافزاید، به همین سبب است که خداوند در کتابش سخن برای تقریر دلایل توحید و نبوت بسیار آورده است.

چهارم اینکه مقصودش به دست آوردن دل کافران است و نزدیک کردن آنان به پذیرش ایمان، زیرا آنان پی در پی از پیامبر صلّی الله علیه و آله نشانهای دال بر صحت نبوت حضرت میخواستند و گویا دیگر از آن حرفهای تکراری و مطالبات قبلی خجالت میکشیدند و این نزدشان مانع از پذیرش ایمان شده بود، پس حق تعالی فرمود اگر در نبوتت شکی داری از فلانی دلیل بخواه، یعنی پیش از همه مردم این خود پیامبر صلّی الله علیه و آله است که به نبوتش شک ندارد اما با این حال اگر پس از آن همه دلایل درخشان او باز از خودش دلیلی بر نبوت خودش بخواهد این عیبی ندارد و موجب نقصان نمیشود، پس حال که او این مطالبه را در حق خود ناپسند نمیداند بنابراین حتمی است که مطالبه دلیل از طرف دیگران را نیز ناپسند نمیشمارد. پس ثابت شد که منظور از این کلام دلجویی آن قوم است و زدودن خجالتی که به خاطر گفتگوهای بسیار داشتند.

پنجم اینکه تقدیر کلام بر این باشد که البته تو شک نداری اما اگر شک داشتی راههای بسیاری برای از بین بردن آن شک داشتی، مانند آنجا که حق تعالی میفرماید: «لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(2)

{اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز

1- . هود / 12
2- . انبیاء / 22

خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا [زمین و آسمان] تباه می شد.} بدین معنا که اگر فرض شود آن امر محال رخ دهد فلان امر محال نیز باید رخ دهد، اینجا نیز به همینگونه: اگر فرض کنیم این شک اتفاق بیافتد پس به تورات و انجیل رجوع کن تا با آن دو دریابی که این شک از میان رفتنی است و این شبهه باطل است.

ششم اینکه زجاج گفت: خداوند متعال در اینجا در حالیکه همه خلق را مدّ نظر داشته رسول خود صلّی الله علیه و آله را خطاب کرده، همچون آنجا که فرموده: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ»(1)

{ای پیامبر چون زنان را طلاق گویید...}. قاضی گفت: این بعید است، زیرا اگر گفته شود رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز مشمول این خطاب است، سوال تکرار شده است.

هفتم اینکه لفظ «إِنْ» برای نفی باشد، یعنی ما به خاطر این که شک داری تو را به پرسیدن امر نمیکنیم بلکه این کار برای این است که بر یقینت افزوده شود، همانطور که ابراهیم با دیدن زنده شدن مردگان بر یقینش افزوده شد.

و اما وجه دوم و آن اینکه بگوییم این خطاب رو به رسول خدا صلّی الله علیه و آله ندارد، از این قرار که مردم در زمان حضرت سه گروه بودند: کسانی که پیامبر را تایید میکردند، کسانی که حضرت را تکذیب میکردند و کسانی که در امر ایشان مردد بودند، لذا خداوند متعال با این سخن آنان را خطاب کرد و فرمود ای انسان اگر در هدایتی که ما بر زبان محمد صلّی الله علیه و آله به سویت نازل کردهایم شک داری، از اهل کتاب بپرس تا تو را به صحت نبوت او راهنمایی کنند، پس خداوند خطاب را مفرد آورده و جمع را اراده کرده است، همچنانکه فرموده: «یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ»(2)

{ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته.} و یا «یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ»(3)

{ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی.} به این ترتیب چون برای آنان سخنی گفت که شکشان را از بین میبرد، آنان را از این که به قسم دوم یعنی به تکذیب کنندگان بپیوندند بر حذر

1- . طلاق / 1
2- . انفطار / 6
3- . انشقاق / 6

داشت و فرمود: «وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخاسِرِینَ» مسئله دیگر که نزد مفسران جای اختلاف بوده این است که آیه میگوید از چه کسانی بپرس؟ محققان میگویند از آن اهل کتابی که ایمان آورده بودند همچون عبدالله بن سلام و عبدالله بن صوریا و تمیم داری و کعب الاحبار، زیرا فقط به خبر اینان میتوان اطمینان کرد. برخی نیز میگویند فرقی ندارد که از مسلمانان باشند یا از کافران، زیرا وقتی به تعداد تواتر رسیدند و سپس آیهای از تورات و انجیل خواندند که از ظهور محمد مژده میداد، غرض حاصل شده است. حال اگر گفته شود شما که باور دارید این کتب دستخوش تحریف و تغییر شدهاند پس چگونه میتوان بر آنها تکیه کرد؟ خواهم گفت آنها این کتب را برای پنهان کردن نشانههای دال بر نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله تحریف کردند، پس اگر در این کتب آیاتی باقی مانده باشد که بر نبوت حضرت دلالت کند این از قویترین دلایل بر صحت نبوت ایشان میباشد، چون وقتی این نشانهها علی رغم انگیزههای افزون آنان برای زدودنشان بر جا مانده، این نشان میدهد که مژده نبوت حضرت در نهایت آشکاری آمده است. و اما درباره اینکه مقصود از این سوال شناخت چه چیز است، دو قول وجود دارد، اول قرآن و شناخت نبوت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دوم رجوع به این سخن حق تعالی: «فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّی جاءَهُمُ الْعِلْمُ»(1)

{پس به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد.} که قول نخست اولویت دارد چون مهمتر است و نیاز به شناختش بیشتر است.

و بدان وقتی خداوند متعال این راه را نمایاند سپس فرمود: «لَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» یعنی با نشانهها و برهانهای قاطع برایت ثابت شد که آنچه به تو داده شده حق است و هیچ جای تردیدی در آن نیست، پس مبادا از تردید کنندگان باشی، «وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ» یعنی استوار باش و بر رویهای که تردید و تکذیب را نزدت میزداید بر جا باش. جایز است که این سخن در راستای برانگیختن و اظهار درستیِ راه باشد، از همین رو پیامبر صلّی الله

1- . یونس / 93

علیه و آله هنگام نزول این آیه فرمود من شک ندارم و نمیپرسم و شهادت میدهم که این حق است(1).

طبرسی اکثر این وجوه را میآورد و پس از ذکر وجه اول از وجوهی که رازی برشمرد میگوید: از حسن و قتاده و سعید بن جبیر روایت شده که گفتند: پیامبر صلّی الله علیه و آله شک نکرد و نپرسید. این از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است. وی پس از ذکر وجوه درباره پرسش از اهل کتاب میگوید زهری گفته این آیه در آسمان نازل شد. اگر این درست باشد دیگر زحمت کم میشود(2).

این را اصحاب ما از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کردهاند. همچنین گفته شده منظور از شک، رنج و دشواری است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خیرهسری و آزارهای آنان میدید، یعنی اگر از آزار قومت به تنگ آمدی از کسانی که کتاب پیامبران پیش از تو را میخوانند بپرس که پیامبران چگونه بر آزار قومشان صبر پیشه کردند، پس تو نیز صبر کن(3).

کلام حق تعالی «فَلا تَکُ فِی مِرْیَهٍ» یعنی در شک. پیشتر گفته شد که نهی از شک دلالت بر وقوع شک ندارد چراکه امکان خطاب عام و یا توجه خطاب به دیگران هست. «مِمَّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ» که باطل است و سرانجام هر کس آنها را بپرستد به سوی آتش دوزخ است، «ما یَعْبُدُونَ إِلَّا کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» یعنی فقط از روی تقلید و بدون هیچ حجتی، «وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ» از عذاب، «غَیْرَ مَنْقُوصٍ» یعنی به همان اندازه که مستحق هستند، خداوند سبحان با این سخن آنان را از عفو و آمرزش ناامید میکند، «فَاسْتَقِمْ» بر موعظه و هشدار دادن و بر تمسک به طاعت الهی و فرمان دادن و فراخواندن به آن، «کَما أُمِرْتَ» در قرآن و جز آن، «وَ مَنْ تابَ مَعَکَ» امر به استواری همچنین به کسانی است که با همراهی و ایمان به تو از شرک توبه کردند همچنانکه مامور به آن بودند، و یا به کسانی که سوی خدا و رسول او

1- . مفاتیح الغیب 5: 26- 28

2- . زیرا در آنجا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله امر شد که از ارواح انبیاء و مومنان امتهای پیشین سوال کند.

3- . مجمع البيان 5: 133

صلّی الله علیه و آله بازگشتند، نیز گفته شده یعنی تو بر ادای رسالت استوار باش و آنان بر پذیرش استوار باشند، «وَ لا تَطْغَوْا» یعنی با زیادهروی و کوتاهی کردن از امر خدا درنگذرید که از مرز استقامت خارج میشوید.

طبرسی میگوید: ابن عباس گفته هیچ آیهای سختتر و گرانتر از این آیه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل نشد، به همین سبب وقتی اصحاب به حضرت عرض کردند: پیری سویتان شتافته ای رسول خدا! ایشان فرمود: هود و واقعه مرا پیر کرد(1).

درباره کلام حق تعالی «وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ» پیشتر دو آیه مشابهاش سخن به میان آمد و دیگر تکرار نمیکنیم. طبرسی میگوید: خطابش به پیامبر صلّی الله علیه و آله است و منظورش امت است، «مِنْ وَلِیٍّ» یعنی یاوری که تو را در این راه یاری کند و عذابش را از سرت باز کند، «وَ لا واقٍ» و تو را در برابر عذابش حمایت کند(2).

رازی درباره کلام حق تعالی «لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ» میگوید: مفسران گفتهاند این آیه در ظاهر خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله است اما معنایش برای همه مکلفین و عام است، نیز محتمل است که خطابش به انسان باشد، انگار میگوید ای انسان معبود دیگری با خدا قرار مده، و نزد من این احتمال قویتر است زیرا حق تعالی به آن این سخن را عطف کرده: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ» {و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید.} تا آنجا که «إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما»(3) {اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو.} و این درخور پیامبر صلّی الله علیه و آله نیست زیرا والدین حضرت در کنار ایشان به سالخوردگی نرسیدند، پس دریافتیم که مخاطب این سخن نوع انسان است. و اما درباره کلام حق تعالی «فَتَقْعُدَ» وجوهی هست:

1- . مجمع البیان 5: 199
2- . مجمع البیان 6: 297
3- . اسراء / 23

اول اینکه معنای برجاماندن میدهد یعنی تا در میان مردم بر جا بمانی نکوهیده و وامانده و این معنا برای این لفظ (قعود) در عُرف عرب و فارس شایع است.

دوم اینکه حال انسان نکوهیده و وامانده چنین است که به خاطر خطایی که از او سر زده پشیمان و اندیشناک بر جا بنشیند.

سوم اینکه هر کس توانایی کسب نیکی داشته باشد، در راستای کسب آن میکوشد و کوشش تنها از قیام و برخاستن برمیآید، اما کسی که از کسب نیکی ناتوان است کوششی نمیکند بلکه برجا و نشسته باقی میماند و طلب نمیکند، پس قعود و نشستن کنایه از ناتوانی و ضعف است(1).

سخن در آیه بعدی نیز همچون همین آیه است. کلام حق تعالی «مَدْحُوراً» یعنی مطرود و دور مانده از رحمت خدا.

طبرسی درباره کلام حق تعالی «وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ» میگوید: درباره سبب نزول این آیه اقوالی هست: یکی اینکه از ابن جبیر روایت شده قریشیان به پیامبر صلّی الله علیه و آله عرض کردند: به تو اجازه نمیدهیم به حجر الاسود دست بکشی تا آنگاه که به خدایان ما نظر کنی! پیامبر صلّی الله علیه و آله با خود گفت: چه ایرادی دارد من به آنها نظر کنم با اینکه خداوند میداند من از آنها بسیار بیزارم تا اجازه دهند من به حجر دست بکشم. آنگاه این آیه نازل شد.

دوم اینکه آنان گفتند: دست از نکوهش خدایان ما و نادان خواندن خردمندان ما بکش و این بردگان و فرومایگان را که بوی میش میدهند از خود بران تا ما با تو همنشین شویم و به تو گوش دهیم. حضرت صلّی الله علیه و آله امیدوار شد که آنان اسلام بیاورند آنگاه این آیه نازل شد.

سوم اینکه عیاشی روایت کرده وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بتها را از مسجد بیرون کرد، قریشیان از حضرت خواستند بتی را که بر مروه بود رها کند. ایشان خواست چنین کند اما سپس دستور داد آن را بشکنند. آنگاه این آیه نازل شد.

1- . مجمع البيان 5: 381- 382

چهارم اینکه از ابن عباس روایت شده که این آیه درباره هیئتی از بنی ثقیف نازل شد که گفتند: ما به سه شرط با تو بیعت میکنیم، ما را به نماز خواندن وانداری، نخواهی بتهایمان را با دست خود بشکنیم و یک سال ما را از پرستش لات برخوردار سازی. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در دینی که رکوع و سجود ندارد هیچ خیری نیست، و اما شکستن بتهایتان به دست خودتان، این به عهده خودتان، و اما پرستش لات، من شما را از این برخوردار نمیسازم. آنگاه حضرت برخاست و وضو گرفت. عمر به آنان گفت: چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله را اذیت میکنید؟ ! او بتها را در سرزمین عرب رها نمیکند. اما آنان همچنان اصرار کردند تا اینکه این آیه نازل شد.

پنجم اینکه از کلبی روایت شده هیئتی از بنی ثقیف گفتند به ما یک سال فرصت بده تا هدایای که برای خدایانمان میآید را دریافت کنیم، وقتی آنها را دریافت کردیم بتها را میشکنیم و اسلام میآوریم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواست به آنان فرصت دهد که این آیه نازل شد و فرمود: «وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» اینجا «إن» مخفّفه از ثقیله است و معنایش این است که مشرکان کوشیدند و این را نزدیک کردند که تو را از حکم قرآن بازدارند و منصرف کنند، «لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ» یعنی به اسم ما چیزی را از خود بسازی غیر از آنچه به تو وحی کردهایم، یعنی تا خود را در موضع افترا زدن قرار دهی، زیرا تو خبر دادهای که جز از سوی وحی سخن نمیگویی، پس اگر از هوسهای آنان پیروی کنی خیال میکنند تو این کار را به امر خدا کردهای و اینگونه همچون کسی میشوی که افترا زده است، «وَ إِذاً لَاتَّخَذُوکَ خَلِیلاً» یعنی تو را به دوستی بگیرند و صداقتت را تأیید کنند، «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ» یعنی ما قلب تو را بر حق استوار داشتهایم و با نبوت و عصمت و معجزات تو را بر راه راست استوار داشتهایم، نیز گفتهاند با الطاف پنهان، «لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً» یعنی نزدیک بود کمی به آنان اعتماد کنی، میگویند «کدتُ أفعل» یعنی نزدیک بود که فلان کنم اما نکردم.

در حدیثی صحیح از پیامبر صلّی الله علیه و آله آمده که ایشان فرمود: از امت من مسؤولیت آنچه نفسشان با آنها میگوید برداشته شده مادامیکه به آن عمل نکردهاند و بر زبانش نیاوردهاند.

ابن عباس میگوید: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ به آنان سکوت کرد، از آنجا که خداوند نیت حضرت را میدانست ایشان را تهدید کرد و فرمود که اگر آن کار را میکردی «إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ» یعنی اگر آن کار را میکردی بی شک دو برابر عذاب مشرکان در زندگی و دو برابر عذابشان پس از مرگ تو را عذاب میکردیم، زیرا گناه تو بزرگتر بود. نیز گفتهاند منظور از «ضِعْفَ» عذابی است با درد مضاعف. ابن عباس گفته: رسول خدا صلّی الله علیه و آله معصوم است اما به عنوان تخفیفی برای امت، خطاب به ایشان شده تا هیچ یک از مومنان در هیچ یک از احکام الهی و شرعی به هیچ یک از مشرکان اعتماد نکند. «ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً» یعنی یاوری که تو را یاری کند(1).

رازی میگوید: کسانی که به عصمت پیامبران ایراد میگیرند به این آیه در وجوهی استدلال کردهاند:

اول اینکه آیه دلالت دارد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به افترا زدن به خداوند نزدیک شده و افترا به خداوند از بزرگترین گناهان است.

دوم اینکه دلالت دارد که اگر خداوند پیامبر صلّی الله علیه و آله را استوار نمیداشت و ایشان را محفوظ نمیداشت نزدیک بود که ایشان به دین آنها اعتماد کند.

سوم اینکه اگر هیچ جرم و جنایتی پیشتر سر نزده بود احتیاجی به ذکر چنین تهدید شدیدی نبود.

پاسخ مورد اول این است که معنای «کادَ» مقاربه و نزدیکی وقوع فعل است، پس معنای آیه چنین است که وقوع پیامبر صلّی الله علیه و آله در فتنه نزدیک بوده و این دلالت بر وقوع این اتفاق نمیکند.

1- . مجمع البیان 6: 431- 432

و اما مورد دوم، «لولا» انتفای چیزی را برای ثبوت چیزی دیگر افاده میکند، میگویی «لولا علیٌّ لهَلکَ عمر» یعنی اگر علی نبود عمر هلاک میشد، پس وجود علی مانعی است برای وقوع هلاکت عمر، اینجا نیز به همینگونه است، کلام حق تعالی «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ» یعنی اگر نبود استوارسازی خداوند برای تو ای محمد! پس استوارسازی خداوند مانعی از وقوع آن اعتماد است.

اما در مورد سوم، تهدید بر معصیت دلالت بر ارتکاب معصیت ندارد، دلیل این سخن آیاتی است از جمله: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ»(1)

{و اگر [او] پاره ای گفته ها را بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم. } و یا «لَئِنْ أَشْرَکْتَ»(2)

{اگر شرک ورزی} و نیز «وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ» (3) {و کافران را فرمان مبر. } (4)

طبرسی درباره کلام حق تعالی میگوید: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» قرآن را، یعنی من میتوانم چیزی را که به تو عطا کردم بگیرم همانطور که آن را از جز تو بازداشتم، اما من در مورد تو با رحمتم بر تو تدبیر کردم و آنچه را نیاز داشتی به تو عطا کردم و چیزی را که نیاز به تصریحش نداشتی از تو بازداشتم، «ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلاً» یعنی اگر آن کار را میکردیم آنگاه در برابر ما مدافعی برای خود نمییافتی تا آن را از ما پس بگیرد(5).

رازی میگوید: مفسران درباره سبب نزول این آیه آوردهاند که وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله رویگردانی امتش از ایشان را دید، این برایش گران آمد که میدید آنها از آنچه برایشان آورده دوری میگزینند. از این رو در دلش آرزو کرد که از سوی خدا چیزی برای آنان بیاید که میان او و قومش را نزدیک کند و این از حرصی بود که حضرت برای ایمان آوردن آنها داشت. روزی حضرت در یکی از

1- . حاقه / 44- 45

2- . زمر / 65
3- . احزاب / 1
4- . مفاتيح الغيب 5: 420
5- . مجمع البيان 6: 438

مجالس قریش که جمعیتی انبوه داشت، نشسته بود و دوست میداشت خداوند کلامی نفرستد که آنان را از او برماند و این را آرزو کرد. آنگاه خداوند سوره «النَّجْمِ إِذا هَوی»(1)

{سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می آید.} را نازل فرمود و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را برایشان قرائت کرد تا این که رسید به «أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْری»(2) {به من خبر دهید از لات و عزی، و منات آن سومین دیگر.} آنگاه شیطان بر زبان حضرت غرانیق (یعنی این جملات) را القا کرد: «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود! وقتی قریشیان این جملات را شنیدند خوشحال شدند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله قرائتش ادامه داد و کل سوره را خواند. در آن دم همه مسلمانان با سجده پیامبر صلّی الله علیه و آله سجده کردند و همه کسانی که در مسجد بودند، چه مومن و چه کافر، به سجده رفتند جز ولید بن مُغیره و سعید بن عاص که این دو مشتی از خاک بطحاء را برداشتند و آن را سوی پیشانی خود بالا آوردند و بر آن سجده کردند، زیرا آن دو بسیار سالخورده بودند و نمیتوانستند سجده کنند. قریشیان پراکنده شدند و حال آنکه از آنچه شنیده بودند شادمان بودند و میگفتند محمد با بهترین کلام از خدایان ما یاد کرد. چون شب شد جبرئیل نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چه کردی؟! بر مردم چیزی را تلاوت کردی که من از جانب خدا نیاوردهام و سخنی گفتی که من نگفتم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله بسیار غمگین شد و به شدت از خدا ترسید، تا اینکه نازل شد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ». این روایت از عامه مفسرین ظاهری است، اما اهل تحقیق گفتهاند این روایت ساختگی و باطل است و به قرآن و سنت و عقل استدلال کردهاند. و اما استدلالشان به قرآن، وجوهی دارد:

اول کلام حق تعالی «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ»(3)

{و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را

1- . نجم / 1

2- . نجم / 19- 20
3- . حاقه / 44- 46

سخت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم.} دوم: «قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ»(1)

{بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم، جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم.} و سوم: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی»(2)

{و از سر هوس سخن نمی گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست.} اگر حضرت در ادامه این آیه آن غرانیق را قرائت کرده بود کذب خداوند متعال فی الحال آشکار میشد و این سخنی است که مسلمان هرگز نمیگوید.

چهارم: «وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ» و «کادَ» یعنی نزدیک بود که چنین شود اما نشد.

پنجم: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ» و کلمه «لولا» انتفای چیزی را برای انتفای چیز دیگر افاده میکند، پس دلالت میکند که حتی اعتماد اندک هم به وقوع نپیوست.

ششم: «کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ»(3)

{تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم.} و هفتم «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی»(4)

{ما بزودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی.}

و اما استدلال به سنت؛ روایت شده که از محمد بن اسحاق بن خزیمه درباره این ماجرا پرسیدند وی گفت: این از ساختههای زنادیق است. او در این باره کتابی نوشته است.

و امام ابوبکر بیهقی گفته: این ماجرا از جهت نقل غیر ثابت است. وی در ادامه توضیح داده که راویان این قصه محل تردید هستند. بخاری نیز در کتاب صحیح گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله سوره نجم را قرائت فرمود و در آن دم همه مسلمانان و مشرکان و انس و جن سجده کردند. و در روایت وی حرفی از غرانیق

1- . يونس / 15
2- . نجم / 3- 4
3- . فرقان / 32
4- . اعلى / 6

در میان نیست. این روایت از طرق بسیاری روایت شده و البته در آنها نیز حرفی از غرانیق در میان نیست.

و اما استدلال به عقل وجوهی دارد، اول اینکه هر کس احترام به بتها را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله جایز بشمرد کفر ورزیده است، زیرا ضرورتا معلوم است که بیشتر سعی پیامبر صلّی الله علیه و آله در راستای نفی بت پرستی بوده است.

دوم اینکه برای پیامبر صلّی الله علیه و آله در آغاز امر امکان نداشته که در کنار کعبه نماز بگزارد و قرآن بخواند و از آزار مشرکین در امان باشد تا شاید آنان سوی حضرت دست دراز کنند، بلکه ایشان در شب و یا در خلوت کعبه وقتی نماز میخوانده که مشرکان حضور نداشتهاند و این سخن آنان را باطل میکند.

سوم اینکه دشمنی آنان با رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیشتر از آن بوده که به همین اندازه از قرائت اقرار کنند بدون اینکه از حقیقت ماجرا آگاه شوند، حال چگونه اجماع کردهاند که پیامبر صلّی الله علیه و آله خدایانشان را بزرگ داشته تا به سجده بیافتند با اینکه موافقت پیامبر صلّی الله علیه و آله با آنان برایشان آشکار نشده بوده است.

چهارم اینکه حق تعالی میفرماید: «فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِی الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ»(1)

{پس خدا آنچه را شیطان القا میکرد محو میگردانید سپس خدا آیات خود را استوار میساخت.} و استوارسازی آیات با زدودن القای شیطان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله قویتر از آن است که با این آیات نسخ شود، آن هم با آیاتی که در کنارشان شبهه منتفی میشود. پس وقتی خداوند متعال استوارسازی آیات را اراده کرده تا چیزی که قرآن نیست با قرآن اشتباه نشود، این که شیطان را بالاصل از این کار بازدارد اولی است.

وجه پنجم که قویترین وجه است اینکه اگر ما چنین اتفاقی را جایز بدانیم امنیت از شرع رخت برمیبندد و در واقع ما این ماجرا را درباره هر یک از احکام و شرائع جایز دانستهایم و این نافیِ کلام خداوند متعال است: «بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ

1- . حج / 52

رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(1)

{آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.} و هیچ فرقی میان کاستن از وحی با افزودن بر آن وجود ندارد. بنا بر این وجوه به طور خلاصه دریافتیم که این داستان ساختگی است و دست بالا گروهی از مفسران آن را ذکر کردهاند اما به حد تواتر نرسیدهاند و خبر واحد با دلایل عقلی و نقلی متواتر معارضت نمیکند.

اکنون تفصیل بحث را آغاز میکنیم و میگوییم «تمنّی» در لغت برای دو معنا آمده، یکی تمنای دل و دومی قرائت، خداوند متعال فرموده: «وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ الْکِتابَ إِلَّا أَمانِیَ» {و [بعضی] از آنان بی سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند.} یعنی به جز قرائت، زیرا فرد اُمّی قرآن را از مصحف نمیآموزد بلکه از قرائت میآموزد. حسان نیز گفته:

تمنی کتاب الله أول لیله و آخرها لاقی الحمام المقادر

«در اول شب کتاب خدا را قرائت کرد و در آخر با شب مرگ ملاقات کرد.»

حال اگر «تمنّی» را به قرائت تفسیر کنیم دو قول وجود دارد:

اول اینکه خداوند متعال با این سخن محلی را اراده کرده که در آن جایز است رسولش صلّی الله علیه و آله سهو کند و کلام بر قاری مشتبه شود، اما نه اینکه از قول او «تلک الغرانیق العلی»را روایت کنند.

دوم اینکه منظورش وقوع این کلام در قرائت پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد، که البته قائلین به این قول بر وجوهی اختلاف کردهاند: وجه اول: نه پیامبر صلّی الله علیه و آله «تلک الغرانیق العلی» را بر زبان آورده و نه شیطان به آنها زبان گشوده و نه هیچ کس دیگری گفته، بلکه وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله سوره نجم را قرائت میکرده امر بر کافران مشتبه شده و برخی از الفاظ سوره را آنچنان که خود روایت کردهاند پنداشتهاند آن هم بر اساس این اتفاق معمول که گاه بعضی از کلمات به گونهای متفاوت از چیزی که گفته شده شنیده میشوند. این سخن از

1- . مائده / 67

وجوهی ضعیف است: اولا چنین پندارهایی در مورد سخنانی رخ میدهد که به گوش آشنا بوده باشند، اما در مورد سخنانی که شنیده نشده این اتفاق نمیافتد. ثانیا اگر اینگونه میبود چنین پنداشتی برای برخی از شنوندگان و نه همه آنان به وجود میآمد، زیرا عادت، مانع از آن است که یک جمعیت انبوه در یک دم همگی نسبت به محسوسات به یک حالت دچار شوند. ثالثا اگر اینگونه میبود به شیطان نسبت داده نمیشد.

وجه دوم: گفتهاند این کلام، سخن شیطان جن است، بدین ترتیب که او کلامی را از جانب خودش به زبان آورده و آن را در میان آن تلاوت انداخته است تا گمان شود این سخن نیز از جنس کلامی است که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده میشود. و گفتهاند چیزی که این ادعا را تاکید میکند این است که بی شک جن و شیطان سخن میگویند و این ممتنع نیست که شیطان صدایی همچون صدای رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورده باشد و در میان کلام حضرت و هنگام سکوتش این کلمات را رانده باشد، و حاضرین با شنیدن آن کلمات پنداشتهاند این کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله است، که این تعبیر در نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله خللی وارد نمیکند چون این فعل از ایشان سر نزده است. این وجه نیز ضعیف است، زیرا اگر جایز دانستی که شیطان در میان کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله سخنانی براند که بر شنوندگان به جای کلام حضرت مشتبه شود، این احتمال در همه سخنان پیامبر صلّی الله علیه و آله باقی میماند و به سلب اعتماد از کل شرع میانجامد. حال اگر گفته شود این احتمال در همه موارد وجود دارد، اگر چنین میبود در حکمت خداوند واجب بود که حال را همچون این واقعه شرح دهد تا اشتباه بر طرف شود. گفتیم بر طرف کردن احتمالات همچون متشابهات بر خداوند واجب نیست، و اگر این بر خداوند واجب نباشد آن احتمال در همه موارد ممکن میشود.

وجه سوم: اینکه گفته شود گوینده آن جملات یکی از شیاطین انس بوده که کافران باشند، زیرا وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در قرائت این سوره به اینجا رسیده و اسامی خدایان آنان را ذکر کرده، چون آنان میدانستهاند عادت پیامبر صلّی الله علیه و آله این است که بتان را سرزنش کند، یکی از حاضرین «تلک الغرانیق

العلی» را بر زبان آورده و امر بر بقیه مشتبه شده زیرا در میان آن جمع همهمه زیاد بوده آنان سر و صدا میکردهاند و میخواستند پیامبر صلّی الله علیه و آله را به اشتباه بیاندازند و قرائت ایشان را پنهان کنند، و چه بسا این در هنگام نماز پیامبر صلّی الله علیه و آله بوده، زیرا وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در حال نماز بوده آنها به حضرت نزدیک میشدهاند و قرائت ایشان را میشنیدهاند و در میانش حرفهای پوچ میزدهاند. نیز گفته شده پیامبر صلّی الله علیه و آله هرگاه برای قریشیان قرآن تلاوت میفرموده در فاصلههای آیات توقف میکرده، در آن هنگام یکی از حاضرین در میان وقفهها آن کلام را القا کرده و جمعیت آن را از جمله قرائت رسول خدا صلّی الله علیه و آله پنداشتهاند، سپس خداوند این کار را به شیطان نسبت داده چون با وسوسه او انجام پذیرفته و یا چون خداوند سبحان خود شخص گوینده را شیطان نامیده است. این نیز به دو جهت ضعیف است، یکی اینکه اگر چنین میبود بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله واجب بود که شبهه را بزداید و حقیقت را تبیین کند و آن گوینده را ساکت سازد و آشکار نماید که این سخنان از او صادر شده است که البته اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین کرده بود برخورد ایشان برای نقل و روایت اولویت داشت.

و اگر گفته شود رسول خدا صلّی الله علیه و آله این کار را نکرده چون ایشان سوره را به طور کامل و بدون این زیاده به امت ارائه کرده و لذا این موجب مشتبه شدن امر نمیشده همچنانکه سهو حضرت در نماز پس از آنکه وصفش فرمود موجب اشتباه نشد، در این صورت خواهیم گفت قرآن در زمان حیات پیامبر صلّی الله علیه و آله بر یک حالت استقرار نداشته و آیات به حضرت میرسیده و ایشان آنها را به سورهها ملحق میساخته، بنابراین ارائه آن سوره بدون این زیاده ضرورتا سبب سقوط اشتباه نمیشود، همچنین اگر اینگونه بود ایشان برای آنچه آن قوم روایت کردهاند مستحق عذاب نمیشد.

وجه چهارم: اینکه خود پیامبر صلّی الله علیه و آله این کلمات را گفته باشد که این سه احتمال را در پی دارد: یا این سخن را به سهو گفته یا به اجبار و یا به اختیار. اما احتمال نخست، همچنانکه از قتاده و مقاتل روایت شده حضرت صلّی الله

علیه و آله کنار مقام نماز میخواند که سهو کرد و آن دو سخن بر زبانش جاری شد، وقتی نمازش به پایان رسید به سجده رفت و همه حاضران در مسجد نیز سجده کردند و مشرکان از آنچه شنیدند شادمان شدند، آنگاه جبرئیل آمد و از حضرت خواست سوره را قرائت کند، وقتی ایشان به غرانیق رسید جبرئیل گفت: من این را برایت نیاوردهام، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله غمگین شد تا اینکه این آیه نازل شد. این نیز از وجوهی ضعیف است، یکی اینکه اگر این سهو جایز بود در موارد دیگر نیز جایز میبود و اینگونه از شرع سلب اعتماد میشد. دوم اینکه ممکن نیست چنین کلماتی مطابق با وزن و شیوه و معنای سوره از روی سهو از کسی سر بزند همانطور که ضرورتا میدانیم اگر کسی قصیدهای بسراید ممکن نیست از روی سهو بیتی از او سر بزند که با وزن و معنا و شیوه شعر هماهنگ باشد. سوم اینکه فرض کن پیامبر صلّی الله علیه و آله از روی سهو چنین کلماتی را گفته باشد، اما چگونه وقتی آن را برای جبرئیل خوانده و مسئله آشکار شده باز متوجه نشده است؟! اما احتمال دوم، اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله از روی اجبار این کلمات را گفته باشد و این همان سخن گروهی است که میگویند شیطان پیامبر صلّی الله علیه و آله را بر ادای این کلمات مجبور کرد، این نیز بر وجوهی نادرست است، یکی اینکه اگر شیطان نسبت به پیامبر صلّی الله علیه و آله بر این کار توانا بوده تواناییاش بر ما بیشتر میبود و این واجب میساخت که شیطان مردم را از دین بیرون آورد و جایز میشد که اغلب سخنان امثال ما به اجبار شیطان باشد. دوم اینکه اگر شیطان بر این اجبار توانا بود با تاثیر این احتمال امنیت از وحی سلب میشد. سوم اینکه چنین سخنی بنا به دلالت حکایت حق تعالی از قول شیطان باطل است: «وَ ما كانَ لِی عَلَیْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ»(1)

{و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.} همچنین بنا به این کلام حق تعالی: «إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ * إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ»(2)

1- . ابراهیم / 22
2- . نحل / 99- 100

{چرا که او را بر کسانی که ایمان آوردهاند و بر پروردگارشان توکل میکنند تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمیگیرند. } و نیز «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»(1)

{مگر بندگان خالص تو از میان آنان را. } و شکی نیست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله سرور مخلصین است. و اما احتمال سوم و آن اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله از روی اختیار این کلمات را گفته باشد، اینجا نیز دو وجه هست، یکی اینکه بگوییم این کلمات باطل است و دوم اینکه بگوییم باطل نیست. بنا بر وجه اول دو قول ذکر شده است، یکی

ابن عباس در روایت عطا گفته: شیطانی به نام ابیض به شکل جبرئیل نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و این کلمات را بر ایشان القا کرد. حضرت نیز آنها را قرائت کرد و مشرکان شنیدند و خوششان آمد. آنگاه جبرئیل آمد و از پیامبر صلّی الله علیه و آله خواست سوره را بخواند. وقتی ایشان به آن کلمات رسید جبرئیل گفت: من اینها را برایت نیاوردهام. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کسی به شکل تو اینها را برایم آورد و بر زبانم القا کرد.

قول دوم اینکه برخی جاهلان گفتهاند پیامبر صلّی الله علیه و آله به خاطر حرص شدیدی که بر ایمان آوردن آن قوم داشت این کلمات را از جانب خودش درآورد و سپس آنها را نفی کرد. البته که فرد مسلمان به این دو قول نمیگراید، زیرا قول اول اقتضا میکند پیامبر صلّی الله علیه و آله میان فرشته معصوم و شیطان ناپاک تمایز قائل نشود و قول دوم اقتضا میکند ایشان در وحی خیانت کرده باشد، که این دو سخن هر دو خروج از دین است. اما وجه دوم و آن اینکه این کلمات باطل نیست، در این باره نیز اقوالی هست: اول اینکه میگویند غرانیق همان فرشتگان هستند و آن کلمات از قرآن بوده و در وصف فرشتگان نازل شده، اما وقتی مشرکان پنداشتند خدایان آنان را منظور داشته، خداوند تلاوت این کلمات را نسخ کرد. دوم اینکه میگویند منظور از این کلمات استفهام انکاری است، انگار که میگوید: آیا به شفاعت آنان امید میرود؟ ! سوم اینکه خداوند متعال کلام را به شکل اثبات آورده و

1- . حجر / 40

نفی را اراده کرده است، مانند آنجا که فرموده: «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا»(1) {خدا برای شما توضیح می دهد تا مبادا گمراه شوید.} یعنی تا گمراه نشوید. همچنان که کلام را به شکل نفی آورده و اثبات را اراده کرده است مانند: «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ» {بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم چیزی را با او شریک قرار مدهید.} که یعنی شریک قرار دهید. دو وجه اخیر چنین نقد میشود که اگر چنین جملاتی بر پایه تأویل جایز باشد، چرا جایز نیست که در قرآن و یا در نماز بنا بر تأویل سخن کفر بگویند؟! اما اصل در دین این است که این سخنان هرگز بر آنان جایز نیست، زیرا خداوند متعال آنان را به عنوان حجت بر پا داشته و از برای رسالت برگزیده است، پس سخنانی که محل سوء تعبیر یا کراهت باشد بر آنان جایز نیست. چنین امر کراهت برانگیزی بسیار بزرگتر از اموری است که خداوند متعال پیامبرش را از آنان بازداشته، اموری مانند کتابت و درشت گویی و سرودن شعر. پس کذب وجوه مذکور پیرامون غرانیق به قطع آشکار است. این همه در صورتی بود که «تمنّی» را به معنای قرائت تفسیر کنیم. اما اگر آن را به میل و تمنای دل تفسیر کنیم معنا چنین میشود که وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله چیزهایی را در دل خود تمنا کرد، شیطان حضرت را به سوی باطل وسوسه کرد و ایشان را به کار ناشایست فراخواند، سپس خداوند متعال آن را نسخ کرد و باطل فرمود و پیامبر صلّی الله علیه و آله را به ترک اعتنا به وسوسه خود هدایت نمود. در این تفسیر پیرامون کیفیت آن وسوسه بر وجوهی اختلاف کردهاند: یکی اینکه آن وسوسه همان نزدیکی جویی به مشرکان از راه ذکر خدایانشان بوده است. میگویند پیامبر صلّی الله علیه و آله دوست میداشت با آنان مأنوس شود و این در دل حضرت جریان داشت، پس وقتی چُرت ایشان را فرا گرفته آن زیاده را چون در دلش بوده، افزوده است که این سخن نیز خروج از دین است و توضیحش پیشتر آمد. دوم، سخن مجاهد است که گفته پیامبر صلّی الله علیه و آله تمنا داشته که وحی به سرعت و بدون تأخیر بر ایشان نازل شود، اما خداوند آن را نسخ فرموده تا به

1- . نساء / 176

ایشان بفهماند که نازل کردن وحی بر حسب مصلحتهای حوادث و رویدادها و جز آنهاست. سوم اینکه احتمالا پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگام نزول وحی داشته به تأویل آنچه مُجمَل بوده میاندیشیده، آنگاه شیطان در کلام حضرت چیزی را القا کرده که ایشان اراده نکرده بوده، و خداوند متعال تبیین فرموده که آن را با ابطال نسخ میکند و آنچه را خود اراده کرده با ادله و آیاتش محکم میگرداند. چهارم، معنای آیه چنین باشد که وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله تمنا کرد که کاری برای تقرّب به خدا انجام دهد، شیطان در کلام ایشان چیزی القا کرد که با خواسته حضرت مخالف بود، آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله در این باره به خدا پناه برد و این همان کلام حق تعالی است که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(1)

{در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.} و نیز: «وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»(2) {و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد به خدا پناه بر.} برخی کسان میگویند جایز نیست «امنیه» را به معنای تمنای دل بگیریم زیرا اگر چنین باشد، چیزی که به ذهن رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسیده، آزمایشی از برای کفار نبود و این را کلام خداوند متعال باطل میکند: «لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»(3)

{تا آنچه را که شیطان القا میکند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است آزمایشی گرداند.} پاسخ این است که بعید نیست وقتی تمنای دل قوی شود، فکر آدمی به آن مشغول شود و موجب سهو در افعال ظاهری گردد، پس این آزمایشی از برای کافران است(4).

سید مرتضی در التنزیه پس از نقل چندی از روایات پیشین میگوید: در ظاهر این آیه هیچ دلالتی بر این خرافهای که آنان میبافند وجود ندارد، و ظاهر فقط دو امر را اقتضا میکند: یکی اینکه «تمنیّ» را به معنای تلاوت آورده، همچنانکه

1- . اعراف / 201
2- . اعراف / 200

3- . حج / 53
4- . مفاتيح الغيب 6: 156- 158

حسّان نیز گفته، و دوم اینکه آن را به معنای تمنای دل آورده، اگر تلاوت را اراده کرده باشد منظور این میشود که رسولان پیش از تو وقتی کلامی را که آورده بودند برای قومشان تلاوت میکردند، آنها آن را تحریف میکردند و بر آن میافزودند و از آن میکاستند همچنانکه یهودیان کردند و بر پیامبرشان علیه السلام دروغ بستند، و خداوند این را به شیطان نسبت داده زیرا با وسوسه و تحریک او انجام پذیرفته است، سپس بیان میدارد که خداوند متعال آن را برمیاندازد و با ظهور حجتهای خود آن را باطل و منسوخ میکند و ریشه شبهه را برمیکند. و هنگامی که مشرکان بر پیامبر صلّی الله علیه و آله دروغ بستند و بر تلاوت حضرت جملاتی را در مدح خدایانشان افزودند که در کلام ایشان نبود، این آیه برای آرامش دادن به حضرت به این شکل بیان شد. حال اگر منظور از «تمنی» تمنای دل باشد، وجه آیه چنین میشود که وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله چیزهایی را در دل خود تمنا کرد، شیطان حضرت را به سوی باطل وسوسه کرد و درباره معصیت با ایشان سخن گفت و ایشان را به انجامش برانگیخت و فراخواند. سپس خداوند متعال حضرت را به مخالفت با شیطان و نافرمانی از او و ترک گوش دادن به فریبهای او ره مینماید و اینگونه آن را نسخ و باطل میکند. اما احادیثی که در این باره روایت شدهاند جای اعتنا نیستند زیرا حرفهایی را در بردارند که عقل، پیامبران را از آنها منزه میدارد، و این در حالتی است که این احادیث به خودی خود نزد اصحاب حدیث محل تردید و ضعف نباشند. چگونه انسان چنین اتفاقی را بر پیامبر صلّی الله علیه و آله جایز میشمارد اگر شنیده باشد خداوند متعال فرموده: «کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ»(1) {تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم.} یعنی به وسیله قرآن، و نیز فرموده: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ»(2)

{و اگر [او] پاره ای گفته ها را بر ما بسته بود ... } تا آنجا که «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی»(3)

{ما بزودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی.} کسی که سهو را بر پیامبران جایز میشمارد هم

1- . فرقان / 32
2- . حاقه / 44
3- . اعلی / 6

نباید مضمون این روایت باطل را که با پیامبر صلّی الله علیه و آله در غایت ناسازگاری است، جایز بشمارد، زیرا خداوند متعال پیامبر خود صلّی الله علیه و آله را از امور خارجی در باب معصیت همچون درشت خویی و درشت گویی و سرودن شعر بازداشته و حال آنکه اینها پایینتر از مدح بتهایی است که به جای خداوند متعال پرستیده میشدهاند. پیامبر صلّی الله علیه و آله به دور است از اتهامی که آنان حکایت میکنند و میگویند ایشان آن کار را عمدا و یا سهوا انجام داده است. در این باره به دلیل آشکاری موضوع نیازی نیست ما به ابطال انجام عمدی این کار بپردازیم، اما درباره انجام سهوی گفتنی است که ممکن نیست سهوا از کسی چنین الفاظی مطابق با وزن و شیوه و معنای پیشینیِ سوره سر بزند، زیرا ما ضرورتا میدانیم وقتی شاعری قصیدهای میسراید ممکن نیست از روی سهو بیتی بسراید که با وزن شعر و معنای پیشینی و شیوه مقتضی فایده هماهنگ باشد و آنگاه پنداشته شود که این بیت نیز از همان قصیدهایست که وی سروده ! این نکته در راستای یطلان این اتهام بر پیامبر صلّی الله علیه و آله آشکار است. برخی از اهل علم گفتهاند ممکن است وجه التباس امر این باشد که وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله این سوره را در مجلسی مملوّ از جمعیت که بیشترشان قریشیان مشرک بودهاند تلاوت کرده و به اینجا رسیده که «أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزَّى» یکی از قریشیانی که نزدیک پیامبر صلّی الله علیه و آله نشسته بوده و میدانسته بعد از این آیه آیهای میآید که بتان را میکوبد، برای معارضه و پاسخ دادن به چنین آیهای گفته: «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود ! آنگاه بیشتر حاضران آن را از جمله سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله پنداشتهاند و امر بر آنان مشتبه شده، زیرا آنان هنگام قرائت پیامبر صلّی الله علیه و آله حرف میزدهاند و زیاد سر و صدا میکردهاند تا حضرت را به اشتباه بیاندازند و صدای قرائت ایشان را پنهان کنند. همچنین ممکن است این به هنگام نماز پیامبر صلّی الله علیه و آله رخ داده باشد، زیرا وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله کنار کعبه به نماز میایستاده آنان به حضرت نزدیک میشدهاند و قرائت ایشان را میشنیدهاند و در میانش حرفهای پوچ میزدهاند. نیز گفته شده وقتی پیامبر صلّی الله

علیه و آله برای قریشیان قرآن تلاوت میفرموده در فاصلههای آیات توقف میکرده و سخنی در راستای حجت آوری برایشان ذکر میکرده، اینچنین وقتی تلاوت کرده: «أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى» فرموده: «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود؟! و این را به شیوه انکاری برایشان گفته و ماجرا بر خلاف چیزی بوده که آنان پنداشتهاند، بعید هم نیست که این در نماز رخ داده باشد زیرا در آن هنگام سخن میان نماز مباح بوده و سپس نسخ شده است. همچنین گفته شده منظور از غرانیق فرشتگان بوده که در حدیث نیز چنین سخنی آمده است، اما مشرکان پنداشتهاند خدایان آنان را منظور داشته است. و گفته شده این جملات از قرآن و در وصف فرشتگان بوده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله تلاوت کرده اما وقتی مشرکان گمان کردهاند منظورش خدایان آنان است تلاوتش نسخ شده است. همه این اقوال مطابق است با آنچه که درباره تأویل این کلام حق تعالی ذکر کردیم: «إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» (1)

زیرا با فریب و وسوسه شیطان، به تلاوت حضرت صلّی الله علیه و آله چیزی افزوده شده که ایشان اراده نکرده که به حمد الله همه اینها واضح است.

قاضی عیاض نیز در الشفاء پس از ضعیف شمردن این روایت و رد کردن سندش به وجوه گوناگون گفته: ما با برهان و اجماع ثابت کردیم که پیامبر صلّی الله علیه و آله از اینکه کفر بر قلب و زبانش، چه عمدی و چه سهوی، جریان یابد و یا القای فرشته با القای شیطان بر ایشان مشتبه شود و یا شیطان راهی برای نفوذ در حضرت داشته باشد و یا ایشان، چه عمدی و چه سهوی، کلامی را که نازل نشده به خداوند ببندد، از همه اینها معصوم بوده است. وی در ادامه میگوید: و اما وجه دوم این است که این داستان از حیث نظری و عُرفی غیرممکن است، زیرا اگر کلام مطابق با این داستان میبود بی شک این سوره بسیار ناهماهنگ بود و اجزایش تناقض داشت و مدح و ذم را در هم آمیخته بود و تألیفی سست و نظمی ناهمخوان داشت و

1- . تنزیه الأنبیاء: 107- 109

این نه بر پیامبر صلّی الله علیه و آله پنهان میماند و نه بر مسلمانان و نه بر بزرگان کفرپیشه قریشی که حاضر بودهاند، این مطلب بر کسی که اندک اندیشهای داشته باشد هم پنهان نیست چه رسد به کسی که حلمی والا داشته باشد و در باب بیان و شناخت فصاحت کلام دانشی گسترده داشته باشد.

وجه سوم این است که میدانیم عادت منافقان و مشرکان ستیزهجو و سست دلان و مسلمانان نادان چنین بوده که در اولین فرصت میرمیدهاند و با کوچکترین فتنهای علیه پیامبر صلّی الله علیه و آله سرسام به پا میکردهاند و آنان که در ظاهر اسلام آورده بودهاند اما در دلهایشان مرض بوده، با کوچکترین شبههای ارتداد پیشه میکردهاند، اما با این حال هیچ کس درباره این داستان هیچ سخنی نگفته جز این روایت که اصلی ضعیف دارد. اگر این داستان واقعیت داشت قریش به این بهانه علیه مسلمانان شورش به راه میانداختند و یهودیان با چنین دستاویزی علیه مسلمانان حجت به پا میکردند همچنانکه با ستیزهگری در ماجرای اسراء کردند و این سبب شد برخی سست دلان مرتد شوند، در داستان مذکور نیز به همین منوال، اگر این ماجرا رخ داده بود هیچ فتنهای بزگتر از این مصیبت نمیشد و اگر این حادثه روی میداد هیچ زمینهای شدیدتر از آن برای بلوای ستیزهجویان فراهم نمیشد، حال آنکه در این باره نه از هیچ ستیزهجویی کلامی روایت شده و نه از هیچ مسلمانی شبههای. این بر بطلان این داستان دلالت دارد و ریشهاش را برمیکند. وی در ادامه بیشتر وجوهی را که سید و رازی آوردهاند ذکر میکند(1).

طبرسی پس از نقل خلاصه کلام سید میگوید: و بلخی گفته: ممکن است پیامبر صلّی الله علیه و آله آن دو جمله را از قوم خود شنیده باشد و آنها را حفظ کرده باشد، بعد وقتی سوره را قرائت میکرده شیطان آنها را در میان سخن حضرت القا کرده و نزدیک بوده که آنها را بر زبان ایشان جاری کند. اما خداوند پیامبر صلّی الله علیه و آله را محفوظ داشته و ایشان را آگاه ساخته و وسوسه شیطان را نسخ کرده و آیات خود را محکم و استوار داشته و پیامبر صلّی الله علیه و آله آیات

1- . شرح الشفاء 2: 229- 231

را استوار و به دور از خواسته شیطان قرائت فرموده است. و «غرانیق» جمع «غرنوق» است به معنای خوبروی زیبا. به جوانی که اندام و چهرهای نیک داشته باشد میگویند «جوان غرنوق». و اینکه خداوند آیاتش را محکم و استوار میدارد یعنی آیات و دلایل و اوامر خداوند محکم و استوار بر جا میماند بدون اینکه سهو و یا خطایی در آنها روی دهد. «لِيَجْعَلَ ما يُلْقِی الشَّيْطانُ» تا آنجا که «وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» یعنی تا آن را وسیلهای برای سختگیری در تعبّد گرداند و امتحانی برای کسانی که در دلهایشان شک هست و نیز برای کافرانی که دلهایشان سنگ شده است، پس بر آنان بایسته فرمود تا میان آنچه خداوند استوار میدارد و آنچه شیطان القا میکند فرق بگذارند، «لَفِی شِقاقٍ بَعِيدٍ» یعنی در دشمنی و مخالفتی که از حق به دور است، «وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» علم به خداوند و توحید و حکمت او، «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ» یعنی قرآن حقی است که تغییر و تبدیل در آن روا نیست، «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» یعنی بر ایمان خود استوار مانند، نیز گفته شده یعنی بر ایمانشان افزوده شود، «فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ» یعنی دلهایشان با قدرت ایمانشان خاضع و متواضع گردد(1).

وی درباره کلام حق تعالی «فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ» میگوید: بقیه مکلفین را منظور دارد اما پیامبر صلّی الله علیه و آله را بهطور مفرد خطاب کرده تا همگان بدانند وقتی پیامبر والامقام صلّی الله علیه و آله تهدید میشود حال دیگران چگونه خواهد بود و اگر به ایشان هشدار داده میشود پس دیگران به این هشدار اولی هستند(2).

رازی درباره کلام حق تعالی «وَ ما كُنْتَ تَرْجُوا» میگوید: درباره کلمه «إِلَّا» دو وجه هست: یکی اینکه برای استثناء است. صاحب الکشاف گفته: در اینجا کلام حمل بر معنا شده، انگار گفته شده: کتاب بر تو القا نشده «إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ» نیز میتوان آن را بر ظاهرش جریان داد، یعنی تو به چیزی امیدوار نبودی جز اینکه خداوند بر تو رحمت فرستد و تو را از رحمت خود برخوردار سازد، یعنی تو امیدوار نبودی جز به این شیوه. دوم اینکه «إِلَّا» به معنای «لکن» (بلکه) باشد، یعنی بلکه

1- . مجمع البیان 7: 91- 92
2- . مجمع البیان 7: 209

رحمت پروردگارت آن را بر تو القا کرد. سپس در ادامه حضرت صلّی الله علیه و آله را به اموری مکلف میدارد: اول اینکه پشتیبان کافران نباشد. دوم اینکه «وَ لا یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیاتِ اللَّهِ» ضحاک گفته: این هنگامی بود که آنان پیامبر صلّی الله علیه و آله را به دین پدرانش فراخواندند تا به او زن دهند و بخشی از اموالشان را با او تقسیم کنند. یعنی به آنان اعتنا نکن و به حرفهایشان اعتماد نکن که این کار تو را از پیروی از آیات خداوند بازمیدارد. سوم اینکه «وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ» یعنی به سوی دین پروردگارت، میخواهد درباره دعوت کافران و مشرکان تأکید کند و از این رو میفرماید: «وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» زیرا هر کس به طریقت آنان راضی شود یا به آنان متمایل گردد از خودشان است. چهارم اینکه «وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ» این گرچه بر همگان واجب است اما خداوند متعال برای بزرگداشت حضرت بهطور ویژه ایشان را در این کلام مخاطب ساخته است. حال اگر گفته شود البته هویداست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله هرگز چنین نمیکند پس فایده این نهی چیست؟ خواهم گفت: چه بسا خطاب به ایشان است اما دیگران را منظور دارد. نیز ممکن است بدین معنا باشد که به کسی جز خدا اعتماد نکن و در امورت بر کسی جز او توکل نکن زیرا هر که به غیر از خدا توکل کند گویا رویّهاش در توحید کامل نشده است(1).

بیضاوی میگوید: این کلام و ما قبلش برای برانگیختن و قطع امید مشرکان از همکاری پیامبر صلّی الله علیه و آله با آنان است(2).

میگویم: تأویل کلام حق تعالی «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ» ان شاء الله در باب ازدواج با زینب خواهد آمد.

طبرسی میگوید: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ» از راه حق همچنانکه شما دعوت میکنید، «فَإِنَّما أَضِلُّ عَلی نَفْسِی» یعنی بی شک بلای گمراهیام گریبانگیر خودم میشود، زیرا من به خاطرش عقوبت خواهم شد نه دیگری، «وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِما یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی» یعنی این به فضل پروردگارم است چراکه بر من وحی میفرستد و بدین خاطر

1- . مفاتیح الغیب 6: 426
2- . انوار التنزیل 2: 226

بر من منت دارد نه بر بقیه آفریدگانش، «إِنَّهُ سَمِیعٌ» سخنان ما را میشنود «قَرِیبٌ» به ما نزدیک است پس کسی که بر حق است و کسی که بر باطل است بر او پنهان نیست(1).

سید درباره کلام حق تعالی «لَئِنْ أَشْرَکْتَ» میگوید: درباره این آیه گفتهاند که خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله است و امت ایشان را منظور دارد. از ابن عباس روایت شده که وی گفته: قرآن به شیوه «به در میگویم تا دیوار بشنود» نازل شده است. پاسخ دیگر این است که این آیه خبری است که متضمّن تهدید است و ایرادی ندارد که خداوند هم عموم را تهدید کند و هم به طور ویژه کسی را که میداند از او کاری سر نمیزند که مشمول این تهدید شود، اما این باید برای او نیز مقدور و جایز به معنای صحت باشد و نه به معنای شک. از این رو همه تهدیدهای قرآن بهطور عام واقع میشود هم برای کسی که عمل مشمول تهدید از او سر میزند و هم برای کسی که خداوند متعال میداند چنین کارهایی از او سر نمیزند. کلام حق تعالی «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» به شیوه تقدیر و شرط بالاتر از آنجا نیست که فرموده «لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(2).

{اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا [زمین و آسمان] تباه می شد. } زیرا محال بودن وقوع جمله دوم را با خود به همراه دارد، پس وقتی تقدیر این معنا و بیان حکم ممتنع نیست پس به طریق اولی وقوع شرکی که مقدور و ممکن است را با بیان حکم همراه ساخته است.

درباره این آیه شیعیان پاسخی دارند که ویژه ایشان است و آن اینکه وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در ابتدای امر خود امیرمومنان علیه السلام را به امامت تعیین کرد، گروهی از قریشیان آمدند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! مردم به تازگی مسلمان شدهاند و نمیپسندند که نبوت در شما باشد و خلافت در پسر عمه شما، اگر این حکم را به سوی کس دیگری بازگردانی بهتر است. پیامبر صلّی الله علیه و آله به آنان فرمود: من این کار را به رأی خودم نکردهام تا در آن

1- . مجمع البیان 8: 397
2- . انبیاء / 22

مخیّر باشم، بلکه خداوند متعال مرا به این کار امر کرده و آن را بر من واجب ساخته. آنها گفتند: اگر این کار را از ترس مخالفت با پروردگارت نمیکنی، پس یکی از قریشیان را که مردم به او اعتماد دارند، با او در خلافت شریک گردان تا هم امر شما کاملا انجام گیرد و هم مردم با شما مخالفت نکنند. آنگاه این آیه نازل شد و معنای «لَئِنْ أَشْرَکْتَ» چنین است که اگر با امیرمومنان علیه السلام دیگری را در خلافت شریک گردانی «لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ». اما با این تأویل هم هنوز آن سوال برجاست، زیرا وقتی خداوند متعال میداند که پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین نمیکند و به خاطر عصمتش با امر خدا مخالفا نمیکند، پس دیگر دلیل تهدید چیست؟ که در این صورت باید به آنچه گفتیم بازگشت(1).

بیضاوی میگوید: «أَمْ یَقُولُونَ» یعنی آیا میگویند «افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً» یعنی محمد با ادعای نبوت و قرآن بر خدا دروغ بسته، «فَإِنْ یَشَإِ اللَّهُ یَخْتِمْ عَلی قَلْبِکَ» این سخن چنین افترایی را محال برمیشمرد و آگاه میسازد که فقط کسی جرأت چنین کاری را دارد که بر دلش مهر نهاده شده و نسبت به پروردگارش جاهل است، اما کسی که بصیرت و معرفت دارد چنین نمیکند. انگار میگوید: اگر خداوند بخواهد تو خوار شوی، بر دلت مهر مینهد تا جرأت کنی بر او دروغ ببندی. نیز گفتهاند بر دلت مهر مینهد و قرآن و وحی را از آن برمیگیرد، پس چگونه میتوانی دروغ ببندی؟ و یا اینکه دلت را به صبر محکم میدارد تا آزار آنان بر تو گران نیاید(2).

رازی و طبرسی درباره کلام حق تعالی «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا» میگویند: یعنی امتهای کسانی که فرستادهایم، منظورش مومنان اهل کتاب است. یعنی آنان به تو خبر خواهند داد که در دین هیچ یک از پیامبران پرستش بتها نیامده، پس وقتی همه پیامبران و رسولان بر این متفق القول بودهاند باید این را سبب دشمنی با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله قرار ندهند. در اینجا گرچه خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله است اما امت را منظور دارد. قول دوم اینکه عطاء بن ابن عباس

1- . تنزیه الأنبیاء: 119- 120
2- . تنزیه الأنبیاء 2: 398

گفته: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله شبانه سوی مسجد الاقصی سیر داده شد، خداوند متعال برای ایشان حضرت آدم علیه السلام و همه فرستادگان از میان فرزندان او را برانگیخت، آنگاه جبرئیل اذان گفت و سپس برخاست و گفت: ای محمد! جلو بیا و پیشاپیش آنان نماز بگزار، وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز را به پایان رساند جبرئیل به ایشان عرض کرد: ای محمد! بپرس «مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا» و حضرت فرمود: نمیپرسم زیرا هیچ شکی در آن ندارم.

قول سوم اینکه ذکر سوال در جایی که پرسیدن امکان ندارد، نگرش و استدلال را منظور دارد، مانند کسی که میگوید: از زمین بپرس چه کسی رودهایت را شکافت و درختانت را کاشت و میوههایت را چید؟ اگر آشکارا تو را پاسخ ندهد از حیث اعتبار پاسخت را میدهد. اینجا نیز پرسش پیامبر صلّی الله علیه و آله از پیامبرانی که قبل از ایشان بودهاند ممتنع است و منظورش این است که در این مسأله با عقلت بنگر و با خود در این باره بیاندیش. و خداوند بهتر میداند(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِینَ» میگوید: در این باره اقوالی هست، یکی اینکه «إِنْ کانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ» آنچنان که شما میپندارید، من نخستین کسی هستم که خدای یکتا را پرستیده و سخنتان را انکار میکنم.

دوم اینکه «إِنْ» به معنای «ما» برای نفی باشد، یعنی خدای رحمان فرزندی ندارد، «فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِینَ» من نخستین کسی هستم که خدا را پرستیده و به این حقیقت اقرار کرده است.

سوم اینکه یعنی اگر او فرزندی داشت من نخستین کسی بودم که از پرستشش رویگردان میشدم، چون کسی که فرزندی دارد بی شک جسم و پدیده است و کسی که چنین باشد شایسته پرستش نیست. در زبان عرب «عبدتُ من الأمر» یعنی از آن امر رویگردان شدم.

چهارم اینکه یعنی همانگونه که من نخستین کسی نیستم که خدا را پرستیده، خداوند نیز فرزندی ندارد.

1- . مجمع البيان 9: 49- 50؛ مفاتيح الغيب: 27

پنجم اینکه یعنی اگر او فرزندی داشت، من نخستین کسی بودم که بر اساس اینکه او فرزند دارد او را پرستیده بودم، اما او فرزندی ندارد. نداشتن فرزند را اثبات میکند و فرزند داشتن را بعید برمیشمارد زیرا تعلیق امر محال به امر محال است(1).

بیضاوی میگوید: «عَلی شَرِیعَهٍ» بر طریقتی «مِنَ الْأَمْرِ» امر دین «فَاتَّبِعْها» پس شریعت خود را که با حجتهای بسیار استوار شده پیروی کن، «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ» افکار آن جاهلانی را که پیرو هوسهایشان هستند، یعنی سران قریش که گفتند به دین پدرانت بازگرد، «إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً» در برابر چیزی که با تو اراده کرده است(2).

سید مرتضی در التنزیه درباره کلام حق تعالی «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ» میگوید: کسی که از پیامبر صلّی الله علیه و آله گناهان کوچک را افزون بر گناهان بزرگ نفی میکند، درباره این آیه پاسخهایی دارد، از آن جمله: منظور خداوند متعال از نسبت دادن گناه به حضرت، همان گناه پدر ایشان حضرت آدم علیه السلام است، این نسبت به خاطر پیوند و خویشاوندی و آمرزش آدم علیه السلام به نیکی جاری شده، زیرا آدم علیه السلام خداوند متعال را به حق حضرت محمد صلّی الله علیه و آله قسم داد و قسمش را نیک شمرد. این از گناه گذشته، اما گناه آینده حضرت گناه شیعیان ایشان و شیعیان برادر ایشان علیه السلام است. این پاسخ چنین نقد میشود که گویندهاش گناهی را از یک پیامبر نفی کرده و به پیامبر دیگری نسبت داده و سوال درباره پیامبری که گناه به او نسبت داده شده همانند سوال درباره پیامبری است که از او نفی شده است. اگر بخواهیم به این پاسخ کمک کنیم میتوانیم همه گناهان را از برای امت پیامبر صلّی الله علیه و آله قرار دهیم و در این صورت منظور از ذکر تقدم و تأخر، گناهانی است که از نظر زمانی مقدّم یا مؤخر هستند. همچنان که گوینده با تاکید میگوید: آنچه را که مقدّم یا مؤخر انجام دادی بر تو بخشیدم و از گناهان پیشتر یا پستر تو چشم پوشیدم. برای نسبت دادن گناه امت به حضرت صلّی الله علیه و آله وجهی هست که در استعمال معروف است، زیرا ممکن است

1- . مجمع البیان 9: 57- 58
2- . انوار التنزیل 2: 423

کسی به افراد حاضر از قبیله بنی تمیم یا قبیله دیگر بگوید: شما چنین و چنان کردید و فلان کس را کشتید. هر چند آن افراد حاضر نه شاهد آن کار بوده باشند و نه آن کار را انجام داده باشند. در اینجا این نسبت به سبب پیوند و نَسَب به جاست. بر این اساس از آنجا که هیچ پیوندی محکمتر از پیوند میان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امت ایشان نیست، ممکن است از باب توسّع کلام و مجاز، گناهان آنها به حضرت نسبت داده شده باشد.

پاسخ دیگر این است که ترک مستحب از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله گناه نامیده شده باشد. زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله از کسانی است که از اوامر الهی سر باز نمیزند جز از این نوع سر باز زدن، که به خاطر قدر و منزلت والای حضرت ممکن است درباره ایشان چیزی گناه نامیده شود که اگر درباره کس دیگری جز ایشان باشد گناه نامیده نشود. پاسخ دیگر این است که این کلام از روی بزرگداشت و حُسنِ خطاب بیان شده است همچنان که درباره کلام دیگر حق تعالی «عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ» گفتیم، لکن وجه یاد شده قابل اعتنا نیست زیرا عادت بر این است که الفاظ بر این شیوه به معنای دعایی درآیند، مانند این سخن که «خدایت آمرزید.» یا «خدایت بیامرزد.» و الفاظی از این قبیل لکن لفظ آیه بر خلاف این شکل است . زیرا مغفرت در این آیه در حکم جزاء است و غرض در فتح است. ما درباره این آیه وجهی بیان کردیم که از آنچه گذشت بیشتر به ظاهر آیه شبیه است و آن اینکه منظور آیه «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ» گناهانی باشد که بر تو انجام شده، زیرا «ذنب» مصدر است و مصدر میتواند هم به فاعل اضافه شود و هم به مفعول، مگر ندیدهای میگویند: «أعجَبَنی ضربَ زیدٍ عمروٌ» (زدن زید از عمرو مرا شگفت زده ساخت!) و مصدر را به مفعول اضافه میکنند. بر این تأویل، مغفرت همان از بین بردن و فسخ و نسخِ احکام دشمنان مشرک پیامبر علیه ایشان و گناهان آنها در باره پیامبر عبارت است از

بازداشتن آنها پیامبر را از ورود به مکه و منع آنها است پیامبر را از مسجد الحرام. این تأویل با ظاهر کلام مطابق است و اینگونه وجه و غرض از مغفرت همان فتح و گشایش میشود، زیرا اگر منظورش آمرزش گناهان حضرت صلّی الله علیه و آله میبود این سخن که «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ» معنای

معقولی نداشت، زیرا آمرزش گناهان نه وابسته به فتح و گشایش است و نه غرض از آن است. اما اینکه «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»، ممتنع نیست که منظورش کارهای ناپسند آنها در حق تو و قومت باشد که از نظر زمانی پیشتر یا پستر انجام شدهاند. و کسی نمیتواند بگوید سوره فتح میان مکه و مدینه در حال بازگشت پیامبر صلّی الله علیه و آله از حدیبیه نازل شده است. گروهی از مفسران گفتهاند منظور از فتح، فتح خیبر است، زیرا فتح خیبر در پی نزول این آیه واقع شد. برخی نیز گفتهاند منظورش این است که ما در ماجرای حدیبیه برایت تقدیری نیک نهادیم. بنا بر این چگونه ممکن است کسی سخنی بگوید که احدی نگفته و منظور از آیه را فتح مکه بداند با اینکه نزول این سوره مدت زیادی پیش از فتح مکه بوده است؟ پاسخ این است گرچه این سوره در همان زمان مذکور نازل شده، یعنی پیش از فتح مکه، اما ممتنع نیست که منظور خداوند متعال از «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» فتح مکه باشد و این سخن به شیوه بشارت برای حضرت است و حکم به این است که بزودی به مکه وارد خواهد شد و خداوند ایشان را در برابر اهل مکه یاری میکند و این بیان در قرآن نمونههای مشابه دارد. از جمله آنچه که این قول را تقویت میکند، این کلام حق تعالی است: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً»(1) {شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد خدا آنچه را که نمی دانستید دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد.} که فتح قریب در اینجا همان فتح خیبر است. اما برداشت فتح به عنوان تقدیری که خداوند در ماجرای حدیبیه مقدر فرمود، بر خلاف ظاهر و مقتضای آیه است، زیرا از فتح به طور مطلق معنای پیروزی و نصرت برمیآید که گواه این مطلب این کلام حق تعالی است: «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً»(2)

{و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید.}

1- . فتح / 27
2- . فتح / 3

اما اگر گفته شود اضافه مصدر به مفعول تنها در جایی معروف است که مصدر به خودیِ خود متعدی باشد مانند «أعجَبَنی ضربَ زیدٍ عمروٌ» (زدن زید از عمرو مرا شگفت زده ساخت!) اما اضافه مصدری که متعدی به مفعولش نیست معروف نمی باشد. خواهیم گفت این سخن نوعی تحکم و زورگویی نسبت به زبان و اهل زبان است، زیرا آنان در همه کتب عربی اطلاق کردهاند که مصدر هم به فاعل و هم به مفعول اضافه میشود و مصدر متعدی را از غیر متعدی استثنا نکردهاند، اگر فرقی میان این دو بود حتما بیان میکردند و جدایش میساختند همچنانکه در موارد دیگر کردهاند، اما قلّت استعمال در این باب معتبر نیست زیرا اگر سخن در زبان عربی اصلی داشته باشد به کار گرفته میشود هر چند کاربردی اندک داشته باشد. به علاوه، اگر در اینجا «ذنب» (گناه) آنان در حق پیامبر صلّی الله علیه و آله این باشد که ایشان را از ورود به مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند واردش شود، پس «ذنب» متعدی است و اگر مصدر متعدی باشد میتواند به جای فعل متعدی خود بنشیند، زیرا از عادات کلام عرب این است که باری سخن را بر معنایش حمل میکنند و باری بر لفظش(1).

طبرسی میگوید: یاران ما در این باره دو وجه آوردهاند، اول اینکه منظور آیه این است: تا خداوند از گناهان گذشته امتت درگذرد و از گناهان آیندهشان نیز با شفاعت تو درگذرد. در تأیید این معنا آمده:

مفضل بن عمر روایت کرده که مردی از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید، ایشان فرمود: به خدا سوگند پیامبر صلّی الله علیه و آله هیچ گناهی نداشت، بلکه خداوند برای ایشان ضمانت کرد که از گناهان گذشته و آینده شیعیان علی علیه السلام درمیگذرد.

نیز از عمر بن زید روایت شده: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» ایشان فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله نه گناهی داشت و نه اراده گناه کرده بود، بلکه

1- . تنزیه الأنبیاء: 117- 118

خداوند گناهان شیعیان حضرت را بر ایشان حمل کرد و سپس به خاطر حضرت از آنها درگذشت(1).

وی در ادامه بقیه وجوهی را که سید ذکر کرد میآورد. تأویل این آیه در اخبار و نیز تأویل آیه تحریم، در باب احوال همسران پیامبر صلّی الله علیه و آله خواهد آمد.

طبرسی درباره کلام حق تعالی «عَبَسَ وَ تَوَلَّی» میگوید: گفتهاند این آیات درباره عبدالله ابن امّ مکتوم نازل شده است، از این قرار که او نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت داشت با عتبه بن ربیعه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه پسران خلف نجوا میکرد و آنان را به سوی خدا دعوت میکرد و امید داشت که اسلام آورند. عبدالله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای من قرائت کن و از آنچه که خداوند به شما آموخته به من بیاموز. سپس این سخن را مدام تکرار کرد و نمیدانست که حضرت مشغول است و رو به سوی کسان دیگری دارد. چون او کلام حضرت را قطع کرد، کراهت در چهره رسول خدا صلّی الله علیه و آله آشکار شد و ایشان با خود گفت: اکنون سران قریش میگویند پیروان او نابینایان و بندگان هستند. آنگاه از عبدالله روی گرداند و به همان گروهی که داشت با آنان صحبت میکرد رو کرد. در آن دم این آیات نازل شد.

از آن پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به عبدالله ارج مینهاد و هرگاه او را میدید میفرمود: مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا سرزنش کرد. سپس میفرمود: آیا چیزی میخواهی؟ حضرت صلّی الله علیه و آله دو بار در دو غزوه او را بر مدینه به جانشینی گذاشت.

طبرسی پس از نقل کلام سید، که در ادامه خواهد آمد، میگوید: نیز گفتهاند که آنچه آن نابینا انجام داد نوعی بی ادبی بود و پیامبر صلّی الله علیه و آله با رویگرداندن از وی او را ادب آموخت، اما در هر حال ممکن بود پنداشته شود که حضرت از او روی گردانده چون فقیر بوده و به آن جمع رو کرده چون سران قریش

1- . مجمع البیان 9: 110

بودهاند و میخواسته آنان را بزرگ دارد. از این رو خداوند سبحان ایشان را به خاطر این کار سرزنش کرد.

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا هر وقتی عبدالله بن امّ مکتوم را میدید میفرمود: مرحبا! مرحبا! به خدا سوگند دیگر هرگز خداوند مرا به خاطر تو سرزنش نمیکند. و آنچنان به او خوبی میکرد که او از خجالت آنچه پیامبر در حقش میکرد کمتر نزد ایشان میآمد.

«عَبَسَ» یعنی اخم کرد و چهره در هم کشید، «وَ تَوَلّٰی» یعنی رویش را برگرداند، «أَنْ جاءَهُ الْأَعْمیٰ» یعنی چون او نزدش آمد، «وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ» یعنی چه بسا این نابینا «یَزَّکّٰی» با عمل نیک و آنچه از تو میآموزد پاک گردد، «یَذَّکَّرُ» یعنی به او پند داده شود و او از مواعظ قرآن که به او میآموزی پند گیرد «فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری» اندرز در باب دینش. گفتهاند در این کلام لطف بزرگی به پیامبر صلّی الله علیه و آله نهفته است، زیرا خداوند درباره اخم کردن و عبوسی ایشان را مخاطب قرار نداده و نگفته: «اخم کردی!» سپس وقتی سخن از اخم کردن میگذرد ایشان را مخاطب میسازد. «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی» یعنی آن کس که در میان قومش بزرگ است و از مال بی نیاز است، «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی» یعنی به او توجه میکنی و رو سوی او میکنی، «وَ ما عَلَیْکَ أَلّٰا یَزَّکّٰی» یعنی اگر او اسلام نیاورد، چه چیز بر عهده تو میافتد؟ تو وظیفهای جز ابلاغ نداری. «وَ أَمّٰا مَنْ جاءَکَ یَسْعی» یعنی کار نیک کرد، همان ابن امّ مکتوم، «وَ هُوَ یَخْشی» از خداوند عزّ و جلّ «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی» یعنی به او بی توجهی میکنی و به دیگران میپردازی، «کَلّٰا» یعنی دیگر چنین نکن و از این کار بیزار باش، «إِنَّها تَذْکِرَةٌ» یعنی آیات قرآن پند و اندرز برای آفریدگان است، «فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ» یعنی از تنزیل یا از قرآن یا از اندرز یاد کند و پند گیرد(1).

سید در التنزیه میگوید: ظاهر این آیه به رودررویی با پیامبر صلّی الله علیه و آله دلالت ندارد، نیز نشانهای ندارد که خطابش به حضرت است، بلکه فقط خبر محض است و به مخبر عنه تصریح نکرده است. اما پس از تأمل نشانههایی دارد دال

1- . مجمع البیان 10: 438

بر اینکه منظورش پیامبر صلّی الله علیه و آله نیست. زیرا وصف عبوس را آورده و این صفت نه در قرآن برای پیامبر صلّی الله علیه و آله آمده و نه در اخبار دشمنان مخالف تا چه رسد به مومنان هدایتجو، سپس چنین وصف میکند که او به ثروتمندان میپردازد و به فقیران اعتنا نمیکند، که هر کس پیامبر ما صلّی الله علیه و آله را بشناسد ایشان را چنین توصیف نمیکند، پس این صفات مشابه با اخلاق فراگیر حضرت و مهربانی و دلسوزی ایشان در حق قومش نیست. چطور به پیامبر صلّی الله علیه و آله بگوید «وَ ما عَلَيْكَ أَلّا يَزَّكّى» حال آنکه ایشان برای دعوت کردن و هشدار دادن مبعوث شده است، پس چگونه می شود که ایشان مسئولیتی در این باره نداشته باشد ؟ واین سخن نوعی دعوت پیامبر است به ترک حرص بر ایمان قومش. نیز گفتهاند این سوره درباره یکی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل شده و کاری که در این سوره وصف شده از او سر زده بوده است. ما حتی اگر شک داشته باشیم که این سوره دقیقا درباره چه کسی نازل شده، نباید در این شک کنیم که پیامبر صلّی الله علیه و آله را منظور ندارد. کدامین کار از اخم کردن در چهره مسلمانان و بی توجهی به ایشان و رو کردن به ثروتمندان کافر منفورتر است؟ این در حالی است که خداوند متعال پیامبر صلّی الله علیه و آله را از چیزهایی که بسیار کمتر از این کارها منفور هستند منزه و پیراسته داشته است(1).

میگویم: پس از پذیرفتن اینکه این سوره درباره پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شده، سرزنش مذکور به جهت ترک اولی بوده، و یا در پی آن بوده که کافران را آزار کند و امیدشان را به موافقت پیامبر صلّی الله علیه و آله با آنان قطع نماید و آنها را به خاطر تحقیر مومنان نکوهش کند؛ همچنانکه بارها تکرار شده است.

روایات:

1. تفسیر قمی: سبب نزول کلام حق تعالی «إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِ» این بوده که سه برادر از انصارِ اهل قبیله بنی اُبَیرِق منافق بودند: بُشَیر و مُبشِّر و بِشر.

ص: 114

1- . تنزيه الأنبياء: 118- 119

آنان به عموی قتاده بن نُعمان دستبرد زدند و این قتاده از اهل بدر بود. آنها طعامی را که وی برای خانوادهاش فراهم کرده بود به همراه یک شمشیر و یک زره برداشتند. قتاده نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکایت برد و عرض کرد: ای رسول خدا! گروهی به عموی من دستبرد زدهاند و طعامی را که او برای خانوادهاش آماده کرده بوده به همراه یک زره و یک شمشیر بردهاند، حال آنکه این خانواده اوضاع خوبی ندارند.

مردی مؤمن به نام لبید بن سهل با آنها در این کار هم عقیده بود. بنی ابیرق به قتاده گفتند این کار، کار لبید بن سهل بوده است. چون خبر به لبید رسید وی شمشیر برگرفت و بر آنان شورید و گفت: ای بنی ابیرق! آیا مرا به دزدی متهم میکنید حال آنکه خودتان به این کار سزاوارترید؟! شما همان منافقانی هستید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله را هجو میگویید و آن را به قریش نسبت میدهید! یا این اتهام را ثابت میکنید یا شمشیرم را از خونتان سیراب میکنم! بنی ابیرق ریشخندش کردند و گفتند: بازگرد خدایت رحمت کند! تو از این اتهام مبرا هستی. بنی ابیرق سپس نزد یکی از خویشان خود به نام اُسَید بن عروه رفتند که مردی زبانآور و بلیغ بود. او نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! قتاده بن نعمان نزد خاندانی شرافتمند و با اصل و نسب از ما رفته و آنان را به دزدی متهم کرده و به خاطر کاری که با آنان نیست بر آنان تاخته است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله از شنیدن این سخن دلگیر شد. در آن اوان قتاده نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: تو نزد خاندانی شرافتمند و با اصل و نسب رفتهای و آنان را به دزدی متهم کردهای. و او را سخت سرزنش کرد. قتاده از این برخورد غمگین شد و نزد عمویش رفت و به او گفت: ای کاش مرده بودم و با رسول خدا صلّی الله علیه و آله سخن نگفته بودم! ایشان به من سخنانی گفت که خوش نداشتم. عمویش به او گفت: «اللَّهُ الْمُسْتَعانُ»(1)

{خدا یاریده است.}. آنگاه خداوند در این باره بر پیامبرش صلّی الله علیه و آله نازل فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ

1- . یوسف / 18

الْکِتابَ بِالْحَقِ» تا آنجا که «وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ»(1)

{چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست او با آنان است.} منظورش از سخن، عمل است، «قول» به جای «فعل» آمده است. سپس فرمود: «ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً»(2) {سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد.} یعنی به لبید بن سهل.

در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: گروهی از خاندان نزدیک بُشَیر گفتند: بیایید نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برویم و با او درباره رفیقمان صحبت کنیم و او را مبرّا بخوانیم و بگوییم رفیق ما بی گناه است. اما وقتی خداوند نازل فرمود: «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ»(3)

{[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند و[لی نمی توانند] از خدا پنهان دارند و او با آنان است.} تا آنجا که «مَن یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً»(4)

{چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود؟} یاران بُشیر رفتند به او گفتند: ای بُشیر! از خدا آمرزش بخواه و از گناهت توبه کن. اما او گفت: به خدا سوگند آنها را کسی جز لبید ندزدیده! آنگاه نازل شد: «وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً»(5)

{و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعا بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است.} بشیر از آن پس کافر شد و به مکه گریخت. خداوند درباره کسانی که بشیر را بی گناه خواندند و نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند تا او را مبرّا سازند نازل فرمود: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْ ءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً»(6)

{و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود طایفه ای از

-1 . نساء / 108
-2 . نساء / 112

3- . نساء / 108
4- . نساء / 109
5- . نساء / 112
6- . نساء / 113

ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند و[لی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.} پس این آیه درباره بشیر نازل شد حال آنکه او در مکه بود. «وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً»(1)

{و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است.} (2)

در تفسیر نُعمانی از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: گروهی از انصار که به بنی اُبَیرِق معروف بودند... سپس روایت را به همانگونه که پیشتر علی بن ابراهیم آورد، ادامه میدهد(3).

2. تفسیر قمی: در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که ایشان درباره کلام حق تعالی «وَ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْراضُهُمْ» فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوست میداشت حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف اسلام بیاورد. حضرت وی را دعوت کرد و کوشید که او را مسلمان کند. اما نگونبختی بر او چیره شد و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نافرمانی کرد. آنگاه خداوند نازل فرمود: «وَ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْراضُهُمْ» تا آنجا که «نَفَقاً فِی الْأَرْضِ» یعنی حفرهای در زمین. علی بن ابراهیم درباره کلام حق تعالی «نَفَقاً فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی السَّماءِ» میگوید: اگر میتوانی زمین را حفر کنی و یا به آسمان فراز شوی؛ یعنی نمیتوانی چنین کنی. سپس فرمود: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى» یعنی همه

1- . نساء / 115
2- . تفسیر القمی: 138- 140
3- . تفسیر النُعمانی: 92- 94

آنان را مومن میساخت، و آنجا که میفرماید: «فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ» مخاطبش پیامبر صلّی الله علیه و آله است و مردم را منظور دارد(1).

3. تفسیر قمی: سبب نزول آیه «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِ» این بود که قوم تهیدست و مومنی معروف به «اهل صفّه» در مدینه سکونت داشتند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنان امر کرده بود که در صفّه (سکو) سکنی گزینند. حضرت صلّی الله علیه و آله خودش به آنان سرکشی می نمود و گاه برایشان طعامی میبرد تا بخورند. آنان نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و آمد میکردند و حضرت به خود نزدیکشان میساخت و با آنان همنشین میشد و انس میگرفت. هرگاه اصحاب ثروتمند و مرفّه نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله میآمدند حضرت را بر این کار نکوهش می کردند و عرض میکردند: اینان را از خود بران! روزی یکی از انصار نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و حال آنکه یکی از اصحاب صفّه نزد حضرت نشسته بود و به ایشان چسبیده بود و حضرت با وی سخن میگفت. مرد انصاری دورتر از آنها نشست. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا! اما او چنین نکرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: نکند میترسی فقر او به تو بچسبد! مرد انصاری عرض کرد: اینان را از نزد خود بران! آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ» و در ادامه فرمود: «وَ کَذلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» یعنی ما ثروتمندان را با ثروتشان آزمودیم تا ببینیم چگونه با فقرا همدردی میکنند و چگونه بخشی از مالشان را که خداوند واجب ساخته تقدیم میکنند، نیز فقرا را آزمودیم تا ببینیم چگونه در برابر فقر و آنچه که در دست ثروتمندان است صبر پیشه میکنند، «لِیَقُولُوا» یعنی فقرا «أَ هؤُلاءِ» ثروتمندان «مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ». سپس خداوند بر رسول خود صلّی الله علیه و آله واجب میسازد که بر توبه کنندگان ، یعنی کسانی که کارهای ناپسند کردهاند و سپس توبه آوردهاند سلام کند ، میفرماید: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ» {و

1- . تفسیر القمی: 185

چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند بگو درود بر شما پروردگارتان رحمت را برایتان بر خود مقرر کرده.} یعنی رحمت را برای هر که توبه کند واجب ساخته و دلیل این که در ادامه فرموده: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»(1) {که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آنگاه به توبه و صلاح آید پس وی آمرزنده مهربان است.}

{و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند در حالی که خشنودی او را می خواهند مران از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم تا بگویند آیا اینانند که از میان ما خدا بر ایشان منت نهاده است آیا خدا به [حال] سپاسگزاران داناتر نیست.}(2)

4. تفسیر قمی: «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ» اگر در دلت از سوی شیطان چیزی یا وسوسهای عارض شد(3).

5. تفسیر قمی: در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که ایشان درباره کلام حق تعالی «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ» فرمود: یعنی کسانی را که عذر دارند و کسانی را که بدون عذر بر جا نشستند بشناسی(4).

6. تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: چون شبانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوی آسمان سیر داده شد، و خداوند به ایشان درباره حضرت علی علیه السلام سخنانی در باب شرافت و عظمت وی نزد خداوند وحی فرمود، و سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله را سوی بیت المعمور بازگرداند و پیامبران را برای ایشان گرد آورد و آنان پشت سر پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز گزاردند، در دل حضرت صلّی الله علیه و آله چیزی درباره عظمت وحی

1- . انعام / 54
2- . تفسیر القمی: 189- 190
3- . تفسیر القمی: 234

4- . تفسير القمی: 269

خداوند درباره علیٍ علیه السلام عارض شد، آنگاه خداوند نازل فرمود: «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» یعنی از پیامبران، چراکه ما درباره فضیلت علی علیه السلام در کتابهای آنان همانی را نازل کردهایم که در کتاب تو، «لَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخاسِرِینَ» امام صادق علیه السلام میفرماید: به خدا سوگند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شک نکرد و نپرسید(1).

7. تفسیر قمی: «لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً» یعنی وامانده در آتش دوزخ؛ مخاطبش پیامبر صلّی الله علیه و آله است و مردم را منظور دارد. و این همان سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند پیامبرش را به شیوه «به در میگویم تا دیوار بشنود.» مبعوث فرمود(2).

8. تفسیر قمی: «فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً» مخاطبش پیامبر صلّی الله علیه و آ له است و مردم را منظور دارد. «وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ» یعنی غیر از امیرمومنان علیه السلام را، «وَ إِذاً لَاتَّخَذُوکَ خَلِیلاً» یعنی اگر غیر از او را به پا میداشتی آنان تو را به دوستی میگرفتند. «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ» از روز مرگ تا هنگام برپایی قیامت(3).

9. تفسیر قمی: «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ» تا آنجا که «مِنَ الْخاسِرِینَ» مخاطبش پیامبر صلّی الله علیه و آله است و امت ایشان را منظور دارد، دلیلش اینکه خداوند متعال فرموده: «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ» حال آنکه میدانسته پیامبرش صلّی الله علیه و آله او را میپرستد و شاکر اوست، اما با مخاطب قرار دادن پیامبرش صلّی الله علیه و آله از حضرت میخواهد که او را بپرستد تا امت ایشان را تربیت کند.

1- . تفسیر القمی: 292- 293

2- . تفسیر القمی: 380

3- . تفسیر القمی: 382 و 386

از ابو حمزه روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند به پیامبرش صلّی الله علیه و آله پرسیدم: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ» ایشان فرمود: تفسیرش این است که اگر در کنار ولایت علی علیه السلام به ولایت احدی پس از خودت امر کنی «لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».(1)

10. تفسیر قمی: از ابی ربیع روایت شده که وی گفت: نافع از امام محمد باقر علیه السلام پرسید و عرض کرد: مرا از کلام خداوند «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ» آگاه سازید، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از چه کسی پرسید با این که میان ایشان و حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال فاصله بوده؟! امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا»(2)

{منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم.} و فرمود: وقتی خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را شبانه به سوی بیت المقدس سیر داد، از جمله نشانههایی که به ایشان نشان داد این بود که از اولین پیامبر و رسول تا آخرین آنان را محشور کرد و سپس به جبرئیل دستور داد و جبرئیل به صورت جفت جفت اذان گفت (مثلا تکبیر را دوبار) و جفت جفت اقامه گفت، سپس در اقامهاش گفت: حی علی خیر العمل «بشتاب به سوی بهترین کار» در آن دم حضرت محمد صلّی الله علیه و آله جلو آمد و پیشاپیش آن قوم نماز گزارد. آنگاه خداوند بر او نازل فرمود: «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ» رسول خدا صلّی الله علیه و آله به چه چیز گواهی میدهید و که را میپرستیدهاید؟ گفتند: گواهی میدهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، و تو رسول خدا هستی، بر این

1- . تفسیر القمی: 579
2- . اسراء / 1

گواهی از ما عهد و میثاق گرفته شده است. نافع عرض کردی: راست گفتی ای ابا جعفر! (1)

11. تفسیر قمی: «قُلْ إِنْ کانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِینَ» یعنی نخستین کسی هستم که ننگ میداند خداوند فرزندی داشته باشد(2).

12. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم درباره کلام حق تعالی «ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِنَ الْأَمْرِ» تا آنجا که «لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً» میگوید: این ادب آموزی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله است اما امت ایشان را منظور دارد(3).

13. تفسیر قمی: «عَبَسَ وَ تَوَلَّی أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی» درباره عثمان و ابن امّ مکتوم نازل شد. ابن امّ مکتوم مؤذن رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود و نابینا بود. باری او نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد حال آنکه اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و عثمان کنار حضرت نشسته بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را بر عثمان مقدّم داشت و عثمان چهره در هم کشید و از او روی گرداند. آنگاه خداوند نازل فرمود: «عَبَسَ وَ تَوَلَّی» یعنی عثمان «جاءَهُ الْأَعْمی وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی» یعنی پاک و طاهر باشد، «أَوْ یَذَّکَّرُ» یا رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او پند دهد «فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری»، سپس خطاب به عثمان فرمود: «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی» یعنی وقتی مرد ثروتمندی نزدت میآید به او میپردازی و او را ارج مینهی، «وَ ما عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی» یعنی اگر ثروتمند باشد برایت فرقی نمیکند که پاک باشد یا نباشد، «وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی» یعنی ابن امّ مکتوم «وَ هُوَ یَخْشی فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی» یعنی رو میگردانی و به او اعتنا نمیکنی(4).

14. تفسیر قمی: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍ» تا آنجا که «وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ» عامّه روایت کردهاند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود. ایشان سوره نجم را قرائت فرمود و قریشیان داشتند به

1- . تفسیر القمی: 610- 611
2- . تفسیر القمی: 614
3- . تفسیر القمی: 618- 619

4- . تفسير القمی: 711- 712

قرائت حضرت گوش میدادند، وقتی رسید به این آیه «أَ فَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی وَ مَناهَ الثَّالِثَهَ الْأُخْری» ناگاه شیطان بر زبانش جاری گرداند «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود! در آن دم قریشیان شادمان شدند و به سجده افتادند. حتی در میانشان ولید بن مُغیره مخزومی که پیرمردی کهنسال بود، مشتی سنگریزه برداشت و همانطور که نشسته بود بر آن سجده کرد و قریشیان گفتند: محمد به شفاعت لات و عُزّی اقرار کرد! آنگاه جبرئیل فرود آمد و به حضرت عرض کرد: چیزی را خواندی که من بر تو نازل نکردهام، و این آیه را بر حضرت نازل کرد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ»

و اما روایت خاصّه؛ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: فقر گریبانگیر رسول خدا صلّی الله علیه و آله شد. ایشان نزد یکی از انصار رفت و به او فرمود: آیا طعامی نزد تو هست؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا! و بزغالهای سر بُرید و کباب کرد. وقتی آن را خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد حضرت آرزو کرد که ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز همراهش بودند. در آن دم ابوبکر و عمر آمدند و بعد از آنها حضرت علی علیه السلام رسید. آنگاه خداوند نازل فرمود: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِیٍّ» و «لا مُحدّث» (نه مُحَدّثی) «إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ» یعنی ابوبکر و عمر را «فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ» یعنی وقتی حضرت علی علیه السلام پس از آن دو رسید، «ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ» از برای مردم، یعنی امیرمومنان علیه السلام را یاری میکند، «لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَهً» یعنی فلانی و فلانی، «لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ» یعنی سوی امام برافراشته علیه السلام ، «وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَهٍ مِنْهُ» {و[لی] کسانی که کفر ورزیدهاند همواره از آن در تردیدند.} یعنی در شک به امیرمومنان علیه السلام ، «حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ» {تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد یا عذاب روزی بدفرجام به سراغشان بیاید.} «عقیم» چیزی است که در روزگار همانند ندارد، «الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ * وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ

كَذَّبُوا بِآياتِنا» {در آن روز پادشاهی از آن خداست میان آنان داوری میکند و [در نتیجه] کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردهاند در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود. و کسانی که کفر ورزیده و نشانههای ما را دروغ پنداشتهاند، } و به ولایت امیرمومنان و امامان علیهم السلام ایمان نیاوردهاند، «فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ»(1)

{برای آنان عذابی خفتآور خواهد بود. } (2)

توضیح: در النهایه آمده «غرانیق» در اینجا به معنای بتهاست، اما در اصل یعنی مرغابیهای نر که مفردش «غرنوق» و «غرنیق» است و به سبب سپید بودنش این نام گرفته است. نیز گفتهاند نام درنا است. «غرنوق» همچنین به معنای جوان لطیف و سپید است. آنان چنین میپنداشتهاند که بتها آنان را به خداوند متعال نزدیک میسازد و برایشان شفاعت میکند. بتها به پرندگانی که در آسمان پرواز میکنند و اوج میگیرند شبیه شدهاند. آنجا که گفته «یعنی سوی امام برافراشته» گرچه در نسخههایی که نزد ماست نیز همینگونه آمده اما چه بسا حذفی در آن واقع شده باشد، این کلام ظاهرا تفسیری است برای این آیه: «وَ إِنَّ اللّٰهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» یعنی منظور از صراط مستقیم همان امام مستقیم (برافراشته) بر حق است، همچنین محتمل است تفسیری باشد برای «وَ الْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ» یعنی دلهایشان برای گرایش به سوی امام برافراشته و پذیرش ولایت او سنگ شده است.

15. المناقب: علم الهدی و ناصر الحق (سید مرتضی) می گوید در روایات آنان (اهل سنت) آمده است: وقتی قرائت پیامبر صلّی الله علیه و آله به این کلام حق تعالی رسید: «أَ فَرَأَیْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّی وَ مَناهَ الثّالِثَهَ الْأُخْری» شیطان در تلاوت حضرت این جملات را القا کرد: «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود! و مشرکان با شنیدن این سخن شادمان شدند. وقتی حضرت صلّی الله علیه و آله به سجده رسید، مسلمانان و مشرکان همگی سجده کردند.

1- . حج / 52- 57

2- . تفسیر القمی: 441- 442

اگر این خبر صحیح باشد، بر این معنا حمل میشود که حضرت صلّی الله علیه و آله داشته قرآن تلاوت میکرده و وقتی به اینجا رسیده، یکی از مشرکان آن جملات را در تلاوت حضرت القا کرده است، و خداوند این کار را به شیطان نسبت داده زیرا به سبب تحریک و وسوسه او صورت پذیرفته است؛ اینگونه صحیح است،

زیرا مفسران درباره کلام حق تعالی «وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلَّا مُکاءًوَتَصْدِیَةً» {و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. } روایت کردهاند: پیامبر صلّی الله علیه و آله در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود. چهار تن از بنی عبد الدار برخاستند و دو تن از آنها در سمت راست حضرت شروع به سوت کشیدن کردند و دو تن دیگر در سمت چپ ایشان شروع به کف زدن کردند تا حضرت را در نماز به اشتباه بیاندازند. خداوند همه آنها را در بدر به هلاکت رساند. در ادامه آیه میفرماید: «ذُوقُوا الْعَذابَ»(1)

{این عذاب را بچشید. }

و درباره «وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا» {و کسانی که کافر شدند گفتند} یعنی سران قریش وقتی در هماوردی با قرآن ناتوان شدند به پیروان خود گفتند «لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ» {به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید. } یعنی با سخنان لغو و باطل و سوت کشیدن و بلند شعر خواندن «لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ»(2)

{شاید شما پیروز شوید. } با لغوگویی.

16. علل الشرائع: ابراهیم بن عُمَیر در حدیثی مرفوع به امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی الله علیه و آله «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هیچ شکی نیست و من شک ندارم(3).

17. علل الشرائع: از محمد بن سعید اِذخِری که از همنشینان موسی بن محمد بن الرضا علیه السلام بوده، روایت شده که وی گفت: موسی مرا خبر داد و گفت که

1- . انفال / 35
2- . فصلت / 26
3- . علل الشرائع: 54

یحیی بن اکثم نامهای به او نوشته و در آن پیرامون مسائلی سؤال کرده و آورده: مرا درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» آگاه ساز، مخاطب آیه کیست؟ اگر مخاطبش پیامبر صلّی الله علیه و آله است، آیا ایشان درباره آنچه که خداوند عزّ و جلّ بر او نازل کرده شک داشته؟ و اگر مخاطب کس دیگری است آیا کتاب بر کس دیگری نازل شده؟ موسی گفت: من از برادرم امام هادی علیه السلام در این باره پرسیدم. ایشان فرمود: آنجا که میفرماید: «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» مخاطبش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، حضرت در آنچه که خداوند عزّ و جلّ نازل کرد شک نداشت، اما جاهلان میگفتند چرا خداوند به سوی ما پیامبری از فرشتگان مبعوث نمیکند؟! میان این مرد و دیگران که تفاوتی در بی نیازی از خوردنی و آشامیدنی و رفتن به بازارها نیست! آنگاه خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش نازل فرمود: «فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» یعنی در حضور این جاهلان، بپرس آیا جز این بوده که خداوند هر رسولی را پیش از تو مبعوث داشته، او هم غذا میخورده و به بازار میرفته است؟ در وجود آنان در این باره برای تو سرمشقی هست. و فرمود: «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ» گرچه پیامبر صلّی الله علیه و آله شکی نداشت ولی اینچنین گفته تا حضرت با آنان به انصاف برخورد کند، همچنان که به ایشان فرمود: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»(1)

{بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.} اگر خداوند میفرمود بگو بیایید مباهله کنیم و لعنت خدا را بر شما قرار دهیم، آنان مباهله را اجابت نمیکردند، حق تعالی چنین فرمود با اینکه نیک میدانست پیامبرش صلّی الله علیه و آله از جانب او کارگزار رسالت است و البته از دروغگویان نیست، به همین ترتیب

1- . آل عمران / 61

پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز میدانست که در آنچه میگوید راستگوست، اما خداوند دوست داشت او با آنان به انصاف رفتار کند(1).

در تُحف العقول به روایتی مرسل و نیز در تفسیر عیاشی از محمد بن سعید همین ماجرا روایت شده است.

18. تفسیر عیاشی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره کلام حق تعالی «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» فرمود: وقتی شبانه پیامبر صلّی الله علیه و آله را سوی آسمان سیر دادند، پس از آنکه نجوای حضرت با پروردگارش به پایان رسید، حضرت سوی بیت المعمور بازگردانده شد که خانهای در آسمان چهارم روبروی کعبه است. آنگاه خداوند همه پیامبران و رسولان و فرشتگان را گرد آورد و به جبرئیل فرمان داد. جبرئیل اذان سر داد و اقامه گفت. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله پیشاپیش آنان آمد و نماز گزارد. چون نماز را به پایان رساند، جبرئیل رو به حضرت کرد و گفت: «فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» تا آنجا که «مِنَ الْمُهْتَدِینَ».(2)

19. تفسیر قمی: از عمر بن یزید بیّاع سابری روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند در کتابش «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» پرسیدم، ایشان فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله نه گناهی داشت و نه اراده گناه کرده بود، بلکه خداوند گناهان شیعیان حضرت را بر ایشان حمل کرد و سپس به خاطر حضرت از آنها درگذشت(3).

20. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از علی بن محمد بن جهم روایت شده که وی گفت: مأمون از امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» پرسید. امام رضا علیه السلام فرمود: در نظر مشرکان مکه هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نبود، زیرا آنان به جای خدا سیصد و شصت بت را میپرستیدند و وقتی حضرت آمد و آنان را به

1- . علل الشرائع: 54
2- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی

3- . تفسير القمى: 635

کلام اخلاص فراخواند، این بر آنان گران آمد و گفتند: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ * وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ یُرادُ * ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاق»(1) {آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است. و بزرگانشان روان شدند [و گفتند] بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعا هدف [ما]ست. [از طرفی] این [مطلب] را در آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده ایم این [ادعا] جز دروغ بافی نیست . } وقتی خداوند عزّ و جلّ مکه را برای پیامبرش حضرت محمد صلّی اللهِ علیهِ و آله فتح کرد، به او فرمود: ای محمد ! «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ» مکه را «فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» یعنی گناهان پیشتر و پستر تو در نظر مشرکان مکه را چون آنان را به یگانگی خداوند فرامیخواندی. زیرا برخی از مشرکان مکه اسلام آوردند و برخی دیگر از مکه بیرون رفتند و آنان که بر جا ماندند دیگر نمیتوانستند دعوت حضرت به یگانگی خداوند را از ایشان نپذیرند. اینگونه وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آنان پیروز شد، گناه حضرت صلّی الله علیه و آله در نظر آنان آمرزیده شد. در آن دم مأمون عرض کرد: آفرین ای ابا حسن ! مرا درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» آگاه فرما. امام رضا علیه السلام فرمود: این از جمله مواردی است که به شیوه «به در میگویم تا دیوار بشنود» نازل شده است، خداوند با این سخن پیامبرش صلّی الله علیه و آله را خطاب کرده اما امت ایشان را منظور داشته، همانطور که در این آیه: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ» و نیز در «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً». مأمون عرض کرد: راست گفتی ای پسر رسول خدا ! (2)

21. تفسیر فرات: امام جعفر صادق علیه السلام از امیرمومنان حضرت علی علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود: وقتی بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل شد «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»، حضرت فرمود: ای جبرئیل ! گناه

1- . صلّی الله علیه و آله / 5- 7

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام : 108- 112

گذشته و گناه آینده چیست؟ جبرئیل عرض کرد: تو گناهی نداری که خداوند آن را برایت بیامرزد(1).

توضیح: چه بسا بدین معناست که منظورش گناه تو نیست، زیرا تو گناهی نداری بلکه منظور، گناهان امت توست و یا منظور، گناهی است که کافران به تو نسبت میدهند، و یا معانی دیگر که گذشت.

میگویم: ذکر دلایل عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله در کتاب احوال پیامبران گذشت و در کتاب امامت و ابواب دیگر همین مجلد نیز خواهد آمد که البته اخبار و آیات دلالتگر بر این امر بسیار است. این امر آشکارتر از آن است که به توضیح نیازمند باشد و از این رو ما در این باب به تأویل برخی از آنچه خلافش را به پندار میاندازد، بسنده کردهایم «وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعانُ»(2)

{و خدا یاریده است. }

سید مرتضی در التنزیه گفته: اگر بگویند معنای کلام حق تعالی «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی»(3)

{تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد. } چیست، در معنای این آیه پاسخهایی خواهیم گفت.

اول، منظورش این است که تو را سرگشته از نبوت یافت و آنگاه به سویش هدایتت کرد، و یا از شریعت اسلام که بر حضرت نازل کرد و امر فرمود تا آن را به خلق ابلاغ کند و حضرت را به راهی رهنمون شد که گفتیم والاترین نعمت بر ایشان بود. پس کلام در این آیه در مقام امتنان و یادآوری نعمتهاست.

دوم، منظورش سرگشته از معیشت و راه درآمد است. درباره کسی که به طریق معیشت و وجه درآمد خود ره نیابد میگویند او سرگشته است و نمیداند چه کند و کجا رود. بدین ترتیب خداوند بر پیامبر صلّی الله علیه و آله منت نهاده که ایشان را روزی داده و بی نیاز ساخته و بسندهاش شده است.

سوم، تو را به هنگام هجرت، میان مکه و مدینه سرگشته یافت و آنگاه هدایتت کرد و از دشمنانت محفوظت داشت. این وجه، نزدیک است اگر

سوره مکی

ص: 129

1- . تفسیر فرات: 159
2- . یوسف / 18
3- . ضحی / 7

نبود، مگر آن که بر این حمل شود که مراد این است که تو را خواهد یافت، بر مذهب قرب در حمل ماضی بر مستقبل.

چهارم، تو را در میان قومی یافت که حقت را نمیشناختند و از تو سرگشته بودند، آنگاه آنان را به شناخت تو هدایت کرد. میگویند فلانی در میان قومش سرگشته است وقتی او را نشناسند.

پنجم، در قرائت این آیه رفع نیز روایت شده است، بدین ترتیب: «أ لم یجدک یتیمٌ فآوی، و وجدک ضالٌّ فهدی» یعنی یتیم و سرگشته ایشان را یافته است. اما این وجه ضعیف است زیرا هم قرائتش معروف نیست و هم بیشتر معانی کلام را تباه میکند(1).

اگر بگویند معنای «وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ»(2)

{و بار گرانت را از [دوش] تو برداشتیم.} چیست؟ خواهیم گفت «وزر» در اصل لغت همان سنگینی است. گناهان از آن رو «وزر» نامیده شدهاند که بر صاحب و حامل خود سنگینی میکنند. اگر اصل «وزر» را آنچه گفتیم بپذیریم بر این اساس هر چیزی بر انسان سنگینی کند و او را اندوهگین سازد و به رنج و غم دراندازد، میتواند «وزر» نام گیرد تا تشبیهی باشد به آن «وزر»ی که سنگینی حقیقی است. بنابراین بعید نیست که منظور از «وزر» در آیه غم و دغدغه پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد، چراکه قوم پیامبر صلّی الله علیه و آله بر شرک بودند و حضرت و یارانش میان آنان ضعیف شمرده می شدند رنجور و مغلوب بودند و اینها همه فکر را خسته میکند و جان را به سختی میاندازد. پس وقتی خداوند کلام پیامبر را بلند گردانید و دعوت حضرت را گستراند و دستش را باز کرد، برای یادآوری موارد نعمت الهی بر پیامبر صلّی الله علیه و آله ، ایشان را اینگونه خطاب کرد تا حضرت بدین سبب با شکر و ثنا و حمد به درگاه خدا رو کند. این تأویل را ادامه کلام حق تعالی تقویت میکند: «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»

1- . تنزیه الأنبیاء: 105- 106
2- . شرح / 2

{و نامت را برای تو بلند گردانیدیم. } و نیز «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً»(1)

{پس [بدان که] با دشواری آسانی است. }

اگر بگویند این تأویل باطل است چراکه این سوره مکی است و در حالی بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شده که ایشان در حالت اندوهناکی از ضعف موضع و شدت ترس از دشمنان بوده، خواهیم گفت این سخن دو پاسخ دارد، اول اینکه وقتی خداوند متعال به پیامبر صلّی الله علیه و آله نوید داد که دین حضرت را بر همه ادیان برتری میبخشد و ایشان را بر همه ادیان پیروز میگرداند و خشم ایشان و مومنان از دشمنان را فرومینشاند، اینگونه بار اندوه پیامبر از رفتار قومش را از دوش ایشان برداشت و جان حضرت را شاد گرداند و دشواریهایش را به آسانی مبدّل ساخت؛ چراکه حضرت مطمئن بود وعده خداوند متعال حق است و خلاف ندارد. پس خداوند به رسولش صلّی الله علیه و آله نعمتی ارزانی داشته که از امتنان پیشی داشته است.

وجه دیگر اینکه گرچه لفظ در ظاهر ماضی است اما آینده را منظور دارد و این در قرآن نمونهها و کاربردهای بسیار دارد، خداوند متعال فرموده: «وَ نادی أَصْحابُ النّٰارِ أَصْحابَ الْجَنَّهِ»(2)

{و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند. } و نیز «وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ»(3)

{و فریاد کشند ای مالک [بگو] پروردگارت جان ما را بستاند. } و نیز موارد دیگر که شهرتشان از ذکرشان بینیاز میسازد. تذییل: محقق طوسی در التجرید گفته: عصمت با توانایی منافات ندارد.

علامه در شرح خود گفته: باورمندان به عصمت در این اختلاف کردهاند که آیا معصوم توانایی انجام معصیت دارد یا نه. برخی از آنان به عدم توانایی معصوم بر این کار معتقدند و برخی دیگر به توانایی وی. از میان گروه اول دستهای میگویند جسم یا جان معصوم به خاصیتی ویژه گشته که امتناع ارتکاب معصیت را اقتضا میکند. دسته دیگر میگویند عصمت توانایی بر طاعت است و عدم توانایی بر معصیت که

1- . شرح / 4- 5
2- . اعراف / 50
3- . زخرف / 77

این سخن ابو الحسن بصری است. اما دیگرانی که توانایی را سلب نمیکنند؛ برخیشان عصمت را امری تفسیر میکنند که خداوند متعال در حق بندهاش انجام میدهد و او را با الطاف خود به طاعات نزدیک میسازد چنان که در آن مقام دریافته میشود که او به معصیت دست نمییازد به این شرط که این امر موجب اجبار نباشد. برخی دیگر از اینان عصمت را به ملکهای نفسانی تفسیر میکنند که از دارندهاش معصیت سرنمیزند. برخی دیگرشان میگویند عصمت لطفی است که خداوند در حق دارندهاش روا داشته و با وجودش انگیزهای برای ترک طاعات و ارتکاب معصیت وجود ندارد و اسباب این لطف، چهار است:

اول اینکه جان یا جسم معصوم خصوصیتی دارد که مقتضی ملکهای مانع از گناه است و این ملکه، مغایر با فعل است.

دوم اینکه برای وی به پلیدیهای معصیتها و نیکیهای طاعات علم حاصل شده است.

سوم اینکه این علوم با تتابع وحی یا الهام از سوی خداوند متعال تاکید میشود.

و چهارم اینکه او به خاطر ترک اولی مؤاخذه میشود و اینچنین میداند که از کارهای نیک اما غیر واجب هیچ کاری را فرونمیگذارد جز اینکه بر او سخت گرفته میشود. وقتی این امور گرد آیند انسان معصوم میشود.

از این میان، مصنف باور دوم را برگزیده یعنی عصمت با توانایی منافات ندارد و معصوم بر انجام فعل معصیت تواناست، زیرا در غیر این صورت دیگر به خاطر ترک معصیت نه شایسته مدح میشود و نه شایسته ثواب و اصلا موضوع ثواب و عقوبت درباره او از میان میرود و او از بحث تکلیف خارج میشود که این به اجماع و به نقل باطل است، حق تعالی فرموده: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَ»(1) {بگو من هم مثل شما بشری هستم و[لی] به من وحی می شود.}

1- . کهف / 110

سید مرتضی در کتاب الغرر و الدرر میگوید: حقیقت عصمت که معتقدیم از برای پیامبران و امامان علیهم السلام واجب است چیست؟ آیا معنایی است که طاعت را ناگزیر میسازد و معصیت را ممتنع میگرداند یا با اختیار در پیوند است؟ اگر معنایی باشد که طاعت را ناگزیر میسازد و معصیت را ممتنع میگرداند چگونه رواست که دارندهاش را به خاطر این دو مدح یا ذم کنیم؟ و اگر معنایی است که با اختیار در پیوند است، آن را ذکر کنید و بیان کنید که چگونه اختیار و عصمت گرد میآیند و چطور به عدهای جدای از دیگران اختصاص مییابد. برخی از معتزله گفتهاند خداوند متعال گواهی داد که پیامبران خود را معصوم میدارد و اینچنین به آنان عصمت بخشید همانطور که با همین گواهی قومی را گمراه کرد. اگر این شهادت قابل اعتماد است از آن بهره بگیر و آن را دلیلی بر صحت عصمت و بطلان ایراد خردهجویان بدان، و اگر باطل است آن را دلیلی بر بطلان عصمت و صحت نظر مخالفانش بدان.

و اما پاسخ؛ بدان عصمت لطفی است که خداوند متعال به بندهاش روا میدارد و بنده با وجود عصمت امتناع از کار ناپسند را اختیار میکند، بر این اساس میتوان گفت خداوند در حق بندهاش کاری کرده که وی انصراف از کار ناپسند را اختیار کرده و اینگونه خداوند او را معصوم داشته است، و به او معصوم میگویند زیرا با حضور چنین انگیزهای، امتناع از کار ناپسند را اختیار کرده است. اصل عصمت در وضع لغوی «منع» است، میگویی «عصمتُ فلانا من السوء» وقتی نگذاشته باشی شرّی بر او فرود آید.

اما متکلمان این لفظ را بر کسی اطلاق میکنند که بنا به لطفی که خداوند متعال بر او روا داشته، به اختیار خودش از کار ناپسند امتناع میورزد، زیرا اگر خداوند با او چنان کرده باشد که کار ناپسند از او ممتنع باشد، در واقع او را از کار ناپسند بازداشته و دیگر لفظ «مانع قهراً و قسراً» یعنی بازدارنده اجباری بر او اطلاق میشود که اهل لغت نیز این را میدانند و به کار میبرند. وقتی کسی اندیشهای را به دیگری پیشنهاد میدهد و وی آن را از روی اختیار میپذیرد و اینگونه در برابر ضرری که ممکن است به وی برسد یا شرّی که دامنش را بگیرد، از خود محافظت

میکند، اهل زبان میگویند آن کسی که این پیشنهاد را به او داد او را در برابر آن ضرر حمایت کرد و او را بازداشت و معصومش داشت؛ گرچه این پیشنهاد از روی اختیار انجام شده است.

اگر بگویند: به کسی لطفی میشود که وی با وجود آن لطف، امتناع از یک کار ناپسند را اختیار میکند، آیا شما به چنین کسی میگویید معصوم؟ خواهیم گفت: بله، اما ما این سخن را به شیوه اضافه و نه اطلاق میگوییم، یعنی میگوییم او از فلان چیز معصوم است و کلام را بهطور مطلق به کار نمیبریم تا مبادا پنداشته شود وی از همه کارهای ناپسند معصوم است. اما در مورد پیامبران و امامان علیهم السلام عصمت را بهطور مطلق و بدون قید به کار میبریم، زیرا ایشان هیچ یک از کارهای ناپسند را انجام نمیدهند و این بر خلاف سخن معتزله است که از ایشان گناهان بزرگ را نفی میکنند اما گناهان کوچک را نه.

اگر بگویند: وقتی عصمت به این معنا که شما میگویید باشد، چرا خداوند همه مکلفین را معصوم نداشته و با آنان چنان نکرده که امتناع از کارهای ناپسند را اختیار کنند؟

آنگاه خواهیم گفت: هر کس که خدا بداند برای او لطفی است که به خاطر آن امتناع از قبائح را اختیار میکند باید آن را نسبت به او انجام بدهد هرچند پیامبر و امام نباشد، زیرا تکلیف، فعل لطف را اقتضا میکند بنابر آنچه که در مواضع متعددی ادله آن آمده است؛ لکن در میان مکلفین کسانی هستند که در معلوم خداوند که وقتی کاری را انجام دهد امتناع از قبیح را اختیار می کند، پس این مکلف، عصمتی در معلوم ندارد و لطفی در باره او نیست و تکلیف کسی که لطفی برای او نیست حسن است نه قبیح. و قبیح، منع لطف است از کسی که در او لطف است همراه با ثبوت تکلیف. و تکلیف کسی که لطفی برای او نیست حسن است نه قبیح. قبیح، منع لطف است در کسی که لطف همراه با ثبوت تکلیف دارد. اما این گفتار برخی که میگویند: عصمت همان شهادت از سوی خداوند با استعصام است، باطل است زیرا شهادت، چیز را «علی ما هو به» قرار نمیدهد بلکه به آن «علی ما هو علیه» تعلق می گیرد، زیرا شهادت همان خبر است و خبر از بودن شیء بر یک صفت، تأثیری بر این ندارد

که آن شیء بر آن صفت باشد، پس اولا نیاز به این دارد که این علم به ما ارائه شود که زید معصوم یا معتصم است و در باره معنای آن توضیح بدهیم، سپس شهادت، پس از این علم خواهد بود، و این به منزله کسی است که از حدّ متحرک سئوال میکند و میگوید: آن شهادتی است به این که آن متحرک است یا معلوم است که بر این صفت است؛ و این توضیح برای کسی که در آن بیاندیشد بسنده است(1).

صدوق در رساله العقائد میگوید: اعتقاد ما درباره پیامبران و رسولان و فرشتگان و امامان علیهم السلام این است که ایشان همگی معصوم و پاک از هر پلیدی هستند و ایشان نه گناه کوچک میکنند و نه گناه بزرگ و «لا يَعْصُونَ اللّٰهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ»(2).

{از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مامورند انجام می دهند.} هر کس در هر مورد از احالشان عصمت را از ایشان نفی کند، آنان را نشناخته است. ما معتقدیم آنان به کمال موصوفاند و از سرآغاز تا سرانجام امور خود را میدانند و در هیچ مورد از احوال خود به نقص یا جهل موصوف نیستند(3).

شیخ مفید در شرح این سخن میگوید: عصمت از جانب خداوند از برای حجتهای خود توفیق و لطف است و نیز اعتصام و پرهیز حجتهای خداوند به واسطه آن توفیق و لطف از گناه و خطا در دین خدا. عصمت تفضّلی است از جانب خداوند متعال به کسی که خدا میداند او به عصمتش متوسل میشود، اعتصام و پرهیز، کار معتصم و پرهیز کننده است.عصمت مانع از توانایی بر انجام کار ناپسند نیست و معصوم ناگزیر به انجام کار نیک نیست و هیچ اجباری برای او در این کار وجود ندارد، بلکه عصمت چیزی است که خداوند متعال میداند اگر آن را در حق یکی از بندگان خود روا دارد، با وجود عصمت او معصیتی مرتکب نمیشود که این ویژگی از جمله احوال همگان دانسته نمیشود، بلکه کسانی که این ویژگی از آنان دانسته میشود همان برگزیدگان و نیکان هستند، خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ

1- . الغرر و الدرر: 393- 394

2- . تحریم / 6

3- . اعتقادات الصدوق: 108- 109

سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی»(1)

{کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است ... } و نیز «وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلی عِلْمٍ عَلَی الْعالَمِینَ»(2) {و قطعا آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم. } و نیز «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ»(3)

{و آنان در پیشگاه ما جدا از برگزیدگان نیکانند. } پیامبران و پس از آنان امامان علیهم السلام در حالت نبوت و امامت خود از همه گناهان بزرگ و کوچک معصوم هستند، عقل روا میدارد آنان بدون تعمّد بر کوتاهی و نافرمانی، مستحب را ترک کنند و روا نمیدارد واجب را ترک کنند. اما پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و پس از ایشان امامان علیهم السلام همگی چه پیش از امامتشان و چه پس از آن هم از ترک مستحب به دور بودهاند و هم از ترک واجب. و اما وصف ایشان به کمال در همه احوالشان؛ آنچه که قطعی است این است که ایشان آنجا که حجت خداوند بر خلقش هستند، در همه احوالشان موصوف به کمال میباشند و در خبر آمده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امامان علیه السلام از خاندان ایشان از زمانی که عقلهایشان کامل گشته تا آنگاه که درگذشتهاند همگی حجت خدا بودهاند و پیش از احوال تکلیف، احوال نقص و جهل نداشتهاند. ایشان در حصول کمال با وجود خردسالی و نرسیدن به بلوغ جسمی، همانند حضرت عیسی علیه السلام و حضرت یحیی هستند. این امری است که عقل آن را مجاز برمیشمارد و انکار نمیکند و راهی برای تکذیب اخبار مربوط نیز نیست. وجه این است که ما کمال ایشان در علم و عصمت را در احوال نبوت و امامت قطعی بدانیم و در این باره که آیا پیش از آن، احوال نبوت و امامت بوده یا نه توقف کنیم، و نیز از زمانی که خداوند عقلشان را کامل گردانده تا زمانی که درگذشتهاند عصمت را برایشان قطعی بدانیم(4).

توضیح بیشتر پیرامون این موضوعات ان شاء الله در کتاب امامت خواهد آمد.

1- . انبیاء / 101
2- . دخان / 32
3- . صلّی الله علیه و آله / 47

4- . تصحيح الإعتقادات: 60- 61

باب شانزدهم: سهو آن حضرت صلوات الله علیه و غلبه خواب و بازماندن از نماز

آیات:

وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ (1)

{و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین. }

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً (2)

{و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است هدایت کند. }

سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی * إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ (3)

{خواهیم خواند تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد. }

تفسیر:

طبرسی میگوید: «وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا» خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله است و جز ایشان را منظور دارد، «یَخُوضُونَ» یعنی آیات ما و دین ما را دروغ میانگارند، «خوض» آشفتهگویی در گفتگو است به شکل بیهوده

1- . انعام / 68
2- . کهف / 24
3- . اعلی / 6- 7

وبی هدف بدون این که قصد فهمیدن و روشن شدن موضوع در کار باشد ، «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» یعنی رهایشان کن و با آنان همنشین نشو، «حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» یعنی تا به جای ریشخند کردن قرآن، به گفتار دیگری بپردازند، «وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ» یعنی اگر شیطان سبب شد فراموش کنی که ما تو را از همنشینی با آنان نهی کردهایم، «فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى» یعنی پس از اینکه نهی ما را به یاد آوردی که باید از آنان روی برتابی، «مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» یعنی در مجالس کافران و بدکارانی که آشکارا قرآن و آیات را دروغ میشمارند و آنها را به ریشخند میگیرند. جبائی میگوید: «در این آیه دلالتی بر بطلان قول امامیه در روا بودن تقیه بر پیامبران و امامان و روا نبودن فراموشی بر پیامبران است.» اما این سخنی نادرست و بی اساس است، زیرا امامیه تقیه را بر امام فقط در موردی روا میداند که دلالت قاطع بر آگاه شدن از آن مورد وجود دارد و مکلف در تکلیفی که در آن مورد دارد جایی برای بهانه ندارد، اما در احکامی که راهی به شناخت آنها وجود ندارد جز سخن امام و دلالتی وجود ندارد به جز از سوی امام، در این موارد تقیه بر امام روا نیست؛ همانطور که پیامبر صلّی الله علیه و آله در آغاز چیزی از احکام شریعت را تبیین میکند و سپس جایز است که در شرایط دیگری به اقتضای مصلحت آن مسئله را برای امت بیان نفرماید. و اما فراموشی و سهو؛ امامیه این دو را بر پیامبران در آنچه که از سوی خداوند میرسانند جایز نمیشمارند، اما در موارد دیگر جایز میدانند که ایشان فراموش یا سهو کنند مادامی که این دو به اخلال عقل نیانجامد. چگونه اینچنین نباشد با اینکه امامیه خواب و بیهوشی را بر ایشان روا دانسته و این دو نیز از قبیل سهو است؟ این سخن جبائی پنداری باطل است و برخی پندارها گناه میباشد(1).

در سخن طبرسی غرابتی آشکار هست. ما ندیدهایم کسی از یارانمان سهو را به طور مطلق و در موارد بیرون از تبلیغ بر پیامبران روا بشمارد، فقط صدوق و شیخ وی ایجاد سهو از جانب خداوند را برای گونهای از مصلحت روا دانستهاند. من

1- . مجمع البیان 4: 316- 317

ندیدهام کسی به جایز بودن وقوع سهو از سوی پیامبران به سبب اثر شیطان تصریح کرده باشد، چون ظاهر کلام او چنین به گمان میاندازد که امامیه مطلقا به نفی سهو قائل نیستند، مگر گفته شود منظور او این است که امامیه در این باره اتفاق نظر ندارند. و اما خواب؛ در این باره به زودی آگاه خواهی شد. در هر حال بهتر آن است که آیه بر این حمل گردد که خطاب در ظاهر به پیامبر است و منظورش جز ایشان است، و یا اینکه این آیه از قبیل خطاب عام است بدون اشتمال بر پیامبر صلّی الله علیه و آله ، به همان ترتیب که در آیات پیشین در باب قبلی دانستی. عجیب است که رازی آیه را تاویل کرده با این که ظاهر آیه با مذهب وی ناسازگاری ندارد ولی مرحوم طبرسی از تاویل آیه اعراض نموده (و توجیهی برای آن نیاورده).

رازی در تفسیرش گفته: خطاب آیه به پیامبر صلّی الله علیه و آله است و منظورش جز ایشان است، نیز گفتهاند خطاب به جز ایشان است، یعنی «إِذا رَأَيْتَ» ای شنونده «الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا». واحدی نقل کرده که وقتی مشرکان با مومنان همنشین میشدند به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و قرآن توهین میکردند و دشنام می دادند و مسخره می کردند از این رو خداوند به آنان امر فرمود تا با آنها همنشین نشوند، «حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ».(1)

و اما فراموشی در آیه بعدی؛ محتمل است که منظورش ترک باشد همچنانکه در آیات بسیاری به این معنا آمده و در کتب لغت نیز به آن تصریح شده است، همچنین آیه سوم از عدم فراموشی خبر میدهد. و اما استثناء کردن مشیت و خواست خدا؛ بیضاوی میگوید: «إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ» جز آنچه که خداوند فراموشیاش را خواسته تا تلاوتش را نسخ کند. نیز گفتهاند منظورش قلّت و ندرت است، زیرا روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله در قرائت خود در نماز آیهای را به جا گذاشت و «اُبی» پنداشت آیه نسخ شده است. از حضرت سوال کرد و ایشان فرمود: فراموشش کردم. و یا منظورش نفی کلی فراموشی است، زیرا «قلّه» به معنای نفی نیز به کار میرود.(2)

1- . مفاتیح الغیب 4: 92
2- . انوار التنزیل 2: 598

رازی در تفسیرش میگوید: واحدی گفته: «سَنُقْرِئُکَ» یعنی قرائت را به تو الهام میکنیم و تو را قرائت کننده قرار خواهیم داد، «فَلا تَنْسی» آنچه را قرائت میکنی. پیش از آنکه جبرئیل وحی را به پایان برساند، حضرت صلّی الله علیه و آله از ترس فراموشی آن را از اول بازمیگفت، از این رو خداوند فرمود: «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی» یعنی ما این قرآن را به تو میآموزیم تا آن را حفظ باشی. درباره کیفیت این موضوع وجوهی آوردهاند.

اول اینکه جبرئیل چند بار قرآن را برایت قرائت خواهد کرد تا آن را چنان حفظ شوی که فراموش نکنی.

دوم اینکه ما سینهات را میگشاییم و حافظهات را قوی میداریم تا به یک بار چنان حفظش کنی که فراموش نکنی.

نیز گفتهاند معنای کلام حق تعالی «فَلا تَنْسی» نهی است و الف برای فاصله افزوده شده، یعنی از قرائت قرآن و تکرار آن غافل مشو. اما درباره کلام حق تعالی «إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ» دو احتمال هست:

اول اینکه گفته شود این استثناء در حقیقت حاصل نشده و پس از نزول این آیه حضرت هیچ چیز را فراموش نکرده، با این حال یا از برای تبرک ذکر شده و یا به خاطر بیان این نکته که اگر خداوند متعال میخواست حضرت قرآن را فراموش کند بی شک میتوانست، تا ایشان بداند فراموش نکردن از فضل خداوند متعال است، و یا به خاطر دقت و هوشیاری و مراقبت در همه مواضع بوده، و یا مقصودش منع فراموشی بوده، همچنان که کسی به دوست خود میگوید تو در هر آنچه من دارم با من شریکی جز در آنچه که خدا بخواهد؛ که در اینجا منظورش استثناء نیست.

دوم اینکه استثناء حقیقی باشد، بدین معنا: به جز آنچه خدا بخواهد فراموش کنی و سپس به یاد آوری، همچنان که روایت شده پیامبر صلّی الله علیه و آله در نماز آیهای را فرموش کرد. یا منظور از فراموشی نسخ باشد، یا به منظور قلت و

ندرت باشد بدین شرط که آن قلیل در واجبات شرع نباشد بلکه در آداب و سنن باشد(1).

روایات:

1. تهذیب الأحکام: از جمیل روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که دو رکعت از نمازش را خوانده و سپس برخاسته و در پی کاری رفته پرسیدم. ایشان فرمود: باید نماز از نو خوانده شود.عرض کردم: پس آنچه مردم درباره سخن ذو الشمالین روایت میکنند چه؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هنوز از جای خود برنخاسته بود و اگر برمیخاست از نو میخواند(2).

2. تهذیب الأحکام: از ابی بصیر روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که دو رکعت از نمازش را خوانده و سپس برخاسته و در پی کاری رفته پرسیدم. ایشان فرمود: باید نماز از نو خوانده شود. عرض کردم: پس چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله وقتی نمازش را دو رکعتی خواند، نمازش را از نو نخواند؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جایش تکان نخورده بود(3).

3. تهذیب الأحکام: از حارث بن مُغیره روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: داشتیم نماز مغرب را میخواندیم که پیشنماز سهو کرد و در رکعت دوم سلام گفت، آنگاه نماز را دوباره خواندیم. ایشان فرمود: چرا دوباره خواندید؟ مگر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز را در دو رکعت به پایان نرساند و سپس با دو رکعت دیگر کاملش کرد؟ چرا شما کامل نکردید؟(4)

4. تهذیب الأحکام: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله سهو کرد و در رکعت دوم سلام گفت. امام

1- . مفاتیح الغیب 8: 410
2- . تهذیب الأحکام 1: 234
3- . تهذیب الأحکام 1: 234
4- . تهذیب الأحکام 1: 186- 187

علیه السلام سپس از سخن ذو الشمالین یاد کرد و فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله سپس برخاست و دو رکعت دیگر به آن دو رکعت افزود(1).

5. تهذیب الأحکام: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیشاپیش ما نماز ظهر را پنج رکعت خواند. یکی از میان قوم عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به نماز چیزی افزوده شده؟ فرمود: چطور؟ عرض کرد: پنج رکعت بر ما خواندید. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله در حالی که نشسته بود رو به قبله کرد و تکبیر گفت، سپس دو سجده بدون قرائت و رکوع کرد و بعد از آن سلام گفت. ایشان میفرمود: این دو سجده «مرغمتان» (باعث خواری شیطان) هستند(2).

6. تهذیب الأحکام: از زید شحّام روایت شده که وی گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پیشاپیش مردم دو رکعت نماز خواند و سپس فراموش کرد و نماز را به پایان رساند. ذو الشمالین به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! آیا در نماز تغییری رخ داده؟! حضرت فرمود: ای مردم! آیا ذو الشمالین درست میگوید؟ عرض کردند: بله، فقط دو رکعت خواندید. آنگاه حضرت برخاست و بقیه نمازش را کامل کرد(3).

7. تهذیب الأحکام: از ابی سعید قمّاط روایت شده که وی گفت: شنیدم مردی از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که در نماز دردی در شکمش میافتد پرسید. راوی سخن را ادامه میدهد تا به اینجا که: امام علیه السلام فرمود: امر در تمامی این موارد واسع است ، و همه به منزله هنگامی هستند که کسی سهو میکند و در رکعت اول یا دوم یا سوم از نماز واجب، نماز را به پایان میرساند، وی باید ادامه نمازش را بخواند. سپس حضرت علیه السلام از سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله یاد کرد(4).

1- . تهذیب الأحکام 1: 186

2- . تهذیب الأحکام 1: 236

3- . تهذیب الأحکام 1: 236- 237

4- . تهذیب الأحکام 1: 237

8. تهذیب الأحکام: از زراره روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: آیا هیچگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو سجده سهو را به جا آورد؟ ایشان فرمود: نه، هیچ فقیهی نیز آن دو سجده را نکرده(1).

میگویم: شیخ در التهذیب پس از آوردن این خبر میگوید: آنچه من به آن فتوا میدهم آن چیزی است که این خبر دربر دارد، و اما اخباری که آوردیم دال بر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله سهو کرده و سجده به جا آورده، تنها موافق با روایات عامه هستند. ما فقط بدین خاطر آنها را ذکر کردیم که به احکام مضمونشان به رویهای که توضیح دادیم عمل میشود(2). وی در جای دیگر درباره جمع بین اخبار میگوید: در دو حدیث اولی مطلبی هست که از تعلق و استناد به آن دو منع میکند و آن، حدیث ذو الشمالین و سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله است چه این از مواردی است که عقل از پذیرششش منع میکند(3). وی در الاستبصار نیز پس از ذکر دو خبر از اخبار پیشین میگوید: در این دو حدیث مطلبی هست که از تعلق و استناد به آن دو منع میکند و آن، حدیث ذو الشمالین و سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله است چه این از مواردی است که ادله قاطع بر اینکه سهو و خطا بر پیامبر صلّی الله علیه و آله جایز نیست، از پذیرششش منع میکند(4). صدوق در الفقیه میگوید: غالیان و مفوضه، که لعنت خدا بر آنان باد، سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله را انکار میکنند و میگویند «اگر جایز بود که حضرت در نماز سهو کند، به همین ترتیب جایز بود که در تبلیغ رسالت نیز سهو کند، زیرا همچنانکه نماز بر پیامبر صلّی الله علیه و آله واجب بوده، تبلیغ رسالت نیز بر ایشان واجب بوده است.» اما از این سخن اشکالی بر ما وارد نیست، زیرا در همه حالات مشترک، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله همانی میگذرد که بر دیگران میگذرد، ایشان نیز همانند دیگران متعبد به نماز است و حال آنکه دیگران مانند حضرت پیامبر نیستند، حالت ویژه پیامبر صلّی الله علیه و آله فقط

1- . تهذیب الأحکام 1: 236
2- . تهذیب الأحکام 1: 236
3- . تهذیب الأحکام 1: 187
4- . الإستبصار 1: 371

نبوت است که تبلیغ از شرایط آن است و جایز نیست در تبلیغ بر ایشان همانی بگذرد که در نماز میگذرد، زیرا آن عبادتی مخصوص است اما نماز عبادتی مشترک است و بر اساس آن عبودیت حضرت صلّی الله علیه و آله ثابت میشود. وقتی در راستای خدمت به پروردگار عزوجل، خواب را برای پیامبر صلّی الله علیه و آله ، بدون اینکه ایشان در آن اراده یا قصدی داشته باشد، اثبات کنیم در واقع ربوبیت را از ایشان نفی کردهایم، زیرا کسی که «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ»(1)

{نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران. } فقط خداوند زنده و برپادارنده است. از طرفی سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله مانند سهو ما نیست، زیرا سهو ایشان از جانب خداوند عزّ و جلّ است که حضرت را به سهو درانداخته تا دانسته شود که ایشان نیز بشری مخلوق است و هرگز به جای خداوند متعال در جایگاه پروردگار معبود قرار نمیگیرد، و نیز تا مردم با سهو حضرت حکم سهو را هنگام وقوع بیاموزند. به علاوه، سهو ما از سوی شیطان است حال آنکه شیطان بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام هیچ تسلطی ندارد و «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»(2)

{تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمیگیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک میورزند. } و بر گمراهانی که از شیطان پیروی میکنند. مخالفان سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله میگویند: در میان صحابه کسی به نام ذو الیدین وجود نداشته و نه این نام اصلی دارد و نه این خبر. اما آنان دروغ میگویند! او ابو محمد عمیر بن عبد عمر معروف به ذو الیدین بوده که مخالف و موافق از او نقل کردهاند و در کتاب «وصف قتال القاسطین بصفّین» از او اخباری آمده است. شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید میگوید: نخستین درجه از غلوّ، نفی سهو از پیامبر صلّی الله علیه و آله است. و اگر بتوان اخبار وارد در این مورد را رد کرد، همه اخبار را نیز میشد رد کرد. و رد وانکار روایات موجب ابطال دین و

1- . بقره / 255
2- . نحل / 100

شریعت است و من برای تصنیف کتابی جداگانه درباره اثبات سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله و پاسخ به منکرانش اجر الهی را در نظر دارم، ان شاء الله(1).

9. کافی: از سماعه بن مهران روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کسی که فراموش کرده نماز صبح را به جا آورد و سپس خورشید طلوع کرده پرسیدم. ایشان فرمود: وقتی به یاد آورد آن را بخواند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله هنگام نماز صبح در خواب ماند تا اینکه خورشید طلوع کرد، وقتی از خواب بیدار شد آن را خواند، البته حضرت از جای خواب خود فاصله گرفت و سپس نماز خواند(2).

10. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هنگام نماز صبح در خواب ماند و خداوند عزّ و جلّ ایشان را خواب کرد تا اینکه خورشید بر ایشان طلوع کرد. این در واقع رحمتی از جانب پروردگار برای مردم بود، مگر ندیدهای وقتی کسی خواب میماند و سپس خورشید طلوع میکند مردم او را سرزنش میکنند و میگویند: در ادای نمازت درنگ نکن! پس این اتفاق الگو و سنت شد. اینچنین اگر کسی به دیگری بگوید هنگام نماز در خواب ماندی! او میگوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم در خواب ماند. پس این اتفاق الگو و رحمتی از سوی خداوند سبحان برای این امت شد(3).

11. کافی: از سماعه بن مهران روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس سهوی را که کرده حفظ کند و آن را کامل گرداند، دیگر دو سجده سهو بر عهدهاش نیست. رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیشاپیش مردم دو رکعت از نماز ظهر را به جا آورد و سپس سهو کرد و سلام گفت. در آن دم ذو الشمالین به ایشان عرض کرد: آیا درباره نماز چیزی نازل شد؟ حضرت فرمود: چطور؟! عرض کرد: دو رکعت خواندید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا

1- . من لا یحضره الفقیه: 97- 98
2- . فروع کافی 1: 81
3- . فروع کافی 1: 81

شما نیز سخن او را میگویید؟ عرض کردند: بله. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله برخاست و نماز را پیشاپیش آنان کامل کرد و دو سجده سهو به جا آورد. راوی میگوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره کسی که دو رکعت خوانده و پنداشته چهار بوده و سلام گفته و رفته سپس به یاد آورده که فقط دو رکعت خوانده چه میفرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: باید نماز را از نو بخواند. عرض کردم: پس چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز را از نو نخواند و فقط بقیه نماز را پیشاپیش آنان کامل کرد؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جای خود برنخاسته بود، آن که تو میگویی هم اگر از جایش برنخاسته باشد باید کمبود نمازش را کامل کند اگر دو رکعت اول را حفظ کرده باشد(1).

تهذیب الأحکام نیز از سماعه همانند این حدیث را روایت کرده است(2).

12. کافی: از حسن بن صدقه روایت شده که وی گفت: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله در دو رکعت اول سلام گفت؟ ایشان فرمود: بله. عرض کردم: در حالی که حال و آن است (یعنی در رتبه و جایگاه پیامبری است؟ فرمود: فقط خداوند عزّ و جلّ میخواست به آنان بیاموزد(3).

13. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز به جا آورد و در رکعت دوم سلام گفت. کسانی که پشت حضرت بودند از ایشان پرسیدند: ای رسول خدا! آیا در نماز تغییری داده شده؟ فرمود: چطور؟! عرض کردند: فقط دو رکعت خواندید. فرمود: آیا اینچنین است ای ذو الیدین؟ (او به ذو الشمالین معروف بود.) وی عرض کرد: بله. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله ادامه نمازش را خواند و چهار رکعت را کامل کرد. امام علیه السلام سپس فرمود: این خداوند بود که حضرت را به فراموشی انداخت تا رحمتی از برای امت شود، مگر ندیدهای وقتی کسی چنین کاری میکند او را سرزنش میکنند و میگویند: نمازت پذیرفته نیست؟ اینچنین اگر روزی برای کسی

1- . فروع کافی 1: 98
2- . التهذیب 1: 235
3- . فروع کافی 1: 99

این اتفاق بیافتد میگوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در این باره سنتی نهاده که الگو شده و ایشان به جای کلام دو سجده به جا آورد(1).

14. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از هِرَوی روایت شده که وی گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! گروهی در کوفه میپندارند پیامبر صلّی الله علیه و آله در نماز خود به سهو دچار نشده. ایشان فرمود: دروغ میگویند خدا لعنتشان کند، کسی که سهو نمیکند فقط خداوند است که هیچ خدایی جز او نیست(2).

15. المحاسن: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز خواند و قرائت به جهر کرد. وقتی نماز را به پایان رساند به اصحاب خود فرمود: آیا چیزی از قرآن را جا انداختم؟ همه سکوت کردند. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا أُبَیّ بن کعب در میان شماست؟ عرض کردند: بله. فرمود: آیا چیزی را جا انداختم؟ وی عرض کرد: بله ای رسول خدا! و توضیح داد. در آن دم پیامبر صلّی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: چه میپندارند قومی که وقتی کتاب خدا بر آنان تلاوت میشود نمیدانند چه بر آنها تلاوت شده و چه وانهاده شده؟! بنی اسرائیل همین طور هلاک شدند، تنهایشان حاضر بود و دلهایشان غایب، خداوند نماز بندهای را که دلش همراه تنش حضور ندارد نمیپذیرد(3).

توضیح: میگویم: در این حدیث افزون بر ضعف سند ایرادی هست، چراکه مضمونی دال بر سرزنش به خاطر امری مشترک دارد؛ مگر اینکه گفته شود پیامبر صلّی الله علیه و آله عمدا چنین کرده تا آنان را بر غفلتشان هشدار دهد و این به سبب جواز اکتفاء به قرائت بخشی از سوره بوده است، همچنان که بسیاری از یارانمان معتقدند. و یا خداوند متعال به خاطر آن مصلحت حضرت را در خصوص آن نماز به این کار امر کرده، به این قرینه که حضرت خود ابتدای به سوال کرده، و

1- . فروع کافی 1: 99
2- . عیون الأخبار: 326
3- . المحاسن: 260- 261

یا گفته شود این کار اعتراضی بر این بوده که آنان همه در غفلت بودهاند و در غفلت باقی ماندهاند.

16. بصائر الدرجات: از مفضّل روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای مفضّل! خداوند تبارک و تعالی از برای پیامبر صلّی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: روح حیات که در آن میرفت و میآمد، روح قوّت که در آن برمیخاست و جهاد میکرد، روح شهوت که در آن میخورد و میآشامید و نزد زنان حلال میرفت، روح ایمان که در آن دستور میداد و عدالت میورزید، و روح القُدُس که در آن نبوت را حمل میکرد. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله درگذشت روح القُدُس منتقل شد و در امام جای گرفت، روح القُدُس نه میخوابد و نه غافل میشود و نه لهو میکند و نه سهو مینماید، حال آنکه آن چهار روح میخوابند و لهو میکنند و غافل میشوند و سهو مینمایند، اما روح القُدُس ثابت است و با آن، هر آنچه در شرق و غرب و خشکی و دریای زمین هست دیده میشود. راوی میگوید: عرض کردم: فدایت شوم! آیا امام چیزی را که در بغداد است با دست برمیدارد؟ فرمود: بله و نیز همه آنچه را که به زیر عرش است(1).

الإختصاص نیز از عبدالله بن ادریس همانند این حدیث را روایت کرده است.

میگویم: در این باره که روح القُدُس لهو و سهو و لعب نمیکند اخبار بسیاری خواهد آمد.

17. من لا یحضره الفقیه: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی رسول خدا صلّی الله علیه و آله را هنگام نماز صبح به خواب برد تا اینکه خورشید طلوع کرد. آنگاه حضرت برخاست و شروع کرد و همان دو رکعت نماز پیش از فجر را خواند و سپس نماز فجر را به جا آورد. نیز خداوند متعال حضرت را در نمازش به سهو انداخت و ایشان در رکعت دوم سلام گفت. امام صادق علیه السلام در ادامه سخن ذو الشمالین را نقل کرد و سپس فرمود: خداوند تنها از آن رو با پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین کرد که رحمتی از برای این

1- . بصائر الدرجات: 134

امت باشد تا انسان مسلمان وقتی هنگام نماز خواب میماند و یا در نماز سهو میکند سرزنش نشود. و این گونه بگویند که رسول خدا (که پیامبر بود) نیز دچار چنین چیزی شد(1).

میگویم: شهید در الذکری میگوید:

زراره در روایت صحیح از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چون هنگام نماز واجب سر میرسد، جای نماز نافله نیست تا آنگاه که ابتدا واجب به جا آورده شود. زراره میگوید: من به کوفه رفتم و حَکَم بن عُتَیبه و یارانش را از این حدیث آگاه کردم و آنان از من پذیرفتند. سال بعد امام محمد باقر علیه السلام را دیدم و ایشان برایم نقل کرد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش شبی در راه فرود آمد و فرمود: چه کسی برایمان نگهبانی میدهد؟ بلال عرض کرد: من! آنان خوابیدند و بلال هم به خواب رفت تا اینکه خورشید طلوع کرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ای بلال! چرا خوابت برد؟! عرض کرد: ای رسول خدا! همان کسی که جانهای شما را گرفت جان مرا نیز گرفت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: برخیزید و از مکانی که در آن دچار غفلت شدهاید جا به جا شوید. سپس فرمود: ای بلال! اذان بگو. او اذان گفت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو رکعت نماز فجر را خواند و به اصحاب دستور داد تا دو رکعت فجر رابخوانند. پس از آن برخاست و پیشاپیش آنان نماز صبح را به جا آورد. سپس فرمود: هر کس چیزی از نماز را فراموش کرد باید وقتی آن را به یاد آورد بخواند، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی»(2) {و به یاد من نماز برپا دار.} زراره میگوید: من این حدیث را برای حَکَم و یارانش بازگفتم. او گفت: تو حدیث نخستت را نقض کردی! من خدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و ایشان را از سخن آن قوم خبر دادم. حضرت فرمود: ای زراره! آیا آنان را آگاه نکردی که در آن مورد وقت هر دو نماز گذشته بود و آن ادای قضاء از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود؟

1- . من لا یحضره الفقیه: 119
2- . طه / 14

شهید سپس میگوید: ندیدهام کسی بدین خاطر که این خبر، توهّم خلل در عصمت ایجاد میکند، آن را رد کرده باشد.

عامه نیز از ابی قتاده و جمعی از یاران او خبر را به این شکل روایت کردهاند: پیامبر صلّی الله علیه و آله به بلال امر کرد و او اذان گفت، آنگاه حضرت دو رکعت نماز فجر را خواند. سپس به بلال امر کرد و او اقامه گفت، آنگاه حضرت نماز فجر را خواند(1).

شیخ ما بهایی پس از نقل این خبر و خبر ابن سنان میگوید: چه بسا پنداشته شود که در این دو خبر ضعف راه دارد، زیرا مضمونی دال بر خلل در عصمت دارد. اما شیخ ما در الذکری گفته کسی را ندیده است از این جهت این دو خبر را رد کرده باشد، کلام ایشان (مرحوم شهید) این را می رساند که اصحاب ما صدور این گونه چیزها و مانند آن را بر معصوم جایز می دانند لکن برای اشکال و نظر در کلام ایشان مجالی واسع است .

توضیح: پس از ذکر اخبار و اقوالی که آمد، بدان که ما درباره عصمت پیامبران پیشتر در کتاب نبوت سخن گفتیم و در آنجا بیان کردیم که اصحاب امامیه همه اجماع دارند که پیامبران و امامان علیهم السلام از گناهان کوچک و بزرگ چه از روی عمد، چه از روی اشتباه، چه از روی فراموشی و چه پیش از نبوت و امامت و چه پس از آن، بلکه از زمان ولادتشان تا آنگاه که خداوند سبحان را ملاقات میکنند، همه در عصمت هستند و کسی در این باره سخنی مخالف نگفته جز شیخ صدوق محمد بن بابویه و شیخ او ابن ولید که این دو در این باب القای سهو از جانب خداوند متعال را جایز شمردهاند و نه سهوی را که از جانب شیطان است. شاید خروج این دو نیز خللی در این اجماع وارد نکند چون نسب آن دو شناخته شده است. اما درباره سهو در غیر از آنچه به واجبات و محرّمات تعلق دارد، مانند مباحات و مکروهات، ظاهر این است که بیشتر اصحاب ما باز بر عدم صدور این سهو از ایشان اجماع دارند، به این دلیل که صدور این سهو سبب رمیدن خلق از

1- . الذکری: 134

ایشان میشود و نیز به دلیل آیات و اخباری که در این باره دانستی، به ویژه در گفتارهای ایشان علیهم السلام و کلام حق تعالی «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی»(1)

{و از سر هوس سخن نمي گويد.این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست. }و قول خداوند إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ (من پیروی نمی کنم مگر از آنچه به من وحی شده است)و نیز به دلیل عموم آنچه که بر تأسّی و الگوپذیری از ایشان در همه گفتار و کردارشان دلالت دارد و آنچه پیرامون وجوب پیروی از ایشان آمده است، چه در خبر مشهور از امام رضا علیه السلام در وصف امام آمده است: او معصوم و تأیید شده و توفیقمند و رهیافته است و از خطا و لغزش و اشتباه در امان است.

همچنین در کتاب قرآن از تفسیر نعمانی خواهد آمد: امام جعفر صادق علیه السلام از امیرمومنان علیه السلام نقل کرده که ایشان در بیان صفات امام فرمود: از آن جمله این که بدانند امامی که زمام ولایت به او سپرده شده، از همه گناهان، چه کوچک و چه بزرگ، معصوم است و در فتوا اشتباه نمیکند و در پاسخ خطا از او سر نمیزند و سهو و فراموشی و لهو در هیچ یک از امور دنیا در او راه نمییابد. این حدیث طولانی ادامه مییابد و به آنجا میرسد که حضرت میفرماید: و آنان از دریافت احکام از اهل آن روی گرداندند، از کسانی که خداوند اطاعت از ایشان را بر آنها واجب ساخت و از کسانی که دچار اشتباه و خطا و فراموشی نمیشوند.

و نیز به سبب اخبار دیگری که با فحوایشان بر پیراستگی ایشان از این صفات دلالت دارند. کسی که پشت سرش را همچون روبرویش میدیده و همه آنچه را که در شرق و غرب زمین روی میداده میدانسته و چنان در نماز غرق میشده که احساس نمیکرده ردا از دوشش افتاده و متوجه نمیشده چه بر او روی داده، چگونه در نمازش سهو کرده؟!

محقق طوسی در التجرید میگوید: عصمت برای پیامبر واجب است تا اعتماد و اطمینان به او حاصل شود و اینچنین غرض از نبوت حاصل شود و به جهت

1- . نجم / 3- 4

وجوب متابعت از او و ضد آن و اگر معصوم نباشد با او مخالفت و بر او انکار شود ، و نیز کمال عقل و هوشمندی و زیرکی و قدرت رأی و عدم سهو و مبرا بودن از هر آنچه که منفور است مانند فرومایگی پدران و ناپاکی مادران و درشت خویی و تندخویی و ابنه و صفاتی از این دست و غذا خوردن در راه و کارهایی از این قبیل(1).

علامه حلی در شرح این سخن میگوید: برای پیامبر کمال عقل به طور آشکار واجب است و نیز اینکه در نهایت هوشمندی و زیرکی و قدرت رأی باشد به گونهای که ضعیف الرأی نباشد و در امور مردّد نماند زیرا این حالات از منفورترین حالات است، و اینکه سهو بر او روا نباشد تا در انجام گوشهای از آنچه به ابلاغش امر شده سهو نکند، و اینکه از فرومایگی پدران و ناپاکی مادران پیراسته باشد زیرا اینها صفاتی نفرتانگیز است، و اینکه از درشت خویی و تندخویی منزه باشد تا اینها سبب نفرت از او نشود، و اینکه از امراض منفور همچون ابنه و سلس الریح بودن و جذام و پیسی منزه باشد و همچنین از بسیاری از صفاتی که مباح است اما موجب رد پذیرش وی میشود و در احترام او خلل ایجاد میکند مانند غذا خوردن در راه و کارهایی از این قبیل، زیرا همه اینها سبب میشوند که مردم از او نفرت کنند و دروی گزینند و بنابراین منافی غرض از بعثت میشوند(2).

محقق در النافع میگوید: حق، به دور دانستن جایگاه امامت از سهو در عبادت است(3).

و شیخ مفید در آنچه که از شرح وی بر عقاید صدوق به دست ما رسیده میگوید: ابوجعفر کار کسی را که مشایخ و علمای قمی را به تقصیر منسوب کرده غلوّ دانسته است. اما اگر کسی آن قوم را به تقصیر نسبت دهد این کار علامت غلوّ او نیست، زیرا در میان جمعی که با عناوین شیخوخیت و علم به آنان اشاره شده شاید مقصری باشد، بلکه حکم به غلوّ علیه کسی واجب است که محققان را به تقصیر نسبت میدهد حال چه اهل قم باشند و چه از مردمان دیاری دیگر؛ ما از ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید حکایتی آشکار شنیدهایم که مانعی در تقصیر برایش

1- . شرح التجرید: 195
2- . شرح التجرید: 195

3- . نافع: 45

نمی‌یابیم، و آن این که از او حکایت شده که گفته: نخستین درجه غلوّ نفی سهو از پیامبر صلّی الله علیه و آله و امام علیه السلام است. اگر این حکایت از قول او صحیح باشد، پس او مقصر است با اینکه از علما و شیوخ قم است(1).

علامه نیز در المنتهی درباره مسأله تکبیر در دو سجده سهو گفته: مخالفین به این استناد جسته‌اند که:

ابو هریره از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان تکبیر گفت و سجده کرد.

پاسخ این است که این حدیث در نظر ما باطل است زیرا سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله محال است(2).

وی در مسأله‌ای دیگر می‌گوید: شیخ گفته قول مالک باطل است زیرا سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله محال است(3).

و شهید در الذکری می‌گوید: خبر ذو الیدین در میان امامیه باطل است زیرا بر عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله از سهو دلیل عقلی قائم است و کسی جز ابن بابویه بر آن اصرار نکرده است(4).

چون این را دانستی باید درباره اخباری که گذشت بگوییم این اخبار با اینکه بسیار هستند مشتمل بر سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله هستند و از این رو افراد بسیاری آنها را به خاطر اشتهارشان میان عامّه، بر تقیه حمل کرده‌اند و برخی نیز به سبب اختلاف و مخالفت این اخبار با اصول مذهب آنها را رد کرده‌اند از این حیث که پیامبر اکرم نماز واجب را ترک کرده است اگرچه از روی سهو، و بنابر روایت مخالفان، خبر دروغ داده است در این گفته ایشان: «هر دو اتفاق نیافتاده» و با این که عمدا تکلم کرده، نماز را اعاده نکرده است؛ و بنا به نقل برخی پشت به قبله نیز نموده است و نیز به سبب ناسازگاری آنها با این خبر موثق که از ابن بُکَیر روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله هرگز سجده سهو نکرد.

1- . نافع: 45؛ تصحیح الإعتقادات: 65- 66

2- . منتهی المطلب 1: 418
3- . منتهی المطلب 1: 419
4- . الذکری: 215

از طرفی حمل این ماجرا بر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله این کار را به سبب امر خداوند متعال عمدا برای آموزش امت یا برخی مصلحتها انجام داده، بعید است و همچنین حمل کلام بر اشاره بعیدتر است.

علامه در المنتهی و التذکره پس از نقل خبری که مخالفان از ابو هریره درباره ماجرای ذو الیدین روایت کردهاند میگوید: این حدیث از چند وجه مردود است:

اول، این حدیث متضمن اثبات سهو در حق پیامبر صلّی الله علیه و آله است و این عقلا محال است که در کتب کلام بیان شده است.

دوم، ابو هریره دو سال پس از فوت ذو الیدین اسلام آورد. زیرا ذو الیدین در جنگ بدر کشته شده و این دو سال پس از هجرت بوده، اما ابو هریره در سال هفتم هجری اسلام آورده است. این وجه را چنین نقد کردهاند: کسی که در جنگ بدر کشته شده ذو الشمالین بوده که نامش عبد بن عمرو بن نضله خزاعی بوده است. اما ذو الیدین پس از درگذشت پیامبر صلّی الله علیه و آله زنده بوده و در روزگار معاویه فوت کرده و نامش خرباق بوده و قبرش در ذی خشب است، دلیل این مطلب این است که عمران بن حصین این حدیث را روایت کرده و در آن گفته: آنگاه خرباق برخاست و عرض کرد: نماز کوتاه شده یا فراموش کردی ای رسول خدا؟!

پاسخ این است که اوزاعی نیز روایت کرده و گفته: آنگاه ذو الشمالین برخاست و عرض کرد: نماز کوتاه شده یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! و ذو الشمالین بی شک در جنگ بدر کشته شده است. همچنین اصحاب روایت کردهاند که به ذو الیدین ذو الشمالین میگفتهاند که این سخن را سعید اعرج از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است.

سوم، در این خبر روایت شده که: ذو الیدین عرض کرد: نماز کوتاه شده یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! ایشان فرمود: هر دو اتفاق نیافتاده.

و روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: سهو فقط از برای شماست.

ص: 154

و روایت شده که ایشان فرمود: نه فراموش کردم و نه نماز کوتاه شده است(1).

و حسین بن مسعود از علمای مخالفین در شرح السنّه به اسناد از داود بن حصین از ابو سفیان روایت کرده که وی گفته: از ابو هریره شنیدم که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و در رکعت دوم سلام گفت. آنگاه ذو الیدین برخاست و عرض کرد: نماز کوتاه شده یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر دو اتفاق نیافتاده. وی عرض کرد: حتما یکی از این دو بوده ای رسول خدا! رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مردم رو کرد و فرمود: آیا ذو الیدین درست میگوید؟ عرض کردند: بله. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بقیه نمازش را کامل کرد و پس از گفتن سلام در حالی که نشسته بود دو سجده به جا آورد.

وی سپس میگوید: بر صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد و آن را مسلم از قتیبه از مالک روایت کرده و آن دو آن را از طرقی از ابن سیرین از ابو هریره روایت کردهاند.

همچنین وی به اسناد از ابن سیرین از ابی هریره روایت کرده که وی گفته: رسول خدا صلّی الله علیه و آله یکی از نمازهای شام را پیشاپیش ما به جا آورد. ابن سیرین میگوید: ابو هریره گفت کدام نماز را ولی من فراموش کردهام، او گفت: حضرت پیشاپیش ما دو رکعت خواند و سپس سلام گفت. آنگاه برخاست و سوی تختهای که در مسجد گذاشته شده بود رفت و در حالت خشم بر تخته تکیه داد و دست راستش را بر دست چپش گذاشت و انگشتانش را در هم تنید و گونه راستش را بر پشت کف دست چپش گذاشت. کسانی که عجله داشتند از درهای مسجد بیرون رفتند و گفتند: آیا نماز کوتاه شده؟! در میان قوم ابوبکر و عمر بودند اما ترسیدند با پیامبر صلّی الله علیه و آله سخن بگویند. در آن میان مردی بود که دستی دراز داشت و به او ذو الیدین میگفتند. او عرض کرد: فراموش کردی ای رسول خدا؟! ایشان فرمود: نه فراموش کردم و نه کوتاه شده. سپس فرمود: آیا همینطور

1- . منتهی المطالب 1: 308؛ التذکره 1: الفصل الثالث فی التروک

است که ذو الیدین میگوید؟ عرض کردند: بله. آنگاه حضرت جلو آمد و آنچه را از نماز وانهاده بود به جا آورد و سپس سلام گفت و بعد تکبیر گفت و مانند سجده نمازش و یا طولانی تر به سجده رفت. سپس سرش را بلند کرد و تکبیر گفت و باز تکبیر گفت. شاید از او پرسیدند: سپس سلام داد؟ او میگوید: به من خبر دادند که عمران بن حصین گفت: سپس سلام داد.

وی سپس میگوید: این حدیثی است که بر صحتش اتفاق نظر وجود دارد و آن را مسلم از عمرو ناقد و دیگران از ابن عیینه از ایوب از ابن سیرین روایت کرده است.

آنجا که گفته «خرجت السرعان» یعنی کسانی که به سرعت نماز را تمام کرده و بیرون آمدند. اوزاعی به این حدیث استناد جسته که سخن عمدی اگر از مصلحت نماز باشد نماز را باطل نمیکند، زیرا ذو الیدین عمدا سخن گفت و پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز عمدا با آن قوم سخن گفت و آن قوم نیز عمدا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله پاسخ دادند بله، با اینکه میدانستند نماز را کامل نخواندهاند. و کسی که معتقد است سخنی جز سخن کسی که دچار فراموشی شده نماز را باطل میکند پنداشته این ماجرا پیش از تحریم سخن گفتن در میان نماز بوده و بعد از آن این نسخ شده است. اما این کلام وجهی ندارد، زیرا تحریم سخن گفتن در میان نماز در مکه بوده و این ماجرا در مدینه رخ داده، زیرا راویاش ابو هریره است که دیر اسلام آورده و عمران بن حصین نیز آن را روایت کرده که دیر هجرت کرده است. و اما سخن گفتن دیگران؛ از ابن سیرین روایت شده که آنان با اشاره گفتند بله، گرچه اگر با زبان نیز میگفتند،این سخن در پاسخ به رسول خدا صلّی الله علیه و آله بوده و پاسخ دادن به رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز را باطل نمیکند. . و اما سخن ذو الیدین؛ سخن گفتن او به این فرض بوده که نسخی صورت گرفته و نماز کوتاه شده است، زیرا آن دوره زمان نسخ بوده است. پس سخن گفتن وی بر این پندار در حکم سخن کسی است که دچار فراموشی شده. و اما سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله ؛ سخن ایشان بر این فرض گفته شده که نماز را کامل خوانده است، پس این نیز در حکم سخن کسی است که دچار فراموشی شده. و این که حضرت فرمود

«فراموش نکردم» دلالت دارد بر اینکه اگر کسی از روی فراموشی بگوید من این کار را نکرده ام در حالی که آن کار را کرده این سخن کذب به شمار نمیرود زیرا مسؤولیت اشتباه و فراموشی از انسان برداشته شده است. و به سندی دیگر:

از عمران بن حصین روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و در رکعت سوم سلام گفت. سپس وارد منزلش شد. آنگاه مردی به نام خرباق که دستی دراز داشت، سوی ایشان رفت و عرض کرد: آیا نماز کوتاه شده؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله در حالی که خشمگین بود و ردایش بر زمین کشیده میشد بیرون آمد و فرمود: آیا این مرد درست میگوید؟ عرض کردند: بله. آنگاه حضرت صلّی الله علیه و آله یک رکعت نماز خواند و سپس سلام گفت و بعد دو بار سجده کرد و سپس سلام گفت.

و ذکر نکردهاند که تشهد گفته باشد. در این حدیث دلیلی هست بر اینکه هر کس سهوا از قبله رو بگرداند، تکرار نماز بر عهدهاش نیست.

میگویم: بر تو پنهان نیست که در نقل این خبر میان ما و آنان اختلاف هست. در بیشتر اخبار ما آمده که این در نماز ظهر بوده و در بیشتر اخبار آنان آمده که در نماز عصر بوده است. در برخی از اخبار آنان آمده که حضرت در رکعت دوم سلام گفت و در برخی دیگر آمده که در رکعت سوم سلام گفت و در برخی آمده که حضرت وارد منزلش شد که این متضمن استدبار (رو گرداندن از قبله) است که در نظر ما مطلقا موجب ابطال نماز است. از ظاهر برخی نیز چنین به نظر میرسد که حضرت در همان مکان نماز بر جا مانده است. و نیز اختلافات دیگر که استناد جستن به این خبر را ضعیف میکند.

آبی در إکمال الإکمال، یکی از شرحهای صحیح مسلم، درباره آنجا که روایت میگوید «آنگاه ذو الیدین برخاست» میگوید: و در روایتی آمده مردی از بنی سلیم برخاست، و در روایتی آمده مردی به نام خرباق که دستی دراز داشت برخاست، و در روایتی آمده مردی که دستانی پهن داشت برخاست. نیز در روایتی آمده رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیشاپیش ما نماز عصر را خواند و در رکعت دوم سلام گفت آنگاه ذو الیدین برخاست، و در روایتی آمده نماز ظهر را خواند.

ص: 157

محققان گفتهاند اینها دو ماجرا بوده است و در حدیث عمران بن حصین که آمده در رکعت سوم سلام گفت، این ماجرای سوم و در روزی دیگر بوده. اما آنجا که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده «هر دو اتفاق نیافتاده» در این باره دو تأویل هست، یکی اینکه هر دو اتفاق نیافتاده اما وقوع یکی از آن دو نفی نشده است. و دیگری که درست است اینکه به گمان من نه آن اتفاق افتاده و نه این، بلکه گمان من این است که من هر چهار رکعت نماز را کامل خواندهام. وی در ادامه میگوید: و این دلالت دارد که فراموشی در کارها و عبادات بر پیامبران جایز است، لکن بر آن حالت (فراموشی) ثابت و پا برجا نمی مانند (و متذکر می شوند) و از زهری نقل کردهاند که ذو الیدین در جنگ بدر کشته شده و ماجرای او در نماز پیش از بدر بوده است. آنها چنین میگویند اما این باعث نمیشود ابو هریره که پس از بدر اسلام آورده راوی این حدیث نباشد، زیرا صحابی گاه روایتی میکند که خود شاهدش نبوده و از پیامبر صلّی الله علیه و آله و یا از صحابی دیگر شنیده است(1). وی در این باره سخن را به درازا میکشاند و میرسد به اینجا که: اما اینکه آنها میگویند ذو الیدین در جنگ بدر کشته شده، این غلط است، زیرا کسی که در جنگ بدر کشته شده ذو الشمالین بوده و ما در این که ذو الشمالین در جنگ بدر کشته شده با آنها مخالفتی نداریم، زیرا ابن اسحاق و کساانی جز او از سیره نویسان نام او را در میان کشته شدگان جنگ بدر آوردهاند. ابن اسحاق گفته: ذو الشمالین همان عمرو بن غیشان از بنی خزاعه است. و ابو عمرو گفته: ذو الیدین غیر از ذو الشمالینی است که در بدر کشته شد، به دلیل حضور ابو هریره و نیز به این خاطر که گفتیم در ماجرای ذو الیدین مردی که آن سخن را گفته از بنی سلیم بوده همچنانکه مسلم آورده است و در روایت ابن حصین نیز نام وی خرباق آورده شده، پس ذو الیدینی که شاهد سهو

1- . اما حدیث وی که به طور مفصل روایت شد همچنان که از روایت ابن سیرین نیز نقل شد، بر حضور وی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله دلالت دارد: آنجا که میگوید: «آنگاه برخاست و سوی تختهای که در عرض مسجد گذاشته بودند رفت و در حالت خشم بر تخته تکیه داد و دست راستش را بر دست چپش گذاشت» تا آخر. آیا نمیبینی چطور در نقل همه حالات درنگ میکند تا مبادا چیزی از امانتداری در حدیث از او زائل شود؟!!

بوده از بنی سلیم بوده و ذو الیدینی که در بدر کشته شده از بنی خزاعه که هم در اسم و هم در نَسَب با آن یکی متفاوت است(1).

پایان.

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» میگوید: بدان رویدادهایی که به عنوان تغییر و گزند بر آحاد بشر عارض میشود از چند حالت بیرون نیست یا بر جسم آدمی و حواسش عارض می شود بدون قصد و اختیار همچون بیماری ها ودردها یا با قصد واختیار بر وی عارض می شود اینها همه در حقیقت عمل و فعل هستند اما رسم مشایخ بر این است که آنها را به سه دسته تقسیم میکنند: رأی در دل، سخن بر زبان و عمل با جوارح که بر همه آدمیان از این سه جانب چه با اختیار و چه بدون اختیار گزند و تغییر عارض میشود. پیامبر صلّی الله علیه و آله اگرچه از جنس آدمی بوده و اموری که وقوعشان بر سرشت آدمی جایز است بر سرشت ایشان نیز جایز بوده اما اجماع بر این واقع شده که حضرت با انسانهای عادی متفاوت است و از بسیاری از گزندهایی که با اختیار یا بدون اختیار عارض میشوند منزه است. و اما حکم رأی در دل به هنگام نبوت حضرت؛ بدان هر آنچه مربوط به توحید و شناخت خداوند و شناخت صفات او و ایمان به او و ایمان به وحی او در دل پیامبر صلّی الله علیه و آله جا داشته همگی در نهایت معرفت و وضوح علم و یقین بوده و به کلی از جهل یا شک یا تردید بر کنار بوده است و همه مسلمانان بر عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله از همه آنچه که متضاد با معرفت به این امور است، اجماع دارند و بنا بر براهین واضح صحیح نیست که در دل پیامبران چیزی جز این باشد(2).

و اما عصمت ایشان از این جهت پیش از نبوت؛ در این باره مردم اختلاف کردهاند و صحیح آن است که ایشان پیش از نبوت از جهل به خدا و صفات او و شک در این باره معصوم بودهاند(3).

و اما موارد دیگر نسبت به رأی دلهای ایشان؛ در این باره اجماع بر این است که دلهای ایشان به کل لبریز از علم و یقین بوده و از شناخت

1- . اما به تحقیق صحیح آن است که این دو یک نفر هستند یعنی همانی که در جنگ بدر کشته شده؛ بنگرید به کتاب «ابو هریره» از سید شرف الدین.

2- . شرح الشفاء 2: 173- 174
3- . شرح الشفاء 2: 199- 200

امور دین و دنیا چنان آکنده بوده که حالتی ورای آن نیست(1). و بدان امت اجماع دارند که پیامبر صلّی الله علیه و آله در عصمت از شیطان بوده و او نه با انواع آزار در جسم حضرت راه داشته و نه با انواع وسوسه در خاطر ایشان(2).

و اما سخنان پیامبر صلّی الله علیه و آله ؛ بر صحّت معجزه حضرت صلّی الله علیه و آله در راستی گفتار ایشان دلایل روشنگری قائم است و امت اجماع دارند که حضرت در راستای آنچه که ابلاغ کرده از دادن خبر درباره هر چیز بر خلاف آنچه که هست، چه از روی قصد و عمد و چه از روی سهو و اشتباه، معصوم بوده است(3).

و اما گفتاری که در راستای ابلاغ نبوده و بر مبنای صدور احکام و اخبار معاد ارائه نشده و پیوندی به وحی نداشته، یعنی مربوط به امور دنیا و احوال شخصی ایشان بوده؛ در این قسم نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله از اینکه سخن و خبرش در باب این امور، چه از روی سهو و چه از روی عمد و چه از روی اشتباه، بر خلاف واقعیت باشد پیراسته و منزه بوده و ایشان از این جهت نیز در حال خرسندی و خشم و جدّیت و مزاح و تندرستی و بیماری و در همه حال معصوم بوده است، که دلیلش اتفاق نظر و اجماع همه پیشینیان بر این مطلب است و نیز اینکه میدانیم رویّه و عادت صحابه بر این بوده که بی درنگ همه احوال پیامبر صلّی الله علیه و آله را تصدیق میکردهاند و به همه اخبار ایشان، در هر بابی که بوده و پیرامون هر موضوعی که بوده، اعتماد داشتهاند و در هیچ موردی دچار توقف و تردید نمیشدهاند و در هیچ مسئلهای در پی اثبات این نبودهاند که آیا از حضرت سهوی رخ داده یا نه(4). از سوی دیگر وقتی در سخن و خبر کسی پیرامون موضوعی بر هر وجهی کذبی یافته شود، خبر او مورد شک و گفتارش مورد اتهام قرار میگیرد و دیگر سخنش در جانها اثر چندانی نمیکند. پس صحیح آن است که مقام نبوت در باب کذب از اندک و بسیار و سهو و عمد آن منزه باشد، چراکه مسئله عمده نبوت ابلاغ و اعلام و

1- . شرح الشفاء 2: 209
2- . شرح الشفاء 2: 213
3- . شرح الشفاء 2: 222
4- . شرح الشفاء 2: 242- 243

تبیین است و اگر چیزی از این صفت جایز به شمار رود در این کارکرد خلل ایجاد میکند و شک وارد میسازد.

وی در ادامه میگوید: اگر بگویی اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله در حدیث سهو فرموده «هر دو اتفاق نیافتاده» این یعنی چه؟ پاسخ این است که علما در این باره پاسخهایی دادهاند: بنا بر قول به تجویز وهم و اشتباه درباره آنچه که در راستای ابلاغ نبوده است، که ما آن را مردود دانستیم پس اعتراضی به این حدیث و احادیث مشابه آن وراد نیست. اما بنا بر مذهب کسی است که سهو و فراموشی را در همه افعال پیامبر صلّی الله علیه و آله ممتنع میداند و معتقد است در چنین مواردی ایشان عمدا اظهار فراموشی کرده تا سنت بگذارد و بنابراین حضرت در خبری که داده صادق بوده زیرا نه فراموش کرده بوده و نه نماز کوتاه شده بوده لکن این قول پذیرفته نیست. و اما از منظر کسانی که سهو بر پیامبر را در گفتار محال می دانند و در آنچه که به شیوه گفتار نیست جایز می دانند؛ در این باره پاسخهایی هست:

یکی اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله از اعتقاد و ضمیر خود خبر داده است، اگر کوتاه شدن نماز را انکار کرده این حق بوده و چه در باطن و چه در ظاهر صادق بوده است و اگر گفته فراموش نکردم از اعتقاد خود خبر داده چراکه به گمان خود فراموش نکرده بوده است، یعنی در این خبر گمان خود را منظور داشته است.

دیگر اینکه جمله «فراموش نکردم» به درستیِ نیت برمیگردد، یعنی درست قصد کردم و درباره عدد سهو کردم.

دیگر اینکه منظورش این بوده که کوتاه شدن نماز و فراموش کردن با هم جمع نمیشوند، بلکه یکی از این دو بوده، در اینجا مفهوم لفظ بر خلاف ظاهرش است.

دیگر اینکه یعنی من فراموش نکردم بلکه به فراموشی انداخته شدم، همچنان که در حدیث آمده: من فراموش نمیکنم بلکه به فراموشی انداخته میشوم.

ص: 161

دیگر اینکه این سخن فراموشی را نفی کرده که همان غفلت و آفت است، اما ایشان سهو کرده و سهو همان اشتغال ذهن است(1).

و اما اهمالی که به اندام و جوارح مربوط است؛ مسلمانان اجماع دارند که پیامبران از گناهان فاحش و گناهان بزرگی که موجب هلاکت است، معصوم هستند. و اما گناهان کوچک؛ گروهی از پیشینیان و کسانی دیگر گناهان کوچک را بر پیامبران جایز دانستهاند و گروهی دیگر بر توقف بر این موضوع معتقد شدهاند. اما گروهی دیگر از محققان فقهاء و متکلمین، معتقدند که پیامبران از گناهان کوچک نیز معصوم هستند. یکی از امامان ما گفته بنا بر هر دو قول نباید اختلاف شود که آنان از تکرار و کثرت گناهان کوچک معصوم هستند زیرا تکرار صغیره آن را ملحق به گناه کبیره میکند و دیگر اینکه آنان از انجام گناهان کوچکی که موجب میشوند حشمت از میان برود و جوانمردی زائل شود و پستی و فرومایگی به بار آید، معصوم هستند، پیامبران از همه این اعمال معصوم هستند. برخی از آنان نیز معتقدند پیامبران از انجام عامدانه مکروه معصوم هستند(2).

درباره عصمت پیامبران از معاصی پیش از نبوت نیز اختلاف هست، گروهی آن را ممتنع دانستهاند و گروهی جایز. اما صحیح آن است که پیامبران از هر عیبی منزه هستند و از هر آنچه موجب شک میشود معصوم میباشند(3).

وی در ادامه میگوید: این بود حکم مغایرت و نادرستی در اعمالی که از روی قصد و یا بدون قصد و عمد، همچون سهو و فراموشی، در وظایف شرعی انجام میشوند. پس احوال پیامبران در ترک مؤاخذه به سبب این اعمال و معصیت نبودنشان برای ایشان، با احوال امتهای ایشان همسان است. از سوی دیگر اینها بر دو نوع هستند: یکی آنچه که در راستای ابلاغ و آموزش امت با فعل است و دیگری آنچه از این محدوده خارج است یعنی مختصّ احوال شخصی پیامبر صلّی

1- . شرح الشفاء 2: 245- 250
2- . شرح الشفاء: 256- 259
3- . شرح الشفاء 2: 264

الله علیه و آله است. و اما نوع اول؛ حکم این نوع نزد گروهی از علما حکم سهو در سخن است که جایز نیست چه عمدی و چه سهوی مغایرت در آن رخ دهد، اینان درباره احادیث سهو توجیهاتی می‌آورند که ابو اسحاق نیز به این رأی گراییده است. از طرفی اعتقاد بیشتر فقها و متکلمین بر این بوده که مغایرت در افعال ابلاغی و احکام شرعی از روی سهو و بدون قصد برای پیامبر صلّی الله علیه و آله جایز است همچنان که از احادیث سهو در نماز برمی‌آید، اینان در این باره میان سخن و فعل تفاوت قائل شده‌اند. کسانی که قائل به این تجویز هستند شرط کرده‌اند که رسولان بر سهو و اشتباه بر جا نمی‌مانند بلکه بالفور از آن آگاه می‌شوند و حکمش را درمی‌یابند بر اساس قول برخی از آنان که همین قول صحیح است و پیش از انقراضشان بنا بر قول برخی دیگر. و اما آن دسته از افعال پیامبر صلّی الله علیه و آله که در راستای ابلاغ و بیان احکام نیست و به امور دینش اختصاص ندارد یا آنچه که در دلش می‌گذرد مادامی که به عمل درنیامده تا مورد تبعیت واقع شود؛ در این باره بیشتر طبقات علمای امت بر جواز سهو به شیوه ندرت و قلّت باور دارند، گروهی نیز به منع کلی سهو و فراموشی و غفلت و سستی در حق پیامبر صلّی الله علیه و آله باور دارند که این اعتقاد جماعت متصوفه و اصحاب علم القلوب و مقامات است(1).

وی در این باره گفتاری مفصل آورده و چیزی جا نینداخته است، اما من این جملات را به نقل از او آوردم تا تو از مذاهب و اعتقادات آنان درباره عصمت آگاه شوی. حال که به آنچه برایت نقل کردیم در این مساله اشراف و اطلاع حاصل نمودی بدان که این مسأله در غایت اِشکال است زیرا بسیاری از آیات و اخبار بر صدور سهو از آنان دلالت دارد، مانند این سخن حق تعالی: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»(2) {و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.} و نیز «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ»(3) {و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن.} و نیز «فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا

1- . شرح الشفاء 2: 267- 270

2- . طه / 115

3- . کهف / 24

حُوتَهُما»(1)

{پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند.} و نیز «فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِیهُ إِلَّا الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ»(2)

{من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم.} و نیز «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ»(3)

{به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن.} و نیز «فَلا تَنْسی * إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ»(4)

{تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد.} و نیز اخبار و روایاتی که آوردیم و دیدیم از سوی دیگر یاران ما، به جز افرادی معدود، بر عدم جواز سهو بر پیامبران اجماع کردهاند و به بعضی آیات و اخبار و بعضی دلایل کلامی و اصول مبرهن دال بر عدم جواز سهو استناد جستهاند و روایات سهو نیز دارای خلل و اضطراب است که دانستی و آیات (موهم عدم عصمت) نیز قابل تاویل است. و خداست که به راه راست رهنمون میشود.

سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء میگوید: اگر بگویند حال که در نظر شما فراموشی بر پیامبران جایز نیست، پس معنای کلام حق تعالی «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ» چه میشود؟

پاسخ خواهم داد که در این باره سه وجه هست: اول اینکه منظورش همان فراموشی معروف است که گرچه به مدت زمانی کوتاه نظر دارد چیز عجیبی نیست، زیرا انسان به خاطر اشتغال خاطر و اسباب دیگر مسائلی را که در زمان نزدیک رخ داده فراموش میکند.

دوم اینکه منظورش این است که مرا به خاطر آنچه ترک کردم مؤاخذه نکن. همانند مجرای سخن در این آیه: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ» یعنی ترک کرد.

1- . کهف / 61
2- . کهف / 63
3- . کهف / 73

4- . اعلى / 6- 7

این وجه از ابن عباس از اُبَیّ بن کعب از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان میفرماید: موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ» یعنی به خاطر آنچه که از عهد تو ترک کردم.

وجه سوم اینکه منظورش این است که مرا به خاطر آنچه که شبیه به فراموشی است مؤاخذه نکن، در اینجا به سبب مشابهت کار خود را فراموشی نامیده است، همانگونه که منادی به برادران حضرت یوسف علیه السلام گفت: «إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ»(1) {قطعاً شما دزد هستید.} یعنی شما به دزدان شبیه هستید. اگر این لفظ را بر معنایی غیر از فراموشی حقیقی حمل کنیم، دیگر جای سوال نخواهد ماند، و اگر آن را بر فراموشی حقیقی حمل کنیم، وجهش چنین است که بر پیامبر صلّی الله علیه و آله جایز نیست در آنچه ابلاغ میکند یا در شرع یا در اموری که سبب نفرت از ایشان میشود، چیزی را فراموش کند، اما در آنچه از این محدوده خارج است مانعی از فراموشی نیست، آیا نمیبینی وقتی کسی در باب خوردنی و آشامیدنی فراموش یا سهو میکند، البته بهگونهای که دائمی و پیوسته نباشد، میگویند او حواسش نیست؟ این ممتنع نیست(2).

از سخن وی چنین برمیآید که از سوی شیعه بر نفی مطلق سهو از پیامبران اجماع حاصل نشده و بعد از همه اینها، راه گریزی از قولی که اکثریت (=معظم) برآنند نیست چون دلایل آنان محکم است و با علوّ شأن و والایی منزلت ائمه علیهم السلام مناسبتر است. اما احادیث دال بر خواب ماندن پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگام نماز؛ اینها را عامّه نیز به طُرُق بسیاری روایت کردهاند همچون:

در شرح السنّه از سعید بن مسیّب روایت شده: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خیبر بازمیگشت، شب را در حرکت گذراند. چون آخر شب رسید ایشان فرود آمد و به بلال فرمود: برای رسیدن صبح مراقب ما باش. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و اصحاب ایشان خوابیدند و بلال تا جایی که میتوانست نگهبانی داد و سپس به شترش تکیه زد، حال آنکه نزدیک فجر بود. در آن اوان

1- . یوسف / 70
2- . تنزیه الأنبیاء: 84

خواب بر او غلبه کرد و نه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیدار شد و نه بلال و نه هیچ یک از کاروانیان تا اینکه خورشید بر آنان طلوع کرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله هراسان شد و فرمود: ای بلال! بلال عرض کرد: ای رسول خدا! همان کسی که جانهای شما را گرفت جان مرا نیز گرفت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: جا عوض کنید. آنان شترانشان را به حرکت انداختند و کمی جایشان را عوض کردند. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به بلال دستور داد و او اذان گفت. حضرت نماز را به پا داشت و پیشاپیش آنها نماز صبح را خواند. چون نماز به پایان رسید فرمود: هر کس نماز را فراموش کرد باید هر وقت به یاد آورد بخواند، خداوند میفرماید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی»(1)

{و به یاد من نماز برپا دار.}

وی این حدیث را به اسناد دیگری نیز با کمی تغییر روایت کرده است.

میگویم: من از میان یاران متقدّم ندیدهام کسی متعرّض ردّ این حدیث شود به جز گروهی اندک از متاخران. آنان پنداشتهاند این با عصمتی که ادعا میکنند منافات دارد. پندار من این است که آنچه آنان ادعا میکنند با این منافاتی ندارد. زیرا در ظاهر، عصمتی که مدّ نظر آنهاست حالت تکلیف و تمییز و قدرت را در بر دارد حتی اگر سهوی باشد یا پیش از نبوت و امامت باشد، وگرنه آشکار است که معصومین علیهم السلام در حالت شیرخوارگی نماز و روزه و دیگر عبادات را به جا نمیآوردهاند با این که ترک برخی از اینها گناه کبیره است. به همین دلیل است که شیخ مفید در آنچه که از او نقل کردیم گفته: «از زمانی که عقلهایشان کامل گشته». و این در تنافی با اخباری نیست که میگویند معصومین علیه السلام در عالم ذرّ از کاملان بودهاند و در شکم مادرشان و هنگام تولدشان سخن میگفتهاند، زیرا خداوند متعال گرچه ارواح ایشان را در عالم ذر کامل ساخته و در بقیه احوالشان شگفتیهایی از جهت اعجاز آشکار کرده، با این حال ایشان را در رشد و کودکی و شیرخوارگی و بلوغ با بقیه خلق مشترک گردانده، گرچه بلوغ ایشان در کمال عقلشان پیش از دیگران بوده است. پس خداوند آنان را در حالت شیرخوارگی و

1- . طه / 14

عدم توانایی برای راه رفتن و برخاستن به نماز و عبادات دیگر مکلف نکرده است. اما وقتی به حدّی رسیدند که انجام دادن و انجام ندادن آشکارا از آنان سر میزند، دیگر چه در انجام دادن و انجام ندادن و چه عمدی و چه سهوی از آنان هیچ معصیتی سر نمیزند. حالت خواب نیز از همین جمله است و سهو این حالت را شامل نمیشود. اما در این باره از جهت اخباری که گذشت و خواهد آمد اِشکالی هست. و آن این که خواب پیامبر صلّی الله علیه و آله همانند بیداری ایشان بوده و حضرت آنچه را در بیداری میدانسته در خواب نیز میدانسته است. حال چگونه ممکن است حضرت نماز را واگذاشته باشد با اینکه از رسیدن و گذشتن وقت نماز آگاهی داشته و چگونه ممکن است در این باره به بلال تکیه کرده باشد با این وجود که اصلا نیازی به این تکیه نداشته است. بنابراین میتوان در باره این اخبار توقف کرد چون ماجرا میان مخالفین مشهور است و احتمال میرود به جهت تقیه صادر شده باشد و نیز میتوان از این اِشکال به وجوهی پاسخ داد:

اول اینکه حالتی که خواب حضرت همچون بیداری است مربوط به غالب خوابهای آن حضرت است و ممکن است خداوند به جهت مصلحتی خواب را بر آن حضرت غالب کند و اینچنین حضرت در خواب بوده و مانند بقیه مردم دیگر نمیدانسته چه رخ میدهد؛ همچنان که برخی از آن اخبار نیز اشعار به این موضوع دارند.

دوم اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله از آنچه رخ داده مطلّع بوده اما در آن حالت به اجرای عبادات مکلّف نبوده، زیرا بیشتر تکالیف آنها تابع تکالیف بقیه مردم بوده است؛ آنها از کفر منافقین و نجاست بیشتر خلق و اکثر چیزها و نیز مصائبی که بر خودشان و دیگران روی میداده آگاه بودهاند اما مکلّف نبودهاند بنا به این آگاهی عمل کنند.

سوم اینکه گفته شود پیامبر صلّی الله علیه و آله در آن هنگام از سوی خداوند متعال مأمور بوده تا به سبب مصلحتی نماز را واگذارد گرچه از رسیدن و گذشتن زمان نماز آگاه بوده است.

چهارم اینکه گفته شود آگاهی پیامبر صلّی الله علیه و آله از امور در خواب با عدم توانایی ایشان در برخاستن منافاتی ندارد، زیرا آگاهی از جانب روح است و خواب از احوال جسم.

قاضی عیاض در الشفاء میگوید: اگر بگویی درباره خواب ماندن پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگام نماز در یوم الوادی چه میگویی با اینکه

حضرت فرموده: چشمان من میخوابند و قلبم نمیخوابد.

بدان که علما در این باره پاسخهایی دارند:

اول اینکه این حدیث، حکم قلب و چشمان حضرت در خواب ایشان در غالب اوقات است و گاه به ندرت غیر از این رخ میدهد همچنان که برای دیگران نیز خلاف عادت به ندرت رخ میدهد. این تأویل را این سخن حضرت در حدیث تأیید میکند: «خداوند ارواح ما را گرفت.» و نیز سخن بلال «هرگز به خوابی اینچنین درانداخته نشده بودم.» اما چنین مواردی رخ میدهد چون خداوند میخواهد حکمی را بر پا کند و سنتی را تأسیس نماید و شرعی را اظهار دارد، همچنان که در حدیثی دیگر حضرت فرموده: «اگر خدا خواسته بود بیدار شده بودیم اما خواست این برای آیندگانتان باشد.»

دوم اینکه خواب، قلب حضرت را در خود فرو نمیکشیده تا در خواب از آن حضرت حدثی صادر شود ، زیرا

روایت شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله میخوابید و بازدم ایشان بر میآمد و صدای خُرخُر ایشان شنیده میشد، سپس بدون اینکه وضو بگیرد نماز میخواند.

و گفته شده پیامبر صلّی الله علیه و آله نمیخوابد زیرا در خواب به ایشان وحی میشود، و آنچه که در ماجرای یوم الوادی رخ داده فقط خواب چشمان حضرت از دیدن خورشید بوده و این در شمار فعل قلب نیست.

و نیز روایت شده که ایشان فرمود: خداوند ارواح ما را گرفت و اگر میخواست در هنگامی جز این هنگام آنها را به ما بازمیگرداند.

اگر بگویند: اگر ایشان عادت نداشت که به خواب فرو رود به بلال نمیفرمود: «برای رسیدن صبح مراقب ما باش.»

در پاسخ به این سخن گفته شده: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله عادت داشته که تغلیس به صبح کند - نماز صبح را در تاریکی پایان شب و اولین لحظات صبح ادا میکرد - و کسی که چشمانش در خواب است نمیتواند مراقب رسیدن اول فجر باشد، زیرا فجر پدیدهای ظاهری است که با جوارح ظاهری دریافته میشود. بنابراین حضرت توجه به رسیدن اول فجر را به عهده بلال گذاشته تا اینگونه خبر شود، همچنانکه ممکن بود از توجه به این امر به خاطر مشغلهای جز خواب مشغول باشد(1).

ما خطا و فسادی را که در کلام وی هست به نقد نمیگذاریم چون آشکار است.

این باب را با آوردن رسالهای به پایان میرسانیم که به دستمان رسیده و به شیخ مفید و یا سید مرتضی نسبت داده شده که نسبتش به شیخ مفید صحیحتر است. این صورت دقیق رساله است به همان گونه که من یافتهام:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. حمد و سپاس خدای را که حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله را از برای رسالتش برگزید و او را برای دانش اجرای رسالتش گزید و بر همه آفریدگانش برتریاش بخشید و سرمشقی در دین نهادش و از تمامیِ لغزشها معصومش داشت و از بدیها پیراستش و از شبهات به دور نگاهش داشت و فضیلت را از برایش کامل ساخت و به والاترین درجات فرازش بُرد و ایشاناند که اعمال نیک تنها با محبت آنان پدیدار میشود.

و اما بعد؛ ای برادر! خداوند آسانی امور را بهرهات سازد و ما و شما را از دشواریها مصون بدارد. نگاشتههات به دستم رسید که در آن پیرامون معنای آنچه که از یکی از مشایخت دریافتهای نوشته بودی، او به سند خود از حسن بن محبوب از رباطی از سعید اعرج از امام جعفر صادق علیه السلام روایتی آورده در باب آنچه که به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نسبت میدهند و میگویند ایشان در نماز سهو کرده و نیز هنگام نماز در خواب مانده وقت نماز درگذشته است. این شیخی که از او یاد

1- . شرح الشفاء 2: 275 و 278

کردهای پنداشته تنها غالیان این را انکار میکنند و میگویند اگر جایز بود که حضرت در نماز سهو کند، به همین ترتیب جایز بود که در تبلیغ رسالت نیز سهو کند، زیرا همچنانکه نماز بر پیامبر صلّی الله علیه و آله واجب بوده، تبلیغ رسالت نیز بر ایشان واجب بوده است. سپس این سخن را رد کرده و گفته در این امر لزومی بر ما نیست، زیرا در همه حالات مشترک، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله همانی میگذرد که بر دیگران میگذرد، ایشان نیز مانند دیگر افراد امتش به نماز متعبّد است. او گفتار صدوق را تا به پایانش همانند آنچه پیشتر آوردیم ادامه میدهد و سپس میگوید: خواند تو را به توفیق در طاعتش عزیز بدارد! از من خواستهای نظرم را درباره حکایتی که از این مرد کردهای برایت بیان کنم و حق را درباره این معنا آشکار سازم. ما این را اجابت میکنیم و توفیق درستیِ کار از جانب خداوند متعال است.

بدان کسی که از قول او این حکایت را درباره آنچه که ما روشن ساختهایم آوردهای خود را مکلّف به امری ساخته که در توانش نیست و اینگونه کمبودش در دانش و ناتوانیاش را آشکار ساخته است. اگر او از جمله کسانی بود که راه درست را یافته بود، در کاری دست نمیبُرد که آن را بلد نیست و حرفه او نیست و به سوی شناختش ره نبرده، اما هوس هلاکتگاه هوسمند است. از سلب توفیق به خداوند پناه میبریم و از او میخواهیم تا از گمراهی مصونمان دارد و در پیمودن راه حق و شیوه روشن از او هدایت میجوییم.

حدیثی که ناصبیها و شیعههای مقلده روایت کردهاند که پیامبر صلّی الله علیه و آله در نمازش سهو کرد و از روی فراموشی در رکعت دوم سلام گفت و وقتی به اشتباه خود در آنچه کرده بود پی بُرد دو رکعت دیگر به آن دو رکعت افزود و بعد دو سجده سهو به جا آورد؛ این حدیث از جمله اخبار آحاد است که نه فایده علمی دارد و نه موجب عمل میشود و هر کس بر اساس چیزی از آن عمل کند، به ظنّ اعتماد کرده و بدون یقین عمل کرده است. حال آنکه خداوند متعال از عمل به ظنّ در دین نهی کرده و از سخن گفتن درباره دین بدون علم یقین بر حذر داشته و

فرموده: «وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»(1) {و [وامى دارد] تا بر خدا چیزى را که نمى دانید بربندید.} و نیز «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»(2)

{مگر آن کسانى که آگاهانه به حق گواهى داده باشند.} و نیز «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا»(3)

{و چیزى را که بدان علم ندارى دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.} و نیز «وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»(4)

{و بیشترشان جز از گمان پیروى نمى کنند [ولى] گمان به هیچ وجه [آدمى را] از حقیقت بى نیاز نمى گرداند.} و نیز «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»(5)

{اینان جز از گمان پیروى نمى کنند و جز گمان نمى برند.} و نیز نمونههاى دیگرى از این دست در قرآن که درباره سخن گفتن پیرامون دین خدا بدون علم هشدار میدهد و کسانى را که در دین خدا بر اساس ظنّ و گمان عمل میکنند، مینکوهد و تهدید میکند و بر این کار سرزنش میکند. اگر خبر سهو پیامبر صلّى الله علیه و آله از جمله اخبار آحادى باشد که هر کس بر اساسشان عمل کند بر اساس ظنّ و گمان عمل کرده، پس اعتقاد به صحّت این خبر حرام است و قطعیّت دادن به آن جایز نیست و واجب است از آن به سوى رأیى عدول کرد که یقین به کمال و عصمت پیامبر صلّى الله علیه و آله اقتضا میکند و دالّ بر این است که خداوند در برابر خطاى در عمل از ایشان حراست میکند و در گفتار و کردار شرعى توفیقش میبخشد؛ براى ابطال حکم کسى که بر پیامبر صلّى الله علیه و آله به سهو در نماز حکم میدهد همین مقدار بسنده است.

فصل:

آنان در نمازى که پنداشتهاند پیامبر صلّى الله علیه و آله در آن سهو کرده اختلاف نظر دارند. برخى میگویند ظهر بوده، برخى میگویند مغرب بوده و برخى

1- . بقره / 169
2- . زخرف / 86
3- . اسراء / 36
4- . يونس / 36
5- . يونس / 66

دیگر میگویند عشاء بوده است. اختلاف آنان در تعیین این نماز دلیل و حجتی است بر اینکه حدیث سست و ساقط است و باید عمل بر اساس آن را وانهاد و کنارش گذاشت.

فصل:

در خود خبر دلالتی بر ساختگی بودن آن است چون آنان روایت کردهاند: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در رکعت دوم از نماز چهار رکعتی سلام گفت، ذو الیدین به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! نماز کوتاه شده یا فراموش کردی؟ آنگاه حضرت بر اساس آنچه میپنداشت فرمود: هر دو اتفاق نیافتاده است.

پس پیامبر صلّی الله علیه و آله نفی کرده که نماز کوتاه شده باشد و نیز نفی کرده که در آن سهو کرده باشد. از آنجا که هم در نظر ما و هم در نظر قائلین به سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله جایز نیست که حضرت چه از روی عمد و چه از روی سهو دروغ بگوید، حال که حضرت خبر داده سهو نکرده، صدق ایشان در خبری که داده ثابت میکند کسی که به پیامبر صلّی الله علیه و آله سهو را نسبت میدهد دروغ میگوید و بطلان ادعایش در این باره بی شک آشکار است.

فصل:

برخی از آنان پاسخی را که از قول پیامبر صلّی الله علیه و آله حکایت کردهاند یعنی «هر دو اتفاق نیافتاده است.» به گونهای تأویل کردهاند که حضرت را با وجود سهو از دروغگویی خارج میکند. گفتهاند پیامبر صلّی الله علیه و آله این را نفی کرده که هر دو امر با هم رخ داده باشد، یعنی کوتاه شدن نماز و سهو با هم جمع نشدهاند و فقط یکی از آن دو روی داده است.

این سخن از دو جهت باطل است، یکی اینکه اگر منظور پیامبر صلّی الله علیه و آله این بوده، این سخن پاسخ سوالی که شده نیست و پاسخ بی ربط به سوال، سخن لغو است که جایز نیست از پیامبر صلّی الله علیه و آله سر بزند.

دوم اینکه اگر چنین بود که آنان ادعا میکنند، پیامبر صلّی الله علیه و آله این را به گونهای اظهار میداشت که معنایش مشتبه نباشد، زیرا در این فرض

ایشان میدانسته که یکی از این دو بدون دیگری روی داده و اگر حضرت این را میدانست

ص: 172

دیگر سهوی که آنان ادعا میکنند معنایی نداشت. همچنین دیگر سوال حضرت از اینکه «آیا ذو الیدین درست میگوید یا نه» معنایی نداشت، زیرا این سوال دلالت دارد که امر درباره ادعای ذو الیدین بر ایشان مشتبه شده در حالی که چنین سوالی از سوی کسی که مطمئن است طرح نمیشود.

فصل:

از دیگر دلایل بطلان حدیث این است که آنان پیرامون جبران نمازی که ادعا دارند در آن سهو واقع شده نیز اختلاف دارند و معلوم نیست آیا حضرت آنچه را خوانده بوده کامل کرده یا آن را از نو خوانده است؟! اهل عراق میگویند پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز را از نو خواند زیرا حضرت در میان نماز سخن گفت و سخن گفتن در میان نماز در نظر آنان واجب میسازد که نماز از نو خوانده شود. اما اهل حجاز و کسانی که با آنان همعقیدهاند میپندارند پیامبر صلّی الله علیه و آله آنچه را خوانده بود کامل کرد و چیزی را تکرار یا قضا نکرد و به خاطر سهوش دو سجده به جا آورد. از میان شیعه کسانی که به این حدیث استناد میجویند به شیوه اهل عراق آن را میپذیرند زیرا حدیث متضمن این است که پیامبر صلّی الله علیه و آله عمدا در میان نماز سخن گفته و از جانب قبله به پشت سرش رو گردانده و درباره حقیقت ماجرا پرسیده و فقهای اینان اختلاف ندارند که این کار واجب میسازد نماز از نو خوانده شود، حال آنکه متضمن این است که پیامبر صلّی الله علیه و آله آنچه خوانده بوده را کامل کرده و از نو نخوانده است. اختلافی که ذکر کردیم در این حدیث قویترین دلیل بر بطلان آن است و آشکارترین حجت بر ساختگی بودن و جعلی بودنش.

فصل:

این روایت که از طریق خاصّه و عامّه آمده همچون روایت دیگری از هر دو طریق است که میگوید پیامبر صلّی الله علیه و آله در نماز فجر سهو کرد و وقتی در رکعت اولش سوره نجم را قرائت کرد و رسید به اینجا که «أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ

مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْری»(1)

{به من خبر دهید از لات و عزی، و منات آن سومین دیگر.} شیطان بر زبان حضرت القا کرد: «تلک الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی» یعنی اینها مرغان آبی زیبا و عالی مقام هستند که شفاعتشان امید میرود! سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله متوجه سهو خود شد و به سجده افتاد. آنگاه مسلمانان از روی اقتداء به حضرت سجده کردند و مشرکان نیز چون از ورود حضرت به دین خودشان شادمان شدند، به سجده افتادند. گفتهاند در همین باب بوده که خداوند

متعال نازل کرده: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ» و گفتهاند «فِی أُمْنِیَّتِهِ» یعنی در قرائت وی، و در این معنا به این شعر استناد کردهاند:

تمنی کتاب الله یتلوه قائما و أصبح ظمآن و سدّ قاریا

که در آن تمنی به معنای قرلئت است .

فصل:

حدیث سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله در نماز در میان هر دو گروه مشهورتر از این روایت عامّه نیست که آوردهاند حضرت یونس علیه السلام گمان کرد خداوند متعال نمیتواند بر او غلبه کند و او را در تنگنا بیاندازد، آنها در این راستا کلام حق تعالی «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ»(2) {پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم.} را نیز بر مبنای روایت خود تأویل کردهاند و به این معنا معتقد شدهاند. همچنین در روایات بسیاری آوردهاند حضرت داوود علیه السلام عاشق همسر اوریا بن حنان شد و برای کشتن اوریا نقشه کشید و سپس همسرش را به عقد خود درآورد. و نیز آوردهاند که حضرت یوسف علیه السلام قصد و عزم زنا کرد، و نمونههای دیگری از این دست. از دیگر روایات آنان تشبیه خداوند متعال به آفریدگان اوست و ستمگر خواندن خداوند در حکم او. ای برادر! بنابراین آن شیخی که دربارهاش پرسیدهای باید به مضمون همه این روایات تن در دهد تا اینگونه بر اساس ادعایی که کرده از غلو خارج باشد. حال اگر به اینها تن در دهد از توحید و شرع خارج شده و اگر اینها

1- . نجم / 19- 20
2- . انبياء / 87

را رد کند با اعتدال (خروج از غلو وتقصیر) او در تناقض است گرچه او از کسانی است که به خاطر ضعف بصیرتش چنین تناقضی را نمی فهمد و از خداوند خواستار توفیقیم.

فصل:

خبر روایت شده درباره خواب ماندن پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگام نماز صبح نیز از جنس خبر روایت شده درباره سهو ایشان در نماز است. آن خبر نیز از جمله اخبار آحاد است که نه موجب علم است و نه موجب عمل، و هر کس بر اساس آن عمل کند، به ظنّ اعتماد کرده و بدون یقین عمل کرده است. سخن در این باره پیشتر در مورد مشابه گذشت و نیازی به تکرارش در این باب نیست. گذشته از آن، این خبر متضمن معنایی خلاف باور پیروان حق است، زیرا آنان در این باره اختلاف ندارند که هر کس یک نماز واجب را از دست داد، هر وقت از شبانه روز که آن را به یاد آورد باید قضایش را بخواند مادامی که وقت برای نماز واجب دیگری تنگ نباشد. اگر ادای نماز واجبی که زمانش رسیده حرام شده تا نماز واجبی که از دست رفته قضا شود پس به طریق اولی نماز نافله پیش از قضای نماز واجب بر حضرت ممنوع است.

این بر اساس روایتی از پیامبر صلّی الله علیه و آله است که فرموده: کسی که نمازی را بر عهده دارد نماز دیگری ندارد.

یعنی کسی که نماز واجب بر عهده دارد نماز نافله ندارد.

فصل:

ما منکر این نیستیم که هنگام نماز خواب بر پیامبران غلبه کند و زمان نماز بگذرد و سپس ایشان قضایش را به جا آورند. در این کار هیچ عیب و نقصی بر ایشان نیست، زیرا آدمی از غلبه خواب مبرّا نیست و همچنین بر انسان خواب عیبی نیست. اما سهو اینگونه نیست، زیرا سهو، نقص کمال در انسان است و عیبی است مختص به کسی که دچارش شود که گاه سببش کار خود سهوکننده است و گاه کار دیگری. در حالی که سبب خواب فقط کار خداوند متعال است و این در هیچ حالتی به اختیار بندگان نیست، حتی اگر به اختیارشان هم باشد مربوط به نقص و عیب

انسان نیست زیرا برای همه انسانها عمومیت دارد. اما سهو اینگونه نیست، زیرا میتوان از آن پرهیز کرد؛ ما میبینیم خردمندان از امانت دادن اموال و اسرارشان به سهوکنندگان و فراموشکاران اجتناب میورزند اما از امانت دادن اینها به کسی که دچار بیماری و درد میشود ابایی ندارند. همچنین میبینیم فقهاء احادیثی را که سهوکنندگان روایت میکنند کنار میگذارند مگر اینکه افراد هوشیار و هوشمند و زیرک و آگاه دیگری نیز در روایت آن احادیث با آنان مشترک شوند. پس بنا بر آنچه گفتیم تفاوت میان سهو و خواب مشخص شد. اگر جایز بود پیامبر صلّی الله علیه و آله که در نماز سرمشق است در نماز سهو کند و پیش از اتمامش سلام بگوید و پیش از کامل شدنش از آن فارغ شود و مردم نیز شاهد وقوع این کار از سوی حضرت باشند و دریابند که این کار از ایشان سر زده، به همین ترتیب جایز بود ایشان در روزه نیز سهو کند و در نیمروز ماه رمضان میان اصحاب خود غذا بخورد و آب بیاشامد و آنان نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله را ببینند و اشتباه حضرت را اصلاح کنند و ایشان را از خطایی که مرتکب شده بازدارند و آگاهش کنند، و به همین ترتیب جایز بود که در نیمروز ماه رمضان با زنان درآمیزد، همچنان از سهو در امان نبود تا مثلا از روی سهو سراغ زنان محرم برود یا در حج سهو کند و در احرام جماع کند یا پیش از طواف سعی کند یا از کیفیت رمی جمره آگاه نباشد و به همین منوال ادامه دهد و به سهو در اعمال شریعت برسد تا اینکه اعمال شریعت را از حدودشان خارج کند و آنها را در اوقات غیر مربوط به جا آورد و آنها را به دور از حقایقشان ارائه کند، یا ناپسند نباشد که از تحریم خمر سهو کند و از روی سهو خمر بنوشد یا آن را نوشیدنی حلال خیال کند و وقتی اثرش را دید از آن دست بکشد، یا ناپسند نباشد که وقتی به عهدهاش باشد یا مأمور باشد که خبری درباره احوال خود یا کسان دیگری، به جز پروردگارش، بدهد در این خبررسانی سهو کنددر حالی که از جانب پروردگارش منصوب برای رساندن به خلق و مخصوص به آن است . ای برادر! بر مبنای شیوه علتآوریِ آن مردی که دربارهاش گفتی، علت در جواز همه اینها این است که این کارها عبادت مشترک میان حضرت و امت ایشان است، همانطور که نماز عبادتی مشترک میان آنهاست. اینها نیز مثلا برای

آگاهسازی خلق است که پیامبر صلّی الله علیه و آله مخلوق است و قدیم و معبود نیست، یا حجتی است علیه غالیانی که ایشان را پروردگار فرض کردهاند، یا برای این است که احکام سهو را در رابطه با همه آنچه که از اعمال شریعت گفتیم، به خلق آموزش دهد به همان گونه که آن ماجرا به سبب آموزش حکم سهو در نماز به خلق بوده است. این طریقهایست که هیچ مسلمان و هیچ اهل غلوّ و هیچ یکتاپرستی پیش نمیگیرد و حتی هیچ ملحدی آن را برای فرض در نبوت روا نمیبیند، در حالی که این طریقه، لازمه کسی است که از او نقل قول کردی و گفتی اینگونه به سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله فتوا داده و برایش دلیل آورده و اینچنین بر ضعف عقل و سوء اختیار و فساد تخیل خود دلالت کرده است. پس هر که وقوع سهو را بر پیامبر صلّی الله علیه و آله ممتنع میداند باید اهل غلوّ باشد و از حدّ میانه خارج باشد و این برای خواری کسی که به چنین اندیشهای میگراید کافی است.

فصل:

شگفتا از حکمی که او داده و گفته سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله از جانب خداوند است و سهو کسان دیگر از میان امت حضرت و نیز همه آدمیان از جانب شیطان است بدون اینکه برای این ادعا دانشی داشته باشد یا حجتی بیاورد یا شبههای سراغ داشته باشد که یکی از عقلاء به آن مشغول شده باشد، مگر اینکه در این باره ادعای وحی کند و اینگونه ضعف عقل خود را نزد همه خردمندان آشکار سازد. سپس شگفتا از اینکه گفته سهو پیامبر صلّی الله علیه و آله از جانب خداوند و نه از جانب شیطان است، زیرا شیطان بر پیامبر صلّی الله علیه و آله تسلطی ندارد و پنداشته تسلط شیطان «عَلَى اَلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»(1)

{فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمیگیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک میورزند.} و نیز بر گمراهانی که از او پیروی میکنند. سپس گفته این سهوی که از جانب شیطان است همه آدمیان را در بر میگیرد به جز پیامبران و امامان علیهم السلام را . پس همه آنها یاران شیطان هستند و گمراهاند چون شیطان بر آنها تسلط دارد و

1- . نحل / 100

سهوشان از جانب شیطان و نه از جانب خداوند رحمان است و کسی که بخاطر جهلش در این باب هوشیار نیست در شمار مردگاناست.

فصل :

و اما این که آن مرد مذکور گفته ذو الیدین معروف است و نامش ابو محمد عمیر بن عبد عمرو است و مردم از او روایت کردهاند. اما امر اینگونه نیست. او ذو الیدین را چنان معرفی کرده که شناختنش به شناخت کنیه و اسم ناشناختهاش وابسته است. اگر او وی را ذو الیدین معرفی میکرد این بهتر بود تا اینکه او را با نامیدنش به عمیر معرفی کند. زیرا کسی که منکر سخن اوست به او میگوید: ذو الیدین کیست؟ و عمیر کیست؟ و عبد عمرو کیست؟ و اینها همه مجهول و ناشناخته هستند. اما اینکه ادعا کرده مردم از او روایت کردهاند؛ او بر این ادعا هیچ برهانی ندارد و ما در اصول فقهاء و راویان هیچ حدیثی از این مرد ندیدهایم و هیچ کجا ذکری از او نیافتهایم. حتی اگر او همانند معاذ بن جبل و عبدالله بن مسعود و ابو هریره و امثال اینها معروف باشد، بر اساس آنچه درباره سقوط عمل به اخبار آحاد گفتیم، آنچه او به تنهایی آورده مورد عمل واقع نمیشود؛ چه برسد به اینکه گفتیم این مرد مجهول و ناشناخته است. پس این روایت متناقض و باطل است که در نظر عقلاء هیچ شبههای در آن نیست. گذشته از همه اینها شگفتا از مضمون خبر ذو الیدین که میگوید پیامبر صلّی الله علیه و آله سهو کرد و از میان نمازگزاران همراه حضرت، از بنی هاشم و مهاجرین و انصار و صحابه سرشناس، هیچ کس متوجه سهو ایشان نشد و ندید و نفهمید آنرا به جز ذو الیدین مجهولی که هیچ کس او را نمیشناسد و شاید یکی از اعراب بوده است. و یا همه آن قوم متوجه شدهاند اما هیچ یک از آنان پیامبر صلّی الله علیه و آله را از اشتباهی که کرده آگاه نکردهاند و صلاح دین و دنیا را در تذکر این امر به پیامبر صلّی الله علیه و آله ندیدهاند جز آن مردی که در میان مردم مجهول است. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله برای آگاهی از صحّت سخن ذو الیدین در خبری که درباره سهو ایشان داده از هیچ کس شهادت نخواسته به جز از ابوبکر و عمر. پیامبر صلّی الله علیه و آله درباره تذکر ذو الیدین از آن دو سوال کرده تا در این باره به کلام آن دو اعتماد کند و برای این کار به کسی جز این

دو اطمینان نداشته و در این معنا به هیچ کس جز این دو تکیه نکرده است. اگر یک شیعه به این حدیث که به اشتباه و نقص و عدم عصمت پیامبر صلّی الله علیه و آله از بندگان حکم داده اعتماد کند، به راستی ناقص العقل و ضعیف الرأی است و به کسانی نزدیک است که کمبودهایشان باعث رفع تکلیف میشود. «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ»(1) {و خدا یاریده است.} و او ما را بس است و «نِعْمَ الْوَكِيلُ»(2) {نیکو حمایتگری است.}

این پایان متنی است که از آن رساله به دست ما رسیده است. علاوه بر اینکه نسخهاش ایراد داشت،و بر آنچه که نویسنده آورده با همه متانتش نقدهایی وارد است که بعضی بر اساس آنچه پیشتر گفتیم آشکار است و بر کسی که نیک در آنها بنگرد پنهان نیست. و توفیق درستیِ کار از جانب خداوند متعال است.

1- . یوسف / 18
2- . آل عمران / 173

باب هفدهم : دانش پیامبر صلّی الله علیه و آله و آنچه که از کتب و وصایا و میراث انبیاء به حضرت سپرده شد و کسی که آنها را به ایشان سپرد و عرضه اعمال بر حضرت و عرضه امت بر ایشان و بیان اینکه پیامبر بر معجزههای همه پیامبران توانا بود

روایات:

1. کافی: بُرَید از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره کلام حق تعالی «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) {تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند.} فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله برترین ریشهداران در دانش است. خداوند عزّ و جلّ همه آنچه را که از تنزیل و تأویل بر حضرت نازل فرمود به ایشان آموخته و چنین نبوده که خداوند چیزی را بر حضرت نازل کند و تأویلش را به ایشان نیاموخته باشد. پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله اوصیاء ایشان هم تمامی آن را میدانند و کسانی که تأویلش را نمیدانند وقتی دانای تأویل از روی دانش خود در میان آنان سخنی میگوید خداوند پاسخ آنان را چنین بیان فرموده: «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا»(2) {می گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب

1- . آل عمران / 7
2- . آل عمران / 7

پروردگار ماست. } قرآن خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد که ریشهداران در دانش همه را میدانند(1).

توضیح: آنجا که فرموده «و کسانی که تأویلش را نمیدانند» چه بسا منظورش شیعیان است. و «وقتی دانای تأویل از روی دانش خود در میان آنان سخنی میگوید» یعنی ریشهداران در دانش که در میان آنانند. در جمله «خداوند پاسخ آنان را چنین بیان فرموده» ضمیر یا به کسانی که نمیدانند برمیگردد یعنی خداوند از قول آنها و از جانب آنها پاسخ داده که این بر شیوه حذف و ایصال بیان شده، و یا به ریشهداران در دانش برمیگردد یعنی خداوند از جانب شیعیان به ریشهداران در دانش پاسخ داده است. گفتار کامل در این باره در کتاب امامت خواهد آمد.

2. کافی: امام محمد باقر علیه السلام از امیرمومنان علیه السلام نقل کرده که ایشان درباره کلام حق تعالی «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»(2)

{به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست. } فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هوشیار بود و پس از ایشان من و امامانِ خاندان من هوشیاران هستیم(3).

3. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر بامداد اعمال همه بندگان، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود، از آن بر حذر باشید که این کلام خداوند عزّ و جلّ است: «اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ»(4) {بکنید که به زودی خدا و پیامبر او در کردار شما خواهند نگریست. } سپس امام علیه السلام سکوت کرد(5).

توضیح: چه بسا ضمیر در «چه کردار نیکش و چه کردار بدش» به «اعمال» برگردد که این مجاز است، نیز ممکن و محتمل است به «بندگان» برگردد. ضمیر در «از آن بر حذر باشید» نیز به «اعمال» برمیگردد که این احتمال بعید است .

1- . اصول کافی 1: 213
2- . حجر / 75

3- . اصول کافی 1: 218- 219
4- . توبه / 105
5- . اصول کافی 1: 219

4. کافی: از امام رضا علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: اعمال بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود، چه کردار نیکش و چه کردار بدش(1).

5. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله را میآزارید؟ کسی عرض کرد: چطور ایشان را میآزاریم؟ فرمود: مگر نمیدانید اعمال شما بر ایشان عرضه میشود؟ اگر در آن معصیتی ببیند این ایشان را میآزارد، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نیازارید و ایشان را شاد کنید(2).

6. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: مردم رطوبت را میمکند و رود بزرگ را رها میکنند. عرض شد: رود بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله است و دانشی که خداوند عزّ و جلّ به ایشان عطا فرموده است. خداوند متعال برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله سنتهای همه پیامبران از آدم تا برسد به خود حضرت را گرد آورده است. عرض شد: آن سنتها چیست؟ فرمود: تمامیِ دانش پیامبران و رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز همه آن را نزد امیرمومنان علیه السلام نهاد(3).

در بصائر الدرجات نیز همانند این حدیث روایت شده است(4).

توضیح: «ثماد» بر وزن «کتاب» آب اندکی است که مادهای ندارد و یا آبی است که در زمستان پدیدار میشود و در تابستان ناپدید میشود.

7. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: تعداد همه پیامبران صد و بیست هزار پیامبر است(5) که پنج تن از ایشان اولو العزم بودهاند، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درود خدا بر او و ایشان باد. علی بن ابی طالب علیه السلام دهش خداوند به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بود که

1- . اصول کافی 1: 220
2- . اصول کافی 1: 219
3- . اصول کافی 1: 222

4- . بصائر الدرجات: 32- 33

5- . در باب معنای نبوت در این باره اخباری آمد که با این عدد منافات دارد.

دانش اوصیاء و دانش پیشینیان خود را به ارث برد. بدانید که حضرت محمد صلّی الله علیه و آله دانش پیامبران و رسولان پیش از خود را به ارث برده بود.

8. کافی: از ضُرَیس کُناسی روایت شده که وی گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ابو بصیر نیز حضور داشت. امام علیه السلام فرمود: حضرت داوود علیه السلام دانش پیامبران را به ارث بُرد و حضرت سلیمان علیه السلام از حضرت داوود علیه السلام ارث برد و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از سلیمان علیه السلام ارث برد و ما از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله ارث بردیم و صُحُف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست. ابو بصیر عرض کرد: آیا این همان دانش کامل است؟ فرمود: ای ابا محمد! این دانش کامل نیست، دانش کامل چیزی است که در شب و روز روز به روز و دم به دم پدید میآید(1).

در بصائر الدرجات نیز همانند این حدیث از صفوان روایت شده است(2).

9. کافی: از ابو بصیر روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد! خداوند عزّ و جلّ چیزی به پیامبران عطا نکرد جز آنکه آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا فرمود. همه آنچه به پیامبران عطا شد به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا شده است، آن صُحُفی که خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «صُحُفِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی»(3)

{صحیفه های ابراهیم و موسی} نزد ماست. عرض کردم: فدایتان شوم! آنها همان الواح هستند؟ فرمود: بله(4).

10. کافی: ابراهیم از پدرش روایت کرده که وی گفت: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! مرا آگاه سازید که آیا پیامبر صلّی الله علیه و آله وارث همه پیامبران بود؟ فرمود: بله. عرض کردم: یعنی از حضرت آدم علیه السلام تا برسد به خود ایشان؟ فرمود: هر پیامبری را خداوند مبعوث داشته حضرت محمد

1- . اصول کافی 1: 225

2- . بصائر الدرجات: 37، بضی قطعاتش نیز در صفحه 94
3- . اعلی / 19
4- . اصول کافی 1: 225

صلّی الله علیه و آله داناتر از اوست. عرض کردم: عیسی بن مریم علیه السلام به اذن خداوند مردگان را زنده میکرد. فرمود: درست میگویی، سلیمان بن داوود علیه السلام نیز زبان پرندگان را میفهمید، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر تمام این مراتب توانا بود. وقتی سلیمان بن داوود علیه السلام هدهد را حاضر نیافت و در امر او به شک افتاد، درباره او فرمود: «ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ امْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ»(1)

{مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است.} وقتی دید او غایب است از او خشمگین شد و فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ»(2) {قطعا او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.} سلیمان علیه السلام بدین خاطر خشمگین شده بود که هدهد جای آب را به او نشان میداد. به آن پرنده چیزی عطا شده بود که به سلیمان علیه السلام عطا نشده بود، گرچه باد و مور و جن و انس و شیاطین و سرکشان همه از او فرمان میبردند اما او جای آب را به زیر آسمان نمیدانست و آن پرنده این را میدانست. اما خداوند در کتاب خود میفرماید: «وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی»(3) {و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان میشد یا زمین بدان قطعه قطعه میگردید یا مردگان بدان به سخن درمیآمدند...} و ما این قرآن را به ارث بردهایم که درونمایهاش کوهها را روان میسازد و سرزمینها را قطعه قطعه میگرداند و مردگان را زنده میکند، و ما جای آب را به زیر آسمان میدانیم. در کتاب خدا آیاتی هست که هر خواستهای به وسیله آن آیات به اذن خداوند برآورده میشود، افزون بر آن، آنچه را که اذن خداوند را جاری میسازد و پیامبران پیشین به ارث نهادهاند، خداوند در امّ الکتاب برای ما قرار داده است، خداوند میفرماید: «وَ ما مِنْ غائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ»(4)

{و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن [درج] است.} و

1- . نمل / 20
2- . نمل / 21
3- . رعد / 31
4- . نمل / 75

میفرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا»(1).

{سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم.} ما همان کسانی هستیم که خداوند عزّ و جلّ برگزید و کتابی را که در آن بیان همه چیز هست، به ما به میراث داد(2).

توضیح: «آنچه را که اذن خداوند را جاری میسازد» یعنی نامهایی را که پیامبران بر امور تلاوت میکردهاند و اینگونه آن امور به اذن خداوند واقع میشدهاند.

11. کافی: یکی از یاران امام جعفر صادق علیه السلام از ایشان روایت کرده که فرمود: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف عطا شده بود که با آن دو حرف عمل میکرد. به موسی علیه السلام نیز چهار حرف و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف و به نوح علیه السلام پانزده حرف و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف عطا شده بود. خداوند متعال همه آنها را از برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله گرد آورد. اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف از آن به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عطا شد و یک حرف از ایشان در پرده ماند(3).

در بصائر الدرجات از احمد نیز همانند این حدیث روایت شده است(4).

12. در بصائر الدرجات از عبدالصمد بن بشیر(5)

نیز همانند این حدیث روایت شده است.

میگویم: همانند این حدیث در کتاب امامت با سندهایی خواهد آمد.

13. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر پیامبری دانش یا چیزهای دیگری به ارث برده همه به خاندان محمد صلّی الله علیه و آله رسیده است(6).

1- . فاطر / 32
2- . اصول اکافی 1: 226
3- . اصول اکافی 1: 230

4- . بصائر الدرجات: 57
5- . بصائر الدرجات: 57
6- . اصول كافى 1: 232

14. کافی: از حسن بن عباس بن حریش روایت شده که وی گفت: مردی به امام جواد علیه السلام عرض کرد: اینکه درباره شب قدر میگویید در این شب فرشتگان و روح به سوی اوصیاء نازل میشوند، آیا امری را برایشان میآورند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نمیدانسته یا امری را میآورند که حضرت آن را میدانسته؟ با این وجود که میدانید وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله درگذشت حضرت علی علیه السلام همه دانش ایشان را در بر گرفت. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! مرا با تو چه کار؟! چه کسی تو را نزد من فرستاده؟ عرض کرد: مرا سرنوشت برای طلب دین نزد شما فرستاده است. فرمود: پس آنچه را که برایت میگویم دریاب! وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شبانه سوی آسمان سیر دادند، حضرت صلّی الله علیه و آله فرود نیامد تا آنگاه که خداوند عزّ و جلّ دانش گذشته و آینده را به ایشان آموخت، بسیاری از این دانش مُجمل و سربسته بود که تفسیرش در شب قدر میآید. درباره حضرت علی علیه السلام نیز همینگونه بود، ایشان دانش مُجمل را آموخت که تفسیرش در شبها ی قدر میآید همانطور که برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود. مرد پرسید: مگر در آن دانش مُجمل تفسیر نبود؟ فرمود: البته بود، اما در شبهای قدر از جانب خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و اوصیاء امر میرسد که پیرامون آنچه میدانند چنین و چنان کنند، به آنان امر میرسد درباره آنچه میدانند چگونه عمل کنند. عرض شد: این را برایم تفسیر بفرما. فرمود: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله درگذشت همه دانش مُجمل و تفسیرش را میدانست. عرض شد: پس آنچه در شبهای قدر به حضرت میرسید چه دانشی بود؟ فرمود: امر و آسانسازی پیرامون آنچه که میدانست.

این حدیث خبری طولانی است که ما به مقدار نیاز از آن برگرفتیم(1).

15. کافی: از مُفَضّل روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام شبی، که تا پیش از آن مرا به کنیه صدا نزده بود، به من فرمود: ای ابا عبدالله! عرض

1- . اصول کافی 1: 242و 251- 252

کردم: گوش به فرمانم! فرمود: در هر شب جمعهای برای ما سُروری هست. عرض کردم: خدا بر آن بیافزاید، چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه میشود رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه امامان علیه السلام به عرش برمیآید و ما نیز با آنها به عرش برمیآییم. سپس ارواح ما به تنهایمان بازنمیگردد جز همراه با دانشی که بهره گرفتهایم. اگر چنین نبود دانش ما به پایان میرسید(1).

16. کافی: از زراه روایت شده که وی گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اگر بر دانش ما افزوده نمیشد دانشمان به پایان میرسید. عرض کردم: آیا به دانشتان چیزی افزوده میشود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نمیدانسته؟ فرمود: وقتی بنای افزایش دانش باشد، اول بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود و سپس بر امامان علیهم السلام و پس از آن امر به ما میرسد(2).

17. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: جبرئیل با دو انار از بهشت بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرود آمد و آن دو را به ایشان عطا کرد. حضرت صلّی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد و نیمی از آن را به حضرت علی علیه السلام داد و ایشان آن را خورد. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای علی! انار اول که خودم خوردم، نبوت بود که تو در آن سهمی نداری، اما انار دوم علم بود که تو در آن با من شریکی(3).

18. بصائر الدرجات: از ثُمالی روایت شده که وی گفت: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: آیا امامان علیهم السلام نیز مردگان را زنده میکنند و کورِ مادرزاد و پیسی را شفا میدهند و بر آب راه میروند؟ ایشان فرمود: خداوند به هیچ پیامبری چیزی عطا نکرد جز آنکه آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا فرمود، خداوند به حضرت صلّی الله علیه و آله آنچه را آنان نداشتند نیز عطا کرد(4).

1- . اصول کافی 1: 254
2- . اصول کافی 1: 263
3- . اصول کافی 1: 255
4- . بصائر الدرجات: 76

19. بصائر الدرجات: از سدیر روایت شده که وی گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن نزد ما رسید. امام علیه السلام از او درباره یمن پرسید و او شروع به صحبت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: آیا فلان سرا را بلدی؟ عرض کرد: بله، آن را دیدهایم. فرمود: آیا صخرهای را که در فلان جای آن سرا قرار دارد بلدی؟ عرض کرد: بله، آن را دیدهام. آنگاه عرض کرد: تا کنون کسی را ندیده بودم که آن دیار را بیشتر از شما بلد باشد. سپس آن مرد رفت و حضرت به من فرمود: ای ابو الفضل! آن صخره همان صخرهایست که وقتی موسی علیه السلام خشمگین شد الواح را روی آن انداخت، اینگونه هر چه از تورات محو شد در دل آن صخره جای گرفت، وقتی خداوند رسول خود صلّی الله علیه و آله را مبعوث داشت آن را به ایشان سپرد و آن نزد ماست(1).

20. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره جِفر فرمود: وقتی خداوند متعال الواح را بر موسی علیه السلام نازل فرمود، بیان همه آنچه رخ داده بود و آنچه تا به روز قیامت رخ میدهد در آن الواح بود. چون روزگار موسی گذشت، خداوند به او وحی کرد الواح را که از جنس زبرجد بهشت بود، نزد کوه به امانت بسپارد. موسی نزد کوه رفت و آنگاه کوه برایش شکافته شد و او الواح را در پارچه پیچید و در آن گذاشت. وقتی الواح را در کوه گذاشت شکاف بر روی آنها بسته شد و همچنان درون کوه ماند تا اینکه خداوند پیامبرش حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را مبعوث کرد. در آن اوان کاروانی از یمن به قصد دیدار پیامبر صلّی الله علیه و آله به راه افتاد. وقتی آنها به آن کوه رسیدند، کوه دهان باز کرد و الواح را که در پارچه پیچیده شده بود، به همان شکل که موسی علیه السلام گذاشته بود، بیرون آورد. آن قوم بسته را برداشتند اما وقتی در دستانشان قرار گرفت به ناگاه از آن ترسیدند و به دلشان افتاد که آن را نبینند و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیاورند. در آن دم خداوند جبرئیل را بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل کرد و او حضرت را از ماجرای آن قوم و اتفاقی که برایشان

1- . بصائر الدرجات: 37- 38

افتاده بود آگاه ساخت. چون آنان نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسیدند حضرت سخن را آغاز کرد و از آنان سراغ چیزی را که یافته بودند گرفت. عرض کردند: چیزی را که ما یافتهایم شما از کجا میدانید؟ فرمود: پروردگارم مرا از آن خبر داد و آن، الوح موسی علیه السلام است. عرض کردند: گواهی میدهیم که تو رسول خدا هستی. آنگاه آن را درآوردند و به حضرت دادند. حضرت به آن نگریست و آن را خواند حال آنکه به عبری نوشته شده بود. سپس امیرمومنان علیه السلام را فراخواند و به ایشان فرمود: این را بگیر که دانش پیشینیان و پسینیان در آن است، این الواح موسی علیه السلام است و پروردگارم به من امر کرده که آن را به تو بدهم. امام علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من بلد نیستم آن را بخوانم. فرمود: جبرئیل به من گفت به تو امر کنم که این را بگیری و امشب زیر سرت بگذاری، وقتی صبح شود خواندنش را آموختهای. امام علی علیه السلام الواح را زیر سرش گذاشت و چون صبح شد خداوند همه چیز را درباره آن به ایشان آموخته بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود تا نسخهای از آن بردارد و ایشان روی پوست میش نسخهای از آن برداشت که آن همان جِفر است. در آن نگاشته دانش پیشینیان و پسینیان قرار دارد و آن نزد ماست، الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ماست و ما وارثان پیامبر صلّی الله علیه و آله هستیم(1).

تفسیر عیاشی همانند این حدیث را آورده و در آخرش افزوده: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آن صخرهای که الواح موسی علیه السلام را در میان گرفت به زیر درختی در فلان وادی با فلان نشانی قرار دارد.

22. بصائر الدرجات: از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: یوشع بن نون علیه السلام وصیّ موسی بن عمران علیه السلام بود و الواح موسی علیه السلام از زمرد سبز بود. وقتی موسی علیه السلام خشمگین شد الواح از دستش افتاد و بخشی از آن شکست و بخشی باقی ماند و بخشی از بین رفت. چون خشم موسی علیه السلام فرونشست یوشع بن نون علیه السلام به او عرض کرد: آیا بیان

1- . بصائر الدرجات: 38

آنچه درون الواح است نزد توست؟ فرمود: بله. از آن پس همواره گروهی پس از گروه دیگر آن را به ارث بردند تا اینکه به دست گروهی چهار نفره از اهل یمن افتاد. خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را در تهامه مبعوث کرد و این خبر به آنان رسید. گفتند: این پیامبر چه میگوید؟ گفته شد: از خَمر و زنا نهی میکند و اخلاق نیک و تکریم همسایه امر میکند. گفتند: این برای ما از آنچه در دست داریم بهتر است. آنان توافق کردند که در فلان ماه نزد حضرت بیایند. آنگاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله برو و به او خبر بده. او آمد و عرض کرد که فلان و فلان و فلان و فلان الواح موسی علیه السلام را به ارث بردهاند و آنها در فلان ماه و فلان شب نزد تو میآیند. پیامبر صلّی الله علیه و آله آن شب را در انتظار آنان بیدار ماند. کاروان از راه رسید و در خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله را زدند و عرض کردند: ای محمد! فرمود: بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان! کجاست آن نگاشتهای که از یوشع بن نون علیه السلام وصیّ موسی بن عمران علیه السلام به ارث بردهاید؟ آنها عرض کردند: گواهی میدهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و تو محمد رسول خدا هستی، به خدا سوگند از زمانی که الواح به دست ما افتاده تا پیش از تو هیچ کس از آن آگاه نبود. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله آن را گرفت و دید نوشتهای دقیق به زبان عبری است. ایشان آن را به من سپرد و من آن را زیر سرم نهادم. صبح که بلند شدم دیدم آن نوشتهای زیبا به زبان عربی است که دانش هر آنچه خداوند آفریده، از زمانی که آسمانها و زمین را به پا داشته تا به روز قیامت، در آن هست. پس من آن را آموختم(1).

توضیح: میتوان هر دو خبر را به تحقّق هر دو امر با هم جمع کرد، نیز محتمل است که اینها دو رخداد باشند، اما بعید است.

23. بصائر الدرجات: روایت شده که مردی از اهل یمن نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد. ایشان فرمود: ای یمنی! آیا فلان دره را بلدی؟ عرض کرد: بله.

1- . بصائر الدرجات: 39

فرمود: آیا در آن دره فلان درخت را به این نشانی بلدی؟ عرض کرد: بله. فرمود: آن صخره را به زیر درخت بلدی؟ عرض کرد: بله. فرمود: آن همان صخرهایست که الواح موسی علیه السلام را برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نگاه داشت(1).

24. إكمال الدين: از دُرُست واسطی روایت شده که وی گفت: از امام موسی علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله محجوج به ابی(ابوطالب یا آبی بالط که از علمای نصاری بوده) بود؟(یعنی ابوطالب حجت بر پیامبر بود) ایشان فرمود: خیر، اما وصایا نزد او به امانت نهاده شده بود و او آنها را به حضرت سپرد. عرض کردم: آنها را به حضرت سپرد چون بر پیامبر حجت بود؟ فرمود: اگر پیامبر محجوج بود وصایا را به او نمیسپرد.- زیرا وصیت باید نزد وصی باشد - عرض کردم: پس وضعیت ابی(ابوطالب) چه بود؟ - آیا پیامبر بر او حجت بود - فرمود: ابی(ابوطالب) به صدق پیامبر صلّی الله علیه و آله و آنچه ایشان آورده بود اقرار کرد و وصایا را به ایشان سپرد و همان روز درگذشت(2).

توضیح: کلینی نیز این خبر را از دُرُست روایت کرده با این تفاوت که در آن به جای «ابی» «ابی طالب» آمده، در آخر خبر نیز به جای «پس وضعیت ابی چه بود؟» آمده: «پس وضعیت ابی طالب چه بود؟». به سبب وحدت خبر ظاهرا یکی از این دو اسم مصحّف دیگری است، نیز محتمل است که وی درباره وضعیت هر دوی آنها(آبی و ابوطالب) پرسیده باشد و پاسخ یکی باشد. در هر حال، تعلیلی که در خبر آمده ایرادی آشکار دارد زیرا اینکه او وصایا را به پیامبر صلّی الله علیه و آله سپرده منافاتی با این ندارد که او بر پیامبر صلّی الله علیه و آله حجت باشد همانگونه که پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگام وفاتش وصایا را به امیرمومنان علیه السلام سپرد و بر امیرمومنان علیه السلام حجت بود. اما میتوان در این باره وجوهی ساخت:

اول اینکه منظور از سپردن، سپردن پیش از ظهور آثار مرگ باشد. زیرا امام وقتی کتب و آثار را به امام بعدی میسپارد که پایان مدت خود بر او آشکار شده

1- . بصائر الدرجات: 39
2- . کمال الدین: 374

باشد. بر این اساس جمله «آبی همان روز درگذشت» یعنی این اتفاق برای او افتاد بدون اینکه از آن خبر داشته باشد، یا آنچه وی به هنگام مرگش به حضرت داده چیزی بوده غیر از آنچه که پیشتر به حضرت داده و هنگام مرگ بقیه وصایا را به ایشان داده است.

دوم اینکه منظور از سپردن، این بوده که او به عنوان امانتدارِ وصایا آنها را به حضرت سپرده و نه به این عنوان که وصایا در اصل به او تعلق داشته و وقتی نیازش به پایان رسیده آنها را به کس دیگری سپرده است، همچنان که امام علیه السلام بار اول تصریح کرده که «وصایا نزد او به امانت نهاده شده بود.» یعنی اگر آنها مال خودش بود آنها را به ایشان نمیسپرد.

سوم اینکه منظور از حجت بودن ابی طالب بر پیامبر صلّی الله علیه و آله این باشد که حضرت به خاطر او مؤاخذه میشود زیرا او را به اسلام هدایت نکرده است. پس امام علیه السلام پاسخ داده که او مسلمان و از جمله اوصیاء بوده و وصایا نزدش به امانت بوده و به صدق پیامبر صلّی الله علیه و آله اقرار کرده و وصایا را به ایشان سپرده است. اما پرسشگر نفهمیده و گفته اما سپردن وصایا دال بر این است که حجت بر ابی طالب تمام بوده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر او حجت بوده، چون ابی طالب این را میدانسته و وصایا را به حضرت سپرده در حالی که به ایشان ایمان نیاورده است. و امام علیه السلام پاسخ داده: اگر او به حضرت ایمان نیاورده بود وصایا را به ایشان نمیسپرد، یعنی او مومن بوده است.

چهارم اینکه «محجوج» به معنای نخست باشد و در جمله «چون او بر او حجت بود؟» ضمیر اول به پیامبر صلّی الله علیه و آله برگردد و ضمیر دوم به ابی طالب، همانگونه که در وجه سوم گفتیم. در این صورت پاسخ این میشود که اگر او رعیت او بود وصایا را به او نمیسپرد. البته ادامه و آخر خبر با این معنا ناسازگار است و نیز از آن رو که معلوم است پیامبر صلّی الله علیه و آله بر همه خلق حجت است، مگر اینکه بگوییم حجیّت حضرت بر او همچون حجیّت ایشان بر سایر خلق نیست، چون او حامل وصایا بوده و آنها را به حضرت سپرده است. لکن اشکال این وجه مخفی نیست و درباره این خبر گفتاری در باب احوال ابی طالب خواهد آمد.

ص: 192

25. إكمال الدين: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: وصیت عیسی بن مریم به دست کسی رسید که به او ابی میگفتند(1).

26. إكمال الدين: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: آخرین وصیّ عیسی علیه السلام مردی بود که به او بالط میگفتند(2).

27. إكمال الدين: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: سلمان فارسی نزد علمای بسیاری رفت. آخرین کسی که نزدش رفت ابی بود که به خواست خدا مدتی نزد او بر جا ماند. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله ظهور کرد ابی گفت: ای سلمان! آن رفیقت که دنبالش میگردی در مکه ظهور کرده است. آنگاه سلمان سوی حضرت رهسپار شد(3).

28. المحاسن: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: کسی که وصایای عیسی به دستش رسید ابی بود.

المحاسن نیز همین حدیث را از دُرُست روایت کرده و در آن افزوده: وقتی سلمان نزد او رفت او به سلمان گفت: آن کسی که دنبالش میگردی امروز در مکه ظهور کرده است. آنگاه سلمان سوی حضرت رهسپار شد(4).

توضیح: محتمل است که بالط و آبی یک نفر باشند و نیز محتمل است دو نفر باشند. وصایای عیسی علیه السلام از دو جهت و بلکه از چند جهت به پیامبر صلّی الله علیه و آله رسیده زیرا در این باره همچنین خواهد آمد که این وصایا از جهت بُرده به ایشان رسیده است. و اما ابوطالب؛ او از جمله اوصیاء ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بوده و حافظ کتابهای آنان از آن جهت بوده نه از جهت بنی اسرائیل، و موسی و عیسی علیهما السلام مبعوث بر ایشان نبوده اند بلکه آنان بر آیین ابراهیم علیه السلام بودهاند همچنانکه در کتاب نبوت اشاره شد.

1- . كمال الدين: 373

2- . كمال الدين: 373
3- . كمال الدين: 373
4- . المحاسن: 235

29. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: موسی علیه السلام به یوشع بن نون علیه السلام وصیت کرد و یوشع بن نون علیه السلام نیز به فرزندان هارون علیه السلام وصیت کرد نه به فرزندان خود و نه به فرزندان موسی علیه السلام . خداوند عزّ و جلّ اختیار دارد و هر که را بخواهد از هر خاندانی که بخواهد اختیار میکند. موسی علیه السلام و یوشع علیه السلام به آمدن مسیح علیه السلام بشارت دادند، وقتی خداوند مسیح را مبعوث داشت او به آنان گفت: پس از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد صلّی الله علیه و آله و از فرزندان اسماعیل علیه السلام است، او من و شما را تصدیق میکند و حجت من و شما را بیان میدارد. امر وصیت پس از عیسی علیه السلام در میان حواریونِ مستحفَظ (مأمور به حفظ) جریان یافت. خداوند عزّ و جلّ از آن رو آنان را «مستحفظین» نامیده زیرا از آنان خواسته شده نام اکبر خداوند را حفظ کنند، یعنی کتابی را که با آن دانش همه چیز دانسته میشود و همراه پیامبران بوده است، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»(1)

{به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم.} کتاب همان اسم اکبر است و از جمله آنچه به نام کتاب معروف است تورات و انجیل و فرقان است، اما در آن کتاب، کتاب نوح و کتاب صالح و شُعیب و ابراهیم علیهم السلام هست، خداوند عزّ و جلّ خبر داده: «إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسی»(2) {قطعا در صحیفه های گذشته این [معنی] هست. صحیفه های ابراهیم و موسی.} پس صحیفههای ابراهیم علیه السلام چه میشود؟ صحیفههای ابراهیم علیه السلام همان اسم اکبر است و صحیفههای موسی علیه السلام نیز همان اسم اکبر است. اینگونه همواره امر وصیت برای دانایی پس از دانای دیگر جریان یافت تا اینکه آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله رساندند. وقتی خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را مبعوث داشت،

1- . حدید / 25
2- . اعلی / 18- 19

دنباله مستحفظین به او اسلام آوردند اما بنی اسرائیل تکذیبش کردند. حضرت به سوی خداوند عزّ و جلّ فراخواند در راه خدا مجاهدت کرد(1).

این خبر ادامهای طولانی دارد که در ابواب امامان علیه السلام خواهد آمد.

30. علل الشرائع: از مُفَضّل جُعفی روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آیا میدانی پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟ عرض کردم: خیر. فرمود: وقتی برای ابراهیم علیه السلام آتش برافروختند، جبرئیل برای او لباسی از لباسهای بهشت را آورد و آن را به او پوشاند که با وجودش هیچ باد و بوران و حرارتی به او آسیب نمیرساند. وقتی ابراهیم علیه السلام به آستانه مرگ رسید، آن را در تمیمهای نهاد و بر اسحاق علیه السلام آویخت. اسحاق علیه السلام نیز آن را بر یعقوب علیه السلام آویخت و وقتی یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را به دنیا آورد آن را بر او آویخت. این تمیمه بر بازوی یوسف علیه السلام ماند تا اینکه آن ماجرا برایش روی داد. وقتی یوسف علیه السلام آن پیراهن را از تمیمه درآورد، یعقوب علیه السلام بویش را استشمام کرد، این همان کلام حق تعالی است که فرمود: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»(2)

{اگر مرا به کمخردی نسبت ندهید بوی یوسف را میشنوم.} پس آن همان پیراهنی بود که از بهشت نازل شده بود. عرض کردم: فدایتان شوم! این پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش رسید، هر پیامبری دانشی یا چیز دیگری به ارث برد همه به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و خاندان او رسید(3).

در بصائر الدرجات نیز از محمد بن اسماعیل همانند این حدیث روایت شده است(4).

31. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: از حضرت علی علیه السلام درباره دانش پیامبر صلّی الله علیه و آله

1- . اصول کافی 1: 293

2- . يوسف / 94
3- . علل الشرائع: 29
4- . بصائر الدرجات: 52

پرسیدند. ایشان فرمود: دانش پیامبر صلّی الله علیه و آله دانش همه پیامبران است و دانش همه آنچه روی داده و دانش همه آنچه که تا به روز قیامت روی میدهد(1).

میگویم: از ابی سعید خُدری روایت شده که وی گفت: عمار بن یاسر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کرد: دوست دارم شما در میان ما عمری همچون عمر نوح علیه السلام کنید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «ای عمار! حیات من برای شما نیک است و مرگم برایتان بد نیست، در روزگار حیاتم با من سخن می گویید و من برایتان از خدا آمرزش میطلبم، اما پس از مرگم از خدا پروا پیشه کنید و به نیکی بر من و اهل بیتم درود بفرستید زیرا شما با نامهایتان و نامهای پدرانتان و انسابتان و قبایلتان بر من عرضه میشوید، اگر نیک باشد من خدا را میستایم و اگر جز این باشد از خدا برایتان آمرزش میطلبم.» منافقان و شکاکان و کسانی که در دلشان مرض هست گفتند: او میپندارد پس از وفاتش اعمال با نامهای مردم و نامهای پدرانشان و انسابشان به قبایلشان بر او عرضه میشود، راستی که این دروغ است! آنگاه خداوند متعال نازل فرمود: «قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ»(2) { بگو بکنید که به زودی خدا و پیامبر او در کردار شما خواهند نگریست.} به حضرت صلّی الله علیه و آله عرض شد مومنان کیستند؟ فرمود: عامّه دارد و خاصّه؛ کسانی که خداوند فرموده «وَ الْمُؤْمِنُونَ»(3)

{و مومنان} آنان آل محمد هستند. سپس فرمود: «وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(4)

{و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید پس ما را به آنچه انجام می دادید آگاه خواهد کرد.} آنچه که از طاعت و معصیت انجام میدادید(5).

ص: 196

1- . بصائر الدرجات: 35
2- . توبه / 105
3- . توبه / 105
4- . توبه / 105
5- . سعد السعود: 98

32. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان سه مرتبه فرمود به پروردگار کعبه و پروردگار خانه سوگند و سپس فرمود: اگر من میان موسی و خضر علیهما السلام بودم، بی شک آن دو را آگاه میکردم که من از آنها داناتر هستم و آنان را از چیزی خبر میدادم که نمیدانستند، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام دانش آنچه رخ داده بود عطا شد و دانش آنچه رخ خواهد داد به آنها عطا نشد. اما به رسول خدا صلّی الله علیه و آله دانش آنچه رخ داده و آنچه تا به روز قیامت رخ میدهد عطا شده و ما آن را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ارث بردهایم(1).

33. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند رسولان اولو العزم را آفرید و آنان را به دانش برتری بخشید، او دانش آنان را به ما ارث داد و ما را در دانششان بر آنان برتری بخشید، او به رسول خدا صلّی الله علیه و آله دانشی داد که آنان نمیدانستند و دانش رسول خود صلّی الله علیه و آله و دانش آنان را به ما داد(2).

34. بصائر الدرجات: از عبدالله بن ولید سمّان روایت شده که وی گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای عبدالله! شیعیان درباره امام علی و موسی و عیسی علیهم السلام چه میگویند؟ عرض کردم: فدایتان شوم! از چه جنبهای میپرسید؟ فرمود: از جنبه دانش میپرسم، در فضیلت که با هم برابرند. عرض کردم: فدایتان شوم! درباره آنان چه بگویم؟! فرمود: به خدا سوگند علی علیه السلام از آن دو داناتر بود. سپس فرمود: ای عبدالله! آیا نمیگویند علی علیه السلام از دانش همان بهرهای را داشت که رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت؟ عرض کردم: بله. فرمود: پس با آنان در این باره جدل کن، خداوند تبارک و تعالی درباره موسی فرموده: «وَ كَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ»(3) {و در الواح [تورات] برای او در هر موردی نگاشتیم.} پس ما را آگاه ساخته که همه امر را برای او بیان نفرموده، اما

1- . بصائر الدرجات: 35
2- . بصائر الدرجات: 62
3- . اعراف / 145

خداوند تبارک و تعالی درباره حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرموده: «جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ»(1)

{و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم. } (2)

35. بصائر الدرجات: از جابر روایت شده که وی گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله دانشی همانند دانش آدم علیه السلام و همه اوصیاء دنباله او عطا کرده است، آیا این را میدانستی ای جابر! (3)

36. الإختصاص: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام دهش خداوند به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بود، امام علیه السلام دانش اوصیاء و دانش آنچه پیش از وی بود را به ارث برد و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله دانش پیامبران و رسولان پیش از خود را به ارث برد(4).

37. تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره کلام حق تعالی «وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ»(5)

{و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. } فرمود: برایش از زمین و هر آن که بر زمین است و از آسمانها و هر آنچه در آسمان است و از فرشتگانی که آسمان را حمل میکنند و از عرش و هر آنکه بر عرش است پرده برگرفته شد، این کار برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام نیز انجام شد(6).

38. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره کلام حق تعالی «وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» فرمود: برای ابراهیم علیه السلام از هفت آسمان پرده برگرفته شد تا

1- . نحل / 89
2- . بصائر الدرجات: 62
3- . بصائر الدرجات: 33
4- . الإختصاص: نسخه خطى
5- . انعام / 75
6- . تفسير القمى: 193

آنچه را بالای عرش است بنگرد و برایش از زمین پرده برگرفته شد تا آنچه را در هوا هست بنگرد، همانند این کار برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز انجام شد، ومن می بینم با مولای شما و امامان پس از او علیهم السلام نیز همانند این کار انجام شده است.

39. بصائر الدرجات: از ابو بصیر روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا حضرت محمد صلّی الله علیه و آله ملکوت آسمانها و زمین را همچون ابراهیم علیه السلام دید؟ ایشان فرمود: هم او و هم مولای شما(1).

میگویم: در کتاب امامت همانند این حدیث به سندهای بسیاری خواهد آمد.

40. بصائر الدرجات: امام محمد باقر از پدران ارجمند خود علیهم السلام نقل فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد ما آمد. در دست راست ایشان نگاشتهای و در دست چپ ایشان نگاشتهای دیگر بود. حضرت نگاشتهای را که در دست راستش داشت گشود و قرائت فرمود: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر نگاشتهای برای اهل بهشت با نامهای ایشان و نامهای پدرانشان که نه احدی بر آن افزوده میشود و نه احدی از آن کاسته میشود. سپس آنی را که در دست چپش بود گشود و نگاشتهای از سوی خداوند بخشنده بخشایشگر قرائت فرمود: برای اهل دوزخ با نامهای آنان و نامهای پدرانشان و قبایلشان که نه احدی بر آن افزوده میشود و نه احدی از آن کاسته میشود(2).

41. یصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله به آسمان هفتم و به سدره المنتهی رسید. آنگاه سدره عرض کرد: پیش از تو هیچ آفریدهای از من نگذشته است. «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى»(3) {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد. تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آنگاه خداوند وحی

1- . بصائر الدرجات: 30
2- . بصائر الدرجات: 52
3- . نجم / 8- 10

فرمود... } و نگاشته یاران دست راست و نگاشته یاران دست چپ را به حضرت داد. ایشان نگاشته یاران دست راست را با دست راستش گرفت و آن را باز کرد و در آن نگریست و دید نامهای بهشتیان و نامهای پدران ایشان و قبایلشان در آن نوشته شده است. و نگاشته یاران دست چپ را باز کرد و در آن نگریست و دید نامهای دوزخیان و نامهای پدران آنان و قبایلشان در آن نوشته شده است. سپس حضرت فرود آمد و آن دو صحیفه را با خود آورد و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد(1).

میگویم: همانند این حدیث در باب معراج و کتاب امامت خواهد آمد.

42. بصائر الدرجات: از سلمان فارسی روایت شده که وی گفت: از امیرمومنان علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»(2)

{به یقین در این [کیفر] برای متوسمان (هوشیاران) عبرتهاست. } فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله آفریدگان را به سیمایشان میشناسد و پس از او من متوسمم و پس از من امامان علیه السلام از فرزندان من تا به روز قیامت متوسماناند(3).

43. الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: من سرور انبیاء هستم و وصیّ من سرور اوصیاء است و اوصیاء من سروران اوصیاء هستند. آدم علیه السلام از خداوند عزّ و جلّ خواست که برای او یک وصیّ صالح قرار دهد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: من پیامبران را با نبوت گرامی داشتم و سپس آفریدگانم را اختیار کردم و بهترین ایشان را اوصیاء قرار دادم. خداوند عزّ و جلّ سپس به او وحی فرمود: ای آدم! به شیث وصیت کن. آدم علیه السلام به شیث وصیت کرد و او هبه الله بن آدم علیه السلام بود. شیث به پسرش شبّان وصیت کرد و او پسر آن پری بود که خداوند از بهشت بر آدم علیه السلام نازل کرد و او را به همسری پسرش شیث درآورد. شبّان به محلث وصیت کرد و محلث به محوق وصیت کرد و محوق به عمیشا وصیت کرد و عمیشا

1- . بصائر الدرجات: 53

2- . حجر / 75
3- . بصائر الدرجات: 104- 105

به اخنوخ وصیت کرد که او همان ادریس پیامبر علیه السلام است. ادریس به ناحور وصیت کرد و ناحور وصیت را به نوح پیامبر علیه السلام سپرد. نوح علیه السلام به سام وصیت کرد و سام به عثامر وصیت کرد و عثامر به بَرعَیثاشا وصیت کرد و بَرعَیثاشا به یافِث وصیت کرد و یافث به بَرَّه وصیت کرد و بَرَّه به جفیسه وصیت کرد و جفیسه به عمران وصیت کرد و عمران وصیت را به ابراهیم خلیل علیه السلام سپرد. ابراهیم علیه السلام به پسرش اسماعیل علیه السلام وصیت کرد و اسماعیل علیه السلام به اسحاق وصیت کرد و اسحاق به یعقوب علیه السلام وصیت کرد و یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام وصیت کرد و یوسف علیه السلام به بثریا وصیت کرد و بثریا به شُعَیب علیه السلام وصیت کرد و شُعَیب وصیت را به موسی بن عمران علیه السلام سپرد. موسی بن عمران علیه السلام به یوشع بن نون علیه السلام وصیت کرد یوشع بن نون علیه السلام به داوود علیه السلام وصیت کرد و داوود علیه السلام به سلیمان علیه السلام وصیت کرد و سلیمان علیه السلام به آصف بن برخیا وصیت کرد و آصف بن برخیا به زکریا علیه السلام وصیت کرد و زکریا وصیت را به عیسی بن مریم علیه السلام سپرد. عیسی علیه السلام به شمعون بن حَمّون صفا علیه السلام وصیت کرد و شمعون علیه السلام به یحیی بن زکریا علیه السلام وصیت کرد و یحیی بن زکریا علیه السلام به مُنذِر وصیت کرد و مُنذِر به سُلَیمه وصیت کرد و سُلَیمه به بُردَه وصیت کرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله سپس فرمود: و بُردَه وصیت را به من سپرد و من آن را به تو ای علی میسپارم و تو آن را وصیّات میسپاری و وصیّ تو آن را به اوصیاء تو از فرزندانت یکی پس از دیگری میسپارد تا اینکه آن به بهترین اهل زمین پس از تو سپرده میشود. امت به تو کفر خواهند ورزید و به شدت درباره تو اختلاف خواهند کرد، کسی که بر تو استوار باشد همانند کسی است که همراه من اقامت گزیده و کسی که از تو جدا شود در دوزخ خواهد بود و دوزخ اقامتگاه کافرین است(1).

1- . الأمالی: 242

میگویم: اخبار این موضوع در باب اتصال وصیت از کتاب امامت خواهد آمد.

44. تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: اعمال بندگان، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، هر بامداد بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود، پس بر حذر باشید و هر یک از شما باید شرم کند از اینکه کار ناپسند بر پیامبر خود صلّی الله علیه و آله عرضه کند.

نیز از ایشان روایت شده که فرمود: هیچ مومنی نمیمیرد و هیچ کافری در گور گذاشته نمیشود تا آنگاه که عملش بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام و به همین ترتیب تا آخرین کسی که خداوند اطاعتش را واجب ساخته، عرضه شود، این همان کلام حق تعالی است که فرمود: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»(1)

{بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست. } (2)

45. معانی الأخبار: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: حیات من برای شما نیک است و مرگم برایتان نیک، در روزگار حیاتم با من سخن میگویید و من با شما سخن میگویم، اما پس از مرگم هر شام دوشنبه و پنج شنبه اعمالتان بر من عرضه میشود هر عملی شاسیته باشد من خدا را به خاطرش میستایم و هر عملی بد باشد من برایتان از خدا آمرزش میطلبم. (3)

46. تفسیر قمی: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: بودنِ من در میان شما برایتان نیک است چراکه خداوند میفرماید: «وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ» {و[لی] تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند. } جدا شدنم از شما نیز برایتان نیک است. عرض شد: ای رسول خدا! بودنِ شما در میان ما برایمان نیک است اما جدا شدنتان چگونه برایمان نیک خواهد بود؟ فرامود: جدا شدنم از شما بریتان نیک است چون اعمالتان هر پنج شنبه

1- . توبه / 105
2- . تفسير القمى: 279- 280
3- . معانى الأخبار: 117

و دوشنبه بر من عرضه میشود، هر عملی نیک باشد من خدا را به خاطرش میستایم و هر عملی بد باشد من برایتان از خدا آمرزش میطلبم(1).

47. بصائر الدرجات: از زید شحّام روایت شده که وی گفت: از امام علیه السلام (جعفر صادق و یا محمد باقر) درباره اعمال این امت پرسیدم. ایشان فرمود: هیچ بامدادی سپری نمیشود جز اینکه در آن اعمال این امت بر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود(2).

48. بصائر الدرجات: از ابو بصیر روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ابو خطّاب میگفت هر پنجشنبه اعمال امت رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر حضرت عرضه میشود. امام علیه السلام فرمود: چنین نیست، اعمال این امت، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، هر بامداد بر حضرت عرضه میشود، پس بر حذر باشید که این همان خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»(3)

{بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست. } (4)

49. بصائر الدرجات: از امام رضا علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: اعمال، چه کردار نیکش و چه کردار بدش، هر بامداد بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود(5).

50. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر پنج شنبه اعمال بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه میشود(6).

51. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: اعمال امت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله هر پنجشنبه بر رسول خدا

1- . تفسیر القمی: 245

2- . بصائر الدرجات: 126

3- . توبه / 105
4- . بصائر الدرجات: 126
5- . بصائر الدرجات: 126
6- . بصائر الدرجات: 126

صلّی الله علیه و آله عرضه میشود، پس هر یک از شما باید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شرم کند از اینکه کار ناپسند بر ایشان عرضه کند.

میگویم: در این باره اخبار بسیاری در کتاب امامت خواهد آمد.

52. بصائر الدرجات: از مفَضّل روایت شده که وی گفت: روزی امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: در هر شب جمعهای برای ما سُروری هست. عرض کردم: خدا بر آن بیافزاید، چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه میشود رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه امامان علیه السلام به عرش برمیآید و ما نیز با آنها به عرش برمیآییم. سپس ارواح ما به تنهایمان بازنمیگردد جز همراه با دانشی که بهره گرفتهایم. اگر چنین نبود آنچه نزد ماست به پایان میرسید(1).

53. بصائر الدرجات: از ابو یحیی صنعانی روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای ابو یحیی! در شبهای جمعه مقامی والا برای ما هست. عرض کردم: فدایتان شوم! آن مقام چیست؟ فرمود: برای ارواح پیامبرانِ درگذشته و ارواح اوصیاءِ درگذشته و روح وصیّای که در میان شماست اذن صادر میشود و همه را به آسمان فراز میبرند تا بر عرش پروردگارشان برآیند. اینچنین آنها هر هفته عرش را طواف میکنند و کنار هر یک از پایههای عرش دو رکعت نماز میخواندند و سپس سوی تنهایی که در آنها بودهاند بازمیگردند. آنگاه انبیاء و اوصیاء در حالی صبح را آغاز میکنند که لبریز از سُرورند و وصیّای که در میان شماست در حالی صبح را آغاز میکند که حجم انبوهی بر دانشش افزوده شده است(2).

54. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: ارواح ما و ارواح پیامبران هر شب جمعه بر عرش برمیآیند، سپس اوصیاء در حالی صبح را آغاز میکنند که حجم انبوهی از دانش بر دانش ایشان افزوده شده است(3).

1- . بصائر الدرجات: 36
2- . بصائر الدرجات: 36
3- . بصائر الدرجات: 36

55. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان مردم خطبه خواند و سپس دست راستش را در حالی که مشت کرده بود بالا برد و فرمود: ای مردم! آیا میدانید در دست من چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمود: در دست من نامهای بهشتیان و نامهای پدران و قبایلشان تا به روز قیامت قرار دارد. سپس دست چپش را بالا برد و فرمود: ای مردم! آیا میدانید در دست من چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمود: در دست من نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایلشان تا به روز قیامت قرار دارد. سپس فرمود: خداوند حکم کرد و عدالت ورزید، خداوند حکم کرد و عدالت ورزید و خداوند حکم کرد و عدالت ورزید: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»(1)

{گروهی در بهشتند و گروهی در آتش. }(2)

56. بصائر الدرجات: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: امت من در در گِل به من نمایانده شدند و من نامهای آنان را آموختم همچنانکه همه نامها به آدم علیه السلام آموخته شد. من پرچمداران را دیدم و هر گاه بر تو ای علی و بر شیعیان تو گذر کردم برایتان آمرزش طلبیدم(3).

57. بصائر الدرجات: از امام رضا علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امت رسول خدا صلّی الله علیه و آله در گِل به حضرت نمایانده شدند و ایشان نامهای آنها و نامهای پدرانشان و خلقیات و آراستگیهای آنان را دانست. عرض شد: فدایتان شوم! همه امت از آغاز تا به پایان؟ فرمود: همینگونه(4).

در بصائر الدرجات از صفوان بن یحیی نیز همانند این حدیث روایت شده است(5).

1- . شوری / 7
2- . اصول کافی 1: 444
3- . بصائر الدرجات: 24
4- . بصائر الدرجات: 24

5- . بصائر الدرجات: 24

58. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دیشب در کنار این اتاق امت من از آغاز تا به پایان بر من عرضه شد. کسی عرض کرد: ای رسول خدا! کسانی که آفریده شده‌اند بر شما عرضه شدند آیا کسانی را که آفریده نشده‌اند نیز دیدی؟ فرمود: به خدایی که رسول خدا به او سوگند میخورد، آنها در گِل چنان برای من نمایان شدند که بیش از آنچه که شما دوست خود را میشناسید، آنها را میشناسم(1).

59. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: پروردگارم امت مرا در گِل به من نمایانده و همه نامهایشان را به من آموخت همچنانکه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها»(2)

{همه نامها را به آدم آموخت.} آنگاه پرچمداران بر من گذر کردند و من برای تو و شیعیان تو آمرزش طلبیدم. ای علی! پروردگارم یک ویژگی برای شیعیان تو به من وعده داد. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: آن چیست ای رسول خدا؟! فرمود: آمرزش برای هر کس از آنان که ایمان بیاورد و تقوا پیشه کند، هیچ گناه کوچک و بزرگی بر عهده آنان واگذاشته نمیشود و بدیهایشان به نیکی تبدیل میشود(3).

60. در کافی نیز از امام جعفر صادق علیه السلام همانند این حدیث روایت شده(4)

و باز در بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام تا به آنجا که میفرماید: «آمرزش طلبیدم.» (5)

61. بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم امت مرا در گِل به من

1- . بصائر الدرجات: 24
2- . بقره / 31
3- . بصائر الدرجات: 24

4- . اصول كافى 1: 443- 444
5- . بصائر الدرجات: 25

نمایاند و نامهای امتم را به من آموخت همچنانکه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها»(1).

{همه نامها را به آدم آموخت. } آنگاه پرچمداران بر من گذر کردند و من برای علی و شیعیان او آمرزش طلبیدم(2).

در بصائر الدرجات باز از امام محمد باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله همانند این حدیث روایت شده است(3).

توضیح: «فی الطین» حال است از فاعل، یعنی در حالی که هنوز بدن من آفریده نشده بود و به صلب آدم علیه السلام منتقل نشده بودم، و یا از مفعول، یعنی در حالی که آنان هنوز در گل بودند. اما خوانش نخست با آنچه در ادامه خواهد آمد سازگارتر است.

میگویم: در باب فضایل شیعیان بعضی اخبار را در کتاب ایمان و کفر آوردهایم.

62. تفسیر عیاشی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: امت من در روز میثاق بر من عرضه شدند، نخستین کسی که به من ایمان آورد علی علیه السلام بود که وقتی مبعوث شدم نیز او نخستین کسی بود که مرا تصدیق کرد، او صدّیق اکبر است و فاروق است که فرق میان حق و باطل را آشکار میسازد(4).

نکته: میگویم اخبار فروانی در کتاب علم آمد که پیامبر صلّی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام تنها بنا به وحی سخن میگویند و در هیچ یک از احکام بنا به ظنّ و رأی و اجتهاد و قیاس حکم نمیدهند و این از ضروریات دین امامیه است؛ اما پیرامون ادله عقلی در این باره در این کتاب جای بحث نیست و این ادله در کتب اصول و کلام ذکر شدهاند.

1- . بقرره / 31
2- . بصائر الدرجات: 25
3- . بصائر الدرجات: 25

4- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی

علامه در النهایه میگوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله متعبد به اجتهاد نبوده است امامیه و جبائیان بر این باورند. اما شافعی و ابو یوسف به جواز امر معتقدند. گروهی دیگر نیز آن را درباره جزئیات و نه شرعیات جایز دانستهاند. سخن حق همان سخن نخست است که در این باره وجوهی داریم:

اول اینکه حق تعالی فرمود: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی»(1) {و از سر هوس سخن نمی گوید.} و نیز «قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ»(2) {بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم، جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم.}

دوم اینکه اجتهاد مفید ظنّ است در حالی که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر شناخت حکم به قطعیت قادر است و برای کسی که بر علم قادر است رجوع به ظنّ جایز نیست.

سوم اینکه مخالفت با حکم پیامبر صلّی الله علیه و آله کفر است زیرا حق تعالی فرموده: «لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ»(3) {ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند.} و مخالفت با اجتهاد کفر نیست.

گفتار کامل در این باره و ردّ نقدها و دلایل مخالفان به جای خود موکول میشود.

ص: 208

1- . نجم / 3
2- . یونس / 15
3- . نساء / 65

روایات:

1. معانی الأخبار: موسی بن محمد بن ابراهیم تَیمی از پدرش روایت کرده که وی گفت: نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودیم که ناگهان ابری فراز آمد. عرض کردند: ای رسول خدا! ابری پدیدار شده است. ایشان فرمود: پایههایش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا استوار است. فرمود: کشیدگیهایش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا متراکم است. فرمود: تیرگیاش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! بسیار خوب و کاملا سیاه است. فرمود: گِردیاش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا دایرهوار است. فرمود: آذرخشش را چگونه میبینید؟ جسته و گریخته است یا شتابان میجهد یا آسمان میشکافد؟ عرض کردند: ای رسول خدا! البته آسمان میشکافد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: باران! عرض کردند: ای رسول خدا! شما چه فصیح هستید، از شما فصیحتر ندیدهایم! فرمود: چرا چنین نباشم وقتی به زبان من قرآن نازل شده: «بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ».(1) {به زبان عربی روشن. }

این خبر از ابو عمر ضریر نیز روایت شده است.

از ابو عبید روایت شده که وی گفت: «قواعد» (پایهها) همان بنیانهای پدیدار ابر در آفاق آسمان است، به قواعد خانه تشبیه شده که همان دیوارهای خانهاست و مفردش «قاعده» است، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ

-1 . شعراء / 195

الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ»(1)

{و هنگامى كه ابراهيم و اسماعيل پايه هاى خانه [كعبه] را بالا مى بردند.} «بواسق» (كشيدگيها) همان دامنههاى كشيده شده ابر از ميان آسمان تا افقى ديگر است، هر چيز طويل و تناورى نيز «باسق» است، خداوند عزّ و جلّ ميفرمايد: «وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ»(2)

{و درختان تناور خرما كه خوشه[هاى] روى هم چيده دارند.} «جَون» همان سياه تيره است و جمعش «جُون» است. در آنجا كه فرموده: «فكيف ترون رحاها» (گِردياش را چگونه ميبينيد؟) «رحا» همان گِردى ابر در آسمان است، به همين خاطر ميگويند «رحى الحرب» زيرا در آنجا براى جنگ گرد ميآيند. «خفو» (آذرخش جسته و گريخته) پديدار شدن آذرخش از گوشه و كنار ابر است كه در زبان به دو گونه آمده: يكى «خفا البرق يخفو خفوا» و ديگرى «خفا البرق يخفى خفيا». «وميض» (آذرخش جهنده) آذرخشى است كه اندكى ميدرخشد و سپس فرومينشيند و پديدار نميشود. آنجا كه فرموده «يشقّ شقّا» (يا آسمان ميشكافد؟) يعنى از دل آسمان تا ميان جوّ دراز ميشود بدون اينكه به چپ و راست بگرايد. صدوق ميگويد: «حياء» يعنى باران(3).

توضيح: فيروزآبادى ميگويد: «جَون» به فتح يعنى گياه سبز مايل به سياه و نيز به معناى سرخ، سفيد و سياه آمده است كه جمعش ميشود «جُون» به ضمّ. «يحموم» (سياه تيره) يعنى دود و نيز كوه سياه كه در اينجا مبالغه در سياهى را منظور دارد. در النهايه پس از ذكر اين خبر آمده ميگويند «خفا البرق يخفو و يخفى خفوا و خفيا» وقتى آذرخش ضعيف باشد و ميگويند «ومض وميضا» وقتى پنهانى بدرخشد و پديدار نشود و ميگويند «شقّ البرق» وقتى دراز تا ميان آسمان بدرخشد و پهنا نگيرد. «يشقّ» معطوف به فعلى است كه مصدر را نصب داده به اين تقدير كه «أ يخفى امّ يومض امّ يشقّ» (آيا جسته گريخته است يا ميجهد يا آسمان ميشكافد؟)

2. الإختصاص: روايت شده كه مردى اعرابى نزد رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله آمد و عرض كرد: اى رسول خدا! آيا مرد ميتواند در مهريه زن تأخير كند؟

1- . بقره / 127
2- . ق / 10
3- . معانى الأخبار: 92

ایشان فرمود: بله اگر «مُلفَج» (ندار) باشد. عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی به شما زبان و ادب آموخته؟ فرمود: خداوند به من آموخته و من فصیحترینِ عرب هستم به ویژه که از قریشم و در میان فخر قبیله هوازن یعنی بنی سعد بن بکر بالیدهام. روزی ابری فراز آمد. عرض کردند: ابری بر ما سایه انداخته است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: پایههایش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا استوار است. فرمود: گِردیاش را چگونه میبینید؟ عرض کردند: بسیار خوب و کاملا دایرهوار است. آذرخش را در آن چگونه میبینید؟ شتابان میجهد یا جسته و گریخته است یا آسمان میشکافد؟ آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: باران برایتان آمده است. عرض کردند: ای رسول خدا! از شما فصیحتر ندیدهایم. فرمود: چرا چنین نباشم وقتی من فصیحترینِ عرب هستم و خداوند قرآن را به زبان من نازل کرده که بهترین زبان است، به ویژه اینکه من در میان بنی سعد بن بکر بالیدهام.

در این حدیث هم «بَیدَ» ذکر شده و هم «مَیدَ» که درباره معنایشان سه شرح دادهاند: «سوی أنّی من قریش» و «إلّا أنّی من قریش» و «غیر أنّی من قریش»(1).

توضیح: جزری در شرح این حدیث میگوید: «المدالکه» (تأخیر در پرداخت) یعنی «مماطله» (درنگ کردن در پرداخت)، سخن اعرابی یعنی درنگ کردن مرد در دادن مهریه زن. «مُلفَج» به فتح فاء یعنی فقیر، میگویند «ألفج الرجل فهو مُلفَج» بر خلاف قیاس، یعنی میتواند او زن را در دادن مهرش معطّل کند اگر فقیر باشد. «مَیدَ» و «بَیدَ» دو کلمه به معنای «غیر» هستند، همچنین گفتهاند این دو یعنی «أن».

میگویم: فصاحت پیامبر صلّی الله علیه و آله نیازی به بیان ندارد و هیچ کس از انس و جن نمیتواند همانند خطبهها و جوامع الکلامِ منقول از حضرت صلّی الله علیه و آله را بیاورد، سخنان ایشان فراتر از توان آدمی و فروتر از کلام خداوند رحمان است.

1- . الإختصاص: نسخه خطی

ابواب معجزات پیامبر صلوات الله علیه

باب اول: اعجاز سرآمد معجزهها، قرآن کریم و بیان حقیقت اعجاز و برخی نوادر

آیات:

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ امّ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ (1) {در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید.}

- وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ (2) {و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید پس اگر راست می گویید سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید. پس اگر نکردید و هرگز نمی توانید کرد از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده بپرهیزید.}

- وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّهُ وَ الْمَسْکَنَهُ (3) {و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد.}

- وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلي بَعْضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ لِیُحَآجُّوکُم بِهِ عِندَ رَبِّکُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (4) {و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده اند

1- . بقره / 6
2- . بقره / 23- 24
3- . بقره / 61
4- . بقره / 76

برخورد کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و وقتی با همدیگر خلوت می کنند می گویند چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می کنید تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند آیا فکر نمی کنید }

- قُلْ إِنْ کانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَهُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَهً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * وَ لَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (1)

{بگو اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم پس اگر راست می گویید آرزوی مرگ کنید. ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده اند هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست. }

- عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ (2) {خدا

می دانست که شما با خودتان ناراستی می کردید پس توبه شما را پذیرفت. }

- قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (3)

{به کسانی که کفر ورزیدند بگو به زودی مغلوب خواهید شد و [سپس در روز رستاخیز] در دوزخ محشور می شوید و چه بد بستری است. }

- قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَیَ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (4) {بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی. }

- وَ قالَتْ طائِفَهٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (5) {و

جماعتی از اهل کتاب گفتند در آغاز روز به آنچه

1- . بقره / 94- 95
2- . بقره / 187
3- . آل عمران / 12
4- . آل عمران / 26
5- . آل عمران / 72

بر مؤمنان نازل شد ایمان بیاورید و در پایان [روز] انکار کنید شاید آنان [از اسلام] برگردند. }

- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ ح-لاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراهِ فَاتْلُوها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (1)

{همه خوراکیها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آنچه پیش از نزول تورات اسرائیل [=یعقوب] بر خویشتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز این است و] راست می گویید تورات را بیاورید و آن را بخوانید. }

- لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً وَ إِنْ يُقاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّهُ * أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَهُ (2)

{جز آزاری [اندک] هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند به شما پشت نمایند سپس یاری نیابند. هر کجا یافته شوند به خواری دچار شده اند مگر آنکه به پناه امان خدا و زینهار مردم [روند] و به خشمی از خدا گرفتار آمدند و [مهر] بینوایی بر آنان زده شد. }

- هَاأَنتُمْ أُوْلاء تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (3)

{هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و [حال آنکه] آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتابها[ی خدا] ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند می گویند ایمان آوردیم و چون [با هم] خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می گزند بگو به خشم خود بمیرید که خداوند به راز درون سینه ها داناست. اگر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می کند و اگر به شما گزندی رسد

1- . آل عمران / 93
2- . آل عمران / 111- 112

3- . آل عمران / 119- 120

بدان شاد می شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند یقینا خداوند به آنچه می کنند احاطه دارد. }

- وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ (1) {و [در نبرد احد] قطعا خدا وعده خود را با شما راست گردانید. }

- وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِى تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ وَكَفَى بِاللّهِ وَكِيلاً * أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً (2)

{و می گویند فرمانبرداریم ولی چون از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنان شبانه جز آنچه تو می گویی تدبیر می کنند و خدا آنچه را که شبانه در سر می پرورند می نگارد پس از ایشان روی برتاب و بر خدا توکل کن و خدا بس کارساز است. آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند. }

- سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّما رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيها (3) {به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] ایمن باشند هر بار که به فتنه بازگردانده شوند سر در آن فرو می برند. }

- يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ وَ كانَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (4)

{[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند و[لی نمی توانند] از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست او با آنان است و خدا به آنچه انجام می دهند همواره احاطه دارد. }

1- . آل عمران / 152
2- . نساء / 81- 82
3- . نساء / 91
4- . نساء / 108

- يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ (1)

{ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری [خطاهای شما] درمی گذرد قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. }

- فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ (2) {امید

است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد تا [در نتیجه آنان] از آنچه در دل خود نهفته داشته اند پشیمان گردند. }

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست }

- وَ إِذا جاؤُكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ (4) {و چون نزد شما می آیند می گویند ایمان آوردیم در حالی که با کفر وارد شده و قطعا با همان [کفر] بیرون رفته اند و خدا به آنچه پنهان می داشتند داناتر است. }

1- . مائده / 15
2- . مائده / 52
3- . مائده / 54
4- . مائده / 61

- وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ (1) {و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت. }

- وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ (2)

{و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. }

- وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَهٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَهً وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (3) {و

گفتند چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است بگو بی تردید خدا قادر است که پدیده ای شگرف فرو فرستد لیکن بیشتر آنان نمی دانند. }

- وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ (4) {و

این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم [و] کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می کند. }

- وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ (5) {و آن کس که می گوید به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم. }

- وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَهَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَیْ ءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ (6)

{و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می آمدند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند جز اینکه خدا بخواهد. }

- وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِ (7)

{و کسانی که کتاب [آسمانی] بدیشان داده ایم می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. }

1- . مائده / 64
2- . مائده / 67
3- . انعام / 37
4- . انعام / 92
5- . انعام / 93
6- . انعام / 111
7- . انعام / 114

- سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها (1) {به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می ورزند از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند بدان ایمان نیاورند.}

- وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذابِ (2)

{و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان [= یهودیان] کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند.}

- وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ (3) {و

[به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد.}

- وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا إِنْ هذا إِلَّا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ (4)

{و چون آیات ما بر آنان خوانده شود می گویند به خوبی شنیدیم اگر می خواستیم قطعا ما نیز همانند این را می گفتیم این جز افسانه های پیشینیان نیست.}

- فَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْرَهً ثُمَّ یُغْلَبُونَ (5)

{پس به زودی [همه] آن را خرج می کنند و آنگاه حسرتی بر آنان خواهد گشت سپس مغلوب می شوند.}

- یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ * هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (6)

{می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید. او کسی است که

ص: 218

1- . اعراف / 146
2- . اعراف / 167
3- . انفال / 7
4- . انفال / 31
5- . انفال / 36
6- . توبه / 32- 33

پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند}

- يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا (1) {به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند.}

- فَإِن رَّجَعَکَ اللّهُ إِلَى طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِيَ أَبَداً وَلَن تُقَاتِلُواْ مَعِيَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُواْ مَعَ الْخَالِفِينَ * وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ * وَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ * وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَجَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُوْلُواْ الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ * لَ-كِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَأُوْلَ-ئِکَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُوْلَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَجَاء الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاَّ يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ وَهُمْ أَغْنِيَاء رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ * يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لاَّ تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (2)

ص: 219

1- . توبه / 74
2- . توبه / 83- 94

{و اگر خدا تو را به سوی طایفه ای از آنان بازگردانید و آنان برای بیرون آمدن [به جنگ دیگری] از تو اجازه خواستند بگو شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد زیرا شما نخستین بار به نشستن تن دردادید پس [اکنون هم] با خانه نشینان بنشینید. و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند. و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد جز این نیست که خدا می خواهد ایشان را در دنیا به وسیله آن عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود. و چون سوره ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید ثروتمندانشان از تو عذر و اجازه خواهند و گویند بگذار که ما با خانه نشینان باشیم. راضی شدند که با خانه نشینان باشند و بر دلهایشان مهر زده شده است در نتیجه قدرت درک ندارند. ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند با مال و جانشان به جهاد برخاسته اند و اینانند که همه خوبیها برای آنان است اینان همان رستگارانند. خدا برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن جاودانه اند این همان رستگاری بزرگ است. و عذرخواهان بادیه نشین [نزد تو] آمدند تا به آنان اجازه [ترک جهاد] داده شود و کسانی که به خدا و فرستاده او دروغ گفتند نیز در خانه نشستند به زودی کسانی از آنان را که کفر ورزیدند عذابی دردناک خواهد رسید. بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند [تا در راه جهاد]خرج کنند در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند هیچ گناهی نیست [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده مهربان است. و [نیز] گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی [و] گفتی چیزی پیدا نمی کنم تا بر آن سوارتان کنم برگشتند و در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می ریخت که [چرا] چیزی نمی یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند. ایراد فقط بر کسانی است که با اینکه توانگرند از تو اجازه [ترک جهاد] می خواهند [و به این] راضی شده اند که با خانه نشینان باشند و خدا بر دلهایشان مهر نهاد در نتیجه آنان نمی فهمند. هنگامی که به سوی آنان بازگردید برای شما عذر می آورند بگو عذر نیاورید هرگز شما را باور نخواهیم داشت خدا ما را از خبرهای

شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید و از آنچه انجام می دادید به شما خبر می دهد. }

- وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا الْحُسْنى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (1)

{و سخت سوگند یاد می کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم و[لی] خدا گواهی می دهد که آنان قطعا دروغگو هستند. }

- وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَاَّ يَفْقَهُونَ. (2) {و چون سوره ای نازل شود بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می کنند [و می گویند] آیا کسی شما را می بیند سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] بازمی گردند خدا دلهایشان را [از حق] برگرداند زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند. }

- وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (3)

{و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنانکه به دیدار ما امید ندارند می گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم. بگو اگر خدا می خواست آن را بر شما نمی خواندم و [خدا] شما را بدان آگاه نمی گردانید قطعا پیش از [آوردن] آن روزگاری در میان شما به سر برده ام آیا فکر نمی کنید. }

1- . توبه / 107
2- . توبه / 127
3- . یونس / 15- 16

- وَ ما کانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَری مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ الْکِتابِ لا رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ امّ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (1)

{و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است می باشد و توضیحی از آن کتاب است که در آن تردیدی نیست [و] از پروردگار جهانیان است. یا می گویند آن را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می گویید سوره ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می توانید فرا خوانید}

- أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ فَإِلَّمْ یَسْتَجِیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (2)

{یا می گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می گویید ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید. پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما گردن می نهید.}

- تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَهَ لِلْمُتَّقِینَ (3)

{این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقواپیشگان است.}

- وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (4)

{و آنان که کافر شدهاند میگویند چرا نشانهای آشکار از طرف پروردگارش

1- . یونس / 37- 38

2- . هود / 13- 14

3- . هود / 49
4- . رعد / 7

بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشداردهندهای و برای هر قومی رهبری است.}

- وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِینَ (1)

{و به یقین پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان [شما را نیز] شناخته ایم.}

- وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ (2) {و

چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز نازل کرده است میگویند افسانههای پیشینیان است.}

- وَ إِذا بَدَّلْنا آیَهً مَکانَ آیَهٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ * قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ * وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ (3)

{و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و خدا به آنچه به تدریج نازل میکند داناتر است میگویند جز این نیست که تو دروغبافی [نه] بلکه بیشتر آنان نمیدانند. بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آوردهاند استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است. و نیک میدانیم که آنان میگویند جز این نیست که بشری به او میآموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او میدهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.}

- وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلَّا أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ (4)

{و [چیزی] ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند.}

- قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً (5)

{بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را

1- . حجر / 24
2- . نحل / 24
3- . نحل / 101- 103
4- . اسراء / 59
5- . اسراء / 88

بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند. }

- وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً * قَیِّماً (1) {و هیچ گونه کژی در آن ننهاد. [کتابی] راست و درست. }

- وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * قالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ * بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْیَأْتِنا بِآیَهٍ کَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ * ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَ فَهُمْ یُؤْمِنُونَ (2)

{و آنانکه ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست آیا دیده و دانسته به سوی سحر می روید. [پیامبر] گفت پروردگارم [هر] گفتار[ی] را در آسمان و زمین می داند و اوست شنوای دانا. بلکه گفتند خوابهای شوریده است [نه] بلکه آن را بربافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه ای بیاورد. قبل از آنان [نیز مردم] هیچ شهری که آن را نابود کردیم [به آیات ما] ایمان نیاوردند پس آیا اینان [به معجزه] ایمان می آورند؟ }

- وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذا إِلَّا إِفْکٌ افْتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً * وَ قالُوا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً * قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (3)

{و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را بربافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند و قطعا [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند. و گفتند افسانه های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود. بگو آن را کسی نازل ساخته است که

1- . کهف / 1- 2
2- . انبیاء / 3- 6

3- . فرقان / 4- 6

راز نهانها را در آسمانها و زمین می داند و هموست که همواره آمرزنده مهربان است. }

- وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلاً (1)

{و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. }

- وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ * لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ * بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ * وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ * أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِی إِسْرائِیلَ * وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ * فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ * کَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ * لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ (2)

{و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. روح الامین آن را بر دلت نازل کرد. تا از [جمله] هشداردهندگان باشی. به زبان عربی روشن. و [وصف] آن در کتابهای پیشینیان آمده است. آیا برای آنان این خود دلیلی روشن نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند. و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم. و پیامبر آن را برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند. این گونه در دلهای گناهکاران [انکار را] راه می دهیم. که به آن نگروند تا عذاب پردرد را ببینند. }

- قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ رَدِفَ لَکُمْ بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ (3) {بگو

شاید برخی از آنچه را به شتاب می خواهید در پی شما باشد. }

- إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَکْثَرَ الَّذِی هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (4) {بی گمان

این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره اش اختلاف دارند حکایت می کند. }

1- . فرقان / 32
2- . شعراء / 192- 201
3- . نمل / 72
4- . نمل / 76

- إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ (1) {در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقینا تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. }

- وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ (2)

{و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند. }

- الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ * لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ * یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ * وَعْدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(3)

{الف لام میم. رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین و[لی] بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید. [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند. هر که را بخواهد یاری می کند و اوست شکست ناپذیر مهربان. وعده خداست خدا وعده اش را خلاف نمی کند ولی بیشتر مردم نمی دانند. }

- وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَ (4) {و

کسانی که از دانش بهره یافته اند می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است. }

- اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (5) {خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعد و وعید نازل کرده است آنان که از پروردگارشان می هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد. }

1- . قصص / 85
2- . عنکبوت / 48

3- . روم / 1- 6
4- . سبأ / 6
5- . زمر / 23

- قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (1) {قرآنی

عربی بی هیچ کژی باشد که آنان راه تقوا پویند. }

- اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جَاءهُمْ وَإِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ * لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ * مَا یُقَالُ لَکَ إِلَّا مَا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِکَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِیمٍ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِیًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آیَاتُهُ أَأَعْجَمِیٌّ وَعَرَبِیٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَیْهِمْ عَمًى أُوْلَئِکَ یُنَادَوْنَ مِن مَّکَانٍ بَعِیدٍ (2)

{کسانی که به این قرآن چون بدیشان رسید کفر ورزیدند [به کیفر خود می رسند] و به راستی که آن کتابی ارجمند است. از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید وحی [نامه]ای است از حکیمی ستوده[صفات]. به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی شود به راستی که پروردگار تو دارای آمرزش و دارنده کیفری پر درد است. و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعا می گفتند چرا آیه های آن روشن بیان نشده کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان بگواین [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی آورند در گوشهایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می دهند. }

- فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ * یَغْشَى النَّاسَ هذا عَذابٌ أَلِیمٌ * رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَّى لَهُمُ الذِّکْرى وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ * إِنَّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلِیلاً إِنَّکُمْ عائِدُونَ * یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَهَ الْکُبْرى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ (3)

{پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد. که مردم را فرو می گیرد این است عذاب پر درد. [می گویند] پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم. آنان را کجا [جای] پند[گرفتن] باشد و حال آنکه به یقین برای

1- . زمر / 28
2- . فصلت / 41- 44
3- . دخان / 10- 16

آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس از او روی برتافتند و گفتند تعلیم یافته ای دیوانه است. ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر می گیرید. روزی که دست به حمله می زنیم همان حمله بزرگ [آنگاه] ما انتقام کشنده ایم. }

- سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا * وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا * وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاء وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاء وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا * قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (1)

{برجای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند برای ما آمرزش بخواه چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می رانند بگو اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد بلکه [این] خداست که به آنچه می کنید همواره آگاه است. [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دلهایتان نمودی خوش یافت و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست هر که را بخواهد می بخشاید و هر که را بخواهد عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. چون به [قصد] گرفتن غنایم روانه

1- . فتح / 11- 16

شدید به زودی برجای ماندگان خواهند گفت بگذارید ما [هم] به دنبال شما بیاییم [این گونه] می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند بگو هرگز از پی ما نخواهید آمد آری خدا از پیش در باره شما چنین فرموده پس به زودی خواهند گفت [نه] بلکه بر ما رشک می برید [نه چنین است] بلکه جز اندکی درنمی یابند. به برجای ماندگان بادیه نشین بگو به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند پس اگر فرمان برید خدا شما را پاداش نیک می بخشد و اگر همچنان که پیشتر پشت کردید [باز هم] روی بگردانید شما را به عذابی پردرد معذب می دارد. }

- وَ أُخْری لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیراً (1)

{و [غنیمتهای] دیگر[ی نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته اید [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند بر هر چیزی تواناست. }

- لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ (2)

{حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد. }

- أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا صادِقِینَ (3)

{یا می گویند آن را بربافته [نه] بلکه باور ندارند. پس اگر راست می گویند سخنی مثل آن بیاورند. }

- وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (4) {و در حقیقت غیر از این [مجازات] عذابی [دیگر] برای کسانی که ظلم کرده اند خواهد بود ولی بیشترشان نمی دانند [که آن عذاب چیست.]

1- . فتح / 21
2- . فتح / 27

3- . طور / 33- 34
4- . طور / 47

- سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ (1) {زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.}

- یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (2)

{می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید. اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید.}

- وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (3) {و[لی]

هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده اند آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست.}

-إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِیلاً ما تُؤْمِنُونَ * وَ لا بِقَوْلِ کاهِنٍ قَلِیلاً ما تَذَکَّرُونَ (4)

{که [قرآن] قطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است. و آن گفتار شاعری نیست [که] کمتر [به آن] ایمان دارید. و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] پند می گیرید.}

- فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (5) {پس به کدامین سخن پس از [قرآن] ایمان می آورند؟}

-إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ (6) {ما

تو را [چشمه] کوثر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی تبار خواهد بود.}

- سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَب (7) {بزودی

در آتشی پرزبانه درآید.}

1- . قمر / 45
2- . صف / 8- 9
3- . جمعه / 7
4- . حاقه / 40- 42
5- . مرسلات / 50
6- . کوثر / 1- 3
7- . مسد / 3

تفسیر:

میگویم: در کلام حق تعالی «سَواءٌ عَلَيْهِمْ»: ظاهر این است که منظور از آن، گروهی خاص و شناخته شده هستند ، پس آن، خبر دادن است از آنچه اتفاق خواهد افتاد و اتفاق افتاد، (که آن گروه ایمان نیاوردند) وگرنه دشمنان آن حضرت، این را بر او عیب میگرفتند و انکار میکردند.

نیشابوری درباره کلام حق تعالی «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» در تفسیرش میگوید: درباره معجزه بودن قرآن بر دو شیوه سخن گفته شده:

اول این که قرآن یا با کلام فصحیانِ دیگر برابر است و یا از کلام آنها برتر است به شیوهای که نقض عادت نکرده و یا از کلام آنها برتر است به شیوهای که نقض عادت کرده. دو حالت اول باطلاند چون با اینکه آنان پیشوایان فصاحت بودند برای آوردن یک سوره از قرآن چه دسته جمعی و چه جداگانه به مبارزه طلبیده شدند اما نتوانستند بیاورند با اینکه برای ابطال امر قرآن سعی بسیار میکردند و حتی از جان و مالشان مایه میگذاشتند و کارهای پرخطر و دشوار میکردند و آن چنان در تعصب و غرور بودند که با گرایش به باطل حق را نمیپذیرفتند؛ پس حالت سوم ثابت میشود.

شیوه دوم اینکه میگویند اگر فصاحت سورهای که بر سرش مبارز طلبیده شده در حد اعجاز است و آنان را ناتوان کرده که مقصود حاصل شده، و اگرنه، خودداری آنان از این هماوردی با وجود همه انگیزههایی که برای سست کردن امر قرآن داشتهاند، خود نشانگر معجزه است، که به هر تقدیر اعجاز حاصل میشود.

اگر گفته شود از کجا میدانید که در آینده، با آن معارضه نخواهد شد اگر چه تاکنون با آن معارضه نشده است؟ میگویم: زیرا نیاز به معارضه در آینده، شدیدتر از معارضه در وقت تحدی نیست و گرنه لازم می آید تقریر چیزی که شبیه به حق است (یعنی لازمه آن این است که خداوند قرآن را که شبیه به حق است ومی شده با آن معارضه شود در وقتی که نیاز به آن بوده تقریر نموده باشد و معارضی در برابر

آن قرار نداده باشد)، و از آنجا که در آن زمان معارضه صورت نگرفته درمییابیم که معارضهای نیست و خداوند سبحان به این نکته اشاره کرده و فرموده: «وَ لَنْ تَفْعَلُوا» و بدان مرتبه اعجاز در درک و وصف نمیگنجد، هر که وجه اعجاز را چنین تفسیر کرده که خداوند متعال بشر را از هماوردی با آن منصرف کرده و یا شیوهای متفاوت از شیوههای کلام دارد و یا از تناقض مبرّا است یا شامل اخبار غیب است و یا آرائی از این دست، دروغ گفته است، ما قاطعانه ابراز میکنیم که اگر کسی هنگام شنیدن قرآن شگفت زده میشود این تنها به سبب اسلوب و نظم قرآن است که در دلها به گونهای انکارناپذیر تأثیر میگذارد: «لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»(1)

{برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد.} به علاوه، قرآن وجوه بسیاری را در خود گرد آورده و این کار، نقصان در فصاحت را اقتضا میکند اما با این وجود قرآن در فصاحت به نهایت رسیده و این را دلالتی بر معجزه بودن قرآن بدان.

به علاوه، بیشتر فصاحت عرب در وصف دیدنیهایی همچون شتر و اسب و زن و پادشاه و شمشیر و نیزه و جنگ است در حالی که در قرآن از اینها مقدار زیادی نیامده است.

به علاوه، حق تعالی راه صدق را پیموده و از دروغ پیراسته بوده حال آنکه گفتهاند بهترین شعرها پُر دروغترین شعرهاست، به همین خاطر وقتی لبید بن ربیعه و حسان بن ثابت اسلام آوردند و شیوه دروغبافی و خیال پردازی را کنار گذاشتند شعرشان سست شد.

به علاوه، کلام فصیح و شعر فصیح تنها در یک یا دو بیت از قصیده به بار مینشیند حال آنکه قرآن در جزء جزء خود فصیح است.

به علاوه، شاعر فصیح وقتی کلامش را تکرار میکند، عبارت دوم در فصاحت همچون عبارت اول نیست حال آنکه همه عبارات مکرر در قرآن در نهایت فصاحت و غایت زیبایی هستند.

1- . ق / 37

أعد ذكر نعمان لنا إن ذكره هو المسک ما کررته يتضوع

«باز از نعمان برایمان سخن بگو چرا که یاد او همچون مشک است که هر چه تکرارش کنی بوی خوش میپراکند.»

به علاوه، قرآن به ایجاب عبادات و تحریم منکرات و انگیزش بر مکارم اخلاق و زهد در دنیا و روی آوردن به آخرت محدود شده و پیداست که در این موضوعات به بلاغت تنگنا میافتد.

به علاوه، گفتهاند شعر امرؤ القيس در وصف زنان نیک است و شعر نابغه در وصف جنگ و شعر اعشی به هنگام طرب و وصف باده نوشی و شعر زهیر به هنگام رغبت و امیدواری، حال آنکه قرآن در همه فنون کلام فصیح آمده است.

به علاوه، قرآن بنیان همه علوم است، از آن جمله علم کلام و علم اصول و علم فقه و زبان و صرف و نحو و معانی و بیان و احوال و اخلاق و هر چه بگویی.

و اما اینکه فرموده: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا» بر اعجاز قرآن و صحّت نبوت حضرت محمد صلّى الله عليه و آله از چند وجه دلالت دارد:

اول اینکه ما به تواتر میدانیم عرب به شدت با حضرت دشمنی میورزیده و در ابطال امر ایشان سعی بسیار میکرده که بزرگترین دلیل بر آن، این است که آنان در این راه یار و دیار خود را ترک میکردهاند و از جسم و جان خود میگذشتهاند. وقتی در این شرایط چنین سخن کوبندهای رسیده «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا»، اگر آنان میتوانستند همانند قرآن را بیاورند بی شک چنین میکردند و چون نیاوردهاند آشکار است که قرآن معجزه است.

دوم اینکه گرچه در میان آنان پیامبر صلّى الله عليه و آله در رابطه با موضوع نبوت متهم بود اما همه میدانستند که ایشان بسیار عاقل و خردمند است، اگر حضرت به خاطر تهمتی که به ایشان میزدند از عاقبت کار خود ترسی داشت این کار را نمیکرد و تحدی و مبارزه طلبی را به این حد نمیرساند.

سوم اینکه اگر پیامبر صلّى الله عليه و آله به نبوت خود اطمینان قاطع نداشت در این صورت ممکن بود که اتفاقی خلاف ادعایش رخ دهد و به

محض وقوع این خلاف، دروغگوییاش مشخص میشد؛ کسی که متقلب است و سخن ناحق میگوید

ص: 233

قاطعانه بر حرف خود نمیماند، پس چون پیامبر صلّی الله علیه و آله با قطعیت استوار مانده این بر صدق ایشان دلالت دارد.

چهارم اینکه حق تعالی فرموده «وَ لَنْ تَفْعَلُوا» و در حرف نفی «لن» تأکیدی بلیغ در نفی مستقبل تا به روز قیامت هست و این خبر از غیب دادن است که البته آنچه گفته به وقوع پیوسته است، زیرا اگر احدی توانسته بود با آن هماوردی کند غیر ممکن بود که مردم آن را زبان به زبان تعریف و توصیف نکنند، به ویژه اینکه خردهگیران بر قرآن بسیار بیشتر از مدافعان آن بودهاند و از آنجا که این هماوردی تا کنون محقق نشده، به قطع مشخص است که به خاطر استقرار اسلام و ضعف شوکت خردهگیران تا به ابد هم به وقوع نمیپیوندد.

بیضاوی میگوید: «مِنْ مِثْلِهِ» صفت است برای «سُورَةٍ»، یعنی سورهای که همانند آن باشد، ضمیر «-هِ» به «مَا نَزَّلْنا» بر میگردد و «مِن» برای تبعیض یا تبیین یا به نظر اخفش زائده است، یعنی سورهای همانند قرآن در بلاغت و زیبایی نظم، و یا ضمیر «-هِ» به «عَبْدِنا» بر میگردد و «مِن» برای ابتداء است، یعنی آن سوره از کسی آمده باشد که همتای پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد یعنی انسانی اُمّی باشد و نه کتب را خوانده باشد و نه علوم را آموخته باشد. و یا صله است برای «فَأْتُوا» و ضمیر به «عَبْدِ» برمیگردد؛ البته ارجاع ضمیر به «مَا نَزَّلْنا» موجّهتر است. «وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» امر است به اینکه از همه یاران و یاورانشان کمک بگیرند، «شُهَداء» جمع «شهید» است به معنای شخص حاضر و یا آماده برای شهادت دادن و یا یاور یا پیشوا، «مِن» متعلق است به «وَ ادْعُوا»، یعنی برای این هماوردی همه حاضرانتان را یا همه کسانی را که به یاریشان امید دارید فرابخوانید، انسانهایتان را جنهایتان را و خدایانتان جز الله را، اما هیچ کس قادر نیست همانند آن را بیاورد جز الله تبارک و تعالی، و یا شاهدانی غیر از خدا فرابخوانید تا شهادت دهند آنچه شما آوردهاید همانند آن است، اما خدا را به شهادت نگیرید زیرا این کار عادت کسی است که در ارائه حجّت ناتوان و سرگشته است، و یا شاهدانی را فرابخوانید که به جای خدا آنان را ولیّ خود یا خدای خود قرار دادهاید و پنداشتهاید آنها در روز قیامت برایتان شهادت میدهند، و یا کسانی را فرابخوانید که میپندارید در پیشگاه

خداوند برایتان شهادت میدهند تا یاریتان کنند. نیز گفته شده «مِن دونِ الله» یعنی به غیر از اولیاء خدا، یعنی فصیحان عرب را و شاهدان سرشناس را تا برایتان شهادت دهند آنچه آوردهاید همانند آن است، «إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» اگر راست میگویید که قرآن کلام بشر است(1).

نیشابوری درباره کلام حق تعالی «وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ» میگوید: یعنی خواری و ناداری آنان را در میان گرفت همچون خیمهای که بر سر کسی زده میشود، و یا به آنان چسبید همچنان که گِل بر دیوار زده میشود، بنابراین یهودیان یا واقعا خوار و ذلیل و نادار هستند و یا به این خاطر که از ترس زیاد شدن جزیه خود را خوار و فقیر نشان میدهند، این نمونهای از خبر دادن از غیب است که دلالت دارد قرآن وحی نازل از آسمان است.

میگویم: و نیز سخن حق تعالی «وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ»، آشکار است که این اخبار به شیوه اعجاز آمده زیرا منافقان سخت میکوشیدند تا اسرار خود را پنهان کنند و اظهار به ایمان کنند و نگذارند مسلمانان از باطنشان آگاه شوند، اگر این خبر مخالف با واقعیت بود بی شک آنها شدیدا انکار میکردند و میگفتند این سخن دروغ است و بقیه مردم نیز با تفحّص در احوال آنها میفهمیدند که آنها از این صفت مبرّا هستند و اینگونه دشمنان پیامبر صلّی الله علیه و آله این را برای انکار حضرت علیه ایشان به کار میبستند و میگفتند این نشانگر احوال کسی است که ادعای نابهجا میکند و اخبار غیرواقعی از امور میدهد.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی میگوید: «قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَةً» و به قول خودتان مخصوص شماست، «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً مِنْ دُونِ النَّاسِ» یعنی بقیه مردم و مسلمانان، «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» زیرا کسی که یقین دارد از اهل بهشت است مشتاق ورود به آنجاست، همچنانکه

حضرت علی علیه السلام فرمود: برایم مهم نیست که من به مرگ درافتم یا مرگ من به من درافتد.

1- . أانوار التنزيل 1: 48- 50

«وَ لَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ» مقصود از «ما قدمت ایدیهم» کارهایی است که مستوجب دوزخ است، این جمله نیز خبر از غیب است و خبری که داده به وقوع پیوسته، زیرا اگر آنان تمنی و آرزو کرده بودند بی شک نقل میشد و زبانزد میگشت. «تمنی» از جمله کارهای دل نیست تا پنهان باشد، بلکه این است که کسی بگوید ای کاش فلان شود. اگر میشد در دل بگویند بی شک میگفتند تمنی کردیم، و

از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: اگر آنان مرگ را آرزو میکردند، یکایکشان به کام مرگ میرفتند و در جا میمردند و بر روی زمین هیچ یهودی بر جا نمیماند.

طبرسی میگوید: این ماجرا شبیه ماجرای مباهله است، وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله نصارا را به مباهله فراخواند آنان خودداری کردند چون به باور خود اعتماد ضعیفی داشتند و از وقوع حقیقت میترسیدند.

از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: اگر با من مباهله میکردند بی شک برمیگشتند و میدیدند نه خاندانی دارند و نه اموالی.

اینچنین وقتی یهودیان آرزوی مرگ نکردند رسوا شدند همچنانکه وقتی نصاری از مباهله روی گرداندند رسوا شدند و حقیقت آشکار شد(1).

میگویم: خداوند متعال فرمود «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ» ظاهرا آنها خیانت خود را پنهان میکردهاند و خداوند متعال آن را بر ملا کرده، زیرا اینکه خداوند آگاهی از امر را به خود نسبت داده بر پنهان بودن امر دلالت دارد. این نیز نمونه خبر از غیب است.

بیضاوی میگوید: کلام حق تعالی «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ» یعنی به مشرکان مکه بگو مغلوب خواهند شد، یعنی در روز بدر. نیز گفته شده یعنی به یهودیان بگو، زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از جنگ بدر آنها را در بنی قینقاع گرد آورد و هشدارشان داد که مبادا آنچه بر سر قریش آمد بر سر آنها هم

1- . مجمع البيان 1: 159

بیاید. آنها گفتند از این مغرور نشو که افرادی بی تجربه و ناآگاه از علم جنگ را شکست دادهای اگر با ما میجنگیدی میفهمیدی که ما مردمانی متفاوت هستیم. آنگاه این آیه نازل شد و سپس خداوند به وعده خود عمل کرد و بنی قریظه را هلاک کرد و بنی نضیر را کوچاند و خیبر را فتح کرد و بر بقیه نیز جزیه وضع کرد که این از نشانههای نبوت است(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ» میگوید:

از ابن عباس و اَنَس روایت شده که وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و فرمانروایی فارس و روم را به امت خود وعده داد، منافقان و یهودیان گفتند: باورکردنی نیست! محمد کجا و فرمانروایی فارس و روم کجا! مگر مدینه و مکه برایش کافی نیست که به روم و فارس طمع کرده؟! آنگاه این آیه نازل شد.

آوردهاند که پیامبر صلّی الله علیه و آله در جنگ احزاب خندقی طراحی کرد و برای حفرش به هر ده نفر از یاران خود چهل ذراع از زمین مورد نظر را اختصاص داد. در آن اوان مهاجرین و انصار بر سر سلمان که مردی قوی بود اقامه حجت کردند و هر یک از دو گروه گفتند سلمان از ماست. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. عمرو بن عوف میگوید: من و سلمان و حُذَیفه و نُعمان بن مُقَرَّن مُزَنی با شش نفر دیگر از انصار در چهل ذراع از زمین بودیم. ما حفر کریم و وقتی درون گودالی عمیق قرار گرفتیم ناگاه خداوند از دل خندق تخته سنگی سخت بیرون آورد که ابزار ما را شکست و کار را بر ما سخت کرد. گفتیم: ای سلمان! نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بالا برو و ایشان را از این صخره باخبر کن، تا یا از آن منصرف شویم که این راحتتر است و یا در این باره راه حلی پیش پایمان گذارد، چون دوست نداریم از نقشه ایشان سرپیچی کنیم. سلمان سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بالا رفت و حال آنکه خیمهای ترکی بر سر حضرت برپا بود. عرض کرد: ای رسول خدا! از دل خندق صخرهای سفید و سخت بر ما پدیدار شد که ابزارمان را شکسته و کار را چنان بر ما سخت کرده که اصلا تراشیده نمی

1- . اأنوار التنزیل 1: 48- 50

شود، در این باره دستوری به ما ده که دوست نداریم از نقشهتان سرپیچی کنیم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله با سلمان به درون خندق رفت و حال آنکه آن نُه نفر لب خندق ایستاده بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله کلنگ را از دست سلمان گرفت و ضربهای بر آن صخره فرود آورد و آن را چنان شکافت که از میان شکافش برقی همچون چراغی در میان خانهای تاریک درخشید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکبیر پیروزی گفت و مسلمانان نیز تکبیر سر دادند. دوباره رسول خدا ضربهای دیگر زد و باز از میان شکاف صخره برقی همچون چراغی در میان خانهای تاریک درخشید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکبیر پیروزی گفت و مسلمانان نیز تکبیر سر دادند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله ضربه سوم را فرود آورد و باز صخره را چنان شکست که از میان شکافش برقی همچون چراغی در میان خانهای تاریک درخشید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکبیر پیروزی گفت و مسلمانان نیز تکبیر سر دادند. آنگاه دست سلمان را گرفت و با او بالا رفت. سلمان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! از شما چیزی دیدم که تاکنون هرگز ندیده بودم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله رو به آن قوم کرد و فرمود: شما نیز آنچه سلمان میگوید را دیدید؟ عرض کردند: بله. فرمود: وقتی ضربه اول را زدم و آن برقی که دیدی درخشید، از آن برق کاخهای حیره و مدائن کسری برایم همچون دندانهای سگان درخشیدند و جبرئیل خبرم داد که امت من بر آنها دست مییابند. وقتی ضربه دوم را زدم و آن برقی که دیدید درخشید، از آن برق کاخهای سرخ در سرزمین روم برایم همچون دندانهای سگان درخشیدند و جبرئیل خبرم داد که امت من بر آنها دست مییابند. وقتی ضربه سوم را زدم و آن برقی که دیدید درخشید، از آن برق کاخهای صنعاء برایم همچون دندانهای سگان درخشیدند و جبرئیل خبرم داد که امت من بر آنها دست مییابند، پس مژده دهید. مسلمانان به یکدیگر مژده دادند و گفتند: حمد و سپاس از آن خداوند است که وعدهاش راست است، به ما پس از محاصره وعده پیروزی داده است. منافقان گفتند: تعجب نمیکنید که شما را دلخوش میکند و وعده باطل به شما میدهد و میگوید از یثرب کاخهای حیره و مدائن کسری را میبیند که برای شما فتح میشوند حال آنکه شما دارید از ترس،

خندق حفر میکنید و نمیتوانید با دشمن روبرو شوید؟! آنگاه قرآن نازل شد: «إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً»(1).

{و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می گفتند خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند. } خداوند متعال درباره این ماجرا نازل فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ».

این خبر از عمرو بن عوف روایت شده است(2).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «وَ قالَتْ طائِفَهٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ» میگوید: حسن و سدی گفتهاند: دوازده تن از علمای یهود خیبر و روستاهای عُرَینه همداستان شدند و به یکدیگر گفتند: آغاز روز فقط با زبان و بدون باور به دین محمد درآیید و آخر روز به او کفر ورزید و بگویید ما در کتابهایمان نگریستیم و با علمایمان رایزنی کردیم و دریافتیم این محمد آن پیامبر موعود نیست و دروغگویی او و بطلان دینش برای ما آشکار شد؛ اگر چنین کنید یاران او در دین خود به شک میافتند و میگویند اینان از اهل کتاب هستند و از ما داناترند، و اینگونه از دین او به سوی دین شما برمیگردند.

مجاهد و مقاتل و کلبی گفتهاند: این آیه درباره قبله نازل شد. وقتی قبله به سوی کعبه گرایید و آنان به سوی کعبه نماز خواندند این بر یهودیان گران آمد. آنگاه کعب بن اشرف به یاران خود گفت: در میانه روز به آنچه که به محمد درباره کعبه نازل شده ایمان آوردی و به سوی کعبه نماز بخوانید و آخر روز به سوی قبله خودتان برگردید، شاید آنان به شک بیافتند.

وی در ادامه میگوید: در این آیات معجزهای درخشان از برای پیامبر ما صلّی الله علیه و آله هست، زیرا از اسرار پنهان قومی خبر داده که تنها داننده غیب از آن آگاه است(3).

1- . احزاب / 12
2- . مجمع البیان 2: 427- 428
3- . مجمع البیان 2: 460

طبرسی درباره کلام حق تعالی «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ» میگوید: کلبی و ابی روق گفتهاند: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله گوشتهای شتر را حلال کرد و فرمود «همه اینها برای ابراهیم علیه السلام حلال بوده است»، یهودیان انکار کردند و گفتند: هر چه را ما حرام میدانیم بر نوح و ابراهیم و بقیه پیامبران تا برسد به خود ما حرام بوده است. آنگاه این آیه نازل شد.

حق تعالی فرمود: «کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرائِیلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِیلُ عَلی نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ» یعنی تا پیش از آنکه تورات بر موسی علیه السلام نازل شود، همه خوراکیها بر فرزندان اسرائیل حلال بود. مضمون این سخن دلالت دارد که چیزی که حلال بوده برای بنی اسرائیل حرام شده است. اما درباره آنچه که بر آنان حرام شده و وضعیت آن پس از نزول تورات اختلاف نظر هست:

از سدی روایت شده که آنچه که آنان پیش از نزول تورات به خاطر اقتدای به یعقوب علیه السلام بر خود حرام کرده بودند بر آنان حرام شده است. نیز گفتهاند خداوند متعال اینها را در تورات بر آنان حرام نکرد، بلکه پس از نزول تورات به خاطر ستمگری و کفر ورزی آنان اینها برایشان حرام شد. نیز گفتهاند هیچ یک از اینها در تورات بر آنان حرام نبوده، بلکه آنان به خاطر پیروی از پدرشان اینها را بر خود حرام کردند و این تحریم را به خداوند نسبت دادند، اما خداوند متعال تکذیبشان کرد و فرمود: «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ فَاتْلُوها» تا مشخص شود قضیه چنان است که تو میگویی نه آنگونه که آنان میگویند، «إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» در ادعایتان. پس قرآن با تورات بر آنان حجت آورد و به آنان امر کرد که تورات را بیاورند و آن را بخوانند، زیرا در تورات آمده بود که آنها برای پیامبران حلال بوده و تنها یعقوب علیه السلام آنها را بر خود حرام کرده است. اما آنان جرأت نکردند تورات را بیاورند زیرا میدانستند پیامبر صلّی الله علیه و آله راست میگوید و خودشان دروغ میگویند. این دلیلی آشکار بر صحّت نبوت پیامبر ما صلّی الله علیه و آله بوده زیرا

ایشان میدانسته در تورات سخنی هست که بر دروغگویی آنان دلالت میکند، بدون اینکه حضرت صلّی الله علیه و آله تورات را آموخته یا خوانده باشد(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً» میگوید: مقاتل گفته سران یهود همچون کعب بن اشرف و ابی رافع و ابی ناشر و کنانه و ابن صوریا سوی یهودیانی که ایمان آورده بودند همچون عبدالله بن سلام و یاران وی رفتند و آنها را به خاطر مسلمان شدنشان سرزنش کردند. آنگاه نازل شد: «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً». خداوند به مومنان وعده داد که آنان پیروز هستند و اهل کتاب سلطهای بر آنان ندارند و از هیچ جنبهای نمیتوانند هیچ آسیبی به آنها برسانند جز از جنبه زبان، و آن هم بدین ترتیب که به خدا دروغ ببندند و کتاب خدا را تحریف کنند، نیز گفته شده بدین ترتیب که سخنان آزاردهنده به مومنان بگویند. «وَ إِنْ يُقاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبارَ» در حالی که شکست خوردهاند «ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ» یعنی به خاطر کفرشان یاری داده نمیشوند. در این آیه دلالتی بر صحّت نبوت پیامبر ما صلّی الله علیه و آله هست چون خبری مطابق با رخداد داده است، زیرا یهودیان مدینه از میان بنی قُرَیظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهودیان خیبر که با پیامبر صلّی الله علیه و آله و مسلمانان جنگیدند، هرگز بر مسلمانان پیروز نشدند و شکست خوردند و کاری با ایشان نکردند جز بدگویی و طعنه. «أَيْنَ ما ثُقِفُوا» یعنی هر کجا یافته شوند «إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ» یعنی به پیمانی از سوی خدا «وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» و پیمانی از سوی مردم به شیوه ذمّه یا دیگر شیوههای امان دادن(2).

خداوند متعال فرمود: «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ» یعنی سرانگشتان «مِنَ الْغَيْظِ» یعنی از روی خشم و کینه چون میدیدند مومنان همبسته هستند و وحدت کلام دارند و خداوند یاریشان میکند(3).

میگویم: در اینجا نیز به شیوه اعجاز از باطن امور آنان خبر داده شده و نیز از آنچه که از مسلمانان پنهان میکردهاند، همچنین در آنجا که فرموده: «لا يَضُرُّكُمْ

1- . مجمع البیان 2: 475
2- . مجمع البیان 2: 478- 479

3- . مجمع البيان 2: 493

کَیْدُهُمْ شَیْئاً» از رخداد آینده خبر داده که به وقوع پیوست، همینطور در «لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» زیرا خداوند متعال از وعده خود خبر داده که به وقوع پیوست، اگر چنین نبود دشمنان پیامبر صلّی الله علیه و آله این را بر ایشان انکار میکردند و اگر انکار کرده بودند نقل میشد -تفسیر این آیه خواهد آمد- ، و در «بَیَّتَ طائِفَهٌ مِنْهُمْ» نیز از امور پنهان آنان خبر آمده است.

رازی درباره کلام حق تعالی «لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً» میگوید: در تفسیر سلامت قرآن از اختلاف سه وجه ذکر کردهاند:

اول اینکه ابو بکر اصم گفته آن منافقان پنهانی بر انواع بسیاری از نیرنگ و حیله همدست میشدند و خداوند متعال رسول خود صلّی الله علیه و آله را دم به دم از آن احوال آگاه میساخت و به تفصیل ایشان را باخبر میکرد و آنها همه سخنان خدا را درست و راست مییافتند. بنابراین به آنها گفته شده اگر این سخنان خبرهایی از جانب خداوند متعال نبود همه درست و راست نمیبود و در کلام محمد صلّی الله علیه و آله انواع اختلاف و تفاوت آشکار میشد، پس چون اینها آشکار نشده میفهمیم که این سخنان را خداوند متعال اعلام کرده است.

دوم اینکه بنا به باور اکثر متکلمین منظور از آیه این است که قرآن کتابی بزرگ است و انواع بسیاری از علوم را در بر دارد، اگر قرآن از جانب کسی جز خداوند بود بی شک انواع بسیاری از کلمات متناقض در آن واقع میشد، زیرا کتاب بزرگ و طولانی از این عیب به دور نیست، پس چون این عیب در قرآن یافته نشده میفهمیم که آن از جانب کسی جز خدا نیست.

سوم اینکه ابو مسلم اصفهانی گفته منظورش اختلاف در سطح فصاحت است چنان که در سراسرش هیچ کلام رکیکی یافته نمیشود و فصاحت از آغاز تا به پایان آن در یک سطح باقی مانده است، آشکار است که آدمی گرچه در غایت بلاغت و نهایت فصاحت باشد اگر کتابی طولانی و مشتمل بر معانیِ بسیار بنویسد، ناگزیر در کلامش تفاوت پیدا میشود به این گونه که بخشی از آن قوی و استوار و بخشی

سخیف و سبک میشود، پس چون در قرآن چنین صفتی نیست میفهمیم که آن معجزهای از جانب خداوند متعال است(1).

میگویم: کلام حق تعالی «سَتَجِدُونَ آخَرِينَ» از رخداد آینده خبر داده و شیوه سخن در آن همچون خبر درباره رخداد گذشته است که تفسیرش خواهد آمد، همچنین آنجا که فرموده «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ» ما قبل و ما بعدش دلالت دارد که خداوند متعال از آنچه که آنان پنهان میکردهاند خبر داده و آنچه را که آنان پنهان میکردهاند بر ملا ساخته است که ماجرایش خواهد آمد.

رازی درباره کلام حق تعالی «يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ» میگوید: ابن عباس گفته آنان وصف حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را و وصف رجم را پنهان کردند، آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را برایشان بیان کرد. این معجزهای از برای برای حضرت است زیرا ایشان هیچ کتابی نخوانده بود و از هیچ کس هیچ علمی نیاموخته بود، پس چون آنان را از اسرار کتابشان خبر داد این خبر دادن از غیب بوده و معجزه است(2).

کلام حق تعالی «وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی بسیاری از آنچه را که شما پنهان میکنید آشکار نمیسازد زیرا در دین نیازی به اظهار آن نیست.

طبرسی میگوید: کلام حق تعالی «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ» یعنی فتح مکه، نیز گفته شده یعنی فتح دیار مشرکان «أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» امری که در آن عزت مسلمانان و خوار کردن مشرکان است ، نیز گفته شده یعنی بر ملا کردن نفاق منافقان، همچنین گفتهاند یعنی کشتار و اسارت خانوادههای بنی قُرَیظه و کوچاندن بنی نضیر(3).

میگویم: اینجا نیز از چیزی خبر داده که واقع نشده بوده و بعد واقع شده است، تعبیر «امید است» از جانب خداوند وجوب و بایستگی را به دنبال دارد. همچنین آنجا که فرموده «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» از امری خبر داده که رخ نداده بوده و بعد رخ داده است، اخبار بسیاری در کتاب احوال امیرمومنان

1- . مفاتيح الغيب 3: 269
2- . مفاتيح الغيب 3: 382
3- . مجمع البيان 3: 207

علیه السلام خواهد آمد که این آیه درباره امام علیه السلام پیرامون جنگ ایشان با ناکثن و قاسطین و مارقین نازل شده است. نیز «وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ» از اسرار منافقان خبر داده و به همین ترتیب کلام حق تعالی «وَ أَلْقَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ» که یعنی میان یهودیان و نصاری یا میان گروهای یهودی و گروههای نصاری.

طبرسی درباره کلام حق تعالی میگوید: «کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» یعنی برای جنگ با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله ، در این آیه معجزه و نشانهای هست زیرا خداوند خبری داده که به وقوع پیوسته است، یهودیان دلاورترین ساکنان حجاز بودند که غیر قابل نفوذترین دیار را داشتند، آنچنان که قریشیان از آنها یاری میجستند و اوسیان و خزرجیان در همپیمانی با آنان از هم پیشی میگرفتند و به یاری آنان خود را انبوه میساختند، اما خداوند سرسبزیشان را نابود کرد و دمارشان را درآورد و ریشهشان را برکند، چون پیامبر صلّی الله علیه و آله بنی نضیر و بنی قینقاع را کوچاند و بنی قریظه را به هلاکت رساند و ساکنان خیبر را آواره کرد و بر فدک غلبه یافت و ساکنان وادی القری تسلیم آن حضرت شدند، اینگونه خداوند آثارشان را به خواری از میان بُرد. قتاده گفته: یعنی خداوند سبحان آنان را چنان ذلیل کرد که پس از آن هرگز عزت نیابند.

طبرسی در ادامه درباره کلام حق تعالی «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» میگوید: در این آیه بر صدق پیامبر صلّی الله علیه و آله و صحّت نبوت ایشان نشانهای بر دو وجه هست:

اول اینکه خبر از رخدادی داد که به وقوع پیوست.

دوم اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله این خبر را در میان نگذاشت جز آنگاه که ایمان داشت به وقوع میپیوندد.

روایت شده که وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلّی الله علیه و آله به یاران نگاهبان خود از جمله سعد و حُذَیفه فرمود: به خانههایتان بروید که خداوند سبحان مرا از گزند مردم محفوظ داشت.

درباره کلام حق تعالی «وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ» رازی گفته این از جمله شبهاتی است که منکران نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله طرح کردند،

آنها گفتند: اگر او فرستاده خداوند است پس چرا یک نشانه قاطع و یک معجزه درخشان بر او نازل نشده؟ نیز روایت شده که یکی از ملحدان به طعنه گفت: اگر محمد نشانه و معجزهای آورده بود کافران نمی توانستند بگویند: «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ». پاسخ این است که قرآن معجزهای قاطع است به این خاطر که پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را در برابر آن به مبارزه طلبید اما آنان در هماوردی با آن درماندند که این بر معجزه بودن قرآن دلالت دارد. ممکن است گفته شود اگر چنین بوده پس چرا گفتهاند «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ» ؟ پاسخش بر چند وجه است:

اول اینکه چه بسا آن قوم از روی لجاجت و دشمنی به معجزه بودن قرآن طعنه زدهاند و گفتهاند این قرآن از جنس کتب است و کتاب از جنس معجزه نیست، پس بر اساس این شبهه معجزه طلبیدهاند.

دوم اینکه آنها معجزههایی همچون معجزههای پیامبران دیگر خواستهاند مانند شکافتن دریا و سایه انداختن کوه.

سوم اینکه آنان از روی لجاجت و خیرهسری نشانهها و معجزههای بیشتری خواستهاند مانند فرود آوردن فرشتگان و به زمین کشیدن تکهای از آسمان و چیزهای دیگری که از قول کافران حکایت شده است. محتمل است منظورش ماجرایی باشد که خداوند از قول آنان حکایت کرده و فرموده: «اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ»(1)

{خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور. } سپس خداوند متعال به درخواستشان چنین پاسخ داده: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً» یعنی خداوند متعال بر انجام آنچه میخواهید تواناست «وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» که در تفسیرش بر وجوهی اختلاف کردهاند:

اول اینکه یعنی وقتی خداوند متعال نشانه درخشان و معجزه قاطعی چون قرآن نازل کرده دیگر درخواست معجزه بیشتر از روی خودسری و خیرهسری است، و خداوند سبحان که حکم و امر از برای اوست اگر بخواهد میکند و اگر نخواهد

1- . انفال / 32

نمیکند زیرا فاعلیت او بنا به قول اهل سنت تنها به حسب مشیّت و خواست محض خودش است و یا بنا به باور معتزله بر اساس مصلحت است که به هر تقدیر بر اساس پیشنهادات مردم نیست، اگر بخواهد اجابتشان میکند و اگر بخواهد نمیکند.

دوم اینکه وقتی معجزه قاطع و دلالت کافی هویدا شده دیگر عذر و بهانهای برای آنان باقی نمیماند، در این هنگام اگر پیشنهاد آنان را اجابت کند چه بسا برای بار دوم و سوم و چهارم و اینچنین تا بی نهایت باز پیشنهاد بدهند و این بدانجا میانجامد که دلیل استوار نگردد و حجت تمام نشود، پس باید در آغاز امر این باب را بست و به معجزه درخشان ارائه شده بسنده کرد.

سوم اینکه اگر خداوند متعال خواستهشان را به آنان عطا میکرد و پس از ظهور آن خواسته باز ایمان نمیآوردند در آن هنگام مستحق عذابی ریشهبرکن میشدند، پس رحمت خداوند مصونیت آنان از این بلا را اقتضا کرد هر چند آنان کیفیت این رحمت را درنیابند، به همین خاطر فرموده «وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ».

چهرم اینکه حق تعالی میدانسته آنان این معجزهها را نه برای طلب فایده بلکه برای دشمنی و تعصب میخواهند و نیز میدانسته حتی اگر خواستهشان را به آنان عطا کند باز ایمان نمیآورند، پس به همین خاطر خواستهشان را برآورده نکرد زیرا میدانست فایدهای ندارد، و منظور از «وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ» این است که آن قوم نمیدانند که چون از روی خیرهسری و تعصب این درخواست را کردهاند خداوند برایشان برآورده نکرده اما اگر دانا بودند از روی طلب فایده درخواست میکردند و آنگاه خداوند به بهترین شکل برایشان برآورده میساخت(1).

میگویم: در مرتبه نخست میتوان گفت آنچه که آنان درباره انزال نشانه بیان کردهاند بدان خاطر بوده که میخواستهاند نزول امری آشکار از آسمان را ببینند مانند نزول هویدای فرشتگان یا نزول هویدای کتاب یا نزول تکهای از آسمان، اما این خواسته با وقوع سایر معجزهها همچون خبر دادن از غیب و زنده کردن مردگان و شکافتن ماه و جز آن ناسازگار نبوده و ورود انزال در سایر آیات در راستای انزال

1- . مفاتيح الغيب 4: 53- 55

قرآن و احکام و جز آن به شیوه مجازی، موجب نمیشود که آن آیه از حقیقت فاصله بگیرد چون علاوه براینکه انگیزهای برای این کار نیست برای اراده معنای حقیقی نیز قرینه هست، حق تعالی فرموده: «مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ» به دلیل مطابقت در اصول و شهادت به حقیقت آن و نیز به خاطر ورود با صفتی که کتب پیشین از آن سخن گفتهاند.

طبرسی درباره کلام حق تعالی «وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ» میگوید: زجاج گفته این آیه پاسخی است به سخن آنان که گفتند «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» آنان ادعا کردند اما انجام ندادند، از جان و مالشان مایه گذاشتند و هر حیلهای به کار بستند تا نور خدا را خاموش کنند اما ارداه خداوند تنها بر این بود که نور خود را کامل گرداند.

نیز گفتهاند منظورش عبدالله بن سعد بن ابی سرح است. روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر او املا کرد: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ» {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.} تا آنجا که «ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ»(1) {آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم.} آنگاه بر زبان ابن ابی سرح جاری شد: «فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ» {آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.} و رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز در ادامه همین را بر او املا کرد و فرمود همینگونه نازل شده. سپس ابن ابی سرح، آن دشمن خدا، مرتد شد و گفت: اگر محمد راستگوست به من نیز همانند او وحی شده و اگر دروغگوست من نیز همانی را گفتم که او گفت. او از اسلام مرتد شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله ریختن خونش را جایز کرد. وقتی مکه فتح شد عثمان دست او را گرفت و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مسجد آوردش. عرض کرد: ای رسول خدا! از او درگذر. رسول خدا صلّی الله علیه و آله سکوت کرد. دوباره گفت و باز حضرت سکوت کرد. چون باز گفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: او در دست تو. وقتی رفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: مگر نگفتم هر که او

1- . مومنون / 12- 14

را دید باید بکشدش؟ عباد بن بشر عرض کرد: ای رسول خدا! من چشمم به شما بود تا به من اشاره کنید و من بکشمش. حضرت فرمود: پیامبران با اشاره کسی را نمیکشند(1).

کلام حق تعالی «ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا» از عدم ایمان گروهی خبر داده و آنان ایمان نیاوردند.

طبرسی درباره کلام حق تعالی «إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ» میگوید: یعنی جز اینکه بخواهد آنان را به ایمان آوردن مجبور کند. این سخن از اهل بیت علیه السلام روایت شده است(2).

در کلام حق تعالی «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ» اگر منظور این باشد که آن متکبرین را از راه هلاک کردنشان و یا از راههای بازدارنده دیگر ناتوان خواهم ساخت تا از بی اثر کردن آیات من و جلوگیری کردن از ابلاغ آیات من روی بگردانند و دست بکشند و اینگونه نخواهند توانست آسیبی به آیات من برسانند، در این صورت منظورش تکذیب کنندگان همین امت است و نه امت موسی علیه السلام که گروهی از مفسران همین را ذکر کردهاند. این آیه از آنچه روی نداده بوده خبر داده است، همچنین در «لا یُؤْمِنُوا بِها». درباره این آیه وجوهی دیگر نیز هست که ما به سبب عدم نیاز به ذکرشان در اینجا آنها را وانهادیم.

رازی درباره کلام حق تعالی «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ» میگوید: یعنی اعلام کرد، لام در «لَیَبْعَثَنَ» لام جواب قسم است، زیرا کلام حق تعالی «وَ إِذْ تَأَذَّنَ» در مجرای قسم جاری شده است. این آیه درباره یهودیان نازل شده بر این معنا که هیچ دولت و عزتی از برای آنان نخواهد بود و ذلت همراهشان خواهد بود و خواری از آنان جدا نخواهد شد. از آنجا که خداوند متعال در روزگار حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از این رویداد خبر داده و سپس دیدیم که ماجرا همین گونه است، این آیه خبری راست از غیب و بنابراین معجزه است(3).

1- . مجمع البیان 4: 335
2- . مجمع البیان 4: 351
3- . مجمع البیان 4: 455

کلام حق تعالی «وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ» دلالت دارد که پیامبر صلّی الله علیه و آله از جانب خداوند به آنان وعده ای داده که به وقوع پیوسته است و شرحش خواهد آمد.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی «قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» میگوید: این سخن را نضر بن حارث گفت و آیه آن را به جمع اسناد داده همچنانکه سخن رئیس یک قوم به آن قوم اسناد داده میشود چون وی حاکم و قاضی آنان است. نیز گفتهاند این سخن کسانی است که در امر پیامبر صلّی الله علیه و آله دسیسه کردند و این نشان دهنده غایت سرسختی و نهایت ستیزهجویی آنهاست، اما اگر میتوانستند این کار را بکنند پس چرا نکردند؟ حال آنکه آنان را به مبارزه طلبید و ده سال آنان را با وصف به درماندگی کوبید و سپس با شمشیر کوبیدشان. اما آنان در این تحدی با او رویارو نشدند گرچه بسیار مغرور بودند و از اینکه مخصوصا در باب بیان مغلوب شوند بسیار عار داشتند. «إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ» یعنی قصههایی که پیشینیان نگاشتهاند(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «فَسَیُنْفِقُونَها» میگوید: این آیه درباره ابو سفیان بن حرب نازل شد. او در جنگ احد دو هزار نفر از عربهای پراکنده را اجاره کرد تا با آنان با پیامبر صلّی الله علیه و آله بجنگد و این به جز لشکرهایی بود که از میان قبیلهها به کار گرفت. نیز گفته شده درباره کسانی است که در ماجرای بدر به لشکریان طعام میدادند. همچنین محمد بن اسحاق از یارانش روایت کرده که وقتی قریش در جنگ بدر شکست خورد و در هم شکسته سوی مکه بازگشت، صفوان بن امیه و عکرمه بن ابو جهل به همراه چند تن از قریشیانی که پدران و برادرانشان را در بدر از دست داده بودند، نزد ابو سفیان و کسانی که در کاروان تجارتی قریش سرمایه داشتند رفتند و به آنان گفتند: ای جماعت قریش! محمد به شما ستم کرد و نیکانتان را کُشت، پس با پرداخت هزینهای که جنگ با او در پی داشت ما را یاری کنید تا شاید به پشتوانه آن بتوانیم انتقام خون کشتگانمان را

1- . أنوار التنزیل 1: 473

بگیریم. آنان نیز پذیرفتند و چنین کردند. آنگاه خداوند این آیه را درباره آنان نازل فرمود. طبرسی در ادامه میگوید: در این آیه دلالتی بر صحت نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله هست زیرا پیش از وقوع رویدادی از آن خبر داد و خبرش به وقوع پیوست.(1).

رازی درباره کلام حق تعالی «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ» میگوید: منظور این آیه بیان نوع سوم از کارهای ناپسند و سعی سران یهود و نصاری در راستای بی اثر کردن امر پیامبر صلّی الله علیه و آله و پوشاندن دلایل صحت شریعت و قوت دین حضرت است، و مراد از نور همان دلایل صحت نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله است که امور بسیاری هستند:

اول، معجزات قاطعی که به دست پیامبر صلّی الله علیه و آله پدید آمد. معجزه یا دلیل صدق هست یا نیست، اگر هست پس وقتی پدیدار شده باید صدق حضرت ثابت شده باشد و اگر نیست پس نبوت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نیز زیر سوال میرود.

دوم، قرآن کریم که بر زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله پدید آمد با اینکه ایشان از آغاز تا پایان عمر خویش از هیچ کسی نیاموخت و استفادهای نکرد و در هیچ کتابی نظر نیافکند که این از بزرگترین معجزههاست.

سوم، برآمدِ شریعت پیامبر صلّی الله علیه و آله بزرگداشت و ستایش و فرمانبرداری از خداوند است و نیز بازداشتن نفس از دنیادوستی و گرایاندنش به کامیابیهای آخرت، عقل دلالت میکند که هیچ راهی سوی خداوند نیست جز به همین منوال.

چهارم، شریعت پیامبر صلّی الله علیه و آله از همه عیوب به دور بود. نه چیزی را به پا داشت که شایسته خداوند نباشد و نه سوی چیزی جز خداوند فراخواند. با اینکه بر سرزمینهای بزرگی فرمانروایی یافت رویّه خود را در کوچک شمردن و بی توجهی به دنیا عوض نکرد، حال آنکه اگر مقصودش دنیاجویی بود

1- . مجمع البیان 4: 541- 542

عملکردش چنین نمیماند. پس این احوال دلایلی تابناک و برهانهایی درخشان بر صحت کلام پیامبر صلّی الله علیه و آله هستند. اما آنان با سخنان رکیک و شبهههای سخیف و گونه گونه کفر و مکر خواستند این دلایل را باطل کنند. این کارشان همچون کار کسی بود که میخواهد با فوت کردن به خورشید نور خورشید را از کار بیاندازد! سپس خداوند متعال به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از یاری افزون و ارتقاء درجه وعده داد و فرمود: «وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».

وی درباره کلام حق تعالی «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ» میگوید: بدان که کمال حال انبیاء تنها بنا به اموری حاصل میشود:

اول، کثرت دلایل و معجزهها که این همان منظور سخن حق تعالی «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی» است. دوم، فراگیری دین ایشان بر اموری که بر همگان آشکار است موصوف به صواب و صلاح هستند و مطابق با حکمت و موافق با منفعت دنیا و آخرت میباشند که این همان منظور سخن حق تعالی «وَ دِینِ الْحَقِ» است. سوم، فراز شدن دین ایشان بر بقیه ادیان با غلبه بر مخالفان و سرکوبی منکران که این همان منظور سخن حق تعالی «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ» است. اگر گفته شود ظاهر این کلام که «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ» اقتضا میکند دین پیامبر صلّی الله علیه و آله بر همه ادیان غلبه یابد حال آنکه چنین نشد و اسلام بر بقیه ادیان در سرزمینهای هند و روم و چین و دیگر بلاد کفر غلبه نکرد، پاسخ بر چند وجه است:

اول اینکه هر دینی بر خلاف اسلام بود مسلمانان پیروانش را در هم شکستند و در بعضی مناطق بر آنان پیروز شدند، گرچه در همه مناطق چنین نشد اما مسلمانان یهودیان را شکست دادند و آنها را از دیار عرب بیرون کردند و بر نصاری نیز در سرزمین شام و دنبالهاش تا ناحیه روم غلبه یافتند و بر مجوسیان نیز در مُلک خودشان چیره شدند و بر بت پرستان نیز در بسیاری از سرزمینهایشان از ترک تا هند غلبه کردند، بنابراین خبری که خداوند در این آیه داده به وقوع پیوست و حاصل شد. پس این هم نمونهای از خبر دادن از غیب بوده و بنابراین معجزه بوده است.

دوم اینکه از ابو هریره روایت شده: خداوند متعال در اینجا وعده داده که اسلام را بر همه ادیان غلبه میبخشد و این وعده به هنگام خروج حضرت عیسی علیه السلام به تمام حاصل میشود. و سدی گفته: این به هنگام خروج حضرت مهدی علیه السلام است که در آن هنگام هیچ کس به جا نمیماند جز اینکه به اسلام گرویده یا خراج میدهد.

سوم اینکه منظورش غلبه اسلام بر همه ادیان جزیره العرب است که این حاصل شد و خداوند متعال هیچ یک از کافران را در آنجا باقی نگذاشت.

چهارم اینکه منظورش غلبه با حجت و بیان است(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا» میگوید: درباره اینکه این آیه در مورد چه کسی نازل شده اختلاف نظر هست. بنا به روایتی از ابن عباس گفتهاند رسول خدا صلّی الله علیه و آله زیر درختی نشسته بود. فرمود: به زودی انسانی نزد شما میآید که با چشمان شیطان به شما مینگرد. چیزی نگذشت که ناگاه مردی با چشمان آبی از راه رسید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را صدا زد و فرمود: چرا تو و یارانت به من ناسزا میگویید؟ آن مرد رفت و با یارانش آمد و آنها به خدا سوگند خوردند که چنین نگفتهاند. آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد.

همچنین بنا به روایتی از ضحاک گفتهاند در خروج به سوی تبوک منافقان همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودند. آنها وقتی با هم تنها میشدند به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و اصحاب ایشان ناسزا میگفتند و درباره اسلام بدگویی میکردند. حُذَیفه این را به گوش رسول خدا صلّی الله علیه و آله رساند و حضرت به آنان فرمود: این چه سخنی است که درباره شما به من رسیده است؟ آنگاه به خداوند سوگند خوردند که چنین سخنانی نگفتهاند.

نیز بنا به روایتی از کلبی و محمد بن اسحاق و مجاهد گفتهاند این آیه درباره جلاس بن سُوَید بن صامت تارل شده است. روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در تبوک خطبه خواند و از منافقین یاد کرد و آنان را ناپاک نامید و نکوهش کرد.

1- . مفاتيح االغيب 4: 624- 626

جلاس گفت: به خدا سوگند اگر محمد در آنچه که میگوید راستگو باشد ما از خر هم فرومایهتریم. عامر بن قیس حرف او را شنید و گفت: به خدا سوگند البته که محمد صلّی الله علیه و آله راستگوست و شما از خر هم فرومایهترید. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوی مدینه بازگشت عامر بن قیس نزد حضرت رفت و ایشان را از سخن جلاس باخبر کرد. جلاس عرض کرد: عامر دروغ میگوید ای رسول خدا! آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آن دو امر فرمود تا در کنار منبر قسم بخورند. جلاس برخاست و کنار منبر بر سخن خود به خدا سوگند خورد. سپس عامر برخاست و بر سخن خود به خدا سوگند خورد، سپس گفت: خداوندا بر پیامبر راستگویت نازل فرما که کدام یک از ما راست میگوییم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و مومنان نیز آمین گفتند. در آن دم پیش از آنکه آن دو نفر از هم جدا شوند جبرئیل این آیه را نزل کرد و رسید به اینجا که «فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ» آنگاه جلاس برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! شنیدم که خداوند بر من توبه عرضه داشته، عامر بن قیس در آنچه به شما گفت راست گفت، من این حرف را زدم و اکنون از خدا آمرزش میطلبم و توبه میکنم. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله توبهاش را پذیرفت.

از قتاده نیز روایت شده که این آیه درباره عبدالله بن ابی سلول نازل شد وقتی که گفت: «لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَ»(1)

{اگر به مدینه برگردیم قطعا آنکه عزتمندتر است آن زبون تر را از آنجا بیرون خواهد کرد. }

و بنا به روایتی از زجاج و واقدی و کلبی گفتهاند این آیه درباره اهل عقبه نازل شد. آنان همدست شدند تا در راه بازگشت از تبوک رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در گردنهای ترور کنند. آنها تصمیم گرفتند بندهای مرکب پیامبر صلّی الله علیه و آله را پاره کنند و سپس مرکب ایشان را هُل بدهند. اما خداوند متعال پیامبر صلّی الله علیه و آله را آگاه کرد. این از جمله معجزههای حضرت صلّی الله علیه و آله بوده زیرا آگاهی از این امر جز از طریق وحی ممکن نیست. اینچنین رسول خدا

1- . منافقون / 8

صلّی الله علیه و آله در گردنه به راه افتاد در حال که عمار و حُذَیفه همراه حضرت بودند و یکی افسار ناقه ایشان را به دست داشت . دیگری در پی ناقه میرفت. مردم نیز دستور داشتند که از میان دشت بروند. کسانی که تصمیم به قتل پیامبر صلّی الله علیه و آله گرفتند دوازده یا پانزده نفر بودند که خلاف دستور پیامبر صلّی الله علیه و آله حرکت کردند. اما رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنان را شناخت و همه را یکی یکی به اسم صدا زد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هشت تن از آنان قریشی بودند و چهار تن از عرب(1).

و اما کلام حق تعالی «لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا» احتمال میرود که یا نفرین بر آنان باشد و یا از تداوم نگونبختیشان خبر دهد که دومی رساتر است و از باب معجزهها به شمار میرود، همچنین آنجا که میفرماید: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ أَخْبارِکُمْ» از اسرار پنهان آنان خبر میدهد، و نیز «وَ اللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ» و یا «نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ». در همه این جملات از آنچه که آنان از مسلمانان پنهان میکردهاند خبر داده شده.

رازی درباره کلام حق تعالی «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ» در بیان تفاوت میان این دو میگوید: منظور از اولی این است که کتابی دیگر بیار که بر ترتیب و نظم این قرآن نباشد. و منظور از دومی این است که این قرآن را تغییر بده، مثلا جای ذمّ برخی چیزها را با مدح عوض کن و جای آیه یک رحمت را با یک آیه عذاب. و یا منظور از اولی این است که کتابی جز قرآن بیار و قرآن را نیز بگذار سر جایش باشد. و منظور از دومی این باشد که این کتاب را تغییر بده. حال یا این را از روی مسخره و ریشخند کردن خواستهاند و یا غرضشان درخواست کتابی دیگر بوده که به خدایان آنان ناسزا نگوید و شیوههای آنها را نکوهش نکند. پس خداوند امر کرده تا پیامبر صلّی الله علیه و آله به آنان پاسخ دهد که این تبدیل از جانب من جایز نیست و «إِنْ أَتَّبِعُ إِلّٰا ما یُوحی إِلَیَّ». پیامبر صلّی الله علیه و آله ارائه قرآنی جز این

1- . مجمع البیان 5: 51

را رد کرده و چنین دلیل آورده که برایش جایز نیست قرآن را از طرف خودش تغییر دهد چون قرآن از جانب خداوند متعال آمده و حضرت نمیتواند همانندش را بیاورد همانگونه که بقیه عربها نیز نمیتوانند. این معنا در خاطر آنان جای داشته زیرا پیشتر برای ارائه کلامی مانند قرآن به مبارزه طلبیده شده بودند. پس پیامبر صلّی الله علیه و آله اینگونه برای آنان دلیل آورده که ایشان قادر نیست قرآنی جز این بیاورد. سپس چون هدف آنان از این درخواست این بوده که پیامبر صلّی الله علیه و آله را متهم کنند که ایشان قرآن را از طرف خودش میآورد و ساخته خودش است، به این خاطر برای آن کفار دلیل میآورد که آنها خود بر زندگی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از آغاز عمر ایشان تا آن لحظه شاهد بودهاند و از احوال حضرت آگاه بودهاند و دیدهاند که ایشان نه هرگز کتابی خوانده و نه نزد استادی شاگری کرده و نه از کسی چیزی آموخته و پس از گذشت چهل سال به این منوال ناگاه برای آنان این کتاب بزرگ را آورده که علم گرانبهای اصول و علم دقیق احکام و علم لطیف اخلاق و اسرار داستانهای پیشینیان را در بر دارد به گونهای که همه عالمان و فصیحان و بلیغان در هماوردی با آن درماندهاند، بنابراین هر کس عقل سلیم داشته باشد میفهمد چنین کتابی جز از راه وحی و الهام خداوند پدید نمیآید، پس کلام حق تعالی «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ» حکمی است از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اینکه این قرآن وحیی از جانب خداوند است، و اینکه فرموده «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ» به همان دلیلی اشاره دارد که گفتیم. «وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ» یعنی آن را به شما نمیآموختم(1). وی درباره کلام حق تعالی «وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى» میگوید: برآیندش این است که هیچ کس جز خداوند عزّ و جلّ بر ارائه این قرآن توانا نیست. سپس بر این ادعا چند نوع دلیل آورده:

نوع اول اینکه فرموده «وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» و در این سخن چندین وجه را تقریر کرده: اول اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله مردی امّی بوده که برای یادگیری به هیچ سرزمینی سفر نکرده و مکه نیز سرزمین علما نبوده و چیزی

1- . مفاتیح الغیب 4: 816- 817

از کتب علم آنجا وجود نداشته، سپس این قرآن را آورده که داستانهایی در بر دارد، حال آنکه قوم حضرت در نهایت دشمنی با ایشان بودهاند. اگر این داستانها با متن تورات و انجیل هماهنگ نمیبود بی شک آنها به قرآن ایراد میگرفتند و به شدت آن را رد میکردند. پس چون چنین نکردهاند درمییابیم آن داستانها با متن تورات و انجیل هماهنگ است با اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله آنها را مطالعه نکرده بوده و برای آموختن آنها نزد کسی شاگردی نکرده بوده، بنابراین قرآن از راهی جز وحی خداوند متعال نیامده است.

دوم اینکه کتابهای نازل شده از سوی خداوند بر ظهور حضرت محمد صلّی الله علیه و آله دلالت کردهاند و به همین خاطر ظهور ایشان تصدیقی بر آن کتب بوده است.

سوم اینکه خداوند متعال در قرآن درباره رویدادهای آینده از غیبهای بسیاری خبر داده که همه مطابق با خبری که داده شده به وقوع پیوستهاند، همچون آنجا که فرموده: «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ»(1)

{الف لام میم. رومیان شکست خوردند.} و نیز «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا»(2)

{حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید.} و نیز «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ»(3)

{خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد.} این امر دلالت دارد که خبر دادن از غیب تنها با وحی خداوند به متعال به حضرت حاصل شده است.

نوع دوم دلایل اینکه فرموده: «وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَیْ ءٍ»، تحلیل این سخن چنین است: علوم یا دینیاند یا غیر دینی، و شکی نیست که گونه اول وضعی بالاتر و مقامی والاتر از گونه دوم دارد. و اما علوم دینی یا علم عقاید و ادیان است و یا علم اعمال، که گونه اول همان شناخت خداوند متعال و فرشتگان و کتب و رسولان او و شناخت روز قیامت است. و شناخت خداوند عبارت است از شناخت ذات او و

1- . روم / 1- 2
2- . فتح / 27
3- . نور / 55

شناخت صفت جلال و صفت اِکرام او و شناخت افعال او و شناخت احکام او و شناخت اسماء او که قرآن دلایل این مسائل و دسته بندیها و تفاصیل آنها را چنان در بر گرفته که در این امر نه هیچ یک از کتب الهی با آن برابری میکنند و نه هیچ نگاشتهای به آن نزدیک میشود. و اما علم اعمال یا علم تکالیفِ متعلق به امور ظاهری است که همان فقه است و پیداست که همه فقهاء مباحث خود را از قرآن استنباط میکنند، و یا علم به پالایش باطن و ریاضت قلب است که در قرآن مباحث این علم چنان ارائه شده که در هیچ کجا حاصل نمیشود. پس ثابت شد که قرآن تفاصیل همه علوم شریف را، چه عقلی و چه نقلی، به گونهای در بر دارد که ممکن نیست در کتب دیگر پدید آید، پس این معجزه است.

و اما اینکه فرموده: «لا رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ» تقریرش این است که وقتی یک کتاب طولانی این همه علم را در بر بگیرد ناگزیر به گونهای از انواع تناقض دچار میشود و چون قرآن از این مسئله به دور است درمییابیم که از جانب خداوند است. سپس بعد از ارائه این دلایل بار دیگر اصل سخن را تکرار کرده و این بار به شیوه استفهام انکاری فرموده: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ». در ادامه دلیلی دیگر بر ابطال این حرف آورده و فرموده: «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِثْلِهِ». حال اگر گفته شود چرا در سوره بقره آمده «مِنْ مِثْلِهِ» و اینجا آمده «بِسُورَهٍ مِثْلِهِ»؟ خواهیم گفت: حضرت محمد صلّی الله علیه و آله مردی اُمّی بوده که نه نزد کسی شاگردی کرده بوده و نه کتابی خوانده بوده، از این رو در سوره بقره فرموده: «فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ» یعنی پس باید انسانی که همتای محمد صلّی الله علیه و آله شاگردی نکرده و هیچ کتابی نخوانده سورهای همچون این سوره بیاورد، و چون عجز آشکار شده معجزه نیز ثابت شده است. پس این سخن دلالت ندارد که این سوره به خودی خود معجزه است بلکه دلالتش بر این است که ظهور همچون سورهای از انسانی همچون محمد صلّی الله علیه و آله معجزه است. اما خداوند متعال در این سوره چنین بیان میکند که این سوره به خودی خود معجزه است و خلق حتی اگر شاگردی کرده باشند و آموخته باشند و مطالعه کرده باشند و اندیشیده باشند باز نمیتوانند با یکی از این سورهها هماوردی کنند، پس از این روست که حق تعالی در این سوره فرموده: «فَأْتُوا بِسُورَهٍ

مِنْ مِثْلِهِ». حال اگر گفته شود آیا سخن حق تعالی «بِسُورَهٍ مِثْلِهِ» همه سورههای کوچک و بزرگ را در نظر دارد یا به طور ویژه سورههای بزرگ را؟ خواهیم گفت: این آیه در سوره یونس آمده که مکّی است، پس منظورش مانند این سوره است زیرا نزدیکترین مورد برای اشاره، همین سوره است.

و بدان بنا به آنچه که تقریر کردیم آشکار شد مراتب تحدّی و مبارزه طلبی رسول خدا صلّی الله علیه و آله با قرآن شش مرتبه است:

اول پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را در برابر همه قرآن به مبارزه طلبید، همچنان که فرموده: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً». دوم آنان را در برابر ده سوره به مبارزه طلبید و فرمود: «بِعَشْرِ سُوَرٍ». سوم اینکه آنان را در برابر یک سوره به مبارزه طلبید و فرمود: «بِسُورَهٍ». چهارم آنان را در برابر سخنی مانند آن به مبارزه طلبید و فرمود: «بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ». پنجم اینکه در چهار مرتبه یادشده مردی به هماوردی طلبیده شده که همتای رسول خدا صلّی الله علیه و آله شاگردی نکرده باشد و نیاموخته باشد. سپس در سوره یونس از آنان خواسته شده یک انسان به جز پیامبر صلّی الله علیه و آله ، چه دانش آموخته باشد و چه نیاموخته باشد، با یک سوره هماوردی کند.

ششم اینکه در مراتب یادشده تک به تک خلق به مبارزه طلبیده شدهاند اما در این مرتبه همگی آنان را تحدّی کرده است و اجازه داده در این هماوردی از یکدیگر کمک بگیرند همچنانکه فرموده: «وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ».(1)

وی درباره کلام حق تعالی «تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ» میگوید: یعنی از جمله اخباری است که از خلق غایب است و این داستان را نه تو میدانستی و نه قوم تو.

حال اگر گفته شود مگر داستان نوح علیه السلام میان اهل جهان مشهور نبوده؟

خواهیم گفت: به طور مُجمل و کلی مشهور بوده اما تفاصیلی که در قرآن ذکر شده معلوم نبوده است(2).

ص: 258

1- . مفاتيح الغيب 4: 844
2- . مفاتيح الغيب 5: 65

وی درباره کلام حق تعالی «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» میگوید: بدان برخی از مردم میپندارند بنا به دلالت مضمون این سخن، در راستای اثبات صدق حضرت محمد صلّی الله علیه و آله معجزهای جز قرآن پدید نیامده است. پاسخ به این پندار بر دو وجه است:

اول اینکه چه بسا منظور آنها از این سخن درخواست معجزههایی باشد به غیر از آنچه که از حضرت دیده بودهاند مانند ناله کردن تنه نخل و جوشیدن آب از میان انگشتان حضرت و سیر کردن انبوهی از مردم با طعام اندک. پس آنها از حضرت معجزههای دیگری مانند شکافتن دریا و تبدیل عصا به اژدها خواستهاند.

دوم اینکه شاید کافران این سخن را پیش از مشاهده بقیه معجزههای حضرت گفتهاند(1).

وی درباره کلام حق تعالی «وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ» پس از ذکر وجوهی چند میگوید:

چهارم اینکه ابن عباس گفته زنی خوبرو پشت سر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز میخواند. عدهای به درون صف اول جلو میآمدند تا او را نبینند و عدهای دیگر درنگ میکردند و عقب میایستادند تا او را ببینند و وقتی به رکوع میرفتند میان دستهایشان را باز میکردند تا از زیر کتف خود نگاه کنند. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود(2).

میگویم: بر این اساس آیه از اسرار قوم خبر داده است.

کلام حق تعالی «وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ» نسخ را منظور دارد، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ» جمله اعتراضی در میان سخن است بدین معنا که خداوند به آنچه که از ناسخ و منسوخ نازل میکند داناتر است و نیز به آنچه که برای سخت کردن یا آسان کردن امور به خاطر مصلحت بندگان نازل میکند داناتر است. این توبیخی است برای کافران چراکه گفتند: « إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ» و «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ» یعنی حقیقت قرآن و فایده نسخ را.

1- . مفاتیح الغیب 5: 182

2- . مفاتيح الغيب 5: 264

در کشاف درباره کلام حق تعالی «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» آمده: یعنی جبرئیل، روح به «قدس» به معنای پاکیزه اضافه شده، یعنی روح مقدّس، «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی تا آنان را با نسخ بیازماید تا اگر گفتند این سخن حقی است که از جانب پروردگارمان آمده، به ثابت قدمی آنان در دین حکم شود(1).

رازی درباره کلام حق تعالی «إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» میگوید: درباره منظور آنان از این بشر اختلاف نظر هست. گفتهاند منظورشان بنده بنی عامر بن لوی به نام یعیش بوده که کتب پیشینیان را میخوانده است. نیز گفتهاند منظورشان عداس غلام عتبه بن ربیعه بوده و نیز گفتهاند بنده بنی حضرمی بوده که کتابهایی داشته و نامش خیر بوده است. قریشیان میگفتهاند بنده بنی حضرمی به خدیجه آموخته و خدیجه به محمد آموخته است. همچنین گفتهاند مردی نصرانی بوده به نام بلعام با زبان غیرعربی که در مکه میزیسته و گفتهاند ابن میسره بوده که به زبان رومی سخن میگفته و باز گفتهاند منظورشان سلمان فارسی بوده است.

کلام حق تعالی «لِسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ» یعنی این کلام را به او نسبت میدهند، «أَعْجَمِيٌّ». ابو الفتح موصلی گفته ترکیب «ع ج م» در زبان عرب برای ابهام و پنهان کردن وضع شده که متضادّ بیان است. به دانه مویز «عجم الزبیب» گفتند چون در آن پنهان شده و به چهارپایان «عجماء» گفتند چون درونیات خود را بیان نمیکنند. سپس عرب هر کس را که زبان آنان را نمیدانست و به زبان آنان سخن نمیگفت «اعجمی» نامید. فراء و احمد بن یحیی گفتهاند «اعجم» کسی است که در زبانش «عجمه» یعنی گنگی و نارسایی باشد هر چند از عرب باشد، مگر ندیدهای به زیاد، هر چند عرب بود، گفتند «زیاد اعجم» چون در زبانش «عجمه» بود. و اما تقریر پاسخ؛ بدان که چون گفتیم قرآن به سبب فصاحتی که در لفظ دارد معجزه است، انگار آیه میگوید فرض کن پیامبر صلّی الله علیه و آله معانی را از آن اعجمی گرفته، اما قرآن به سبب فصاحتی که در الفاظ دارد معجزه است، یعنی حتی اگر فرض شود آنان راست میگویند که محمد صلّی الله علیه و آله این معانی را از آن

1- . کشّاف 2: 495

مرد گرفته باز این خللی در مقصود وارد نمی‌کند زیرا قرآن به سبب فصاحت لفظی‌اش معجزه است(1).

رازی درباره کلام حق تعالی «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ» می‌گوید: در این باره وجوهی هست:

اول اینکه یعنی اگر آن معجزه‌ها پدید آید اما باز آنها ایمان نیاورند و همچنان بر کفر خود مصرّانه بر جا بمانند، در آن هنگام مستوجب عذاب ریشه‌برکن می‌شوند که چنین عذابی بر این امت روا نیست، زیرا خداوند متعال می‌دانست که از میان آنان عده‌ای یا خودشان و یا فرزندانشان ایمان خواهند آورد، از این رو خداوند متعال خواسته‌هشان را برآورده نساخت و آن معجزه‌ها را پدید نیاورد. ابن عباس روایت کرده که اهل مکه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواستند که کوه صفا را به طلا تبدیل کند و کوه‌ها را از بین ببرد تا آنها در آن اراضی کشت و کار کنند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خداوند متعال چنین درخواستی کرد، آنگاه خداوند متعال فرمود اگر می‌خواهی این کار را می‌کنم اما اگر ایمان نیاوردند همه‌شان را هلاک می‌کنم. و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود نمی‌خواهم.

دوم اینکه یعنی چنین معجزه‌هایی را پدید نمی‌آوریم چون پدارنتان آنها را دیدند و باز ایمان نیاوردند و شما نیز پیروان همانهایید و اگر شما هم دیده بودید باز ایمان نمی‌آوردید.

سوم اینکه پیشینیان چنین معجزه‌هایی را مشاهده کردند اما همه را دروغ انگاشتند، خداوند درباره شما نیز می‌داند که شما هم اگر آنها را مشاهده کنید باز تکذیبشان می‌کنید،. از این رو پدید آوردن چنان معجزه‌هایی بیهوده است و خداوند حکیم کار بیهوده نمی‌کند(2).

رازی درباره کلام حق تعالی «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ» می‌گوید: اگر بگویند فرض کن در هماوردی با قرآن عجز انسان آشکار شده اما عجز جنیان از

1- . مفاتیح الغیب 5: 350
2- . مفاتیح الغیب 5: 408

کجا معلوم است؟ همچنین از کجا معلوم این قرآن ساخته جنیان نباشد و آنها آن را بر محمد صلّی الله علیه و آله القاء نکرده باشند؟

علما سوال اول را چنین پاسخ دادهاند که عجز انسان در هماوردی با قرآن برای اثبات معجزه بودن قرآن کافی است.

و سوال دوم را چنین پاسخ دادهاند که اگر چنین بود در حکمت خداوند واجب میبود که آن تلبیس را آشکار سازد و چون چنین نکرده این بر عدم وقوع این امر دلالت دارد(1).

وی درباره کلام حق تعالی «وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً» میگوید: گفتیم که هر چیز نخست باید در ذات خود کامل باشد تا سپس چیز دیگر را کامل کند و کلام حق تعالی «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً» اشارهایست به کامل بودن قرآن در ذات خود و کلام حق تعالی «قَيِّماً» اشارهایست به کاملساز بودن قرآن، زیرا «قیّم» عبارت است از برپادارنده منافع دیگری.

در نفی «عِوَج» و کژی از قرآن نیز وجوهی هست:

اول نفی تناقض از آیات قرآن.

دوم اینکه هر آنچه خداوند درباره توحید و نبوت و احکام و تکالیف در قرآن ذکر کرده حق و صادق است و البته در هیچ مورد از اینها هیچ خللی وجود ندارد.

سوم اینکه انسان انگار از عالم غیب خارج شده و رو به سوی عالم آخرت و پیشگاه خداوند جلیل دارد و این دنیا همچون پُلی است که بر راه عالم قیامت ساخته شده تا وقتی مسافر بر آن فرود آمد به امور مهمی که در این سفر واجب است بپردازد و سپس از آن به سوی عالم آخرت رخت بربندد. پس هر چه او را از دنیا سوی عالم آخرت و از جسمانیات سوی روحانیات و از خلق سوی حق فرابخواند، همان راه مستقیم است و هر چه او را از عالم آخرت به سوی دنیا فرابخواند راه کژ است، و قرآن لبریز از دعوت آدمی از خلق به سوی حق و از دنیا به سوی آخرت و

1- . مفاتيح الغيب 5: 441

از لذات شهوانی جسمی به سوی روشنیجویی از انوار صمدی است. پس ثابت شد که قرآن از کژی و انحراف و ناحق مبرّا است(1).

بیضاوی درباره کلام حق تعالی «وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی» میگوید: یعنی سعی کردند سخنشان پنهان بماند که «هَلْ هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»، آنها بشر بودن پیامبر صلّی الله علیه و آله را دلیلی بر دروغگویی حضرت در ادعای رسالت دانستند چون ادعا داشتند که فقط فرشته میتواند فرستاده خدا باشد و از این استدلال نتیجه گرفتند که هر امر شگفتی پیامبر صلّی الله علیه و آله آورده، مثل قرآن، جادو است «بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ» سپس از سحر و جادو دانستن قرآن، اول به این نظر گراییدند که قرآن برآمده از خوابهای آشفته است و بعد به این نظر که قرآن کلام دروغی است که حضرت صلّی الله علیه و آله خود بافته و سپس به این نظر که قرآن سخن یک شاعر است. ظاهرا «بَل» اولی بر تمام کردن یک حکایت و شروع کردن حکایتی دیگر دلالت دارد و یا به شیوه اضراب، بر این دلالت دارد که آنان از گفتگو درباره مقام و مرتبه حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و آیات نازل شده بر ایشان به گفتگو درباره قرآن گراییدهاند، و به همین شیوه «بَل» دومی و سومی بر این دلالت دارد که آنان از احتساب قرآن به عنوان یاوههای تخیلی و آشفته به احتساب قرآن به عنوان دروغهای ساختگی از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله گراییدهاند و سپس به احتساب قرآن به عنوان سخنی شاعرانه که در گوش شنونده معانی غیرحقیقی تداعی میکند و او را به این معانی متمایل میسازد. همچنین ممکن است همه اینها از سوی خداوند متعال برای بازگویی سخنان آنان به ترتیب فاسد و تباه بودن نازل شده باشد، زیرا شعر بودن قرآن بعیدتر از ساختگی بودن قرآن است چون سرشار از حقایق و حکمت است و درونمایهای متناسب با سخن شاعران ندارد. به همین ترتیب ساختگی بودن قرآن بعیدتر از خواب و رویا بودن قرآن است چون شامل خبرهای بسیاری از غیب است که با واقعیت مطابقت یافتهاند و سخن ساختگی بر خلاف خواب و رویا اینچنین نیست و نیز بدین سبب که آنها چهل سال و اندی پیامبر

1- . مفاتیح الغیب 5: 452

صلّى الله علیه و آله را آزموده بودند و هیچگاه سخن دروغ از ایشان نشنیده بودند. به همین ترتیب خواب و رویا بودن قرآن از سحر و جادو بودن قرآن بعیدتر است زیرا قرآن از حیث خارق العاده بودن با سحر همگون است. «فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» یعنی مانند آنچه رسولان پیشین آوردهاند مثل دست سپید و عصا و شفا دادن کور مادرزاد و زنده کردن مردگان، «ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها» یعنی اهل هیچ یک از قریههایی که هلاکشان کردیم وقتی نشانههایی که خواستند عرضه شد ایمان نیاوردند، «أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ» وقتی اینها از آنها سرکشترند اگر این نشانهها را برایشان بفرستیم آیا ایمان میآورند؟ در این سخن دلیلی هست بر اینکه اگر نشانههای پیشنهادی آنان عرضه نشده به خاطر حفظ و بر جا گذاشتن خودشان بوده، زیرا اگر عرضه میشد آنها ایمان نمیآوردند و مانند پیشینیانشان مستوجب عذاب ریشهبرکن میشدند(1).

رازی درباره کلام حق تعالی «إِنْ هَذا إِلَّا إِفْكٌ افْتَراهُ» میگوید: کلبی و مقاتل گفتهاند این آیه درباره نضر بن حارث نازل شد. او همان کسی بود که گفت «وَ أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» و منظورش عامر بنده حُوَیطب بن عبدالعزی و یسار غلام عامر بن حضرمی و جبیر بنده عامر بود. این سه نفر از اهل کتاب بودند و تورات میخواندند و از آن سخنانی نقل میکردند. چون آن سه اسلام آوردند و پیامبر صلّی الله علیه و آله متعهد آنان شد، به همین خاطر نضر آن حرف را زد و خداوند متعال به این شبهه چنین پاسخ داد: «فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً» همین قدر پاسخ کافی بود، چون هر انسان عاقلی میدانسته که پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را در برابر قرآن، که در نهایت فصاحت بود، به مبارزه طلبید و آنان بسیار کوشیدند تا امر حضرت را باطل کنند آنچنان که در این راه به گفتن سخنانی نیازمند شدند که این آیه وصف کرده، پس اگر میتوانستند با قرآن هماورد شوند بی شک این کار را میکردند و این کار آنان را بهتر به هدفشان میرساند تا اینکه بخواهند حرفهایی از جنس آنچه در آیه و آیات دیگر آمده بزنند. اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله در ارائه قرآن از دیگران یاری

-1 . أنوار التنزيل 2: 75- 76

گرفته پس آنها نیز میتوانند از دیگران یاری بگیرند، زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله در شناخت زبان و توانایی در بیان همانند آنها بوده است، پس اگر در چنین شرایطی این کار را نکردند معلوم میشود که قرآن در نهایت فصاحت است و به حدّ اعجاز رسیده است. وقتی پیشتر این دلالت بارها و بارها در قرآن آمده و دیگر جایی برای چنین سوالهایی نگذاشته، پیداست که تکرار این سوال پس از ذکر آن جز پشتکار در جهل و دشمنی نیست! به همین خاطر خداوند در پاسخ بسنده کرده که بفرماید: «فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً». شبهه دوم آنها همان بود که حق تعالی فرمود: «وَ قالُوا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی آنچه پیشینیان نگاشتهاند همچون داستانهای رستم و اسفدیار، «اكْتَتَبَها» یعنی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله آنها را از اهل کتاب رونویسی کرده، یعنی از عامر و یسار و جبیر. «اکتتب» در اینجا یعنی یعنی دستور داد تا برایش نوشته شود، همچنان که وقتی به حجامت و خون گرفتن امر شود میگویند «احتجم» و «افتصد». «فَهِيَ تُمْلى عَلَيْهِ» یعنی او کتاب خود را بر محمد القا میکند تا او به خاطر بسپارد «بُكْرَةً وَ أَصِيلًا» ضحاک گفته یعنی او برایتان چیزهایی را املا میکند که وی صبح و شب بر او املا میکند. اما حسن گفته این پاسخ خداوند متعال به سخن آنهاست انگار میفرماید این آیات دم به دم با وحی بر او املا میشود پس چگونه به افسانههای پیشینیان نسبت داده میشود؟ ولی همه مفسران بر این نظرند که این سخن از آن قوم بوده و آنگاه خداوند متعال پاسخ داده: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ» تا پایان آیه. تقریرش همان است که پیشتر گفتیم پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را به مبارزه طلبید و عجزشان آشکار شد، چون اگر حضرت از کس دیگری یاری گرفته بود آنها هم باید از دیگران یاری میگرفتند اما وقتی درماندند ثابت شد که قرآن وحی و کلام خداوند متعال است، از این رو فرموده: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» زیرا کسی که توانسته الفاظ قرآن را چنین ترکیب کند بایست از همه مسائل، چه آشکار و چه پنهان، آگاه باشد. «وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» زیرا قرآن دربردارنده احکامی است که منافع بندگان و نظام هستی اقتضا میکند، بنابراین تنها از جانب کسی میتواند باشد که از همه مسائل آگاه است. همچنین زیرا قرآن انواع علوم را در بر دارد و این تنها از

جانب کسی میتواند باشد که از همه مسائل آگاه است. و نیز به دلیل وجوه دیگری که پیشتر درباره اعجاز قرآن گفتیم(1).

رازی درباره کلام حق تعالی «لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً» میگوید: این پنجمین شبهه منکران نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بود. اهل مکه گفتند: میپنداری از جانب خدا فرستاده شدهای؟ پس چرا قرآن را یکجا برای ما نمیآوری همچنان که تورات یکجا بر موسی و انجیل یکجا بر عیسی و زبور یکجا بر داوود نازل شد؟ آنگاه خداوند در پاسخشان فرمود: «کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ» که توضیحش وجوهی دارد:

اول اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله از اهل قرائت و کتابت نبوده، پس اگر قرآن یکجا بر ایشان نازل میشد ثبت نمیشد و امکان خطا و اشتباه بر حضرت میرفت.

دوم اینکه چه بسا کسی که کتاب نزدش هست به کتاب اتکا کند و در حفظ و نگهداری تساهل کند، پس خداوند متعال کتاب را یکباره به حضرت عطا نکرد بلکه آن را همچون یک وظیفه بر ایشان نازل کرد تا آن را بیشتر و بهتر حفظ کند و اینچنین از تساهل و کمکاری دور باشد.

سوم اینکه اگر خداوند کتاب را یکجا نازل میکرد همه شرایع به یکباره بر خلق فرود میآمد و این برایشان سنگین میبود، لا جرم تکالیف اندک اندک نازل شد تا تحمل آن آسانتر باشد.

چهارم اینکه وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله جبرئیل را دم به دم میدید قلب حضرت از دیدار او استوار میشد و اینگونه برای صبر در برابر پیامدهای نبوت و تحمل آزار قوم و مجاهدت قویتر میشد.

پنجم اینکه در قرآن شرط اعجاز لحاظ شد و با اینکه قطعه قطعه میآمد معجزه بودنش ثابت شد، پس اگر هماوردی با قرآن برای بشر مقدور بود باید آنها همانند قرآن را قطعه قطعه میآوردند.

1- . مفاتیح الغیب 6: 302- 303

ششم اینکه قرآن بر حسب سوالهای آنان و وقوع رویدادها برای آنان نازل میشد و بر بصیرت آنان میافزود، چون اینگونه علاوه بر فصاحت لفظ از غیب نیز خبر میداد.

هفتم اینکه قرآن قطعه قطعه و پراکنده نازل میشد و از همان آغاز امر پیامبر صلّی الله علیه و آله آنان را در برابر هر قطعه از قرآن به مبارزه میطلبید، وقتی آنها در برابر یک قطعه از قرآن درمانده شدند پس در برابر همه قرآن درماندهتر بودهاند. اینگونه در قلب حضرت ثابت شد که آن قوم بی هیچ تردید از هماوردی ناتوان هستند.

هشتم اینکه سفارت میان خداوند و پیامبران و ابلاغ کلام خدا به ایشان منصبی بزرگ است، از این رو ممکن است گفته شود اگر قرآن یکجا بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نازل میشد این منصب بر جبرئیل باقی نمیماند، اما وقتی خداوند قرآن را قطعه قطعه و پراکنده نازل فرمود این منصب والا بر جبرئیل باقی ماند تا کلام، قطعهای پس از قطعه دیگر، با آرامش و فرصت ترتیل شود.

کلام حق تعالی «عَلی قَلْبِکَ» یعنی آن را به تو فهماند و چنان در قلبت استوارش ساخت که هرگز فراموش نکنی. حرف باء در «بِلِسانٍ» یا متعلق به «الْمُنْذِرِینَ» است که یعنی تا از جمله هشداردهندگان به این زبان باشی، و یا متعلق به «نَزَلَ» است که یعنی آن را به زبان عربی نازل کرد تا به این زبان هشدار بدهی، زیرا اگر آن را به زبان غیرعربی نازل میکرد آنها میگفتند ما با چیزی که نمیفهمیم چه کنیم؟!

در کلام حق تعالی «وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» احتمال میرود منظورش این اخبار به طور خاص باشد و یا وصف قرآن یا وصف حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و یا منظورش وجوه حذردادن و ترساندن است.

«أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً» حجتی دیگر بر نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله است، بدین تقریر که جماعتی از علمای بنی اسرائیل اسلام آوردند و به جاهایی از تورات و انجیل تصریح کردند که وصف و نعت رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آنها

آمده بود. در آن اوان مشركان قريش نزد يهوديان ميرفتند درباره اين اخبار از آنان ميپرسيدند و اين دلالتى آشكار بر نبوت حضرت بود(1).

ميگويم: كلام حق تعالى «لا يُؤْمِنُونَ بِهِ» خبر دادن از ايمان نياوردن آن تكذيبگران و ستيزهجويان است و همچنين «عَسى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ» كه يعنى در پى شما باشد و به شما بپيوندد. اين نيز خبر دادن از رويدادى است كه به زودى در غزوه بدر بر آنان واقع شد. پيشتر گفتيم كه تعبير «اميد است» از جانب خداوند وجوب و بايستگى را به دنبال دارد.

بيضاوى درباره كلام حق تعالى «أَكْثَرَ الَّذِى هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» ميگويد: همچون تشبيه و تنزيه و احوال بهشت و دوزخ و عُزَير و مسيح(2).

رازى درباره كلام حق تعالى «لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ» ميگويد: گفتهاند منظورش مكه و بازگشتن پيامبر صلّى الله عليه و آله به آنجا در روز فتح است. نكره آورده شده تا مضمون بزرگداشت را برساند، زيرا در اين ماجرا براى پيامبر صلّى الله عليه و آله منزلتى والا قرار داشت چون بر مكه چيره شد و اهالياش را درهم شكست و عزت اسلام را آشكار ساخت و حزب كفر را به ذلت كشيد. از آنجا كه اين سوره مكى است انگار خداوند متعال به حضرت كه در مكه به زير آزار و سلطه مكّيان بوده، وعده داده كه او از آنجا هجرت ميكند و باز برميگردد. مقاتل گفته پيامبر صلّى الله عليه و آله از غار بيرون آمد و از ترس اينكه بر ايشان دست نيابند، از بيراهه رهسپار شد، وقتى به راه بازگشت و ميان مكه و مدينه در جحفه فرود آمد و مسير مكه را ديد دلش هواى مكه را كرد و زادگاه خود و پدرش را به ياد آورد. آنگاه جبرئيل نازل شد و عرض كرد: دلت هواى ديار و زادگاهت را كرده؟ فرمود: بله. عرض كرد: خداوند ميفرمايد: «إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ» يعنى تو را به مكه بازميگرداند و بر آنان پيروز ميگرداند. اين نيز از مواردى است كه بر نبوت حضرت دلالت دارد، زيرا از غيب خبر داده و خبرش به وقوع پيوسته(3).

1- . مفاتيح الغيب 5: 366

2- . أنوار التنزيل 2: 206

3- . مفاتيح الغيب 6: 425

رازی درباره کلام حق تعالی «لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» معنایی لطیف آورده و میگوید: حتی اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله اهل قرائت و کتابت بود باز این سبب نمیشد قرآن کلام خودش باشد، زیرا همه کاتبان و قاریان زمین بر ارائه قرآن توانا نیستند، اما در این صورت برای باطلاندیشان جای شک وجود داشت. در حالی که با وضعیت پیامبر صلّی الله علیه و آله دیگر جای شکی باقی نمیماند که برای باطلاندیشان به کار افتد(1).

طبرسی درباره کلام حق تعالی «غُلِبَتِ الرُّومُ» میگوید: مفسران گفتهاند در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله فارس بر روم غلبه یافت و پارسیان بر رومیان پیروز شدند.قریشیان از این رویداد شادمان گشتند زیرا پارسیان اهل کتاب نبودند و این برای مسلمانان ناخوشایند بود، و نیز بیت المقدس برای رومیان همانند کعبه برای مسلمانان بود اما پارسیان آنها را از آنجا راندند.

اینکه میفرماید «فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» یعنی نزدیکترین سرزمین به سرزمین عرب. نیز گفته شده یعنی در پستترین زمین از سرزمین شام تا سرزمین فارس یعنی جزیره که نزدیکترین بخش سرزمین روم به سرزمین فارس بوده. نیز گفتهاند یعنی اذرعات و کسکر. «وَ هُمْ» یعنی رومیان «مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» یعنی پس از غلبه پارسیان بر آنان «سَیَغْلِبُونَ» بر پارسیان «فِی بِضْعِ سِنِینَ». این آیه نیز از مواردی است که دلالت دارد قرآن از جانب خداوند عزّ و جلّ آمده زیرا از رویداد آینده خبر داده و کسی جز خداوند عزّ و جلّ این آگاهی را ندارد. «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» یعنی چه پیش از غلبه روم و چه پس از آن، اگر بخواهد یک گروه را بر دیگری غلبه میدهد و اگر بخواهد گروه دیگر را بر آن گروه و اگر بخواهد همهشان را هلاک میکند. «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی در روزی که روم بر فارس غلبه میکند مومنان از اینکه رومیان پارسیان را از بیت المقدس بیرون کردهاند خوشحال میشوند، نه به این خاطر که رومیان بر بیت المقدس غلبه مییابند چون آنها کافرند، بلکه به سببی دیگر و آن اینکه مشرکان اندوهگین میشوند و خبر

1- . مفاتیح الغیب 6: 457

خداوند و رسولش صلّی الله علیه و آله تصدیق میشود و نیز بدین خاطر که مقدمهای برای پیروزی مسلمانان بر مشرکان میشود. «یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ» از میان بندگانش، «وَ هُوَ الْعَزِیزُ» در گرفتن انتقام از دشمنان خود «الرَّحِیمُ» در حق آفریدگانی که به سویش توبه کنند، «وَعْدَ اللَّهِ» یعنی خداوند این را وعده داده «لا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ» که رومیان بر پارسیان پیروز میشوند، «وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ» یعنی کافران مکه، «لا یَعْلَمُونَ» صحت خبری را که ما دادهایم چون خدا را نمیشناسند.

از زهری روایت شده که مشرکان با مسلمانان در مکه مجادله میکردند و میگفتند رومیان اهل کتاب هستند و پارسیان بر آنان غلبه یافتهاند، حال شما میپندارید به خاطر کتابی که بر پیامبرتان نازل شده غلبه مییابید؟ همچنانکه فارس بر روم غلبه یافته ما نیز بر شما غلبه مییابیم. آنگاه خداوند نازل فرمود: «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ» تا آنجا که «فِی بِضْعِ سِنِینَ». وی گفته: عبیدالله بن عتبه بن مسعود مرا خبر داد که ابو بکر پیش از آنکه قمار حرام شده باشد، با یکی از مشرکان شرط بست که فارسیان هفت سال غلبه دارند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: «بِضع» بر زیر عدد ده دلالت دارد، چرا چنین کردی؟ پس فارسیان نه سال بر رومیان غلبه داشتند و سپس خداوند در زمان حُدیبیه روم را بر فارس غلبه داد و مسلمانان از پیروزی اهل کتاب شادمان شدند. ابو عبدالله حافظ به اسنادی از ابن عباس روایت کرده که وی درباره کلام حق تعالی «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ» گفت: این ماجرا میان پارسیان و رومیان گذشت. فارس بر روم غلبه کرد و سپس روم بر فارس غلبه یافت. پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در زمانی با مشرکان عرب رویارو شد که روم و فارس نیز با هم رویارو شدند. خداوند پیامبر صلّی الله علیه و آله و مسلمانان همراه حضرت را بر مشرکان عرب یاری داد و اهل کتاب را بر مشرکین غیرعرب یاری داد. اینچنین مومنان از اینکه خداوند آنان را بر مشرکان و اهل کتاب را بر عجم یاری داده بود شادمان شدند. عطیه گفته: از ابو سعید خدری در این باره سوال کردم و او گفت: ما به همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله با مشرکان عرب رویارو شدیم و روم با فارس رویارو شد. خداوند ما را بر مشرکان عرب، و اهل کتاب را بر مجوسیان یاری داد و اینچنین ما از اینکه خداوند ما را بر مشرکان عرب و اهل

کتاب را بر مجوسیان یاری داد شادمان شدیم، این همان کلام حق تعالی است که فرمود: «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ». سفیان ثوری گفته: شنیدم (مقصود از آیه این است که) آنان در جنگ بدر پیروز شده‌اند. مقاتل گفته: چون مسلمانان در جنگ بدر بر کافران مکه غلبه یافتند و همچنین خداوند به رسولش صلّی الله علیه و آله خبر داد که روم بر فارس غلبه کرده، مومنان شادمان شدند. نیز روایت شده که آنان بیت المقدس را پس گرفتند. آنگاه پادشاه روم از روی شکر پیاده به سوی بیت المقدس رهسپار شد و مسیرش را چنان گلباران کردند که او بر گل راه میرفت. شعبی گفته: هنوز مدتی که ابوبکر با ابی بن خلف قرار گذاشته بود به سر نیامده بود که روم بر فارس غلبه کرد و رومیان اسبهایشان را در مدائن بستند و بنایی رومی ساختند. آنگاه ابوبکر اموال شرط را از ورثه ابی گرفت و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد تا همه را صدقه دهد. نیز روایت شده که وقتی ابوبکر خواست هجرت کند، اُبَی نزد او رفت و پسرش عبدالله بن ابی بکر را به کفالت گرفت، وقتی اُبَی خواست به جنگ احد برود عبدالله بن ابی بکر نزدش رفت و پسرش را به کفالت گرفت. اُبَی در احد زخمی شد و به مکه برگشت و بر اثر زخمی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او زده بود جان داد.

در روایتی از پیامبر صلّی الله علیه و آله آمده که ایشان فرموده: فارس یک یا دو ضربه بیشتر نزند، سپس هرگز فارس ضربهای نخواهد داشت، اما روم شاخهایی دارد که تا ابد هر شاخی از آن کَنده شود شاخ دیگری به جایش میروید(1).

کلام حق تعالی «وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی اهل تورات و انجیل و یا مطلق اهل علم.

طبرسی درباره کلام حق تعالی «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ» میگوید: قرآن زیباترین سخن است به سبب غایت فصاحت و اعجازش و نیز چون همه نیازهای مکلفین را دربردارد، نیازهایی چون آگاهسازی از ادله توحید و عدل و بیان احکام شرع و مسائل دیگر همچون اندرز و داستانهای انبیاء و انگیزش و ترساندن، «کِتاباً

1- . مجمع البیان 8: 294- 296

مُتَشابِهاً» برخی از آن مشابه برخی دیگر است و برخی از آن برخی دیگر را تصدیق میکند و هیچ اختلافی و تناقضی در آن نیست. و یا مشابه کتب پیشین خداوند است گرچه عامتر و جامعتر و سودمندتر از آنهاست. نیز گفته شده یعنی در زیبایی نظم و روانیِ لفظ و کیفیت معانی همهاش شبیه یکدیگر است. «مَثانِیَ» مثانی نامیده شده چون متضمن داستانها و اخبار و نیز احکام و مواعظ در قالبهای گوناگون بیان میباشد و نیز بارها تلاوت میشود اما به سبب زیباییِ شنیدارییاش خسته کننده نمیشود. «تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» یعنی از ترس تهدیدهای قرآن دچار لرزه میشوند، «ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللّهِ» وقتی وعدههای ثواب و رحمتش را میشنوند(1).

بیضاوی درباره کلام حق تعالی «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ» میگوید: یعنی بسیار سودمند و بی همتا و یا آنچنان دست نیافتنی که هیچ چیز سبب ابطال و تحریفش نشود. «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» امر باطل نمیتواند از هیچ جهت و جانبی و یا پیرامون اخبارهای گذشته و امور آیندهاش متعرض شود. «وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا» پاسخی است به اینکه گفتند چرا قرآن به زبان غیرعربی نازل نشده؟ «لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آیاتُهُ» به زبانی بیان شده که ما نمیفهمیم، «ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ» یعنی کلام غیرعربی برای مخاطب عربی؟! انکار به قصد تحضیض است(2).

کلام حق تعالی «فَارْتَقِبْ» یعنی آنان را در انتظار بگذار برای «یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ»، اکثر مفسران بر این نظرند که این سخن از قحطی و گرسنگی خبر میدهد که به سبب کردار بدشان گریبانگیرشان میشود و منظورش روز سختی و گرسنگی است، چون انسان گرسنه به خاطر ناتوانیِ بیناییاش فضای میان خود و آسمان را همچون دود میبیند، و یا چون هوا در سال قحطی به خاطر کمبود باران و کثرت غبار پیش مردم تیره میشود، یا چون عرب شرّ غالب و بلای چیره را دود مینامد. آنان چنان به قحطی دچار شدند که مردار و استخوانهای سگان را خوردند. نیز گفته شده این سخن اشارهایست به پیدایش دود که از شروط قیامت است

1- . مجمع البیان 8: 495
2- . أنوار التنزیل 2: 390

همچنانکه در کتاب معاد گذشت. «یَغْشَی النَّاسَ» یعنی آنان را در میان میگیرد. «هذا عَذابٌ أَلِیمٌ» تا آنجا که «مُؤْمِنُونَ» مقدّر به قولی است که حال واقع شده یعنی «إِنَّا مُؤْمِنُونَ»، پس وعده داده که ایمان عذاب را از آنان برمیگیرد. «أَنَّی لَهُمُ الذِّکْری» یعنی آنان چگونه و از کجا پند میگیرند وقتی که «وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ» که برایشان بیان می کند آنچه را که در پند گرفتن والاتر از آن (دخان) است که همان آیات و معجزات باشد ، «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» و یکی از آنان گفت این سخنان را یک اعجمی به او میآموزد که غلام یکی از اهل ثقیف است و دیگران گفتند او دیوانه است. «إِنَّا کاشِفُوا الْعَذاب» با دعای پیامبر ص، آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله دعا کرد و قحطی از میان برداشته شد «قَلِیلاً» یعنی اندکی از میان برداشته شد و یا برای زمانی اندک که همان بقیه عمر آنان باشد، «إِنَّکُمْ عائِدُونَ» یعنی پس از برداشته شدن عذاب به کفر بازمیگردید. «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری» روز قیامت و یا روز بدر را منظور دارد که ظرف زمان برای فعل است به قرینه «إِنَّا مُنْتَقِمُونَ»(1).

طبرسی میگوید: وقتی قوم رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایشان را تکذیب کردند حضرت آنان را نفرین کرد و فرمود: خداوندا سالهایی خشک چون سالهای خشکسالی یوسف علیه السلام بر اینان فرود آور. آنگاه زمین خشکید و قریشیان به گرسنگی و قحطی دچار شدند آنچنان که از فرط گرسنگی میان خود و آسمان را همچون دود میدیدند و به خورد مردار و استخوان افتادند. سپس نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای محمد! تو آمدی و ما را به صله رحم فرمان دادی اما اکنون که قوم خودت هلاک شدهاند! این شد که حضرت از خداوند متعال برای آنان درخواست سرسبزی و فراخی کرد و قحطی از آنان برداشته شد، اما دوباره سوی کفر بازگشتند. این خبر از ابن مسعود و ضحاک روایت شده است(2).

میگویم: کلام حق تعالی «سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ» از رویداد آینده خبر داده که به وقوع پیوست، و «یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ» از درون آنان خبر میدهد،

1- . أنوار التنزیل 2: 416

2- . مجمع البیان 9: 62

و «سَيَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ» از غزوه خيبر پيش از وقوعش خبر داده. اين سخن را - همچنانکه شرحش خواهد آمد- آنان در غزوه حديبيه و غزوه خيبر گفتند.

طبرسى درباره كلام حق تعالى «سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ» مى‌گويد: منظورش هوازن و حنين است. نيز گفته‌اند هوازن و ثقيف، و يا بنى حنيفه همراه با مسيلمه، و يا روميان، و يا اهل صفين همان ياران معاويه. در «سَتُدْعَوْنَ» صحيح آن است كه منظور از فراخواننده پيامبر صلّى الله عليه و آله است، زيرا از آن پس پيامبر صلّى الله عليه و آله آنها را به غزوه‌هاى بسيار و جنگ با اقوامى دلاور و سهمگين فراخواند همچون اهل خيبر و حنين و طائف و موته و تبوک و گروههاى ديگر. بنابراين برداشت اين مفهوم براى زمانِ پس از درگذشت حضرت معنايى ندارد(1).

وى درباره كلام حق تعالى «وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها» مى‌گويد: يعنى خداوند غنايم ديگرى را به شما وعده داده كه هنوز بر آنها دست نيافته‌ايد و و يا آبادى ديگرى را كه خداوند برايتان آماده كرده است يعنى مكه را. همچنين گفته‌اند منظورش همه پيروزيهاييست كه خداوند از آن پس تا به امروز نصيب مسلمانان ساخته است، نيز گفته‌اند منظورش سرزمينهاى روم و فارس است. آورده‌اند كه پيامبر صلّى الله عليه و آله گنجينه‌هاى كسرى و قيصر را به آنان وعده داد حال آنكه عرب توانايى نبرد با فارس و روم و فتح مدائن را نداشت و فرودستِ آنان بود تا اينكه به پشتوانه اسلام بر آنها توانايى يافت. «قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها» يعنى بر آنها توانايى دارد و علمش همه را در بر دارد(2).

مى‌گويم: باز در كلام حق تعالى «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِ» از غيب خبر داده شده همچنانكه تفسيرش خواهد آمد.

بيضاوى درباره كلام حق تعالى «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ» مى‌گويد: يعنى آن را از خودش ساخته است، «بَلْ لا يُؤْمِنُون» و به سبب كفر و ستيزه‌جوييشان سخن ناروا مى‌گويند، «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» مانند قرآن، «إِنْ كانُوا صادِقِينَ» در آنچه مى

ص: 274

1- . مجمع البيان 9: 115

2- . مجمع البيان 9: 123

پندارند؛ زیرا در میان آنها کسان بسیاری بودند که از فصیحان بزرگ به شمار میرفتند، آیه با تحدّی و مبارزه طلبی به حرفهایشان پاسخ داده است(1).

میگویم: کلام حق تعالی «عَذاباً دُونَ ذلِکَ» بنا بر نظر کسانی که میگویند منظورش کشتار جنگ بدر و یا هفت سال قحطی است باز از غیب خبر داده و خبرش به وقوع پیوسته است. «سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ» نیز به غزوه بدر اشاره دارد که این هم معجزه است، همچنین «وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ» و یا «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» و یا «وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً» که توضیحشان گذشت.

بیضاوی درباره کلام حق تعالی میگوید: «وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ» آنچنان که شما یک بار چنین میپندارید، «قَلِیلاً ما تُؤْمِنُونَ» یعنی وقتی صداقت و راستی پیامبر صلّی الله علیه و آله بر شما آشکار میشود از فرط دشمنی تصدیقی اندک و بیمایه میکنید. «وَ لا بِقَوْلِ کاهِنٍ» آنچنان که بار دیگر میپندارید، «قَلِیلاً ما تَذَکَّرُونَ» بسیار کم پند میگیرید و از همین رو امر بر شما مشتبه میشود. همراه ایمان از نفی شاعر بودن سخن گفته و همراه پند گرفت از نفی کاهن بودن، زیرا عدم شباهت قرآن به شعر امری واضح است که تنها انسان ستیزهجو انکارش میکند، بر خلاف ناسازگاری و تباین قرآن با کهانت، از این رو بر یادآوری احوال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و معنای ناسازگار قرآن با شیوه و سخنان کاهنان درنگ میکند(2).

«فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ» یعنی پس از قرآن «یُؤْمِنُونَ» وقتی به قرآن ایمان نمیاًوردند در حالی که در ذاتش معجزه است و دلایل روشنگر و معانی والا در بر دارد(3).

میگویم: در کلام حق تعالی «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» کوثر در صیغه فَوعَل برای مبالغه در کثرت است و مقصود از آن کثرت در علوم و معارف و فضائل و اخلاق والا و آداب نیکو و خاندان پاک و اوصیاء و علما و پیروان و امت و درجات اخروی و شفاعت که آنچه در این میان مربوط به دنیاست آشکارا متحقق شده و این هم معجزه است.

1- . أنوار التنزیل 2: 470

2- . أنوار التنزيل 2: 546
3- . أنوار التنزيل 2: 577

کلام حق تعالی «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» بنا به روایتی از ابن عباس درباره عاص بن وائل سهمی نازل شده است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت از مسجد بیرون میآمد که در کنار باب بنی سهم به او برخورد. آن دو ایستادند و با هم سخن گفتند. برخی از سران قریش که در مسجد نشسته بودند وقتی عاص وارد مسجد شد به او گفتند: با چه کسی صحبت میکردی؟ گفت: با آن مرد ابتر (بیتبار). چراکه پیشتر عبدالله پسر رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خدیجه درگذشته بود و آنها به کسی که پسر نداشت «ابتر» میگفتند و از این رو وقتی پسر پیامبر صلّی الله علیه و آله درگذشت قریشیان حضرت را ابتر و صُنبور (بی کس و کار) نامیدند.

در این آیه نیز معجزهای هویدا هست و نیز در تمام سوره تبت که بر ایمان نیاوردن ابو لهب و همسرش دلالت داشت و خبری داد که درستیاش ثابت شد. این نیز از جمله معجزههاست.

روایات:

1. تفسیرقمی: «وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ» یعنی در شک «وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ» یعنی همان کسانی را که به جای خداً میپرستیدند و فرمانبرشان بودند(1).

2. تفسیر قمی: «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ» این آیه پس از جنگ بدر نازل شد. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جنگ بدر بازگشت به انجمن بنی قینقاع رفت که در بازاری به نام نَبَط بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد آنان رفت و فرمود: ای جماعت یهود! حال که دیدید چه به سر قریشیان آمد، با اینکه آنها انبوهتر و مجهزتر و توانمندتر از شما بودند، پس به اسلام درآیید. گفتند: ای محمد! گمان میکنی جنگ با ما همانند جنگ با قوم خودت است؟ به خدا سوگند اگر با ما روبرو شده بودی مردانی متفاوت میدیدی! آنگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا» تا پایان آیه(2).

1- . تفسیر قمی: 30

2- . تفسیر قمی: 88

3. تفسیر قمی: آیه «سَتَجِدُونَ آخَرِینَ» درباره عُیَینَه بن حِصن فزاری نازل شد. وقتی دیار آنها به خشکسالی دچار شد، او نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و با ایشان صلح کرد که در وادی «بطن نخل» اقامت گزیند و هرگز متعرّض رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشود. او منافقی ملعون بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را چنین نامید: احمقی که قومش از او اطاعت میکنند!(1)

4. تفسیر قومی: کلام حق تعالی «یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً» یعنی پیامبر صلّی الله علیه و آله اخباری را که در تورات درباره ایشان هست اما آنها را پنهان میکنید، برایتان بیان میکند و اخبار بسیار دیگری را به جا میگذارد و بیان نمیکند(2).

5. تفسیر قمی: «وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ» یعنی آیا نازل نشده است؟، «وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ» میگوید نمیدانند که اگر آن نشانه آمد و باز ایمان نیاوردند هلاک میشوند.

و در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که ایشان درباره کلام حق تعالی «إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَهً» فرمود: و در آخر الزمان نشانههایی به شما نشان خواهد داد از آن جمله جنبنده زمین (دابه الأرض) و دجّال و نزول عیسی بن مریم علیه السلام و طلوع خورشید از مغرب(3).

6. تفسیر قمی: کلام حق تعالی «مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ» تورات و انجیل و زبور را منظور دارد(4). کلام حق تعالی «وَ لِیَقُولُوا دَرَسْتَ»(5)

{تا مبادا بگویند تو درس خوانده ای.} از این قرار است که قریشیان به رسول خدا صلّی الله علیه و آله میگفتند اخباری را که برای ما میآوری از علمای یهود آموختهای و نزد آنان درس خواندهای(6).

کلام حق تعالی «قُبُلاً» یعنی آشکارا(7).

کلام حق تعالی «سَأَصْرِفُ عَنْ

1- . تفسیر قمی: 135

2- . تفسير قمی: 152
3- . تفسير قمی: 186
4- . تفسير قمی: 198
5- . انعام / 105
6- . تفسير قمی: 200
7- . تفسير قمی: 201

آیاتِیَ» یعنی قرآن را رویگردان میسازم از «الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ».(1) کلام حق تعالی «مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذابِ» درباره یهودیان نازل شد که تا ابد دولتی نخواهند داشت(2).

کلام حق تعالی «إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ» یعنی یا کاروان و یا قریشیان(3).

کلام حق تعالی «فَسَیُنْفِقُونَها» درباره قریشیان نازل شد. وقتی ضمضم نزدشان رسید و آنان را از خروج رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای گرفتن آن کاروان خبر داد اموالشان را بیرون کشیدند و آوردند و هزینه کردند و به سوی جنگ با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در بدر رهسپار شدند. سپس هلاک شدند و به جهنم رفتند و هزینهای که کرده بودند برایشان مایه افسوس شد(4).

کلام حق تعالی «یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا» درباره کسانی نازل شد که در کعبه همپیمان شدند تا نگذارند امر به بنی هاشم بازگردد و این سخنی کفرآمیز بود. سپس در گردنه در کمین رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشستند و خواستند حضرت را به قتل برسانند، این همان کلام حق تعالی است که فرمود: «وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا».(5)

کلام حق تعالی «نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ» یعنی منافقان «ثُمَّ انْصَرَفُوا» یعنی پراکنده شدند «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» یعنی چون باطل را به جای حق برگزیدند خداوند دلهایشان را از حق به سوی باطل بازمیگرداند(6). کلام حق تعالی «بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا» منظورش سخن قریشیان به رسول خدا صلّی الله علیه و آله است که گفتند قرآنی غیر از این برای ما بیاور زیرا این چیزی است که از یهودیان و نصارا آموختهای. «فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ» یعنی پیش از آنکه به من وحی شود من چهل سال نزدتان بودم و هیچ چیز برایتان نیاوردم تا آنگاه که به من وحی شد(7).

1- . تفسیر قمی: 223
2- . تفسیر قمی: 228
3- . تفسیر قمی: 236
4- . تفسیر قمی: 254
5- . تفسیر قمی: 277

6- . تفسیر قمی: 283
7- . تفسیر قمی: 285

7. تفسیر قمی: کلام حق تعالی «وَ إِذا بَدَّلْنا آیَةً مَکانَ آیَهٍ» منظورش آنجاست که وقتی آیهای نسخ میشد به رسول خدا صلّی الله علیه و آله میگفتند «أَنْتَ مُفْتَرٍ». پس خداوند پاسخشان را داد و فرمود: «قُلْ» به آنها ای محمد! «نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِ» یعنی جبرئیل.

و در روایت ابی جارود از امام محمد باقر صلّی الله علیه و آله آمده که ایشان درباره کلام حق تعالی «رُوحُ الْقُدُسِ» فرمود: منظور از روح جبرئیل است و قُدُس یعنی پاک، «لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا» یعنی خاندان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله «لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌ» یعنی زبان ابی فُهَیکه بنده ابن حضرمی که زبانی اعجمی داشت و اهل کتاب بود اما پیرو پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله شد و به ایشان ایمان آورد. آنگاه قریشیان گفتند: به خدا سوگند او دانش خود را به زبان خودش به محمد میآموزد. اما خداوند میفرماید: «وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ».(1)

8. تفسیر قمی: در کلام حق تعالی «وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً * قَیِّماً» تقدیم و تأخیر صورت گرفته زیرا یعنی کسی که کتاب را راست و درست بر بندهاش نازل کرد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد، پس کلمهای را بر کلمهای مقدم کرده است(2).

9. تفسیر قمی: امام جعفر صادق درباره کلام حق تعالی «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ» فرمود: اگر قرآن بر غیر عرب نازل میشد، عرب به آن ایمان نمیآورد، حال آنکه بر عرب نازل شد و غیر عرب به آن ایمان آورد(3).

10. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم درباره کلام حق تعالی «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ» میگوید: این سخن عطف است به آنجا که خداوند متعال در سوره فرقان فرموده: «فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً». خداوند به آنان پاسخ داد و فرمود: چگونه ادعا میکنند آنچه را قرائت میکنی و خبر میدهی از زبان کس دیگری می

1- . تفسیر قمی: 365- 366
2- . تفسیر قمی: 391
3- . تفسیر قمی: 474

نویسی حال آنکه تو «ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی شک میکردند(1).

11. تفسیر قمی: از ابو عُبَیده روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر درباره کلام خداوند متعال «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» پرسیدم. ایشان فرمود: ای ابو عبیده! این سخن تأویلی دارد که آن را کسی نمیداند «إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(2) {جز خدا و ریشه داران در دانش} یعنی امامان علیه السلام ، وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و دیگر اسلام آشکار شده بود، به پادشاه روم نامهای نوشت و پیکی نزد او فرستاد و او را به اسلام فراخواند. حضرت به پادشاه فارس نیز نامهای نوشت و پیکی نزد او فرستاد و او را به اسلام فراخواند. پادشاه روم نامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله را گرامی داشت و به پیک ایشان ارج نهاد، اما پادشاه فارس نامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله را پاره کرد و پیک ایشان را تحقیر کرد. پادشاه فارس در آن زمان با پادشاه روم در جنگ بود و مسلمانان دوست داشتند پادشاه روم بر پادشاه فارس غلبه کند و بیشتر طرفدار پادشاه روم بودند تا پادشاه فارس. وقتی پادشاه فارس بر پادشاه روم غالب شد این بر مسلمانان تلخ آمد و اندوهگین شدند. آنگاه خداوند نازل فرمود: «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» یعنی پاشاه فارس در نزدیکترین سرزمین یعنی شامات و حوالیاش بر پادشاه روم غلبه یافت. و در ادامه فرمود: «مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» یعنی فارس پس از غلبه بر روم در کمتر از ده سال مغلوب خواهد شد، «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ» پیش از آنکه امر کند «وَ مِنْ بَعْدُ» پس از آنکه اراده خود را جاری سازد. برای مومنان سالهای بسیاری در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سپس در زمان امارت ابوبکر سپری شد تا اینکه در زمان امارت عمر مومنان بر سرزمین فارس غلبه یافتند. امام علیه السلام سپس فرمود: مگر به تو نگفتم این کلام یک تأویل دارد و یک تفسیر؟ -ای ابو عُبَیده- قرآن ناسخ و منسوخ دارد. مگر نشنیدهای که حق تعالی میفرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» یعنی تحقق قول او بستگی به مشیت او دارد

1- . تفسیر قمی: 497
2- . آل عمران / 7

و هرگونه که بخواهد، مقدّم و مؤخّر می دارد تا اینکه روزی حکم خداوند مبنی بر پیروزی مومنان تحقق یابد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که: «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ». (1)

کافی نیز همانند این حدیث را از ابو عُبَیده روایت کرده و بدانجا رسیده امام علیه السلام میفرماید: یعنی پاشاه فارس در نزدیکترین سرزمین یعنی شامات و حوالیاش بر پادشاه روم غلبه یافت. و «مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» یعنی فارس پس از غلبه بر روم مغلوب خواهد شد، یعنی مسلمانان بر آنان غلبه مییابند «فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ» هر که را خداوند عزّ و جلّ بخواهد. اینچنین وقتی مسلمانان با پارسیان نبرد کردند و سرزمین فارس را فتح کردند، مسلمانان از یاری خداوند عزّ و جلّ شادمان شدند. ابوعُبَیده میگوید: عرض کردم مگر خداوند عزّ و جلّ نفرموده «فِی بِضْعِ سِنِینَ» حال آنکه برای مومنان سالهای بسیاری در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سپس در امارت ابوبکر سپری شد تا اینکه مومنان در زمان امارت عمر بر سرزمین فارس غلبه یافتند. امام علیه السلام فرمود: مگر به تو نگفتم این کلام یک تأویل و یک تفسیر دارد؟ و قرآن –ای ابو عُبَیده- ناسخ و منسوخ دارد. مگر نشنیدهای که حق تعالی میفرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» یعنی تحقق قول او بستگی به مشیت او دارد و هرگونه که بخواهد، مقدّم و مؤخّر می دارد، تا این که روزی با نزول پیروزی بر مومنان حکم خداوند تحقق می یابد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که: «وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی روزی که حکم خداوند مبنی بر پیروزی تحقق می یابد(2).

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «کَبوَه» یعنی لغزش و توقف گام هنگام برخورد به چیزی ناخوشایند.

بیضاوی میگوید: در این آیه «غَلَبَت» به فتح و «سَیُغلَبون» به ضم نیز قرائت شده و معنایش چنین میشود که روم بر حومه شام غلبه یافت و مسلمانان بر آنان

1- . تفسیر قمی: 498- 499
2- . تفسیر قمی: 498- 499

غلبه خواهند یافت. نُه سال پس از نزول آیه مسلمانان با آنان جنگیدند و بخشی از سرزمینشان را فتح کردند. بر این اساس «غلب» به فاعل نسبت داده میشود(1).

میگویم: در سخن امام علیه السلام آمده که «غلبتها فارس» فارس بر روم غلبه یافت. در این باره دو احتمال هست:

اول اینکه اضافه «غلبتها» در کلام امام علیه السلام اضافه به مفعول باشد، یعنی مغلوب شدن روم به دست فارس، یا بر صیغه ماضی معلوم قرائت شود. پس در قرائت امام علیه السلام «غُلِبَت» و «سَیُغلَبون» هر دو مجهولاند و در این صورت مرکب از دو قرائت خواهد بود که این از کسی نقل نشده اما بعید نیست و نمونههای بسیار دارد.

دوم اینکه اضافه «غلبتها» به فاعل باشد و قرائت امام علیه السلام با آنچه از بیضاوی نقل کردیم هماهنگ باشد. اینچنین کلام امام علیه السلام به سه رویداد اشاره میکند: غلبه روم بر فارس در آنجا که امام علیه السلام فرموده «غَلَبَت الرومُ» و غلبه فارس بر روم آنجا که فرموده «وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» که ضمیر «هُم» و همچنین ضمیر «غلبهم» به قرینه مقام به فارس برمیگردد و اضافه در «غَلَبِهِم» اضافه به فاعل میشود، و غلبه مسلمانان بر فارس آنجا که فرموده: «سَیُغلَبون» بنا بر مجهول.

میگویم: در این سخن که (مگر خداوند عزّ و جلّ نفرموده «فِی بِضْعِ سِنِینَ») «بِضع» به کسر در لغت دلالت بر ما بین سه تا نه دارد و غلبه بر سرزمین فارس در قرن هفدهم یا آخر قرن شانزدهم هجری بوده است و بنا بر نظر مشهور میان مفسران این آیه پیش از هجرت در مکه نازل شده است. بنابراین میان نزول آیه و فتح سرزمین فارس باید شانزده سال فاصله باشد. نیز چنان که از خبر برمیآید نزول آیه پس از نامهنگاری با قیصر و کسری بوده که این بنا به نظر مشهور در سال ششم بوده و باز تفاضلش کمی بیشتر از مدلول «بِضع» میشود. آن شخص با این سوال اعتراض کرده و امام علیه السلام پاسخ داده که آیه احتمال وقوع بِداء در مدت زمان

1- . أنوار التنزيل 2: 240

را میرساند زیرا فرموده «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» یعنی خداوند میتواند امر را پیش از «بِضع» مقدّم دارد و یا پس از آن مؤخّر دارد، چنان که از تفسیر امام علیه السلام برمیآید.

12. تفسیر قمی: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ» باطل به سوی آن راهی ندارد نه از جانب تورات و نه از جانب انجیل و نه از جانب زبور، و «مِنْ خَلْفِهِ» یعنی پس از آن نیز هیچ کتابی نمیآید که آن را باطل کند. «ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ» میگوید اگر این قرآن غیرعربی بود میگفتند چگونه آن را بیاموزیم وقتی زبان ما عربی است و تو قرآنی غیرعربی برایمان آوردهای؟! از این رو خواست تا به زبان آنان نازل شود. خداوند عزّ و جلّ در این باره فرموده: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ»(1) {و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم.}(2)

13. تفسیر قمی: قریشیان گفتند: ما گرد آمدهایم تا یکدیگر را یاری دهیم و تو را بکشیم ای محمد! آنگاه خداوند نازل فرمود: «أَمْ یَقُولُونَ» ای محمد! «نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ» یعنی روز بدر وقتی شکست خوردند و اسیر شدند و به هلاکت رسیدند(3).

14. تفسیر قمی: «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» کوثر رودی در بهشت است که خداوند آن را به رسول خدا صلّی الله علیه و آله در عوض پسرش ابراهیم داد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به عمرو بن عاص و حَکَم بن عاص رسید. عمرو به حضرت گفت: ای ابا ابتر! چون در جاهلیت وقتی مرد پسری نداشت او را ابتر (بیتبار) مینامیدند. عمرو سپس گفت: «اِنّی لأشنأُ محمداً» یعنی من با محمد بسیار دشمنم. آنگاه خداوند بر رسولش صلّی الله علیه و آله نازل فرمود: «إِنَّ شانِئَکَ» یعنی دشمن تو عمرو بن عاص «هُوَ الْأَبْتَرُ» یعنی بدون دین و بدون نَسَب(4).

1- . ابراهیم / 4

2- . تفسیر قمی: 594

3- . تفسیر قمی: 657

4- . تفسیر قمی: 741

15. کافی: از ابن سکّیت روایت شده که وی گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند حضرت موسی علیه السلام را با عصا و دست سپید و کاری همچون سحر مبعوث داشت و حضرت عیسی علیه السلام را با کاری همچون طبابت مبعوث داشت و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را در میان همه پیامبران با کلام مبعوث داشت؟ ایشان فرمود: وقتی خداوند حضرت موسی علیه السلام را مبعوث داشت کار غالب در میان اهل زمانهاش سحر بود، از این رو او از جانب خدا با چیزی آمد که همانندش در توانِ آنها نبود، چیزی که با آن سحرشان را باطل کرد و حجت خود را بر آنان آشکار ساخت. خداوند حضرت عیسی علیه السلام را هنگامی مبعوث داشت که بیماریهای مزمن پدید آمده بود و مردم به طبابت نیاز داشتند، از این رو او از جانب خدا با چیزی آمد که آنها همانندش را نداشتند، چیزی که با آن به اذن خدا مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا داد و حجت خود را بر آنان آشکار ساخت. اما خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را هنگامی مبعوث داشت که کار غالب در میان اهل زمانهاش خطابه و کلام بود – گمان کنم امام علیه السلام فرمود: شعر- از این رو حضرت از جانب خدا چنان مواعظ و احکامی آورد که سخن آنان را باطل کرد و حجت خود را بر آنان آشکار ساخت. ابن سکّیت در آن دم عرض کرد: به خدا سوگند هرگز کسی را همانند شما ندیدهام(1).

توضیح: در سخن امام علیه السلام «آله السحر» یعنی چیزی شبیه به آن و یا چیزی که آن را باطل میکند، که معنای نخست به قرینه «آله» دوم رساتر است.

16. عیون أخبار الرضا علیه السلام : محمد بن موسی رازی از پدرش روایت کرده که وی گفت: روزی امام رضا علیه السلام از قرآن یاد کرد و از حجت و دلالت آن و از معجزه نظمش به والایی سخن گفت و فرمود: قرآن ریسمان محکم خداوند است و دستاویز استوار او و راه والایش که رو به سوی بهشت دارد و از دوزخ رهایی میبخشد، در گذر روزگاران فرسوده نمیشود و بر سر زبانها تباه نمیگردد،

1- . اصول کافی 1: 24- 25

چراکه از برای روزگاری جز روزگاری دگر نهاده نشده است بلکه بر همه آدمیان دلیل و برهان و حجت قرار داده شده «لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».(1)

توضیح: جوهری میگوید: میگویند «غثّ لحمه یغثّ» وقتی گوشت تن کسی لاغر شود، و میگویند «غثّ حدیث القوم و أغثّ» یعنی سخن قوم تباه و فاسد شد، و میگویند «فلان لایغثّ علیه شیء» یعنی نمیگوید چیزی نامرغوب است و رهایش کند.

میگویم: در این حدیث به وجه دیگری از اعجاز قرآن اشاره شده و آن اینکه نه تنها قرآن به واسطه تکرار خواندن و شنیدن تکراری نمیشود، بلکه هر چه انسان بیشتر قرائتش را بشنود بیشتر مشتاقش میشود و این خاصیّتی است که در کلامی جز آن نیست.

17. رسول خدا صلّی الله علیه و آله دست از نکوهش خدایان مشرکان نمیکشید و پیوسته بر مشرکان قرآن میخواند. میگفتند: این شعر محمد است، کسی میگفت: نه، سخن کاهنانه است و دیگری میگفت: نه، خطابه است. ولید بن مُغَیره پیرمردی کهنسال و از حاکمان عرب بود که مردم در امور خود او را داور میگذاشتند و نزدش شعر میخواندند و شعر برگزیده آنی بود که او برمیگزید. او پسرانی داشت که همواره در مکه بودند و ده بنده داشت که نزد هر یک هزار دینار برای تجارت بود. ولید در آن روزگار مالک «قنطار» بود و قنطار پوست گاوی بود آکنده از طلا. او از کسانی بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ریشخند میکردند. ابو جهل بن هشام که برادرزاده ولید بود، روزی به او گفت: ای ابو عبد شمس! این چیست که محمد میگوید؟ سحر است یا کهانت یا خطابه؟ گفت: بگذارید کلامش را بشنوم. نرد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت. حضرت در اتاق نشسته بود. عرض کرد: ای محمد! از شعر خود برایم بخوان. فرمود: این شعر نیست، بلکه کلام خداوندی است که پیامبران و رسولانش را با آن مبعوث میدارد.

1- . عیون أخبار الرضا: 271

عرض کرد: برایم تلاوت کن. رسول خدا صلّی الله علیه و آله برایش قرائت کرد: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ». همینکه شنید رحمان به مسخرگی گفت: سوی آن مردی فرامیخوانی که در یمامه نامش رحمان است؟ فرمود: نه، بلکه سوی خداوندی فرامیخوانم که رحمان و رحیم است. سپس قرائت سوره حم سجده را آغاز کرد و رسید به آنجا که میفرماید «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ»(1) {پس اگر روی برتافتند بگو شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم.} ولید چون این سخن بشنید تنش به لرزه افتاد و تک تک موهای سر و صورتش سیخ شد. سپس برخاست و به خانهاش رفت و نزد قریشیان بازنگشت. قریشیان به ابوجهل گفتند: ای ابو حَکَم! ابو عبد شمس به دین محمد گراییده، مگر نمیبینی دیگر نزد ما برنگشت؟ او سخن محمد را پذیرفته و به خانهاش رفته است. قریشیان از این رویداد سخت غمگین شدند. ابوجهل نزد ولید رفت و به او گفت: ای عمو! تو که ما را سرشکسته و رسوا کردی! گفت: چطور ای برادرزاده؟! گفت: به دین محمد گراییدهای؟ گفت: من به دین او نگراییدهام و بر دین قوم و پدران خود هستم، اما کلامی هنگفت از او شنیدم که تنها از شنیدنش به لرزه میافتند. ابوجهل گفت: آیا کلامش شعر است؟ گفت: نه، شعر نیست. گفت: خطابه است؟ گفت: نه، خطابه کلامی پیوسته است اما این کلامی منثور است که گرچه قطعاتش شبیه هم نیست دلپذیر است. گفت: سخن کاهنانه است؟ گفت: نه. گفت: پس چیست؟ گفت: بگذار تا در آن بیاندیشم. چون فردا شد گفتند: ای ابو عبد شمس! چه میگویی؟ گفت: بگویید سحر است چراکه دل مردم را میرباید. آنگاه خداوند متعال درباره او نازل فرمود: «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً * وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً * وَ بَنِینَ شُهُوداً»(2)

{مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار. و دارایی بسیار به او بخشیدم. و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]} تا آنجا که «عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ»(3) {[و] بر آن [دوزخ] نوزده [نگهبان] است.}

1- . فصلت / 13
2- . مدثر / 11- 13
3- . مدثر / 30

و در روایتی از ایوب بن عکرمه آمده: ولید بن مُغَیره نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و به ایشان عرض کرد: برایم قرائت کن. حضرت بر او چنین قرائت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(1).

{در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان میدهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز میدارد به شما اندرز میدهد باشد که پند گیرید.} عرض کرد: دوباره بخوان. حضرت تکرار کرد. او گفت: به خدا که این سخن بس شیرین و بس دلپذیر است، بالایش بس پُربار و پایینش بس گرانبار است، این را آدمیزاد نمیگوید(2).

توضیح: میگویند «صبأ فلان» وقتی کسی از دینی به سوی دین دیگر بیرون رود که البته همزهاش وانهاده میشود. «طِلاوه» به کسر و فتح یعنی رونق و زیبایی. «أعذق الشجر» یعنی دارای میوه و شاخ و برگ شد.

18. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدر ارجمندش علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: چگونه است که قرآن هر چه بیشتر انتشار مییابد و آموخته میشود تازهتر میگردد؟ فرمود: زیرا خداوند تبارک و تعالی آن را از برای روزگاری جز روزگاری دگر یا برای مردمانی جز مردمان دگر ننهاده است، اینچنین در هر روزگاری جدید است و تا به روز قیامت نزد هر قومی تازه و باطراوت است(3).

19. الخرائج و الجرائح: روایت شده که ابن ابی العوجاء همراه سه نفر از دهریون همرأی شدند تا هر یک از آنان با ربع قرآن هماوردی کند. آنان در مکه بودند و قرار گذاشتند سال آینده نتیجه هماوردیشان را بیاورند. چون سال بعد فرارسید هر سه باز در مقام گرد آمدند. یکیشان گفت: من وقتی دیدم میگوید «وَ قِیلَ یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعِی وَ غِیضَ الْماءُ»(4)

{ای زمین آب خود را

1- . نحل / 90

2- . أعلام الورى: 27- 28
3- . عيون أخبار الرضا: 239
4- . هود / 44

فرو بر و ای آسمان [از باران] خودداری کن و آب فرو کاست.} از هماوردی دست کشیدم. دیگری گفت: من نیز وقتی این سخن را یافتم که «فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»(1)

{پس چون از او نومید شدند رازگویان کنار کشیدند.} از هماوردی ناامید شدم. آنها در حال این نجوا بودند که ناگاه امام جعفر صادق علیه السلام از آنجا گذر کرد و رو به قرائت فرمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ». و هر سه مبهوت ماندند(2).

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : آن عالم والا، امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره کلام حق تعالی «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِی رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا» تا آنجا که «أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ» فرمود: هنگامی که خداوند برای کفرپیشگانی که آشکارا پیامبری محمّد صلّی الله علیه و آله را انکار می کردند و نیز برای دشمنان منافق رسول خدا صلّی الله علیه و آله که کلام محمّد صلّی الله علیه و آله را درباره برادرش علی علیه السلام نمی پذیرفتند و باور نمی کردند که محمد صلّی الله علیه و آله از جانب خداوند سخن می گوید، نشانه ها و معجزات محمّد صلّی الله علیه و آله و نیز نشانه هایی را که درباره علی علیه السلام در مکه و مدینه آشکار کرد را مثال آورد، آنان سرکش تر شدند و بیشتر گردنکشی کردند، فرمود: «وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» تا جایی که انکار می کنید محمّد صلّی الله علیه و آله رسول خداست و آن چه بر او نازل شده کلام من است، حال آن که نشانه های شگفت انگیزی در اثبات امر او برایتان نمایان ساخته ام، نشانه هایی چون ابری که در سفرهایش بر او سایه می افکند یا اجسام بی جانی همچون کوه ها و صخره ها و سنگ ها و درختان که بر او درود می فرستادند یا مصون ماندن او از شر کسانی که قصد جانش را کرده بودند و قتل آنها به دست او، یا آن دو درخت دور از هم که به هم پیوستند تا او در پشتشان بنشیند و پس از آن که نیازش برآورده گشت همچون قبل، به مکان خود بازگشتند. یا آن درختی که او فرایش خواند، پس اجابت کرد و سر به زیر و رام به سوی او به راه افتاد و سپس به آن فرمان داد که بازگردد، پس گوش به حرف و

1- . یوسف / 80
2- . الخرائج: 242

فرمان بر به جای خود برگشت؛ «فَأْتُواْ» ای گروه قریش و یهود و ای گروه دشمنان که اسلام آورده اید اما از آن سرباز می زنید! و ای گروه فصیحان و بلیغان و سخنوران! «سُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» مانند محمّد ص، مردی از میان شما که خواندن و نوشتن نمی دانست و درسی نخواند و در جهان رفت و آمدی نکرد و نزد کسی دانشی نیاموخت و شما از او چه در وطن بود و چه در سفر با خبر بودید و چهل سال بدین سان بر او گذشت و سپس به ناگاه، صاحب کامل ترین دانش ها از دانش اولین انسان ها گرفته تا دانش آخرین آنها شد. حال اگر در این آیات شک دارید همچون این مرد، همانند این کلام را بیاورید تا ثابت شود که او چنان که می پندارید دروغ می گوید، چرا که اگر کسی جز خدا چیزی داشته باشد، در میان آفریدگان او کس دیگری نیز باشد که همانند آن چیز را داشته باشد، پس ای جماعت کتاب خوان یهودی و نصرانی اگر در قوانین دینی که محمّد صلّی الله علیه و آله برایتان آورده تردید دارید و در این که او سرور اوصیا برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقام وصی خود منصوب کرده شک دارید، حال آن که او معجزات خود را برایتان آشکار کرد و دیدید که گوشت مسموم کتف گوسفند با او حرف زد، یا گرگ با او سخن گفت، یا چوب منبر از شوق او به صدا درآمد، یا خداوند خطر سمی را که یهودیان در غذایشان ریخته بودند از او دفع کرد و این بلا را به خودشان بازگرداند و با آن هلاکشان کرد، و یا غذای کم را بر ایشان زیاد کرد «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» یعنی از دیگر کتاب های آسمانی مثل قرآن از جمله تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتاب های چهارده گانه. اما شما در هیچ یک از دیگر کتاب های خداوند متعال سوره ای را همچون یک سوره از این قرآن نمی یابید؛ پس ای جماعت یهودی و مسیحی، چگونه کلام محمّد صلّی الله علیه و آله کلام خود اوست وقتی از دیگر سخنان و کتاب های خداوند برتر است؟

سپس به آن جماعت فرمود: «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» ای بت پرستان! بت هایی که می پرستید را فراخوانید و ای نصرانی ها و یهودیان شیطان های خود را فراخوانید و ای کسانی که در میان مسلمانانید و نفاق می ورزید رفیقان بی دین خود، همان دشمنان خاندان محمّد صلّی الله علیه و آله و دیگر یارانتان را فراخوانید، تا در

آن چه می خواهید یاریتان کنند. «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» که محمّد صلّی الله علیه و آله این قرآن را از جانب خود و از زبان خود آورده و خدای عزّ و جلّ آن را بر او فرو نفرستاده و آن چه در برتری علی علیه السلام بر همه امّت خود بیان کرده و اداره امورشان را به او سپرده به فرمان خداوندی که بهترین داوران است، نمی باشد.

سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ» یعنی ای ستیزه جویان با حجت های پروردگار جهانیان، اگر نیاورید «وَلَن تَفْعَلُواْ» یعنی هرگز نخواهید توانست چنین کنید «فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» هیزم آن انسان و سنگ باشد، شعله ور شود و دوزخیان را عذاب کند. «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» کسانی که کلام خدا و پیامبرش را دروغ می شمارند و با حضرت علی علیه السلام ولی او و وصی او و آتش دشمنی می افروزند. پس بدانید که از آوردن چنین سوره ای ناتوانید؛ چراکه این کتاب از سوی خدای متعال است و اگر از سوی آفریدگان او بود یارای ستیز با آن را داشتید. پس از آن که در مقابل سرزنش قرآن و مبارزطلبی آن ناتوان شدند، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» [بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند]. (1)

امام سجاد علیه السلام درباره کلام حق تعالی فرمود: «وَإِن كُنتُمْ» ای بت پرستان و یهودیان و دیگر ستیزه جویانی که قرآن محمّد صلّی الله علیه و آله را انکار می کنید و نمی پذیرید که او برادرش علی علیه السلام را برتری داد، او را که برترین ارجمندان و ارجمندترین جهادگران است و در یاری پرهیزکاران و سرکوب گناهکاران و نابود کردن کفرپیشگان و گستراندن دین خدا در بین جهانیان هیچ همتایی ندارد. «وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» تا پرستش بت ها را به جای خدا براندازد و از دوستی دشمنان خدا و دشمنی دوستان او باز دارد و شما را بر آن دارد که از برادر رسول خدا پیروی کنید و او را امام گیرید و باور داشته باشید که او

1- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكری عليه السلام 4: 58- 59

چنان ارجمند و برتر است که خدای عزّ و جلّ هیچ ایمانی را بدون او و هیچ طاعتی را بدون ولایت او نمی پذیرد؛ و می پندارید که محمّد آن کتاب را از خود درآورده و به خداوند نسبت می دهد، پس اگر چنین است که شما می پندارید «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»، یعنی همانند محمّد، او که بی سواد بود و هیچ گاه نزد با سوادان آمد و شد نداشت و نزد هیچ کس شاگردی نکرد و دانشی نیاموخت. کسی که از او چه در وطن بود و چه در سفر، باخبر بودید و هرگز شما را به سوی دیاری دگر ترک نگفت مگر این که گروهی از شما از حالش باخبر و از اخبارش آگاه بود. سپس این کتاب را با چنین شگفتی هایی برایتان آورد. اگر چنان که می پندارید این کتاب کلام خودش باشد، شما فصیحان و بلیغان و شاعران و ادیبانی هستید که در هیچ دین و امّت دیگری همانندی ندارید و اگر او دروغگو باشد، زبانش زبان شما و جنسش جنس شما و سرشتش، سرشت شماست. از این رو، نبرد با کلام او برایتان ممکن خواهد بود؛زیرا گروهی چون شما میتوانید کلامی بهتر از آن و یا مثل آن بیاورید؛ چرا که اگر چیزی از سوی بشر و نه از سوی خداوند آمده باشد، به حتم انسانی دگر نیز خواهد توانست چیزی همانند آن بیاورد. پس همانند این کلام را بیاورید تا مرتبت آن را بشناسید و در احوالتان به دیگر همتایان خود بپیوندید، بدون شک ادعایتان ناروا و دروغی است که به خدای متعال می بندید. «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» کسانی که می پندارید بر حقانیت شما و همانندی کلامتان با کلام محمّد ص، گواهی می دهند و گواهان شما آنانند که می پندارید نزد پروردگار جهانیان به عبادت های شما گواهی می دهند و نزد او برای شما شفیع می گردند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در سخن خود که می گویید محمّد ص، آن کتاب را از خود درآورده است.

سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ» کاری که شما را در آن به مبارزه طلبیدم «وَلَن تَفْعَلُواْ» یعنی هرگز آن کار از شما بر نمی آید و توان آن را ندارید؛ پس بدانید که شما یاوه گویید و محمّد راستگوی امانت داری است که برای پیام آوری پروردگار جهانیان برگزیده شده و توسط «جبرئیل» روح الامین و برادر خویش، امیر مؤمنان و سرور اوصیا علی علیه السلام تأیید شده است. آن چه را که از امر و نهی خدای متعال، برایتان باز می گوید و آن چه را که در فضیلت علی علیه

السلام وصی و برادر خود، نزدتان بیان می کند تأیید کنید «فَاتَّقُواْ» از آن عذاب «النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا- یعنی هیزم آن- النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سنگ زاج که داغ ترین چیزهاست «أُعِدَّتْ» آن آتش «لِلْکَافِرِینَ» به محمّد صلّی الله علیه و آله و گله مندان به پیامبری وی و آنان که علی علیه السلام را از رسیدن به حقش باز می دارند و از پذیرفتن امامت او سرباز می زنند(1).

توضیح: بدان که این خبر نیز دال بر آن است که ضمیر در «مِثلِه» به پیامبر صلّی الله علیه و آله و قرآن برمیگردد و بر حسب بطون آیه شریفه منظور خداوند متعال هر دو میباشد.

21. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : «الم * ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ» قریشیان و یهودیان قرآن را دروغ پنداشتند و گفتند: این سحری است آشکار که محمّد از خود ساخته است. خداوند متعال در پاسخشان فرمود: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ»؛ یعنی ای محمّد! کتابی که بر تو نازل کرده ام پرداخته ی حروف جداگانه ای همچون الف و لام و میم و بر اساس زبان و الفبای خودتان است؛ پس به آنها بگو اگر راست می گویید از دیگر گواهان خود کمک گیرید و کلامی همچون آن بیاورید. سپس با این آیه آشکار ساخت که آنان از این کار ناتوانند: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا» سپس حق تعالی فرمود: «الم» این قرآنی که با الف و لام و میم آغاز شده کتابی است که موسی علیه السلام و دیگر پیامبران پس از او را از آمدنش خبر دادم و آنها نیز به قوم بنی اسرائیل خبر دادند که من این کتاب را همچون کتابی عزیز و عربی بر تو نازل خواهم کرد. «لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ»، «لاَ رَیْبَ فِیهِ» آنها در ظهور این کتاب هیچ تردیدی نداشتند؛ چرا که پیامبرانشان از نزول این کتاب بر محمّد، آنان را آگاه ساخته بودند. آب آن را محو نمیکند و محمّد و امّتش در همه حال آن را خواهند خواند. «هُدًى» آشکار در برابر گمراهی «لِّلْمُتَّقِینَ» کسانی که از کارهای نکوهیده پرهیز می کنند و آن چنان از

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام 4: 8

چیرگی نابخردی بر جان های خود پروا دارند که هر چه آموختنش برایشان واجب باشد بیاموزند و هر چه را خشنودی پروردگارشان در آن باشد در پیش گیرند.

امام علیه السلام میفرماید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: الف حرفی از حروف کلام خداوند متعال است. الف به الله و لام به ملک و فرمانروای توانمند چیره بر تمامی آفریدگان اشاره می کند و میم بر این دلالت دارد که او در همه کارها مجید و شکوهمند و محمود و ستوده شده است. او بر قوم یهود کلام خود را حجّت نهاد و با فرستادن موسی بن عمران علیه السلام و پیامبرانی دیگر پس از او به سوی بنی اسرائیل، با همه اقوام بنی اسرائیل عهد بست و از آنان پیمان گرفت که به محمّد عرب امّی ایمان آورند، پیامبری که در مکّه برانگیخته می شود و به مدینه مهاجرت می کند. او کتابی با خود می آورد که چند سوره اش با حروف مقطّعه آغاز می گردد. امت او آن کتاب را از بر کنند و به هنگام نشستن و راه رفتن و در همه حال آن را بخوانند و خداوند عزّ و جلّ حفظ کردنش را بر ایشان آسان می سازد. آنان علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی محمّد صلّی الله علیه و آله را هم پای او می شمارند؛ چرا که او همه دانش محمّد صلّی الله علیه و آله را از او فرا می گیرد و امامت را پس از او عهده دار می گردد و دشمنان محمّد صلّی الله علیه و آله را با شمشیر برّان خود خوار می کند و مجادله گران و ستیزه جویان را با دلایل استوارش به سکوت وا می دارد و برای ابلاغ کتاب خدا، با بندگانش به جنگ برمی خیزد و آنها را چه بخواهند و چه نخواهند به پذیرش کتاب خدا وا می دارد.

پس از این که محمد صلّی الله علیه و آله به سوی فردوس برین رخت بر می بندد، بسیاری از آنان که در ظاهر ایمان آوردند، از دین بر می گردند و تأویل آن را به کژی می کشانند و معانی آن را دگرگون می سازند و آن را به گونه ای نادرست جلوه می دهند. پس این بار علی علیه السلام در راه تفسیر قرآن به جنگ با آنان بر می خیزد و این گونه فرومایگی و پستی شیطانی که آنان را فریب داده، آشکار گردد و او رانده شود و شکست خورد.

حضرت علیه السلام فرمود: خداوند محمد صلّی الله علیه و آله را در مکه به پیامبری برانگیخت، سپس او را از مکه به سوی مدینه رهسپار نمود. خداوند قرآن را

بر او نازل فرمود و بزرگترین سوره ی قرآن را با «الم» آغاز نمود. یعنی: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ» که پیامبران پیشینم را از نزول آن بر تو ای محمّد آگاه ساختم. «لاَ رَیْبَ فِیهِ» خبری که پیامبران به مردمان روزگار خویش دادند تحقق یافت و کتابی مبارک که به دست باطل از میان نمی رود بر محمّد نازل شد. کتابی که محمّد صلّی الله علیه و آله و امتش در همه حال آن را تلاوت می کنند(1).

توضیح: چه بسا عبارت «آب آن را پاک نمیکند» ویژه قرآن باشد که به خط امیرمومنان علیه السلام است، و یا منظورش محو نشدن قرآن با آب است، و یا یعنی اگر با آب محو شود از بین نمیرود زیرا «آیاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(2)

{بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند.} همچنین در برخی نسخهها آمده «زمان آن را محو نمیکند.» که معنایش آشکار است.

22. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : خداوند در کلام خود «سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ امّ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» از علمش درباره آنان خبر داده است، کسانی که خداوند میداند «أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ».(3)

23. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله با معجزه خود آن یهودیان را خیره کرد و با دلایل گویای خود بهانه های آنها را برچید، آن چنان که در برابر نشانه آشکار او حرفی برای آنها باقی نماند و دیگر نتوانستند به خاطر معجزه اش تهمت فریب کاری به او زنند، عرض کردند: ای محمّد! ایمان آوردیم که تو رسول هدایتگر و هدایت یافته هستی، و علی برادر تو وصی و ولی توست. امّا وقتی با دیگر یهودیان تنها می شدند به آنها می گفتند: ما در ظاهر به او ایمان آوردیم تا بتوانیم شر او را از سر خود کم کنیم و فرصت یابیم تا او و یارانش را از پا درآوریم؛ چرا که وقتی باور کنند ما با آنها هستیم، ما را از اسرار خود باخبر می سازند و چیزی را از ما پنهان نمی کنند، این گونه ما دشمنانشان را از

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام : 22- 23
2- . عنکبوت / 49

3- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : 33

آنها آگاه می سازیم تا وقتی آنها در گرفتاری و تشویش افتادند و نتوانستند از خود دفاع کنند و دشمن را عقب برانند، اینان بتوانند با یاری و پشتیبانی ما، به آنها ضربه بزنند. این جماعت، دیگر یهودیان را باز می داشتند تا مبادا مردم را از نشانه ها و معجزاتی که دیده اند باخبر کنند. در این هنگام خداوند متعال به محمّد رسول خود صلّی الله علیه و آله خبر داد که اینان باورشان کژ، و دل و جانشان آلوده است و چنانند که اگر کسی به زبان آورد نشانه های محمّد و دلایل آشکار و معجزات خیره ساز او را دیده است، اینان سخنش را حاشا می کنند(1).

24. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : «قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ» وقتی خداوند متعال از زبان رسول خود محمّد ص، آن یهودیان را سرزنش کرد و بهانه هایشان را برچید و نشانه های آشکار خود را بر آنها نمایان کرد تا بدانند محمّد سرور همه پیامبران و برگزیده تمامی بندگان است و علی سرور همه اوصیا و بهترین کسی است که پس از پیامبر به جای او می نشینند و پاکان خاندان او برپا کنندگان دین خدا، و امامان بندگان خداوند عزّ و جلّ می باشند و این گونه راه بهانه های یهودیان بسته شد و دیگر نتوانستند دلیلی بیاورند یا شبهه ای بیافرینند؛ بر جای نشستند تا این که تعدادشان زیاد شد. آن گاه گفتند: ما نمی دانیم «تو چه می گویی؟»؛ اما حرف ما این است: ای محمّد ص! ما بدون تو و علی علیه السلام و اهل دین و امّت تو به بهشت راه می یابیم و شما وسیله ابتلا و امتحان ما هستید و ما اولیای بی ریای خدا و بندگان نیک او هستیم و دعای ما به درگاه خداوند مستجاب می شود و پروردگارمان هیچ یک از خواسته های ما را رد نمی کند. وقتی چنین گفتند خداوند به پیامبرش صلّی الله علیه و آله فرمود: ای محمّد! به این یهودیان بگو: «إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآَخِرَةُ» بهشت و نیک بختی آن «خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ» یعنی بدون محمّد و علی و امامان و یاران ایشان و مؤمنان این امّت و محمّد و خاندان او، وسیله امتحان شما هستند و دعایتان اجابت می گردد و رد نمی شود؛ «فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ» برای آنان که در این میان دروغ می گویند و ستیزه می جویند. محمّد و علی و خاندان

1- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكری علیه السلام : 117

ایشان می گویند: آنان اولیا خدای عزّ و جلّ هستند و نه کسانی که در این دین با ایشان مخالفت می ورزند، و دعای ایشان است که مستجاب می شود؛ پس ای گروه یهودیان! اگر چنان هستید که ادّعا می کنید، برای آنان که در این میان دروغ می گویند و با شما مخالفت می کنند آرزوی مرگ کنید. «إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» که این شمایید که راستگویید و دعایتان به درگاه خدا علیه دشمنانتان مستجاب می شود؛ پس بگویید: خداوندا! دروغگویان و ستیزه جویان ما را بمیران تا راستگویان از شرشان راحت شوند تا این گونه، حجّت شما پس از این که ثابت شد و استوار گشت بر همگان آشکار گردد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس از این سخن به آنها فرمود: هر کس در میان شما چنین آرزویی کند، هر آینه نفسش بند می آید و در جا جان می دهد. یهودیان که خود می دانستند دروغ می گویند و این محمّد و علی و مؤمنان به ایشان هستند که راست می گویند، جرأت نکردند چنین دعایی کنند؛ چرا که خوب می دانستند اگر چنین کنند، می میرند. از این رو خداوند متعال فرمود: «وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی کنند؛ چون راه آنان راه کفر به خدا و کفر به محمد، رسول و پیامبر و برگزیده او و علی، برادر و وصی وی و امامان پاک والاتبار بوده است؛ خداوند متعال فرمود: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» که آن یهودیان جرأت نمی کنند تا برای دروغگو مرگ آرزو کنند؛ چرا که می دانند دروغگو خود آنهایند. از این رو تو را فرمان داد تا با دلایل آشکار خود چشمانشان را خیره سازی و به آنها امر کنی تا دروغگو را نفرین کنند تا در نفرین ناتوان شوند و این گونه برای بیچارگان روشن شود که آنها دروغ می گویند.

میگویم: این خبر دربردارنده معجزات شگفتی است که در آن میان پدید آمده است. ما آن را به طور کامل در کتاب احتجاج آوردیم و اکنون برای پرهیز از تکرار وانهادیمش. افزون بر آن، بدان آیاتی که اخبار غیب و نهفتههای درون و اسرار در بر دارند بسیارند و اخبار مربوط به تفسیرشان نیز بسیار است که در سایر ابواب این مجلد و سایر مجلدات پراکنده شدهاند. آنچه که در این باب آوردهایم برای کسی که

از ستیزهجویی و دشمنی بر کنار باشد بسنده است و خداوند به سوی راه راست ره مینماید.

تذنیب: و در آن چند مقصد است:

مقصداول:

درباره حقیقت معجزه است که عبارت است از وقوع امری بر خلاف عادت از جانب مدّعی نبوت یا امامت هنگام رویارویی با منکران به گونهای که بر راستگویی وی دلالت کند و آنان نتوانند با او هماوردی کنند با هفت شرط:

اول اینکه کارِ خدا و یا چیزی معادل آن باشد بدیت ترتیب که بگوید معجزه من این است که دستم را روی سرم میگذارم و شما نمیتوانید این کار را بکنید، سپس چنین کند و آنان نتوانند.

دوم اینکه خارق العاده باشد.

سوم اینکه هماوردناپذیر باشد که با این شرط، سحر و شعبده خارج میشود.

چهارم اینکه مقرون به مبارزه طلبی باشد، البته تصریح به ادعا شرط نیست بلکه قرائن احوال کافی است.

پنجم هماهنگ با ادعا باشد، پس اگر وی گفت معجزه من فلان است اما کار خارق العاده دیگری کرد این دلالت بر راستگوییاش نمیکند، همچنانکه درباره کار مسیلمه نقل شده که او آب دهانش را در چاه انداخت تا آب چاه زیاد شود اما آب به زمین فرورفت و چاه خشکید.

ششم چیزی که ارائه میکند خود او را تکذیب نکند، مثل اینکه حیوانی را به سخن درآورد و او بگوید این مرد دروغ میگوید. از این کار نه تنها راستگویی وی آشکار نمیشود بلکه اعتقاد به دروغگوییاش هم زیاد میشود، بر خلاف اینکه مردهای را زنده کند و او برخیزد و وی را تکذیب کند، زیرا صحیح آن است که این کار نیز معجزه است، چون همین که او را زنده کرده معجزه است و این معجزه وی را تکذیب نمیکند بلکه این خود شخص بوده که با سخنش او را تکذیب کرده، چون او پس از زنده شدن در تصدیق و تکذیب

مختار است و بنابراین تکذیبش خللی در معجزه وارد نمیکند. اما برخی از آنان این را مطلقا اخلال در معجزه دانستهاند و

ص: 297

برخی دیگر تفاوت قائل شدهاند میان اینکه او زنده بماند یا در دم دوباره بمیرد، اینها میگویند حالت دوم اخلال است اما حالت اول نه. با این حال آنچه ما گفتیم آشکارتر است.

هفتم اینکه معجزه پیش از ادعا نباشد بلکه همزمان با آن یا مدت زمانی معمولی پس از آن باشد. مشهور این است که کارهای خارق العاده پیش از ادعای نبوت، کرامت و إرهاص یعنی بسترسازی نبوت هستند.

مقصد دوم:

نحوه دلالت معجزه بر راستگویی پیامبر یا امام است. معتزله و امامیه بر این نظرند که خلق معجزه به دست انسان دروغگو برای خداوند متعال مقدور است زیرا قدرت او عمومیت دارد، اما در حکمت خداوند این ممتنع الوقوع است، زیرا این اتفاق راستگویی دروغگو را به گمان میاندازد و چون این از جانب خداوند قبیح است، مانند دیگر امور قبیح صدروش از جانب او ممتنع است، این استدلال بر اساس علم به وجود خداوند و عمومیت علم و قدرت او همراه با امتناع صدور فعل قبیح از سوی او ثابت می شود . اما اشاعره میگویند عادت خداوند متعال بر این منوال است که به دنبال پدید آمدن معجزه، علم به راستگویی حاصل شود. پس پدید آوردن معجزه به دست انسان دروغگو گرچه عقلا ممکن است اما بدیهی است که عادتا منتفی است. پس دلالت آن عقلی نیست چون صدق از او در کاذب، تخلف دارد، بلکه همانند سایر عادیها عادی است؛ زیرا اگر کسی بگوید من پیامبر هستم سپس با اشارهای کوه را از جا درآورد و بالای سر آنها ایستاند و بگوید: اگر مرا تکذیب کنید کوه روی شما میافتد و اگر مرا تصدیق کنید میرود، آنگاه هر چه آنان اراده تصدیق کنند کوه از آنها دور شود و هر چه اراده تکذیب کنند به آنها نزدیک شود، ضرورتا معلوم میشود که او در ادعایش راستگوست و عادت به امتناع این رویداد از سوی دروغگو حکم میدهد با اینکه به سبب شمول قدرت خداوند در همه امور ممکن، وقوعش از جانب دروغگو عقلا ممکن است. در این باره مثالی آوردهاند و گفتهاند اگر مردی در حضور جمعیتی انبوه ادعا کند که من فرستاده این پادشاه به سوی شما هستم و سپس به آن پادشاه بگوید اگر من راست میگویم تو بر خلاف

عادتت از روی تختت که همیشه رویش مینشینی برخیز و آنجایی بنشین که عادت نداری، آنگاه پادشاه چنین کند، این کار پادشاه به منزله تصدیق سخن صریح آن مرد است و به قرینه حال دیگر هیچ کس در راستگویی آن مرد شکی نمیکند و این از باب قیاس غایب بر حاضر نیست بلکه باور داریم بنا به ضرورتِ عادت افاده علم میکند و این مثال برای فهم مسئله آوردیم.

مقصد سوم:

درباره بیان اعجاز قرآن و وجه آن است افزون بر آنچه گذشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله در برابر قرآن آنان را به مبارزه طلبید و بلیغان و فصیحان بزرگ از میان عربهای خالص را به ارائه یک سوره همانند قرآن فراخواند، و آنها با اینکه به اندازه شنهای فلات و ریگهای صحرا بودند و به غایت تعصب و غرور جاهلی مشهور بودند و برای فخرفروشی و رقابت و دفاع از ایل و تبار خود جان میدادند و در این راه بسیار افراط میکردند، در این هماوردی چنان درمانده شدند که به جنگ و سرکوب روی آوردند و نه هماوردی و از جانشان مایه گذاشتند، پس اگر توانسته بودند هماورد شوند بی شک شده بودند و اگر هماورد شده بودند، به سبب وجود انگیزه و نبود عوامل بازدارنده حتما برای ما نقل میشد. علم به همه این تحلیل همانند بقیه امور عادی قطعی است و جای خردهگیری با این احتمال نیست که آنها علیرغم تواناییشان این هماوردی را ترک کردهاند یا هماورد شدهاند ولی بنا به دلیلی برای ما نقل نشده مثلا به دلیل بی اهمیتی و بی توجهی و پرداختن به مسائل مهمتر.

و اما وجه اعجاز قرآن؛ جمهور عامّه و خاصّه از جمله شیخ مفید بر این نظرند که اعجاز قرآن در این است که بنا بر آنچه که فصیحان عرب با سلیقههای گوناگون و علمای همه گروهها با مهارتهای متنوع در فن بیان و احاطه بر اسلوبهای کلام اقرار میکنند، قرآن در بالاترین طبقه فصاحت و دورترین درجه بلاغت قرار دارد و افزون برآن، درباره رویدادهای گذشته و آینده و ریزهکاریهای علوم الهی و احوال مبدأ و معاد و مکارم اخلاق و ارشاد به فنون حکمت علمی و عملی و منافع دینی و دنیوی از غیب خبر میدهد و این نزد اندیشمندان آشکار و نزد متفکران هویداست. نیز گفته شده وجه اعجاز قرآن در این است که نظمی غریب و

اسلوبی شگفت بر خلاف نظم و نثر عرب در مطلعها و مقطعها و فاصلهها دارد و این نظم چنان در قرآن حاصل شده که در کلام آنها معهود نبوده و آنها در برابرش درمانده بودهاند؛ برخی از معتزله نیز بر همین نظرند و باقلانی گفته وجه اعجاز قرآن مجموع هر دو امر بلاغت و نظم غریب است، همچنین گفته شده اشتمالش بر خبر دادن از غیب است. نیز گفته شده نبود اختلاف و تناقض در عین طولانی و ممتد بودن است. سید مرتضی از ما و گروهی از عامه از جمله نظام بر این نظرند که عرب پیش از بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله بر ارائه کلامی همچون قرآن توانا بودهاند اما خداوند آنان را از هماوردی با قرآن بازداشته است؛ اما در چگونگی امر اختلاف کردهاند، نظام و پیروانش میگویند خداوند آنها را از این کار بازداشت گرچه بر آن توانا بودند بدین ترتیب که آنان را از هم آوردی منصرف کرد گرچه دلایل برانگیزاننده برایشان وجود داشت دلایلی مانند سرزنش شدن به خاطر ناتوانی و از دست دادن مقامها و منصبها و مکلّف شدن به فرمانبرداری، از آنجا که بازداشتن آنها از این کار امری خارق العاده بوده پس این یک معجزه است. سید مرتضی نیز در سخنی منسوب به وی میگوید آنها نظم قرآن را میشناختهاند و میدانستهاند چگونه کلامی برابر یا نزدیک به قرآن تألیف میشود و عادتا هر کس این دو علم را داشته میتوانسته کلامی همانند قرآن ارائه کند، اما آنها هرچه در این راه کوشیدند خداوند آن علوم را از دلهایشان برگرفت. با این همه سخن حق همان وجه نخست است.

میگویم: شیخ راوندی در بیان اعجاز قرآن و دفع شبهات وارد بر آن و بیان تفاوت میان حیله و معجزه کلامی طولانی دارد که ان شاء الله آن را در کتاب قرآن خواهیم آورد.

ص: 300

روایات:

1. قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام از پدر ارجمندش امام کاظم علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: وقتی کودکی پنج وجبی بودم روزی نزد پدرم امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ناگاه گروهی از یهودیان بر ایشان وارد شدند و عرض کردند: آیا تو پسر محمد پیامبر این امت هستی و بر اهل زمین حجتی؟ فرمود: بله. عرض کردند: ما از تورات درمییابیم که خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم و فرزندانش کتاب و حُکم و نبوت داد و مُلک و امامت را از برای آنان نهاد، همچنین درمییابیم که نبوت و خلافت و وصیت از فرزندان پیامبران درنمیگذرد، پس چرا از شما درگذشته و به کسانی جز شما رسیده و ما شما را مردانی ناتوان و مغلوب میبینیم که نمیتوانید پیمان پیامبرتان را پاس دارید؟ در آن دم اشک از چشمان امام صادق علیه السلام جاری شد و فرمود: بله، پیامبران همواره ستمدیده و مغلوب بودهاند و به ناحق کشته میشدهاند و این ظلم بوده که غالب بوده و تنها اندکی از بندگان خدا شاکر بودهاند. عرض کردند: پیامبران و فرزندانشان بدون هیچ آموزشی عالم بودهاند و با تلقین وحی صاحب علم بودهاند و این ویژگی برای امامان و خلفا و اوصیاء ایشان نیز بایسته است، آیا این به شما نیز داده شده؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ای موسی! بیا نزدیک. من جلو رفتم و حضرت دست بر سینهام کشید و فرمود: خداوندا به حق محمد و آل محمد او را با یاری خود تأیید فرما. سپس فرمود: هر چه میخواهید از او بپرسید. عرض کردند: چگونه از کودکی بپرسیم که نمیداند؟ من گفتم: به قصد آگاه شدن از من بپرسید و نه به قصد لجاجت. گفتند: ما را از آن نُه نشانهای آگاه ساز که موسی بن عمران علیه السلام آورد. گفتم:

عصا و دستی که سپید از گریبان درآورد و ملخ و شپش و قورباغه و خون و بلند کردن طور و منّ و سلوی که یکی حساب میشود و شکافتن دریا. گفتند: راست گفتی! اما از آن نشانهها که شک را از دلهای مردمان میزداید به پیامبر شما چه داده شده؟ گفتم: نشانههای بسیار، اگر خدا بخواهد برایتان میشمارم، گوش دهید و به خاطر بسپارید و فهم کنید. نخست اینکه همچنانکه میدانید پیش از مبعث پیامبر صلّی الله علیه و آله جنیان استراق سمع میکردند، اما به هنگام رسالت حضرت با پرتاب سنگ و فروریختن ستارگان رانده شدند و کهانت و سحر از کار افتاد، دیگر اینکه گرگ به سخن درآمد و از نبوت حضرت خبر داد، دوست و دشمن همه بر راستگویی و امانتداری ایشان همرأی بودند، چه در روزگار کودکی و چه در نوجوانی و چه در جوانی و چه در پیری نادان نبود و هیچ همتا و همانندی نداشت. دیگر اینکه وقتی سیف بن ذی یزن بر حبشه پیروز شد، هیئتی از قریشیان به همراهی عبدالمطلب نزد او رفتند. او درباره محمد صلّی الله علیه و آله از آنان پرسید و در وصف حضرت برایشان سخن گفت و آنان همه اقرار کردند که این وصف در محمد صلّی الله علیه و آله هست. او گفت اکنون نزدیک بعثت اوست و او در یثرب مستقر میشود و در همانجا درمیگذرد.

دیگر اینکه پیش از بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله ابرهه بن یکسوم ارتش فیل را سوی بیت الله الحرام به راه انداخت تا کعبه را ویران کند، عبدالمطلب گفت این خانه پروردگاری دارد که خودش از آن مراقبت میکند. سپس همه اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این پس از شنیدن خبری بود که سیف بن ذی یزن به او داده بود. آنگاه خداوند تبارک و تعالی «أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»(1) {بر سر آنها دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد. }و آنها را از مکه و اهل مکه دفع کرد. دیگر اینکه وقتی ابو جهل بن هشام مخزومی به سراغ حضرت که پشت دیواری خوابیده بود رفت و با خود سنگی برد تا بر سر ایشان بزند، آن سنگ به دست او چسبید.

1- . فیل / 3

دیگر اینکه مردی اعرابی چند شتر به ابوجهل فروخت و چون ابوجهل در پرداخت حق او امروز و فردا کرد او نزد قریشیان رفت و به آنها گفت مرا در کارم با ابو حَکَم یاری کنید، آنها به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله اشاره کردند که داشت در کعبه نماز میخواند و برای مسخره کردن آن اعرابی به او گفتند: نزد این مرد برو و در کارت با ابوجهل از او کمک بخواه. اعرابی نزد حضرت رفت و به ایشان عرض کرد: ای بنده خدا! مرا در کارم با عمرو بن هشام یاری کن چراکه حق مرا نمیدهد. حضرت پذیرفت و با او راهی شد و درِ خانه ابوجهل را زد. او در حالی که رنگ از رخسارش پریده بود بیرون آمد. عرض کرد: چه میخواهی؟ فرمود: حق این اعرابی را بده. او نیز پذیرفت و داد. آنگاه اعرابی نزد قریشیان آمد و به آنان گفت: خداوند خیرتان دهد! مردی که مرا به نزدش رهنمون شدید با من آمد و حقم را گرفت. وقتی ابوجهل آمد قریشیان به او گفتند: حق اعرابی را دادی؟ گفت: بله. گفتند: ما میخواستیم با فرستادن محمد تو را تحریک کنیم و آن اعرابی را دست بیاندازیم. گفت: او در خانهام را زد و وقتی بیرون آمدم گفت حق این اعرابی را بده. دیدم بالای سرش جانور مهیبی چون شتر نر دهانش را باز کرده و میگوید حقش را بده! اگر میگفتم نمیدهم بی شک سرم را میبلعید، من هم حقش را دادم. دیگر اینکه قریشیان نضر بن حارث و علقمه بن ابی مُعَیط را به یثرب نزد یهودیان فرستادند و به آن دو گفتند وقتی پیش یهودیان رسیدید درباره محمد از آنها بپرسید. آن دو رفتند و از آنها درباره حضرت محمد صلّی الله علیه و آله پرسیدند و گفتند: او را برای ما توصیف کنید. یهودیان او را وصف کردند و گفتند: از میان شما چه کسانی از او پیروی میکنند؟ گفتند: فرومایگان ما. ناگاه یکی از علمای یهود نعره کشید و گفت: این همان پیامبری است که ما وصفش را در تورات میبینیم و چنین دیدهایم که قومش بیش از همه مردم با او دشمنی میکنند.

دیگر اینکه قریشیان سُراقه بن جُعشُم را فرستادند در پی پیامبر صلّی الله علیه و آله سوی مدینه فرستادند. وقتی او نزد حضرت رسید همراه ایشان عرض کرد: این سُراقه است ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: خداوندا مرا از شرّ او کفایت کن. ناگاه پاهای اسب او در گل فرو رفت و ندا سر داد: ای محمد! از من درگذر تا

با تو عهد ببندم که خیرخواه تو باشم و با دشمنت همدست نشوم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رهایی بخش. ناگاه اسب او بیرون آمد و او به عهدش وفا کرد و از آن برنگشت. دیگر اینکه عامر بن طُفَیل و اَزیَد بن قَیس سوی پیامبر صلّی الله علیه و آله به راه افتادند و عامر به اَزیَد گفت وقتی نزدش رسیدیم من حواسش را پرت میکنم و تو با شمشیر بزنش. وقتی نزد حضرت رسیدند عامر گفت: ای محمد! با من دوست باش . فرمود: نه، تا وقتیکه بگویی هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و من رسول خدا هستم. عامر داشت به اَزیَد نگاه میکرد اما اَزیَد اصلا حواسش نبود. وقتی حال به درازا کشید او برخاست و بیرون رفت و به اَزیَد گفت: بر روی زمین هیچ کس بزدلتر از تو نیست و هیچ کس بیشتر از تو از قتل غافلگیرانه نمیترسد! به جان خودم از امروز به بعد هرگز از تو نمیترسم. اَزیَد به او گفت: عجله نکن! وقتی خواستم کاری که گفته بودی را بکنم ناگهان مردانی میان ما قرار گرفتند و دیگر کسی را جز تو ندیدم و ترسیدم تو را بزنم. دیگر اینکه اَزیَد بن قیس و نضر بن حارث همرأی شدند تا از پیامبر صلّی الله علیه و آله درباره غیب سوال کنند. نزد حضرت رفتند. ایشان به اَزیَد رو کرد و فرمود: ای اَزیَد! آیا به یاد داری که فلان روز با عامر بن طُفَیل برای چه کاری آمدی؟ و از قصدی که داشتند او را خبر داد. اَزیَد گفت: به خدا هیچ کس همراه من و عامر نبود و کسی جز فرشتگان آسمان این خبر را به تو ندادهاند، من شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدایی.

دیگر اینکه گروهی از یهودیان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و به جدم امام علی علیه السلام عرض کردند: بشتاب و برای ما از پسر عمویت اجازه ورود بگیر از او سوالی داریم. حضرت علی علیه السلام داخل شد و حضرت را آگاه ساخت. ایشان فرمود: از من چه میخواهند؟ من بندهای از بندگان خدا هستم و جز آنچه پروردگارم به من آموخته هیچ چیز نمیدانم. سپس فرمود: بگو بیایند. آنها وارد شدند. فرمود: آیا سوالی را که برایش آمدهاید خودتان میپرسید یا من برایتان بگویم؟ عرض کردند: برایمان بگو. فرمود: آمدهاید درباره ذو القرنین بپرسید. عرض

کردند: بله. فرمود: او پسری از اهالی روم بود که سپس پادشاه شد و به محل طلوع و غروب خورشید رفت. سپس در آنجا سدی بنا کرد. عرض کردند: شهادت میدهیم که همین گونه بوده است. دیگر اینکه وابصه بن معبد اسدی سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رهسپار شد و گفت درباره همه کارهای نیک و بد از ایشان خواهم پرسید. وقتی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد یکی از اصحاب به او گفت: ای وابصه از رسول خدا فاصله بگیر! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: رهایش کن! وبه او فرمود: نزدیک بیا ای وابصه! او به حضرت نزدیک شد. به او فرمود: آیا سوالی را که برایش آمدهای خودت میپرسی یا من برایت بگویم؟ عرض کرد: برایم بگویید. فرمود: آمدهای درباره کار نیک و کار بد بپرسی. عرض کرد: بله. حضرت دست بر سینه او زد و فرمود: ای وابصه! کار نیک کاری است که نفس از آن آرامش یابد، کار نیک کاری است که سینه از آن آرامش یابد و کار بد کاری است که در سینه میچرخد و در قلب بالا و پایین میشود هرچند مردم حکم انجامش را به تو داده باشند. دیگر اینکه گروهی از بنی عبد قیس نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمدند و بر ایشان وارد شدند. وقتی از محضر حضرت به درخواست خود رسیدند، ایشان به آنها فرمود: خرمایی را که از کاشت اهل خود به همراه دارید به من بدهید. هر یک از آنان گونهای از خرما به حضرت دادند. ایشان فرمود: این فلان نامیده میشود و این فلان. عرض کردند: شما خرمای سرزمین ما را بهتر از ما میشناسید؟! آنگاه حضرت سرزمینشان را برایشان وصف کرد. عرض کردند: به آنجا آمدهاید؟ فرمود: نه،، اما پیش چشمم گشوده شد و آنجا را دیدم. یکی از آنان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! این مرد دایی من است و جنون دارد. حضرت ردای او را گرفت و سه مرتبه فرمود: بیرون شو ای دشمن خدا! سپس او را راهی کرد و او شفا یافت. سپس گوسفندی پیر را نزد حضرت آوردند، ایشان یکی از گوشهای آن را میان انگشتان خود گرفت و جای انگشتان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روی گوش آن گوسفند ماند. سپس فرمود: ببریدش، این نشانه تا به روز قیامت در گوش هر چه بزاید وجود دارد. و این گونه شد که او میزاید و این نشانه در گوشهای نسل او آشکار و مشخص است.

دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله به سفری رفت و در راه به شتری برخورد که خسته شده بود و از راه مانده بود. حضرت بر صاحبانش فرود آمد و آب درخواست کرد. سپس آب را در دهان خود مزمزه کرد و در ظرف ریخت و با آن وضو گرفت و فرمود: دهانش را باز کن. آنگاه آب را در دهانش ریخت و آن آب بر سر و سینهاش جاری شد. سپس فرمود: خداوند خلاد و عامر – یعنی صاحبان شتر – و رفیقشان را به راه انداز. آنها سوار شتر شدند و آن شتر در دم آنان را پیشاپیش کاروان به راه انداخت.

دیگر اینکه شتر یکی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفر گم شد. صاحبش گفت اگر او پیامبر باشد از ماجرای شتر باخبر است. وقتی این سخن به گوش پیامبر صلّی الله علیه و آله رسید، ایشان فرمود: غیب را کسی جز خداوند نمیداند، ای فلانی! به راه بیافت که شترت در فلان جاست و افسارش به درختی گیر کرده است. او شتر را همانگونه که حضرت فرموده بود یافت. دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله بر شتری افتاده گذر کرد و آن شتر نگاهی غمگین به ایشان انداخت. حضرت فرمود: او دارد از بی مبالاتی صاحبانش در حق او شکوه میکند و میخواهد از نزد آنان برود. حضرت سراغ صاحبش را گرفت. وقتی آمد به او فرمود: آن را بفروش و از نزد خود بیرون فرست. آنگاه شتر زانو زد و نعرهای کشید و سپس برخاست و دنبال پیامبر صلّی الله علیه و آله افتاد. حضرت فرمود: از من میخواهد کارش را سامان دهم. آنگاه حضرت علی علیه السلام آن را خرید و تا به روز صفین نزد ایشان ماند. دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله در مسجد خود بود که ناگاه شتری رمیده آمد و سر بر دامان حضرت گذاشت و خرّه کشید. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: این شتر میپندارد صاحبش میخواهد او را در ولیمهای برای پسرش سر ببرد، آمده و کمک میخواهد. مردی عرض کرد: ای رسول خدا! این شتر مال فلان کس است و همین تصمیم را دارد. حضرت کسی را در پی آن مرد فرستاد و از او خواست آن شتر را قربانی نکند و او نیز اطاعت کرد. دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله قبیله مُضَر را نفرین کرد و فرمود: خداوندا بر مُضَر سخت بگیر و سالهایی خشک همچون سالهای یوسف علیه السلام بر آنان پدید آور. آن

ص: 306

ها سالها دچار قحطی شدند تا اینکه یکی از آنان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: به خدا اکنون که نزدتان آمدهام دیگر هیچ یک از اسبان ما دم نمیجنباند و هیچ کس از ما تکان نمیخورد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندا به درگاهت دعا کردم و اجابتم کردی و از تو خواستم و برایم برآورده ساختی، خدایا بارانی فریادرس و گوارا و سریع و روان و شتابان و پاک و سودمند و بیدرنگ بر ما فرو فرست. آن مرد هنوز برنخاسته بود که باران همه جا را در بر گرفت و یک هفته بر آنان بارید. آنها نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! راهها و بازارهای ما بند آمده است! پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: بر حوالی ما ببار و نه بر ما. آنگاه ابرها از مدینه روی گرداندند و رو سوی حوالی شهر گذاشتند و آنها ماهها باران داشتند. دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله پیش از بعثت همراه با گروهی از قریشیان سوی شام رهسپار شد و چون نزدیکی دیر بحیرای راهب رسیدند در فضای روبروی دیر فرود آمدند. او عالم بود و کتب را خوانده بود و در تورات دیده بود که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر وی گذر میکند و میدانست که هنگام این رویداد فرا رسیده است. او دستور داد تا قریشیان را به غذا دعوت کنند و رفت تا نشانههای پیامبر صلّی الله علیه و آله را در میان آن قوم جویا شود، اما ایشان را نیافت. گفت: آیا در قافله شما کسی به جا مانده؟ گفتند: پسری یتیم. بحیرای راهب برخاست و سر کشید. ناگهان رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دید که خوابیده بود و ابری بر او سایه انداخته بود. بحیرا به آن قوم گفت: این یتیم را فراخوانید. آنان چنین کردند. بحیرا از بالا میدید که حضرت دارد میآید و سایه ابر نیز با ایشان میآید. آنگاه آن قوم را از مقام حضرت خبر داد و گفت در میان آنان رسولی برانگیخته میشود که حال و روزی چنین و چنان دارد. از آن پس آن قوم حضرت را گرامی میداشتند و ارج مینهادند و وقتی برگشتند قریشیان را از این ماجرا باخبر کردند. در میان آن قوم بنده خدیجه بنت خُوَیلد نیز بود و چون به خدیجه خبر داد او خواهان ازدواج با حضرت شد. خدیجه بانوی زنان قریش بود و همه بزرگان و مهتران قریش از او خواستگاری کرده بودند اما نپذیرفته بود. وقتی خبر بحیرا به گوشش رسید خود را به عقد حضرت درآورد.

دیگر اینکه پیش از هجرت روزهایی در سال بود که اقوام و عشایر مکه در مکه ساکن میشدند. در آن اوان پیامبر صلّی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد تا وی به خدیجه امر کند غذایی برای ایشان بپزد. خدیجه غذا را پخت و سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام امر کرد تا وی خویشاوندان حضرت یعنی پسران عبدالمطلب را دعوت کند. حضرت چهل نفر را دعوت کرد و فرمود: ای علی! غذایی برای آنان آماده کن. امام علیه السلام غذایی آورد که به اندازه سه یا چهار نفر بود. حضرت غذا را پیش روی آنان گذاشت و فرمود: بسم الله بگویید و بخورید. حضرت و امام بسم الله گفتند اما آن قوم نگفتند. سپس همه خوردند و سیر شدند و به خانه رفتند. ابوجهل گفت: محمد چه خوب سحر کرد! با غذای سه نفر چهل نفر را سیر کرد، به خدا این سحر همتا ندارد. حضرت علی علیه السلام فرمود: پس از چند روز باز پیامبر صلّی الله علیه و آله به من امر کرد و من مجلسی دیگر همچون بار قبل فراهم کردم و سران آنها را دعوت کردم و آنها آمدند و خوردند و بازگشتند. دیگر اینکه حضرت علی علیه السلام فرمود: به بازار رفتم و یک درهم گوشت و یک درهم ذرت گرفتم و نزد فاطمه سلام الله علیها آوردم. وقتی فاطمه سلام الله علیها نان و غذا را پخت گفت کاش پدرم را نیز دعوت میکردی. من نزد حضرت رفتم و دیدم ایشان به پهلو خوابیده و درهمان حالت درازکش میفرماید پناه بر خدا از گرسنگی. عرض کردم: ای رسول خدا! ما غذایی آماده کردهایم. حضرت به من تکیه داد و با هم نزد فاطمه سلام الله علیها رفتیم. وقتی وارد شدیم فرمود: ای فاطمه! غذایت را بیار. فاطمه سلام الله علیها دیگ و نان را آورد. حضرت روی نان را پوشاند و فرمود: خداوندا به غذای ما برکت ده. سپس فرمود: تکهای برای عایشه بکِش. فاطمه سلام الله علیها کشید. سپس فرمود: تکهای برای امّ سلمه بکِش. و به همین ترتیب فاطمه سلام الله علیها کشید تا اینکه برای هر نُه زن پیامبر صلّی الله علیه و آله قرصی نان و غذا فرستاد. سپس فرمود: برای دو پسر و شوهرت نیز بکِش. سپس فرمود: بکِش و هم خودت بخور و هم برای همسایههایت ببر. فاطمه چنین کرد و باز به اندازه غذای چند روز برایشان باقی ماند و از آن خوردند. دیگر اینکه همسر عبدالله بن مُسلم برای پیامبر صلّی الله علیه

و آله گوسفندی مسموم آورد. بِشر بن بَراء نیز نزد حضرت بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله از سردست گوسفند در دهان خود گذاشت و بِشر از پایچهاش. پیامبر صلّی الله علیه و آله کمی جوید و سپس آن را از دهان خود بیرون ریخت و فرمود: به من میگوید مسموم است. اما بشر لقمه را جوید و آن را قورت داد و جان داد. حضرت کسی را به دنبال آن زن فرستاد و او اقرار کرد. به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: تو شوهر مرا و بزرگان قوم مرا کُشتی با خودم گفتم اگر او پادشاه باشد او را میکشم و اگر پیامبر باشد خداوند تبارک و تعالی آگاهش میکند. دیگر اینکه جابر بن عبدالله انصاری گفته: در روز حفر خندق دیدم مردم زمین را حفر میکنند و همه گرسنهاند. پیامبر صلّی الله علیه و آله را نیز دیدم که زمین را حفر میکرد و به شدت گرسنه بود. نزد عیالم رفتم و او را باخبر کردم. گفت: فقط این گوسفند و این مقدار کم ذرت را داریم. جابر گفت: همین را بپز. او گوسفند را ذبح کرد و شقهای از آن را پختند و بقیهاش را کباب کردند. وقتی آماده شد نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! غذایی آماده کردهام. با هر کس که دوست دارید تشریف بیاورید. حضرت دست در دست او داد و ندا سر داد: جابر شما را به غذا دعوت میکند. جابر هراسان و شرمسار نزد عیالش رفت و به او گفت: آبرویمان رفت، همه آنان را آورد. همسرش گفت: تو آنها را دعوت کردی یا پیامبر صلّی الله علیه و آله ؟ گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله . گفت: پس خودش بهتر میداند چه میکند. وقتی حضرت ما را دید امر کرد تا سفرهای بیاوریم. ایشان آن را در میان راه پهن کرد و دستور داد تا کاسههای چوبی بزرگ جمع کنیم. سپس فرمود: چه غذایی دارید؟ ایشان را آگاه کردم. فرمود: در را ببندید و روی دیگ و تنور را بپوشانید و آنگاه ملاقه بزنید و نان و گوشت بیرون آورید. آنها روی غذا را پوشاندند و همچنان کشیدند و بردند و هیچ ندیدند که غذا کم شود. تا اینکه آن قوم که سه هزار تن بودند، همه سیر شدند و سپس جابر و عیالش نیز خوردند و به دیگران نیز دادند و برای چند روز دیگرشان هم ماند. دیگر اینکه سعد بن عِباده انصاری شامگاهی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رفت و چون دید حضرت روزه است، ایشان را به همراه حضرت علی علیه السلام به غذا دعوت کرد. وقتی غذا را

خوردند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یک پیامبر و یک وصیّ، ای سعد! نیکوکاران غذایت را خوردند و روزه‌داران نزدت افطار کردند و فرشتگان بر شما درود فرستادند. سپس سعد حضرت را بر الاغی کندپا سوار کرد. حضرت روانداز روی الاغ انداخت و وقتی الاغ برگشت چنان تندپا شده بود که همپایی نداشت. دیگر اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از حدیبیه بازمیگشت. در راه ایشان آبی بود که به اندازه سیراب کردن یکی دو سوار از شکافی بیرون میآمد. حضرت فرمود هر کس زودتر از بقیه به آن آب رسید از آن نخورد. وقتی به آن آب رسید کاسه‌ای گرفت و کمی از آن آب را در دهان خود مزمزه کرد و سپس به درون آب خالی کرد. ناگاه آب جوشید و آنان هم خوردند و هم مشکهایشان را پر کردند و هم وضو گرفتند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر باقی بمانید یا برخی از شما باقی بمانند خواهید شنید که این چشمه در این وادی از بس آب دارد اطراف خود را سیراب میکند. این گذشتند و آنان شنیدند که همین طور شده است. دیگر اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از غیب خبر میداد و از رویدادهای گذشته و آینده سخن میگفت و سپس میدیدند همان شده که حضرت فرموده است. دیگر اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پس از شب معراج، صبحگاه از آنچه در سفر خود دیده بود خبر داد، عده‌ای انکار کردند و عده‌ای تصدیق کردند. آنگاه حضرت آنان را از رهگذران و بارهای خواروباری که در راه خود دیده بود خبر داد و برایشان شکل و شمایل و منازل و کالاهای آنان را توصیف کرد و فرمود کاروانی را دیده که در جلوش الاغی خاکستری در حرکت بوده و فلان روز هنگام طلوع خورشید از فلان گردنه پدیدار میشود. آنان در انتظار زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تعیین کرده بود ماندند تا ایشان را تکذیب کنند. همه آنجا جمع شده بودند که خورشید طلوع کرد، عده‌ای گفتند آن ساحر دروغ گفته اما دیگران دیدند که کاروانی با الاغی خاکستری در جلوش از راه رسید و گفتند حضرت راست گفته و این نشانه راستگویی اوست که آمده است. دیگر اینکه وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از تبوک بازمیگشت مردم که سخت تشنه بودند نزد حضرت آمدند و آب خواستند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ابوهریره فرمود: آیا آبی همراه داری؟ عرض کرد:

اندازه یک کاسه در مشک. فرمود: مشکت را بیاور. حضرت آن آب را درون کاسه ریخت و برای برکتش دعا کرد و فرمود: کسانی را که آب میخواهند صدا بزن. آنها آمدند و آب طلبیدند. حضرت همواره آب میریخت و ابوهریره به آنان آب میداد تا اینکه همه قوم سیراب شدند و مشکهایشان را نیز پُر کردند. سپس به ابو هریره فرمود: بنوش. عرض کرد: من بعد از شما مینوشم. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله نوشید و سپس ابوهریره نوشید. دیگر اینکه در روزهای حفر خندق، خواهر عبدالله بن رَواحه انصاری بر پیامبر صلّی الله علیه و آله گذر کرد. حضرت به او فرمود: کجا میروی؟ عرض کرد: این خرماها را برای عبدالله میبرم. فرمود: آنها را به من بده. حضرت خرماها را در کف دست خود ریخت و سفرهای گرفت و آنها را روی سفره پخش کرد و با پارچه رویشان را پوشانید. آنگاه برخاست و نماز خواند و ناگاه سفره پُر از خرما شد. سپس ندا سر داد: بیایید و بخورید. همه آمدند و هم خوردند و هم با خود بردند و پیامبر صلّی الله علیه و آله بقیهاش را به خواهر عبدالله داد. دیگر اینکه باری پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفر بود. همراهان حضرت سخت گرسنه شدند. ایشان فرمود: هر که با خود توشهای دارد برایمان بیاورد. یکی از آنان به اندازه یک پیمانه خرما آورد. حضرت فرمود تا پارچه و سفره بیاورند. سپس خرما را روی سفره ریخت و به پیشگاه پروردگارش دعا کرد. خداوند آن خرما را چنان زیاد کرد که آنها تا مدینه توشه داشتند. دیگر اینکه باری پیامبر صلّی الله علیه و آله از سفری برمیگشت. قومی نزد ایشان آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما چاهی داریم که تابستانها بر سرش گرد میآییم، اما زمستانها سراغ چاههای اطراف میرویم، اکنون ساکنان اطراف با ما دشمن شدهاند، به درگاه خداوند برای چاه ما دعا فرما. پیامبر صلّی الله علیه و آله از آب دهان خود در آن چاه ریخت و ناگاه آبهای ناپیدا جوشش گرفتند و آب چاه آنقدر زیاد شد که آنها دیگر نمیتوانستند کف چاه را ببینند. وقتی این خبر به مُسَیلمه دروغگو رسید او خواست همانند این کار را در چاهی قدیمی و کمآب انجام دهد. آن مرد منحوس از آب دهانش در آن چاه ریخت اما ناگهان چاه خشکید و کفش همچون کلوخ شد. دیگر اینکه وقتی قریشیان سُراقه بن جُعشُم را در پی پیامبر صلّی الله علیه و آله

فرستادند، سراقه تیری از تیردان خود به حضرت داد و به ایشان عرض کرد: شما بر چوپان های من گذر خواهی کرد، وقتی به آنان رسیدی با این تیر که نشانه من است، نزد آنان بخور و بیاشام. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد آنان رسید آنان بُزی را که حامله نبود نزد حضرت آوردند. ایشان بر پستان بز دست کشید و آن بز باردار شد و آنقدر شیر داد که همه ظرفهایشان را پُر کردند و سیراب شدند. دیگر اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله در راه بر امّ شریک فرود آمد. امّ شریک ظرفی پیش حضرت گذاشت که روغن اندکی داشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله و اصحاب ایشان همه از آن خوردند و سپس حضرت برای او از خداوند برکت طلبید و چنان شد که تا امّ شریک زنده بود از آن ظرف روغن بیرون میآمد. دیگر اینکه وقتی سوره تبّت نازل شد، امّ جمیل، همسر ابو لهب سوی پیامبر صلّی الله علیه و آله راهی شد. ابوبکر بن ابی قحافه که کنار حضرت حضور داشت عرض کرد: ای رسول خدا! این زن، امّ جمیل است، خشمناک در پی شما راه افتاده و با خود سنگی آورده تا آن را به شما بزند. حضرت فرمود: او مرا نمیبیند. امّ جمیل آمد و به ابوبکر گفت: رفیقت کجاست؟ ابوبکر گفت: هر جا خدا بخواهد. گفت: در پی او آمدهام، اگر میدیدمش با سنگ میزدمش، او مرا هجو کرده سوگند به لات وعزی من شاعری بزرگ هستم. او رفت و ابوبکر به پیامبر صلّی الله علیه و آله عرض کرد: او شما را ندید ای رسول خدا! فرمود: نه، خداوند میان من و او پردهای انداخت. و معجزه دیگر پیامبر صلّی الله علیه و آله همان کتاب والای اوست که عقلهای نگرندگان در آن را سرگشته میسازد و ویژگیهایی دارد که اگر بخواهم بگویم سخن به درازا میکشد.

یهودیان گفتند: ما از کجا بدانیم اینهایی که گفتی حقیقت دارد؟ امام کاظم علیه السلام به آنان فرمود: ما از کجا بدانیم سخنانی که شما درباره نشانههای موسی علیه السلام میگویید حقیقت دارد؟! گفتند: از آنجا که آنها را انسانهای پاک و درستکار نقل کردهاند. امام کاظم علیه السلام به آنان فرمود: پس درستیِ خبرهایی که به شما دادم را نیز از آنجا بدانید که یک کودک دارد خبر میدهد، کودکی که خداوند این دانش را به او تلقین کرده و آن را از راویان و نقل کنندگان نیاموخته است. یهودیان گفتند: شهادت میدهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و

محمد رسول خداست و شما امامان و پیشوایان و حجتهای خداوند بر آفریدگانش هستید. امام کاظم علیه السلام فرمود: در آن دم امام صادق علیه السلام جلو آمد و میان چشمان مرا بوسید و سپس فرمود: پس از من امام قائم تو هستی. از این روست که واقفیه گفتهاند امام کاظم علیه السلام زنده و قائم است. سپس امام جعفر صادق علیه السلام به آنان خلعت بخشید و هدیهها داد و آنها در حالی که مسلمان شده بودند رفتند(1).

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «غلام خماسی» یعنی پسری پنج وجبی. «رقبَه» یعنی در انتظارش ماند و «رقبَ الشیء» یعنی از آن پاسداری کرد. «ذمّه نبیّکم» یعنی پیمان او و یا حرمت او. «عنت» یعنی فساد، گناه، هلاکت و به سختی افتادن انسان . آنجا که فرموده «هنگام رسالت حضرت رانده شدند» شاید منظورش بیان شدت رانده شدن آنان باشد، و یا منظور از «هنگام رسالت حضرت» پیش از رسالت حضرت تا به هنگام ولادت را نیز در بر بگیرد، زیرا اینگونه معنایش با اخبار پیشین سازگار میشود، یعنی با اخباری که میگفتند این نشانه هنگام ولادت پیامبر صلّی الله علیه و آله پدید آمده است. «أیفع الغلام» یعنی پسربچه بزرگ شد. آنجا که فرموده «این پس از شنیدن خبری بود که سیف بن ذی یزن به او داده بود» خلاف نقل مشهور است که داستان اصحاب فیل در سال ولادت پیامبر صلّی الله علیه و آله یا پیش از آن بوده است، همچنانکه پیشتر نقل شد. لکن این نقل موثق تر است به جهت صحیح بودن روایت . همچنین می توان با تکلف این خبر از سیف بن ذی یزن را بر خبری غیر از خبری که پیشتر آمده حمل کرد، و یا در آنجا که فرموده «این وصف در محمد صلّی الله علیه و آله هست» بگوییم منظور از «وصف» وصف از طرف پدر و مادر و آثار آن حضرت است بنا بر این خبر دادن وی قبل ولادت آن حضرت بوده لکن بعید بودن این دو توجیه مخفی نیست. «ذود» یعنی سه تا ده شتر. «أعدونی» یعنی مرا یاری کنید. «لواه بحقّه» یعنی در پرداخت حق او درنگ کرد. «ساخَت قوائمه» یعنی پاهایش در زمین فرو رفت و ناپدید شد. «ما انثنی» یعنی

1- . قرب الإسناد: 132- 140

انعطافی برای او حاصل نشدو دیگر نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله برنگشت یا از عهدی که بست برنگشت. کلمه «حال» در اکثر نسخهها با حاء مهمله آمده است، شاید امر از «حالَی یُحالِی» باشد، میگویند «حالیتُه» یعنی با او مطایبه و شوخ طبعی کردم. اما در بعضی نسخهها با معجمه آمده که شاید به تشدید لام و برگرفته از «مخالّه» به معنای دوستی کردن با یکدیگر باشد، یعنی دوست و خلیل من باش.

«لا یخبر شیئا» (اصلا حواسش نبود) در اکثر نسخهها با خاء معجمه و باء موحده آمده و محتمل است به ضمّ باء باشد یعنی «لا یعلم شیئا»، البته بعید هم نیست که در اصل «لا یحیر» با حاء مهمله و یاء مثناه باشد و از «طحنتُ فما أحارت شیئا» یعنی گندم را کوبیدم اما آردی نداد، برگرفته شده باشد، در این صورت وی این سخن را به عنوان مثال آورده است، و یا در اصل با جیم و زاء معجمه باشد یعنی «لا یجیز القتل»، و یا با جیم و سین مهمله یعنی «لا یجترئ علیه» که این رساتر است. «فتک» یعنی کسی نزد دیگری برود و ببیند حواسش پرت و غافل است آنگاه بر او حمله کند و بکشدش.

سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله «فُسح لی» بنا بر مجهول یعنی برایم گشوده شد و حجابها از پیش چشمم برگرفته شد. «صار لها میسما» یعنی وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله گوش گوسفند را گرفت، جای دست حضرت بر آن ماند و دست ایشان به منزله میسم (ابزار نشانه گذاشتن) شد.

درباره آنجا که فرموده «غیب را کسی جز خداوند نمیداند» وجوهی محتمل است:

اول اینکه یعنی اگر در آغاز خبر ندادم به این خاطر بود که نمیدانستم و خداوند مرا خبر نداده بود، اما اکنون به من خبر داد.

دوم اینکه یعنی اخباری که پیامبر صلّی الله علیه و آله میدهد از جانب خداوند است تا این دلیلی بر نبوت ایشان باشد.

سوم اینکه حضرت از این که به صورت مستقل نسبت علم غیب به وی داده شود تبرّی میجوید. البته وجه دوم رساتر است.

«بصبصَ الکلبُ و تبصبصَ» یعنی دُمش را تکان داد، «تبصبص» معنای چاپلوسی نیز میدهد. «رغا البعیرُ» یعنی نعره زد. «خرخره» صدای پلنگ و گربه است که در اینجا برای صدای شتر استعاره آورده شده.

جزری درباره سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله «اللهم اشدد وطأتک علی مضر» گفته: «الوطأه» در اصل یعنی با پا لگد کردن، جنگ و کشتار را «وطأه» نامیدهاند زیرا وقتی کسی چیزی را با پا لگد میکند نهایت سعی خود را در از بین بردن و تحقیر آن چیز کرده است. از همین کلمه است حدیث «اللهم اشدد وطأتک علی مضر»، یعنی خداوندا بر مُضَر سخت بگیر. «السنه» یعنی خشکسالی. در حدیث طلب باران «ما یخطر لنا جمل» یعنی از شدت قحطی و خشکسالی شتر ما چنان ضعیف شده که دمش را نمیجنباند. میگویند «خطرَ البعیرُ بذنبِه» وقتی شتر دمش را بالا و پایین کند.

در «لَا یَتَرَدَّدَ مِنَّا رَائِحٌ» «رائح» یعنی حیوانی که به هنگام رواح (شامگاه) برایمان برکت میآورد، و یا یعنی رونده که از «راح فلان» یعنی راه رفت، برگرفته شده است. در دعای پیامبر صلّی الله علیه و آله وصف باران به «مغیث» یعنی فریادرس که از «إغاثه» یعنی یاری کردن به هنگام اضطرار برگفته شده و یا یعنی بارانی که پس از آن «غیث» (باران) دیگر بیاید، و یا یعنی بارانی که گیاه میرویاند زیرا «غیث» به گیاهی اطلاق میشود که با آب باران میروید.

جزری درباره حدیث طلب باران «اسقِنا غیثا مریئا مریعا» میگوید: «مرئ الطعامُ و أمرأنی» یعنی غذا گوارا شد و بر معده سنگینی نکرد و به خوبی از آن پایین رفت، و «مریع» یعنی مایه فراخی و سرسبزی، و بارانِ «طبق» یعنی فراگیر و وسیع. میگویند «سجلتُ الماءَ سجلا» وقتی آب را پیوسته جاری کنند. «غیر رائث» یعنی بیدرنگ که از «راثَ» یعنی درنگ کرد برگرفته شده است. و اما آنجا که فرموده «اللهم حوالینا و لا علینا»؛ میگویند مردم را «حوالی» فلان چیز دیدم یعنی آنها گرداگرد فلان چیز را گرفته بودند، منظور حضرت این است که خداوندا باران را بر گیاهان فرو فرست نه بر بناها. «انجاب السحاب عن المدینه» یعنی فشرده شد و درهم جمع شد و از آنجا روی گرداند.

ص: 315

آنجا که فرموده «فأمرَ» یعنی دستور داد تا غذایی آماده شود. «صِندید» یعنی مهتر دلیر. میگویند « فلانٌ ألبَ علی کذا» یعنی آن را ترک نکرد، و یا از «تألیب» است به معنای تحریک کردن و منحرف کردن. «صدروا» یعنی برگشتند. «بُرمه» به ضمّ یعنی دیگ سنگی. «کراع» بر وزن «غراب» یعنی جای باریک ساق. «خِماص» به کسر یعنی گرسنگان.

آنجا که گفته «محرّز» بنا بر مفعول یعنی مقدار ناچیزی که برای خانوادهام اندوختهام، همچنین ممکن است در آن تصحیف رخ داده باشد. «جفل بهم» یعنی آنان را با شتاب آورد، میگویند «انجفل القوم» یعنی از جا برکنده شدند و به راه افتادند، البته در بعضی نسخهها با حاء مهمله آمده است.

فیروزآبادی میگوید: «حفلَ الوادی بالسیل» یعنی سیل لب تا لب دشت را فرا گرفت، «حفلَ السماءُ» یعنی آسمان سخت بارش گرفت، «حفلَ الدمعُ» یعنی اشک بسیار شد و «حفلَ القوم» یعنی قوم گرد آمدند.

برای «غطوا السدانه» معنای مناسبی سراغ نداریم، شاید در اصل « غطوا بالسدانه البرمهَ» بوده که تصحیف شده و «سِدان» به کسر یعنی پرده که در این صورت یعنی دیگ را با پردهای پوشاندند. میگویند «قطفت الدابّهُ» یعنی چهارپا به سختی راه رفت که صفتش میشود «قطوف» (کندپا). «هِملاج» به کسر یعنی تندپا و گشادهگام. «ما یسایرُ» یعنی هیچ چهارپایی همپای آن نمیشود و از بس سریع است با او مسابقه داده نمی شود .

جزری درباره روایت «إن رجلا من الأنصار قال حملنا رسول الله صلّی الله علیه و آله علی حمار لنا قطوف فنزل عنه فإذا هو فراغ لا یسایر» (یکی از انصار گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بر الاغمان که کندپا بود نشاندیم، وقتی حضرت از آن پیاده شد ناگاه چنان رهوار شد که هیچ همپایی نداشت.) میگوید: «فراغ لایسایر» یعنی تندپا و گشادهگام.

«وَشل» به تحریک یعنی آب اندک، «وشلَ الماء وشلاً» یعنی آب قطره قطره ریخت. «أداوَی» به فتح واو جمع «أدوات» است و «المیاضی» جمع «میضاه» یعنی ظرف شستشو(آفتابه).

ص: 316

«یسقی ما بین یدیه» (اطراف خود را سیراب میکند) یعنی زمینهای اطرافش را برای زراعت سیراب میکند. «إمتیار» یعنی آوردن «میره» (خواروبار). «عِیر» به کسر یعنی شتری که خواروبار حمل میکند. «أورق» یعنی شتری که سفید مایل به سیاه است.

آنجا که آمده «إذا کان القیظ اجتمعنا علیها و إذا کان الشّتاء تفرَقنا» (تابستانها بر سرش گرد میآییم، اما زمستانها سراغ چاههای اطراف میرویم.) عادتا باید بر عکس باشد، زیرا گرمای تابستان آب را میکاهد اما در زمستان آب زیاد میشود، شاید منظور این است که ما در زمستان چاههای دیگری داریم و نیاز نیست بر سر این چاه جمع شویم، اما در تابستان بقیه چاهها میخشکند و ما بر سر این چاه گرد میآییم و آن برایمان کافی نیست. شاید هم منظور از «قیظ» بهار باشد، البته در بعضی نسخهها با ضاد آمده، میگویند «بئر مقیضه» یعنی چاه پُرآب. ظاهرا نسخهنویسان جای «قیظ» و «شتاء» را عوض کردهاند. «أنکد» یعنی منحوس و شوم. «جبوب» یعنی زمین سخت و یا خاک. «عُکّه» به ضمّ یعنی ظرف روغن کوچکتر از خیک.

و اما «مُحفَظه» (خشمناک)؛ جزری درباره سخن حنین «أردت أن أحفظ الناس» گفته: یعنی خواستم مردم را خشمگین کنم، از «حفیظه» به معنای خشم برگرفته شده است.

میگویم: آنجا که آمده «از این روست که واقفیه گفتهاند امام کاظم علیه السلام زنده و قائم است.» این سخن از راوی و یا حمیری است، یعنی امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «پس از من قائم تو هستی.» یعنی پس از من قائم به امر امامت تو هستی. اما واقفیه، که خدایشان لعنت کند، به این سخن متمسک شدهاند و قائم را به معنای صاحب غیبت و آخرین امام برداشت کردهاند و اینگونه امامت را پس از امام کاظم علیه السلام منکر شدهاند.

2. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام به اسناد به ایشان که فرمود: به امیرمومنان علیه السلام عرض شد: آیا حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز نشانهای همانند نشانه موسی علیه السلام دارد که کوه را بالای سر منکران دعوتش بُرد؟

امیرمومنان علیه السلام فرمود: بله، به خدایی که او را بر حق به پیامبری برانگیخت از آدم علیه السلام گرفته تا برسد به خود حضرت محمد صلّی الله علیه و آله هیچ پیامبری نشانهای نداشته جز اینکه حضرت محمد صلّی الله علیه و آله همانند آن نشانه یا برتر از آن را داشته است. حضرت محمد صلّی الله علیه و آله همانند این نشانه را داشت و نیز نشانههای دیگری که برای ایشان پدیدار شد. از این قرار که وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله دعوت خود را در مکه آشکار کرد و اندیشه خود درباره خداوند را علنی ساخت، قوم عرب با نهایت دشمنی و با همه امکانات خود به او حمله کردند. من از میان مردم نخستین کسی بودم که اسلام آوردم، حضرت روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه همراه ایشان نماز خواندم و تا هفت سال در کنار ایشان نماز گزاردم تا اینکه جماعتی به اسلام گرویدند و از آن پس خداوند متعال دین حضرت را پشتیبانی کرد. روزی گروهی از مشرکان نزد حضرت آمدند و به ایشان گفتند: ای محمد! گمان کردهای فرستاده پروردگار جهانیان هستی و باز راضی نشدهای و پنداشتهای سرور آنان هستی و از همهشان والاتری؟ اگر تو پیامبری نشانهای برای ما بیاور همانند آنچه درباره پیامبران پیش از خودت ذکر میکنی، همچون نوح که آن سیل را آورد و همراه مومنان در کشتیاش نجات یافت یا ابراهیم که میگویی آتش بر او سرد و ایمن شد یا موسی که میپنداری کوه را بالای سر یارانش بُرد و اینگونه آنان خوار و ذلیل به دعوت او سر سپردند یا عیسی که به مردم خبر میداد چه میخورند و چه در خانههایشان میاندوزند. آن مشرکان چهار گروه شدند که یکی میگفت نشانه نوح را بر ما پدید آور و دیگری میگفت نشانه موسی را بر ما پدید آور و آن یکی میگفت نشانه ابراهیم را بر ما پدید آور و چهارمی میگفت نشانه عیسی را بر ما پدید آور. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّما أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ» (1) {من صرفا هشدار دهنده ای آشکارم. } که برایتان این نشانه روشن را آوردهام، قرآن را که شما و همه امتها و همه قوم عرب از هماوردی با آن ناتوانید حال آنکه آن به زبان خودتان است، پس قرآن حجت

1- . ملک / 26

خداوند و حجت پیامبرش بر شماست که بعد از آن من نمیتوانم به پروردگارم پیشنهادی بدهم و «ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ»(1)

{بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [ماموریتی] نیست.} یعنی ابلاغ به کسانی که به حجت راستگویی او و نشانه بر حق او اقرار میکنند، او پس از برپایی حجت نمیتواند پیشنهادهای کسانی را نزد خداوند مطرح کند که نمیدانند آیا آنچه میطلبند مایه صلاح است یا مایه فساد. در آن اوان جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! خداوند علیّ اعلی به تو سلام میرساند و میفرماید من این نشانهها را برایشان پدید خواهم آورد اما اینان همه را منکر میشوند به جز کسانی که من از میانشان محفوظ بدارم، اما من به آنها نشان خواهم داد تا هیچ گونه عذری برای آنان نباشد و حجت تو را روشن سازم، پس به کسانی که نشانه نوح علیه السلام را پیشنهاد میدهند بگو سوی کوه ابو قیس بروید تا وقتی به دامنهاش رسیدید نشانه نوح علیه السلام را ببینید، چون مرگ را پیش چشمتان دیدید به این مرد و دو کودکش پناه ببرید. و به گروه دوم که نشانه ابراهیم علیه السلام را پیشنهاد میدهند بگو در دشت مکه به هر کجا خواستید بروید تا نشانه ابراهیم علیه السلام را ببینید، چون آتش را پیش چشمتان دیدید در میان آسمان زنی را خواهید دید که گوشه چادرش را برایتان پایین میآویزد، به آن چادر درآویزید تا از مرگ نجاتتان دهد و آتش را از شما براند. و به گروه سوم که نشانه موسی علیه السلام را پیشنهاد میدهند بگو به زیر سایه کعبه بروید تا نشانه موسی علیه السلام را ببینید که آنجا عموی من حمزه نجاتتان خواهد داد. و به گروه چهارم که رئیسشان ابوجهل است بگو ای اابوجهل تو نزد من بمان تا اخبار آن سه گروه به تو برسد زیرا نشانهای که تو پیشنهاد دادهای نزد من است. این گذشت و ابوجهل به آن سه گروه گفت از هم جدا شوید تا بطلان کلام محمد برایتان آشکار شود. گروه اول سوی کوه ابوقیس رفتند و چون به کنار کوه رسیدند ناگاه از زیر پایشان آب جوشش گرفت و از بالای سرشان از آسمان بدون هیچ ابری باران گرفت و چنان آب به راه افتاد که به دهانهایشان رسید و دهانشان را بست و به سوی بالای کوه

1- . نور / 54

فراریشان داد آنچنان که هیچ ناجی نیافتند، از کوه بالا میرفتند و آب به دنبالشان بالا میرفت، تا اینکه به بالای کوه رسیدند و آب تا به زیر دهانهایشان رسید، چون بر قله ایستادند و دانستند که غرق میشوند و هیچ گریزگاهی ندارند، ناگاه دیدند علی علیه السلام بر فراز قله کوه روی آب ایستاده و در سمت راست و چپش نیز دو کودک ایستادهاند. علی علیه السلام ندایشان داد که یا دست مرا بگیرید تا نجاتتان دهم و یا دست هر کدام از این دو را که خواستید. آنها چاره دیگری نیافتند و برخی دست علی علیه السلام را گرفتند و برخی دست یکی از آن دو کودک را و برخی دیگر دست کودک دیگر را گرفتند. آنها آن قوم را از کوه پایین آوردند و آب فرو نشست و پیش رویشان پایین نشست تا اینکه بر روی زمین رسیدند و مقداری از آن آب در زمین فرو رفت و مقداری دیگر سوی آسمان برخاست و آنها مثل قبل بر روی زمین قرار گرفتند. علی علیه السلام آنان را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد. در حالی که میگریستند و میگفتند: شهادت میدهیم که تو سرور رسولانی و از همه آفریدگان برتری، ما طوفانی همچون طوفان نوح علیه السلام دیدیم و این مرد با دو کودکی که همراهش بودند ما را نجات دادند، اما اکنون آن دو را نمیبینیم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بدانید که آن دو خواهند آمد، آن دو حسن و حسین هستند که از این برادرم به دنیا میآیند، آن دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از ایشان برتر است، بدانید دنیا دریایی ژرف است که خلق بسیاری در آن غرق میشوند اما کشتی نجاتش آل محمد هستند، یعنی این علی و آن دو فرزندنش که دیدید و خواهند آمد و نیز دیگر بزرگان اهل بیت من، هر کس بر این کشتی سوار شود نجات مییابد و هر کس از آن بازماند غرق میشود. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حرارت آخرت نیز همینگونه است، آتشش چون دریاست و اینان کشتیهای امت من هستند که دوستان و دوستداران خود را سوی بهشت عبور میدهند. سپس فرمود: شنیدی ابوجهل؟! گفت: باید تا گروه دوم و سوم را ببینم. در آن دم گروه دوم نیز آمدند و میگفتند شهادت میدهیم که تو فرستاده پروردگار جهانیان هستی و از همه آفریدگان برتری، ما به سوی دشتی پهناور رفتیم و داشتیم درباره سخنان تو گفتگو میکردیم که ناگاه دیدیم آسمان

شکافت و گدازههایی آتش از آن بارید و دیدیم میان آسمان باز شد و شعلههای آتش از آن بیرون ریخت و پیوسته چنین شد تا اینکه زمین را فروپوشاند و در میان گرفت، چنان حرارت شدیدی حس کردیم که میشنیدیم پوستهایمان از شدت حرارت به صدا افتاده بود و یقین کردیم که کباب میشویم و از آن آتش میسوزیم، در همان حال ناگاه بالای سرمان در آسمان زنی فراز آمد و چادرش را آویخت و اطراف چادرش به پایین رسید چنانکه دست ما به آن میرسید. در آن دم ندادهندهای از آسمان ندا سر داد اگر میخواهید نجات یابید تکهای از این چادر را بگیرید. آنگاه هر یک از ما به رشته ای از آن چادر درآویخت و اینچنین سوی آسمان فراز شدیم و چنان از میان گدازهها و شعلههای آتش گذشتیم که نه شرارههایش به ما برخورد و نه حرارتش آزارمان داد، رشته هایی که در دست داشتیم بدون اینکه بر آنها سنگینی کنیم و یا در دستانمان پاره شوند، ما را از آن آتش عبور دادند و سپس هر یک از ما سالم و تندرست در میان حیاط خانهاش فرود آمد. ما بیرون آمدیم و به یکدگر برخوردیم و همه نزد تو آمدیم حال آنکه میدانیم هیچ گریزی از دین تو و هیچ جای امنی جز تو نیست و تو بهترین پناهگاه و تکیهگاه پس از خداوند هستی و گفتارت راست و کردارت خردمندانه است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابوجهل فرمود: این هم گروه دوم، خداوند نشانه ابراهیم علیه السلام را نشانشان داد. ابوجهل گفت: باید گروه سوم را ببینم و سخن آنها را بشنوم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به این گروه دوم پس از آن که ایمان آوردند فرمود: ای بندگان خدا! خداوند با آن زن به یاریتان رسید، میدانید او کیست؟ عرض کردند: نه. فرمود: او دختر من فاطمه است که بانوی زنان دو جهان است، وقتی خداوند متعال همه آفریدگان را، از پیشینیان و پسینیان، برمیانگیزد منادی پروردگارمان از زیر عرش او ندا سر میدهد: ای جماعت آفریدگان! دیدههایتان را فرو گیرید که دختر محمد، بانوی زنان دو جهان از صراط گذر میکند، آنگاه همه آفریدگان دیدههایشان را فرومیگیرند و فاطمه از صراط میگذرد و در آن دم در عرصه قیامت هیچ کس نیست که در برابر او دیده فرونبسته باشد به جز محمد و علی و حسن و حسین و فرندان پاک ایشان که محارم او هستند، وقتی فاطمه وارد بهشت میشود دامانش بر

صراط گسترده میماند که یک سرش در بهشت در دوست اوست و دنبالهاش در عرصات قیامت گسترده است، در آن هنگام منادی پروردگارمان ندا سر میدهد: ای دوستداران فاطمه! به اطراف دامان بانوی زنان دو جهان فاطمه درآویزید. آنگاه همه دوستداران فاطمه به رشته ای از دامان او درمیآویزند و چنان میشود که بیش از هزار فئام از مردم به دامان او میآویزند. عرض کردند: فئام چه مقدار است ای رسول خدا؟! فرمود: هزار هزار، آنها با توسل به فاطمه از آتش دوزخ رهایی مییابند. در آن اوان ناگاه گروه سوم با چشمان گریان از راه رسیدند و میگفتند: ای محمد! شهادت میدهیم که تو فرستاده پروردگار جهانیان هستی و سرور همه آفریدگانی و علی علیه السلام بهترینِ اوصیاء است و خاندان تو بهترین خاندان پیامبران هستند و یاران تو بهترین یاران رسولاناند و امت تو از همه امتها بهترند، ما از تو چنان نشانهای دیدیم که هیچ گریزی از آن نیست و از معجزات تو چنان دیدیم که راهی جز قبول آن نداریم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چه دیدید؟ عرض کردند: ما به زیر سایه کعبه ایستاده بودیم و درباره امر تو گفتگو میکردیم و سخنت را مسخره میکردیم که گفته بودی نشانهای همانند نشانه موسی علیه السلام داری که ناگهان کعبه از جایش برکنده شد و بالای سر ما فراز آمد، ما سر جای خود میخکوب شدیم و دیگر نتوانستیم تکان بخوریم، آنگاه عموی شما حمزه آمد و نیزهاش را اینگونه به زیر کعبه بالا برد و آن را حفظ کرد و با همه سنگینیاش بالای سر ما در آسمان نگاهش داشت و به ما گفت: بیرون آیید. ما از زیر کعبه بیرون آمدیم. گفت: دور شوید. ما از آنجا دور شدیم. سپس سرنیزهاش را از زیر کعبه بیرون آورد و کعبه به جای خود فرود آمد و قرار گرفت. ما نزد تو آمدهایم و از دیدن این نشانه اسلام آوردهایم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابوجهل فرمود: این هم گروه سوم، آمدند و از آنچه دیدهاند خبرت دادند. ابوجهل گفت: من نمیدانم آیا اینان راست میگویند یا دروغ میگویند، آیا این رخ داده یا به خیال آنان چنین درآمده، اگر من چیزی همانند نشانههای عیسی بن مریم را که از تو خواستم ببینم آنگاه بر عهده من است که به تو ایمان بیاورم وگرنه تصدیق اینان چیزی بر عهده من نمیگذارد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای ابوجهل! اگر تصدیق و تجربه

اینان با این همه جمعیتشان چیزی بر عهده تو نمیگذارد چگونه تو آثار پدران و اجدادت را یا اخبار دشمنان پیشینت را تصدیق میکنی و چگونه وقتی کسانی از امور چین و عراق و شام برایت خبر میآورند باور میکنی؟ آنها که کمتر از این جمع انبوهاند که این نشانهها را دیدهاند و برایت خبر آوردهاند، اینها که بر سخن ناحق همصدا نمیشوند و همه با هم دروغ نمیبافند، مگر اینکه جماعتی برابر با ایشان حضور یابند و تکذیبشان کنند و خبری بر خلاف خبرشان بیاورند، بدان که آنچه این سه گروه دیدهاند بر ایشان حجت است و آنچه که تو ای ابوجهل از آنها شنیدی بر تو حجت است. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به گروه سوم رو کرد و فرمود: این مرد حمزه عموی رسول خداست که چون محمد و علی بن ابی طالب را بسیار دوست میدارد خداوند متعال او را به جایگاههای والا و درجات عالی رسانده و با فضایلی نیک گرامیاش داشته است، بدانید حمزه عموی محمد همچنانکه امروز کعبه را از بالای سرتان به دور داشت تا بر شما فرو نیافتد، در روز قیامت نیز دوستداران خود را از آتش دوزخ به دور میدارد. عرض کردند: چگونه ای رسول خدا؟! فرمود: در روز قیامت روبروی صراط جمع انبوهی از مردم حضور مییابند که شمارشان را کسی جز خداوند متعال نمیداند، آنها دوستداران حمزه هستند که بسیاری از ایشان گناهکارند، ناگهان دیواری از آتش پیش رویشان پدید میآید و نمیگذارد از صراط بگذرند و سوی بهشت راهی شوند، در آن دم میگویند: ای حمزه! اوضاع ما را میبینی؟ حمزه به رسول خدا و علی بن ابی طالب، که درود خدا بر ایشان باد، میگوید: میبینید دوستان من چگونه از من کمک میخواهند؟ آنگاه رسول خدا به علی، ولیّ خدا میگوید: ای علی! به عمویت کمک کن تا به فریاد دوستانش برسد و آنان را از دوزخ نجات دهد. علی بن ابی طالب با نیزهای که حمزه در جنگ با دشمنان خدا در دنیا در دست داشته میآید و نیزه را به حمزه میدهد و میگوید: ای عموی رسول خدا و ای عموی برادر من رسول خدا! همانطور که در دنیا با این نیزه از دوستان خدا در برابر دشمنان خدا دفاع میکردی اکنون نیز دوزخ را با نیزهات از دوستانت دور کن. حمزه نیزه را در دست میگیرد و نوک نیزه را در آن دیوار آتش فرو میبرد که پیش روی دوستانش حائل شده و نمیگذارد

آنان از صراط به سوی بهشت عبور کنند. او به یک ضربه دیوار را به اندازه مسیر پانصد ساله دور میکند و سپس به هوادارن و دوستانی که در دنیا داشته میگوید: عبور کنید. آنها در حالیکه آتش از پیش رویشان برگرفته شده و ترس و هراس از ایشان دور شده، در امنیت و سلامت از صراط میگذرند و بهرهمند و پیروز به بهشت درمیآیند. سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ابوجهل فرمود: ای ابوجهل! این هم گروه سوم که نشانههای خداوند و معجزات رسول خدا را دیدند، اکنون درخواست تو میماند، چه نشانهای میخواهی؟ ابوجهل گفت: نشانه عیسی بن مریم را به همان شکلی که به گمان تو مردمان را از آنچه میخوردهاند و آنچه در خانههایشان میاندوختهاند خبر میداده است، تو نیز مرا از آنچه امروز خوردهام و آنچه در خانهام اندوختهام خبر ده و حال که میپنداری خداوند مرتبهای ورای عیسی به تو داده، افزون بر آن بگو پس از غذا خوردن چه کردهام؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من هم از آنچه که خوردهای خبرت میدهم و هم از آنچه که اندوختهای و هم از آنچه که در حین غذا خوردن انجام دادهای و هم از آنچه که پس از غذا خوردن کردهای، امروز روزیست که خداوند با پیشنهادی که دادی رسوایت میکند، اگر به خدا ایمان آوردی این رسوایی برایت زیانی نخواهد داشت اما اگر بر کفرورزیات پا فشردی برایت خواری آخرت نیز بر رسوایی و خواری دنیا افزوده میشود، ذلتی که از بین نمیرود و تمام نمیشود و پایانی ندارد. گفت: خبر ده. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای ابوجهل! میخواستی مرغی بریان شده با روغن را که دوست میداری بخوری اما همینکه دستت را بر آن گذاشتی برادرت ابوالبختری ابن هشام اجازه ورود خواست، ترسیدی بیاید و از آن مرغ بخورد، از روی بخل مرغ را زیر دامانت کشیدی و لباست را رویش کشیدی تا او برود. ابوجهل گفت: ای محمد! دروغ گفتی، هیچ یک از اینها نبوده و من نه مرغی خوردهام و نه چیزی از آن را اندوختهام، اما پس از غذایی که میپنداری خوردهام چه کردم؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: سیصد دینار از مال خودت داشتی و ده هزار دینار از امانات مردم یکی صد دینار و دیگری دویست و دیگری پانصد و دیگری هفتصد و دیگری هزار تا برسد به ده هزار دینار هر کدام را در در کیسهای

نزدت داشتی، قصد کرده بودی در امانت آنان خیانت کنی و دارایی آنان نزد خود را انکار کنی و به آنها پس ندهی، از آن مرغ سینهاش را خوردی و بقیهاش را اندوختی و آن اموال را یکسره چال کردی و از اینکه به بندگان خدا خیانت کرده بودی و مطمئن شده بودی که کار به مرادت حاصل شده شاد و خوشحال بودی، اما تدبیر خداوند در این کار بر خلاف تدبیر توست. ابوجهل گفت: ای محمد! این نیز دروغ است، من هیچ یک از اینکارها را نکردهام و هیچ مالی را چال نکردهام، آن ده هزار دیناری که نزد من امانت بود از من دزدیده شده. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای ابوجهل! من این خبر را از جانب خودم نمیدهم که بخواهی مرا تکذیب کنی، این جبرئیل روح الامین است که این خبر را از جانب پروردگار جهانیان به من میدهد و اثبات شهادت و راستیِ گفتارش به عهده خودش است. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آن مرغی را که او از آن خورده بیاور. ناگهان مرغ پیش روی پیامبر صلّی الله علیه و آله حاضر شد. حضرت فرمود: ای ابوجهل! آیا این را میشناسی؟ گفت: من این را نمیشناسم و از چیزی خبر ندارم، مثل این مرغ که تکهای از آن خورده شده باشد در دنیا زیاد است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای مرغ! این ابوجهل سخن محمد از قول جبرئیل را و سخن جبرئیل از قول پروردگار جهانیان را تکذیب میکند، تو شهادت ده که محمد راست میگوید و این ابوجهل است که دروغ میگوید. ناگاه مرغ به سخن درآمد و گفت: ای محمد! شهادت میدهم که تو رسول خدا و سرور همه آفریدگان هستی و ابوجهل دشمن خدا و ستیزهگرست و حقیقتی را که خودش میداند منکر شده است، او این گوشه از مرا خورد و بقیه را اندوخت، شما نیز همین خبر را به او دادی و مرا نزدش حاضر کردی اما او تکذیب کرد، پس لعنت خدا و لعنت همه لعنکنندگان بر او باد، او علاوه بر کافر بودن بخیل هم هست، برادرش از او اجازه ورود خواست و او از ترس اینکه برادرش از من بخورد مرا زیر دامانش گذاشت، ای رسول خدا! شما راستگوترینِ راستگویان در میان همه آفریدگان هستی و ابوجهل دروغگو و اهل بهتان و ملعون است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آنچه دیدی برایت کافی نیست؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند عزّ و جلّ امان یابی. ابوجهل گفت: من می

دانم که اینها همه خیال و وهم است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا میان اینچه که دیدی و سخنی که شنیدی با آنچه که از خودت و دیگر قریشیان و مردم عرب میبینی و سخنانی که از آنان میشنوی تفاوتی میگذاری؟ ابوجهل گفت: نه. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا گمان میکنی همه آنچه که میبینی و با حواسّت درمییابی خیالات است؟ گفت: آنها خیالات نیست. حضرت فرمود: این نیز خیالات نیست، چگونه ممکن است تو در دنیا چیزی مطمئنتر از این ببینی؟ در آن هنگام رسول خدا صلّی الله علیه و آله دست خود را بر آن تکه خورده شده از مرغ گذاشت و بر آن دست کشید، ناگاه گوشت بهتر از قبل بر تن مرغ برگشت. سپس فرمود: این نشانه را دیدی؟ گفت: ای محمد! تو این را به وهم میاندازی و من باورش ندارم. حضرت فرمود: ای جبرئیل! اموالی را که این حقستیز چال کرده بیاور تا شاید ایمان بیاورد. ناگهان همه آن کیسهها مطابق با آنچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده بود، یعنی ده هزار و سیصد دینار پیش روی حضرت حاضر شد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله در حالی که ابوجهل داشت نگاه میکرد، یک کیسه از آنها را برداشت. کیسه گفت: مرا به فلان بن فلان بدهید. آن را به وی که صاحبش بود دادند و حضرت به او فرمود: ای فلانی! مالی را که ابوجهل در امانتش به تو خیانت کرده بود بگیر. و مالش را به او بازگرداند. به همین ترتیب حضرت همه آنها را یکی یکی صدا زد و همه ده هزار را به صاحبانش بازگرداند و اینگونه ابوجهل رسوا شد. وقتی سیصد دینار روبروی رسول خدا صلّی الله علیه و آله باقی ماند حضرت فرمود: اکنون ایمان بیاور تا سیصد دینارت را بگیری و خداوند چنان به آن برکت دهد که ثروتمندترین مرد قریش شوی. گفت: ایمان نمیآورم اما آن را میگیرم چراکه مال خودم است. همینکه ابوجهل رفت تا سیصد دینار را بردارد رسول خدا صلّی الله علیه و آله فریاد برآورد و به مرغ گفت جلوی ابوجهل را بگیر و او را از این دینارها بازدار و او را ببر. ناگهان مرغ سوی ابوجهل پرید و با چنگالهایش او را گرفت و به هوا بردش و پرواز کرد تا بالای خانه او رسید و او را آنجا گذاشت. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله دینارها را به برخی از مسلمانان تهیدست داد و سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای جماعت یاران محمد! این نشانهای بود که

پروردگارمان عزّ و جلّ برای ابوجهل پدید آورد اما او دشمنی کرد، این پرندهای که زنده شد از پرندگان بهشتی میشود و در آنجا بالای سر شما پرواز خواهد کرد، در بهشت پرندگانی همچون شتران بُختی وجود دارند و همه انواع پرندگان میان آسمان و زمینش در پروازند، هرگاه یکی از مومنانی که دوستدار پیامبر و خاندان اوست بخواهد یکی از آنها را بخورد، آن پیش روی وی میافتد و بالهایش میریزد و از پر پاک میشود و کباب و طبخ میشود، آنگاه بدون اینکه آتشی پدید آید او از یک طرف آن پرنده تکهای پخته شده میخورد و از طرف دیگرش تکهای کباب شده، وقتی اشتها و میلش فرونشست و گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»(1)

{ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است.}، آن پرنده به حالت قبل خود بازمیگردد و در آسمان پَر میکشد و بر دیگر پرندگان بهشتی فخر میکند و میگوید: چه کسی همچون من است که دوست خدا به امر خدا از من خورده است(2).

در الإحتجاج نیز همانند این روایت با اندکی اختصار در میان و پایانش نقل شده است(3).

جزری گوید در حدیث آمده است : «یبلغ العرق منهم ما یلجمهم» یعنی به دهانهایشان میرسد و برایشان همچون «لجام» (دهانبند) میشود و نمیگذارد سخنی بگویند.

«نشیش» یعنی غلیان. «هُدبه الثوب» به ضمّ یعنی لبه لباس در انتهایش، در اینجا منظور از «هدبه» نخهای آویزان از دنباله لباس است. «مِرط» به کسر یعنی جامهای از پشم یا خز. «فَئام» به همزه و گاه با قلب به یاء یعنی گروهی از مردم، در اینجا یعنی به همان عدد، همانطور که امیرمومنان علیه السلام در خبر غدیر آن را به صد هزار تفسیر کرده است.

آنجا که آمده «رکزنا» (میخکوب شدیم)، میگویند «رکزتُ الرمحَ» یعنی آن را در زمین فرو کردم، در بعضی نسخهها با دال مهمله از ریشه «رکود» به معنای

1- . حمد / 2

2- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : 173- 178
3- . الإحتجاج: 18- 20

سکون و ثبات آمده است. میگویند: «لا یریم من المکان» یعنی پیوسته در آن مکان قرار دارد. «زُجّ» به ضم آهنی است که در بیخ نیزه قرار دارد. میگویند «تخرّصَ» یعنی دروغ بافت. «ذود» یعنی طرد کردن و راندن. «زور» یعنی بالای سینه. «بُخاتی» جمع «بُختی» یعنی شتر خراسانی. «شیه» یعنی رنگی که بر خلاف رنگ غالب حیواناتی همچون اسب بر بدنشان وجود دارد، هاء در این کلمه عوض از واو است، میگویند «وشیتُ الثوب أشیه وشیاً و وشیهً» و «وشّیتُه توشیهً» که برای کثرت تشدید میگیرد، و صفتش میشود «موشِی و موشَی» و «وَشی» رنگی معروف است، به نقل از جوهری. وی میگوید: «سمطتُ الجدی أسمِطُه و أسمُطُه سمطاً» یعنی بزغاله را برای کباب کردن با آب داغ از مو پاک کردم.

3. قصص الأنبیاء علیهم السلام : از امام کاظم علیه السلام روایت شده که ایشان به نقل از پدران ارجمندش علیهم السلام فرمود: اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودند و با هم سخن میگفتند. امیرمومنان علیه السلام نیز در میانشان حضور داشت. ناگاه مردی یهودی نزدشان آمد و گفت: ای امت محمد! شما هیچ یک از درجات پیامبران را وانگذاشتهاید جز آنکه آن را برای پیامبرتان ادعا کردهاید! امیرمومنان علیه السلام فرمود: اگر شما میپندارید موسی علیه السلام بر طور سینا با پروردگارش سخن گفته، خداوند با محمد صلّی الله علیه و آله در آسمان هفتم سخن گفته است، و اگر نصاری میپندارند عیسی علیه السلام کورمادرزاد را شفا داده و مردگان را زنده کرده، قریشیان از محمد صلّی الله علیه و آله خواستند که مردهای را زنده کند، حضرت مرا فراخواند و همراه آنان به گورستان فرستاد، من به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا کردم و ناگاه به اذن خدا آنان از درون قبرهایشان برخاستند و خاک را از سرهایشان تکاندند. ابو قتاده بن رِبعی نیز در جنگ اُحد ضربهای به چشمش خورد و چشمش از حدقه در آمد. او چشمش را برداشت و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: دیگر زنم از من بدش میآید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله چشم او را گرفت و سر جایش گذاشت و چشم او حتی از آن چشمش زیباتر و بیناتر شد. عبدالله بن عَتیک نیز در جنگ دستش بریده

شد. با دست بریده شب هنگام نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت رویش دست کشید و دست او سالم شد(1).

4. الخرائج و الجرائح: بدان همانطور که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام امر فرمود تا از بهشت سوی زمین خارج شود و به زمین هجرت کند به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز امر فرمود تا از مکه به سوی مدینه خارج شود، و همانگونه که حضرت آدم علیه السلام را با قتل پسرش هابیل آزمود حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را نیز با قتل دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام آزمود و حضرت این را میدانست چون خداوند به ایشان خبر داده بود، و همانطور که خداوند به حضرت آدم علیه السلام امر فرمود تا هستهای را درون زمین بگذارد و آن هسته در دم به نخلی تناور با رطب تبدیل شد، وقتی سلمان اسلام آورد حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را نیز با چنین عطایی گرامی داشت. همانطور که در وصف حضرت ادریس علیه السلام فرمود: «وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا»(2)

{و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} در وصف حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(3)

{و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.} و نام تو در اذان و نماز همراه با نام خداوند ذکر میشود، همچنین حضرت سوی سدره المنتهی فراز رفت و چیزی را دید که هیچ بشری ندیده است. اگر خداوند به حضرت ادریس علیه السلام پس از وفاتش از نعمتهای بهشت چشانید به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و خاندان ایشان علیهم السلام بارها در دنیا از نعمتهای بهشت چشانید. به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عرض کردند شما روزههایتان را به هم وصل میکنید؟ فرمود: من مانند شما نیستم، پروردگارم به من میخوراند و میآشاماند. اگر به حضرت نوح علیه السلام اجابت دعا عطا شد و وقتی او گفت «لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً»(4) {پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.} هیچ

1- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
2- . مریم / 57
3- . شرح / 4
4- . نوح / 26

یک از کافران برجا نماندند و فقط مومنان باقی ماندند، همانند این عطا به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز شد، چون خداوند فرشته کوهها را نازل کرد و به او امر فرمود تا از حضرت اطاعت کند و اگر دستور داد قوم ایشان را نابود کند، اما پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین برگزید که بر آزار آنان صبر کند و برای هدایتشان به درگاه خداوند متعال دعا و زاری کند. نیز اگر حضرت نوح علیه السلام به خاطر خویشاوندی دلش به حال پسرش سوخت و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی»(1)

{پروردگارا پسرم از کسان من است.} وقتی خداوند به محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله دستور جنگ داد حضرت شمشیر عذاب را بر خویشاوندان خود برکشید و دلسوزی خویشاوندی دل حضرت را نجنبانید، اما از سوی دیگر با فضل با آنان برخورد کرد و وقتی از نباریدن باران شکوه کردند برایشان دعا کرد و چنان شد که هفتهای باران بارید تا اینکه آمدند و از حضرت خواستند باران بند بیاید. اگر خداوند درباره حضرت نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً»(2) {او بنده ای سپاسگزار بود.} درباره حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(3)

{نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.} و نیز «ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ»(4)

{تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.} اگر حضرت ابراهیم علیه السلام را به خلیلی و دوستی خود ویژه گرداند و چنین فضیلتی را به او عطا کرد و فرمود: «وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلاً»(5)

{و خدا ابراهیم را دوست گرفت.} برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله خلیل بودن و محبت را جمع آورد و حضرت درباره خود فرمود: رفیق شما خلیل خدا و حبیب خداست و در قرآن آمده: «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ»(6) {از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.}

1- . هود / 45
2- . إسراء / 3
3- . توبه / 128

4- . انبياء / 107
5- . نساء / 125
6- . آل عمران / 31

و از عبدالله بن ابی الحمساء روایت شده که وی گفت: پیش از بعثت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله من با ایشان معامله‌ای کردم و مبلغی برای من نزد حضرت باقی ماند. من با ایشان وعده گذاشتم که به همانجا بروم. اما آن روز فراموش کردم و فردا نیز یادم نبود تا اینکه روز سوم به آنجا رفتم و دیدم حضرت سر جای خود در انتظار من مانده. من به ایشان عرض کردم که فراموش کردم. حضرت فرمود: من از لحظه‌ای که با تو وعده گذاشتم اینجا منتظرت هستم. اینگونه حضرت با جدّ خود حضرت اسماعیل فرزند ابراهیم علیهما السلام برابری کرد که او نیز با مردی وعده‌ای گذاشت و یک سال سر جایش ماند، آنگاه خداوند به سپاس از او فرمود: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ»(1) {و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده بود.} همچنین حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در نوجوانی گوسفندان قوم را به صحرا میبرد. روزی یکی از چوپانان به ایشان عرض کرد: ای محمد! من فلان جا چراگاهی سرسبز یافته‌ام. فرمود: فردا با هم به آنجا میرویم. حضرت صبح زود از خانه خارج شد و به آن جا رفت، اما آن مرد دیر کرد. وقتی رسید دید رسول خدا صلّی الله علیه و آله گوسفندان خود را از چرا در آن منطقه بازداشته است. تا اینکه آن مرد هم رسید و با هم گوسفندان را چراندند. شکی نیست که همه پیامبران با امتهایشان به زیر لوای پیامبر ما صلّی الله علیه و آله هستند. اگر خداوند بر طور سینا با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بر فراز هفت آسمان سخن گفت. خداوند پس از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به هنگام انقطاع نبوت امامت را در میان قوم حضرت گذاشت تا آنگاه که امر خداوند فرابرسد و حضرت عیسی علیه السلام فرود آید و پشت سر یک تن از ایشان به نام مهدی عجّل الله تعالی فرجه نماز بگزارد، او همچنانکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله وصف کرده، خروج میکند و زمین را پُر از عدل میسازد و هر ستمی را از میان میبرد. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله حضرت علی را وصف کرد و ایشان را به حضرت عیسی تشبیه کرد، حق تعالی

1- . مریم / 54

فرمود: «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ»(1)

{و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله درانداختند [و اعراض کردند]. } اگر خداوند برای حضرت صالح علیه السلام از دل کوه ناقهای بیرون آورد و برای هر یک از آن ناقه و قوم بهرهای از آب نهاد، خداوند برای وصیّ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله یکبار پنجاه ناقه و یا چهل بار و یکبار صد ناقه از دل کوه بیرون آورد و امام علیه السلام با آنها قرض حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را پرداخت کرد. نیز خداوند متعال به پیامبر صلّی الله علیه و آله وعده داد و فرمود: «وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ»(2)

{و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند]. } که بنا بر آنچه راویان در تفسیر این آیه آوردهاند آیه حضرت علی علیه السلام را منظور دارد. همچنین خداوند برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله شتر را به سخن درآورد. نیز در صدر اسلام چاه زمزم در مکه یک روز برای مومنان بود و یک روز برای کافران، اما آبی که چاه در یک روز برای مسلمانان میداد به اندازه دو روز آبی بود که برای مشرکان میداد. اگر خداوند به حضرت یعقوب علیه السلام از سلاله صُلبش نوادگانی عطا کرد که حضرت مریم علیه السلام نیز از دخترانش بود، و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَ الْکِتابَ»(3)

{و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم. } به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از صلبش حضرت فاطمه سلام الله علیها را عطا فرمود که بانوی زنان دو جهان است، و وصیّت و امامت را نزد برادر و پسر عمویش یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و سپس نزد امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نزد فرزندان امام حسین علیه السلام تا به روز قیامت که همه ایشان فرزندان رسول خدا صلّی الله علیه و آله از حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند همچنانکه حضرت عیسی علیه السلام از

1- . زخرف / 57

2- . تحريم / 4
3- . عنكبوت / 27

فرزندان پیامبران بود، خداوند متعال فرموده: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى»(1)

{و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را. }

نیز به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله کتاب مجید و قرآن عظیم را عطا فرمود و باب حکمت را بر او و اهل بیتش گشود و اطاعت از ایشان را به اطلاق واجب ساخت و فرمود: «أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»(2)

{خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. } اگر حضرت یعقوب علیه السلام آنقدر بر دوری فرزندش صبر کرد که نزدیک بود از اندوه جانش به لبش برسد، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به سوگ تنها پسرش دچار شد و صبر کرد حال آنکه بیقراریِ حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر دوری فرزندش بود و او یکی از پسران خود را از دست داده بود و نمیپنداشت که او درگذشته باشد، اما اندوه حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به خاطر مرگ نور دیدهاش بود. اگر به حضرت یوسف علیه السلام نیمی از زیبایی داده شده بود پیامبر ما صلّی الله علیه و آله را چنین وصف کردهاند که اگر ایشان را میدیدی خورشید تابناک را دیده بودی. اگر حضرت یوسف علیه السلام به غربت دچار گشت و به فراق آزموده شد، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از آزار مشرکان وطنش را ترک کرد و بر ثنیه (=گردنه) ایستاد و چهره سوی مکه برگرداند و فرمود: من خوب میدانم که تو بهترین دیار نزد خداوند هستی، اگر اهالیات مرا بیرون نمیکردند من از تو خارج نمیشدم. وقتی حضرت به جُحفه رسید خداوند بر ایشان نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ»(3)

{در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقینا تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. } افزون بر آن، خاندان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در آفاق آواره شدند و به آزمونی مبتلا گشتند که هیچ

1- . انعام / 84- 85
2- . نساء / 59
3- . قصص / 85

کس جز ایشان بدان مبتلا نشده است، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به همه اینها آگاه شده بود و مکرر به آن خبر می داد. اگر خداوند در خوابی که حضرت یوسف علیه السلام دید به او مژده داد، به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله درباره خوابی که دید چنین مژده داد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِ»(1)

{حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید.}اگر حضرت یوسف برای پرهیز از گناه زندان را برگزید، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دست خویشان خود به سختترین تنگنا درافتاد و سه سال و اندی در شِعب حبس شد تا اینکه خداوند ناتوانترین آفریدهاش را فرستاد و او پیمانی را که آنان درباره بریدن از خویشیِ با پیامبر صلّی الله علیه و آله نوشته بودند جوید. اگر حضرت یوسف علیه السلام غایب شد ، حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه از خاندان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز غایب شد و امر او روزی آشکار خواهد شد همچنانکه امر حضرت یوسف آشکار گشت. بیشترِ آنچه که ذکر کردیم همگون با معجزه است و برخی عین اعجاز است . اگر خداوند برای حضرت موسی علیه السلام عصا را به اژدها تبدیل ساخت، وقتی در جنگ بدر شمشیر عُکاشه بن محصن شکست رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکهای چوب به او داد و ناگاه آن چوب در دست وی به شمشیر مبدّل شد. همچنین پیامبر صلّی الله علیه و آله درخت را صدا زد و ناگاه درخت در حالی که زمین را میشکافت رو سوی حضرت گذاشت. اگر حضرت موسی علیه السلام عصایش را بر زمین کوبید «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً»(2) {پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.} از میان انگشتان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله آب جوشیدن گرفت و جوشش آب از گوشت و خون شگفتتر از خروج آب از سنگ است چراکه این امری عادی است. همچنین اوصیاء حضرت علیهم السلام از چاهی که هیچ آبی نداشت آب بیرون آورند و چاه لبالب پُر از آب شد و مردم از آن نوشیدند. فرزند پیامبر صلّی الله علیه و آله حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه نیز هنگام خروج از مکه به سوی کوفه چنین کاری را خواهد کرد. اگر حضرت موسی علیه السلام با

1- . فتح / 27
2- . بقره / 60

عصای خود بر دریا زد و دریا «فَانفَلَقَ»(1)

{از هم شکافت.} نشانه حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز این بود که وقتی سوی خیبر رهسپار شد به دشتی رسید که در آن سیل به راه افتاده بود. ارتفاع آب را چهارده قامت تخمین زدند. چون دشمن از پشت به دنبالشان بود مردم گفتند: گیر افتادیم. حضرت فرمود: هرگز! آنگاه دعا کرد و شترها و اسبها بر آب عبور کردند و حتی سمهایشان هم خیس نشد. همچنین وقتی عمرو بن معدی کرب در مدائن سپاه اسلام را از دریا عبور داد همینطور شد. اگر حضرت موسی علیه السلام برای فرعون گونه گونه عذاب را، از ملخ و شپش گرفته تا قورباغه و خون آورد، پیامبر ما صلّی الله علیه و آله دود را بر سر مشرکان پدید آورد و این همان سخن خداوند متعال است که فرمود: «یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ»(2)

{پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد.} و نیز عذابی که خداوند در جنگ بدر بر فرعونها فرود آورد و یا عذابهای ریشهکنی که در جنگ احد بر سر مسخرهکنندگان آورد. اگر خداوند با حضرت موسی علیه السلام بر طور سخن گفت، پیامبر ما صلّی الله علیه و آله «دَنا فَتَدَلَّی * فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی»(3)

{نزدیک آمد و نزدیکتر شد. تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} و خداوند در آنجا با ایشان سخن گفت. و اما منّ و سلوی و ابر و روشنایی گرفتن مردم از نوری که در دست او درخشید؛ به پیامبر ما صلّی الله علیه و آله عطایی برتر از اینها داده شد، برای حضرت غنیمت حلال شد حال آنکه پیش از ایشان برای هیچ کس حلال نشده بود، اصحاب حضرت در جنگی کنار دریا به گرسنگی دچار شدند و دریا برایشان آنقدر ماهی بیرون ریخت که نیمی از ماه را ماهی خوردند و روغنش را گرفتند حال آنکه سپاهی عظیم بودند. همچنین حضرت شمار زیادی از مردم را با غذایی اندک سیر میکرد و جماعتی انبوه را با جرعهای از شیر سیراب میساخت.

1- . بقره / 60
2- . دخان / 10
3- . نجم / 8- 9

و حمزه بن عمر اسلمی روایت کرده: در شبی تاریک همراه با رسول خدا صلّی الله علیه و آله میگریختیم که ناگاه انگشتان دست حضرت برایمان نور تاباند و تاریکی را روشن ساخت و این از معجزه حضرت موسی علیه السلام شگفتتر بود. اگر حضرت موسی علیه السلام دست سپید داشت، خداوند به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن را عطا فرمود و آن نوری بود که همواره از سمت راست و چپ حضرت برای ایشان میتابید و هر کجا مینشست و برمیخاست مردم آن را میدیدند، آن نور تا به روز قیامت برجاست و از مزار حضرت میدرخشد. درباره وصیّ پیامبر صلّی الله علیه و آله و فرزندان معصوم ایشان نیز در روزگار حیاتشان همینگونه بوده و آن نور اکنون از مزارهایشان میدرخشد و حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه بر هر بقعهای گذر کند نوری تابناک از آنجا به چشم میخورد. حضرت موسی علیه السلام سوی فرعون فرستاده شد و به او نشانهای بزرگ نمایاند، اما پیامبر ما صلّی الله علیه و آله سوی فرعونهای بسیاری فرستاده شد، کسانی همچون ابولهب و ابوجهل و شَیبه و عُتبه پسران ابی ربیعه و اُبَیّ بن خَلف و ولید بن مُغیره و عاص بن وائل سَهمی و نَضر بن حارث و دیگران، که به آنان نشانههایی نمایاند «فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»(1)

{در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. } اما ایمان نیاوردند.

اگر خداوند برای حضرت موسی علیه السلام از فرعون انتقام گرفت برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در جنگ بدر از همه آنان انتقام گرفت و همهشان کشته شدند و در چاه انداخته شدند و همچنین از کسانی که حضرت را مسخره میکردند به شدت و با انواع بلا انتقام گرفت، اگر عصای حضرت موسی علیه السلام اژدها شد و فرعون از روی ترس از او کمک خواست، همانند این به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا شد، حضرت نزد ابوجهل آمد تا برای یک طلبکار پادرمیانی کند، ابوجهل هم ترسید و طلب آن غریبه را داد، وقتی قریشیان بر این کار او را سرزنش کردند گفت در سمت راست و چپ محمد دو اژدها را دیدم که دندان

1- . فصلت / 53

هایشان را به هم میساییدند و چشمانشان برق میزد، اگر نمیدادم آن اژدها مرا میبلعیدند. حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی»(1)

{و مِهری از خودم بر تو افکندم.} و درباره وصیّ حضرت و فرزندان ایشان فرمود: «سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»(2)

{به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می دهد.} اگر برای حضرت داوود علیه السلام کوهها و پرندگان مسخّر شدند و همراه او تسبیح میگفتند و به امر او حرکت میکردند، وقتی یهودیان با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله مجادله کردند کوه برای حضرت به سخن درآمد و به نبوت ایشان شهادت داد، سپس یهودیان از حضرت خواستند که کوه را به حرکت درآورد، ایشان دعا کرد و ناگاه کوه به سوی عرصهای فراخ به حرکت در آمد که داستانش پیشتر گذشت. قبلا گفتیم که سنگریزه در دست رسول خدا صلّی الله علیه و آله تسبیح گفتند و حیوانات نیز در تسخیر ایشان بودند.

اگر برای حضرت داوود آهن نرم شد، برای پیامبر ما صلّی الله علیه و آله سنگ نرم شد که با آتش هم نرم نمیشود حال آنکه آهن با آتش نرم میشود. همچنین خداوند میلهای را نرم کرد و وصیّ حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام آن را بر گردن خالد بن ولید انداخت و چون نتوانست آن را باز کند برگشت و به خود علی علیه السلام پناه آورد و امام آن را از گردنش درآورد. نیز وقتی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در جنگ احد از چشم مشرکان پنهان شد سرش را سوی کوه خم کرد و ناگاه کوه به اندازه سر حضرت جا باز کرد و آن فرورفتگی موضعی معروف در شِعب است. جای ساعدهای دست حضرت نیز بر کوه سختی در مکه باقی ماند، وقتی حضرت در نماز خود آرمید سنگ زیر دست ایشان چنان نرم شد که جای دستان حضرت در آن ماند همچنانکه جای گامهای حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام مانده است. در بیت المقدس نیز صخره به زیر پای حضرت نرم شد و همچون خمیر گشت و همانند این نیز از جای سم مرکب حضرت نیز دیده شده و مردم تا به امروز آن را با دستان خود لمس میکنند.

1- . طه / 39

2- . مريم / 96

همچنین فرزند پیامبر صلّی الله علیه و آله ، امام رضا علیه السلام در خراسان دعا کرد و خداوند کوهی را برای ایشان نرم گرداند که از آن دیگ و ظروف دیگر میسازند، در همانجا امام رضا علیه السلام به طهارت نیازمند شد، دست خود را بر زمین کشید و ناگاه چشمهای بیرون جوشید که این هر دو در آن دیار معروف است. آثار حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در زمین بیشتر از آن است که شمرده شود، از آن جمله چاه عبّادان است که مخالف و موافق همه روایت کردهاند هر کس بر سر آن چاه بگوید «به حقّ علی» آب از قعر چاه به لب چاه فوران میکند و با نام و ذکر هیچ کس دیگر چنین نمیشود. دیوارهای اطراف شهر حلب از سختترین سنگها ساخته شده بودند، وقتی امام علی علیه السلام با شمشیر خود ضربهای بر آن دیوار زد جایش از بالای دیوار تا پایین ماند که هنوز پیداست.

وقتی امام علیه السلام سوی صفین راهی شد میان ایشان و دمشق بیشتر از صد فرسخ فاصله بود، حضرت در دشتی فرود آمد که در آنجا نماز میخواند. وقتی نماز را به پایان رساند و سر از سجده شکر برآورد فرمود: صدای بوق و شیپور لشکرکشی معاویه از دمشق را میشنوم. آن تاریخ را ثبت کردند و بعدا دیدند همینطور بوده است، در آنجا بنایی به نام «مشهد البوق» ساخته شده است. حضرت داوود علیه السلام بر گناه خود چنان گریست که کوهها هم با او همراه شدند، و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به نماز برخاست و از بس گریه کرد از سینهاش صدایی همچون صدای جوشش دیگ بر روی اجاق به گوش رسید، و در حالی که خداوند ایشان را از عذاب در امان داشته بود، خواست که خاشع باشد و ده سال روی سرپنجههایش نماز میخواند و از این کار پاهای ایشان ورم کرده بود و از بس شبها را بیدار مانده بود رنگ به رخسارش نمانده بود، به همین خاطر خداوند نازل فرمود: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(1)

{طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی. } ایشان آنقدر گریه میکرد که از هوش میرفت، عرض کردند: مگر خداوند «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(2)

{گناه گذشته وآینده تو را } نیامرزیده

1- . طه / 1- 2

2- . فتح / 2

است؟ فرمود: آیا نباید بندهای سپاسگزار باشم؟ وصیّ ایشان علی بن ابی طالب نیز در مقامات خود چنین از هوش میرفت. حضرت سلیمان علیه السلام از خداوند درخواست کرد و چنان مُلکی به او عطا شد که پس از او شایسته هیچ کس نباشد، و بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله کلیدهای گنیجینههای زمین عرضه شد اما ایشان نپذیرفت و آنها را کوچک شمرد و نداری و نزدیکی را برگزید. آنگاه خداوند شفاعت و کوثر را به ایشان عطا کرد که هفتاد برابر از سرتاسر مُلک دنیا برتر است، خداوند به حضرت آن مقام محمود را وعده داد که همه پیشینیان و پسینیان غبطهاش را میخورند. ایشان شبانه سوی بیت المقدس راهی شد و از آنجا سوی سدره المنتهی رفت، باد برای پیامبر صلّی الله علیه و آله مسخّر شد و زیرانداز حضرت را همراه با اصحاب ایشان به سوی غار اصحاب کهف برد. اگر باد برای حضرت سلیمان علیه السلام چنان مسخّر شد که «غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ»(1) {که رفتن آن در بامداد یک ماه و آمدنش در بانگاه یک ماه [راه] بود.} برای اوصیاء حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز همینگونه بود. جنیان برای پیامبر صلّی الله علیه و آله مسخّر شدند و ایمان آوردند و فرمانپذیر و رام گشتند که این همان سخن حق تعالی است که فرمود: «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ»(2) {و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم.} و حضرت گلوی یک جن را گرفت و فشرد و او را خفه کرد. ماجرای نبرد وصیّ ایشان با جنیان و کشتن آنان نیز معروف است همچنانکه آمدنشان به حضور حضرت و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام برای فراگیری علم مشهور است. حضرت سلیمان علیه السلام آنها را مسخّر کرده بود تا عمارات بنا کنند و ابزارهای جنگ بسازند و قناتها حفر کنند و کارهایی کنند که همه خلق در انجامش ناتوانند، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به این چیزها نیازی نداشت و اگر از آنها میخواست در دم انجام میدانند چراکه جنیان مومن به امامان علیهم السلام خدمت میکردند و ایشان آنها را در پی کارهایی میفرستادند که میخواستند فورا انجام شود. خداوند برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و

1- . سبا / 12
2- . احقاف / 29

اهل بیت و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام فرشتگان مقرّب را مسخّر ساخته بود و آنان رسول خدا صلّی الله علیه و آله را یاری میدادند و کنار حضرت رو در روی دشمنان میجنگیدند و از ایشان حفاظت میکردند و برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز همینگونه بودند و همچنان که روایت شده برای بقیه خاندان حضرت علیهم السلام نیز چنین هستند. حضرت سلیمان علیه السلام زبان و سخن پرندگان را میفهمید و پیامبر ما صلّی الله علیه و آله نیز زبان آنها را میدانست. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در صحرایی بود و بر درختی پرندهای نابینا دید. به مردم فرمود: او میگوید پروردگارا من گرسنهام اما نمیتوانم به دنبال روزیام بروم. ناگاه ملخی روی منقارش افتاد و او آن را خورد. اهل بیت حضرت علیهم السلام نیز زبان پرندگان را میفهمیدند. حضرت عیسی علیه السلام از کربلا گذر کرد و آنجا آهویی را دید. صدایش کرد و به او فرمود: اینجا نه آبی هست و نه چراگاهی، چرا اینجا اقامت گزیدهاید؟ عرض کرد: ای روح الله! خداوند به ما الهام کرده که این سرزمین حرم حسین علیه السلام است و از این رو ما به اینجا پناه آوردهایم. آنگاه حضرت عیسی علیه السلام به درگاه خداوند دعا کرد که در آنجا نشانهای باقی بماند تا خاندان محمد علیهم السلام بدانند عیسی با آنان در مصیبتشان همدردی کرده است. روزی علی بن ابی طالب علیه السلام از آنجا میگذشت، شروع به سخن کرد و فرمود: اینجا خیمهگاه آنان است و اینجا خونشان ریخته میشود. ابن عباس جریان را از امام پرسید. ایشان به او خبر داد که حسین علیه السلام اینجا کشته میشود و عیسی علیه السلام نیز به اینجا آمد و دعا کرد و چنین و چنان گفت. امام علیه السلام سپس به او فرمود: به دنبال سرگینهای آن آهوان بگرد که هنوز باقی مانده است. آنان گشتند و مقدار زیادی سرگین یافتند که همچون زعفران شده بود. آهوان با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و خانواده ایشان علیهم السلام نیز چندین جا سخن گفتهاند. به حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در کودکی مقام حُکم داده شد. او بی هیچ گناه پیوسته میگریست و روزههایش را به هم متصل میساخت و ازدواج نکرد، اما پیامبر ما صلّی الله علیه و آله از آن رو همسر اختیار کرد که در کردار و گفتارش الگو بود و نکاح از جمله فرمانهای خداوند به حضرت آدم

علیه السلام برای حفظ نسل بود. حضرت سلیمان علیه السلام نیز همسران و کنیزان بیشماری داشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ازدواج کنید و افزون شوید که من به خاطر شما بر امتهای دیگر مباهات میکنم. و فرمود: همبستری تو با همسرت کار نیک است. عرض شد: ای رسول خدا! ما هم به شهوت خود میرسیم و شاد میشویم و هم ثواب میکنیم؟ فرمود: به نظرت اگر شهوتت را در جای ناروا قرار دهی گناه نمیکنی؟ عرض کرد: چرا. فرمود: آیا میپنداری به خاطر کار بد حسابرسی میشوی اما به خاطر کار نیک حسابرسی نمیشوی؟ خداوند میدانست که پیامبر صلّی الله علیه و آله دارای خاندان پاکی میشود که تا به روز قیامت بر جا میماند. خداوند حضرت عیسی علیه السلام را چنان وصف کرد که در وصف هیچ یک از پیامبران آن را نگفت، فرمود: «وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ * وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ الصَّالِحِینَ»(1).

{[او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است. و در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن می گوید و از شایستگان است.} حال آنکه پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و اهل بیت و عترت ایشان علیهم السلام وسیله توبه آدم علیه السلام و دعای ابراهیم علیه السلام و مژده عیسی علیه السلام بودهاند. اگر حضرت عیسی علیه السلام از گِل شمایل پرنده ساخت و خداوند آن را زنده کرد، خداوند برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و عترت ایشان علیهم السلام مردگان را زنده کرد، و اگر حضرت عیسی علیه السلام به اذن خدا کورمادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا میداد، این کارها از سوی آنان نیز انجام میشد و هنوز هم چه بسا نابینایان و مبتلایان به پیسی وارد حرمهای معصومین علیه السلام میشوند و خداوند به برکت تربت ایشان به چشمان آنها نور میبخشد و پیسی را از آنان برمیگیرد که البته این از خراسان گرفته تا به بغداد و تا کوفه و حجاز مشهور است(2).

توضیح: «شخب» یعنی سیل. «وَدَک» به تحریک یعنی چربی گوشت. «بوق التبریز» یعنی شیپوری که به هنگام خروج ارتش برای جنگ در آن میدمند. «أزیز»

1- . آل عمران / 45- 46
2- . الخرائج: 259- 261

صدای جوشش دیگ است. «مِرجل» به کسر یعنی دیگ سنگی. میگویند «کافَحوهم» یعنی بدون سپر و محافظ در جنگ با آنان رویارو شدند، وقتی کسی شخصا به امور میپردازد میگویند «فلانٌ یکافحُ الأمورَ».

5. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : خداوند عزّ و جلّ برای هیچ یک از پیامبران پیشین نشانهای پدید نیاورد جز آنکه همانندش را و چه بسا والاترش را از برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام قرار داده است. عرض شد: ای پسر رسول خدا! خداوند کدامین نشانه را از برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام قرار داده که همپای نشانههای حضرت عیسی علیه السلام است؟ نشانههایی همچون زنده کردن مردگان و شفا دادن کورمادرزاد و مبتلا به پیسی و خبر دادن از آنچه مردم میخوردند یا میاندوختند. فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه برادر خود امام علی علیه السلام داشتند در مکه قدم میزدند. عموی پیامبر صلّی الله علیه و آله ابولهب به دنبال حضرت راه افتاده بود و از پشت ایشان را با سنگ میزد و زخمی میکرد و ندا سر میداد که ای جماعت قریش! این همان جادوگر دروغگو است، او را با سنگ بزنید و از خود برانید و از او بپرهیزید. او اینگونه اوباش قریش را علیه پیامبر صلّی الله علیه و آله میشورانید و آنها نیز به دنبال حضرت و امام راه میافتادند و ایشان را با سنگ میزدند و با هر سنگی که به پیامبر صلّی الله علیه و آله میخورد یک سنگ هم به حضرت علی علیه السلام میخورد. یکی از آنها گفت: ای علی! مگر تو نبودی که به خاطر محمد تعصب داشتی و برای او میجنگیدی و مگر تو آن دلیری نیستی که با همه کم سن و سالیات و با اینکه جنگی ندیده بودی در شجاعت نظیر نداشتی؟ پس چرا اکنون محمد را یاری نمیدهی و از او دفع شر نمیکنی؟ در آن دم حضرت علی علیه السلام ندا سر داد: ای جماعت اوباش قریش! من برای اطاعت از محمد از او نافرمانی نمیکنم، اگر به من اجازه میداد میدیدید چه میشد! آنها همچنان به دنبال حضرت میرفتند تا اینکه ایشان از مکه خارج شد. ناگاه دیدند سنگها خود به خود دارند میغلطند و میآیند. گفتند الان این سنگها بر محمد و علی فرود میآیند و ما از دستشان راحت میشویم قریشیان از ترس جانشان از آن

سنگها فاصله گرفتند. اما دیدند سنگها نزد حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام آمدند و یک به یک ندا سر دادند: سلام بر تو ای محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف و سلام بر تو ای علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف! سلام بر تو ای فرستاده پروردگار جهانیان و ای بهترینِ همه آفریدگان و سلام بر تو ای سرور اوصیاء و ای جانشین رسول پروردگار جهانیان! وقتی آن جماعت قریشی این سخنان را شنیدند زبانشان بند آمد. ناگاه ده تن از سرکشان و یاغیان آنها گفتند: این سنگها نبودند که با آن دو سخن گفتند، بلکه این صدای مردانی بود که محمد آنان را در چالههای کنار این سنگها زیر زمین پنهان کرده تا با آنها سخن بگویند و اینچنین حیله کنند و ما را فریب دهند. در آن دم ده تکه سنگ از آن صخرهها به حرکت افتادند و سوی آسمان جهیدند و بالای سر آن ده نفری که اینها را گفتند رفتند و بیوقفه بر سرشان فرود میآمدند و باز بالا میرفتند و باز آنها را میکوبیدند تا اینکه تک تک آن ده نفر مغزشان با خونهایش از دماغشان جاری شد و سر و گردن و سینهشان از هم پاشید. خویشان آنها زاری کنان آمدند و فریاد بر آوردند و گفتند بدتر از سوگواری ما در عزای اینان شادی و خوشحالی محمد از این است که اینها با این سنگها کشته شدهاند و این نشانه و دلیل و معجزهای برای او میشود. ناگاه خداوند عزّ و جلّ جنازههای آنان را به سخن درآورد و آنها گفتند: محمد راست میگوید و سخنش دروغ نیست، این شمایید که دروغ میگویید و سخنتان راست نیست. سپس جنازهها به لرزه افتادند و از حاضرانِ بالای سرشان رمیدند و بر زمین افتادند و ندا دادند: ما نمیخواهیم دشمنان خدا ما را سوی عذاب خدا به دوش بکشند. در آن هنگام ابوجهل که لعنت خدا بر او باد گفت: محمد این جنازهها را همچون آن سنگها و صخرهها جادو کرده تا از آنها این سخنان پدید آید، اگر کشته شدن اینان با آن سنگها نشانهای برای محمد و تصدیقی بر کلام او و دلالتی بر امر اوست، پس به او بگویید از آفریدگار اینان بخواهد تا زندهشان کند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن! پیشنهاد این جاهلان را شنیدی، اینان ده جنازه هستند، از سنگهایی که این قوم به ما زدند چند زخم خوردهای ای علی؟! امام علی علیه السلام فرمود: من

چهار زخم خوردهام. رسول خدا فرمود: من نیز شش زخم خوردهام، پس هر یک از ما به تعداد زخمهایش از پروردگارش بخواهد تا این ده جنازه را زنده کند. این چنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای شش تن از آنها و حضرت علی علیه السلام برای چهار تن از آنها دعا کرد و ناگاه آنها جان گرفتند و ندا سر دادند: ای جماعت مسلمانان! در عرصاتی که ما بودیم محمد و علی مقام والایی دارند، ما بر روی تختی در کنار بیت المعمور و نیز کنار عرش تمثالی از محمد دیدیم و بر روی تختی در کنار بیت المعمور و نیز کنار کرسی تمثالی از علی دیدیم، فرشتگان آسمانها و فرشتگان پردهها و فرشتگان عرش به دور آن دو حلقه زدهاند و به آنها ادای احترام میکنند و بر آنها درود میفرستند و از آنها فرمان میگیرند و چون درخواستی از خداوند عزّ و جلّ داشته باشند او را به حق آنها قسم میدهند. در آن دم هفت تن از آن قوم ایمان آوردند اما نگونبختی بر دیگران چیره شد.

و اما اینکه خداوند عزّ و جلّ حضرت عیسی علیه السلام را با روح القُدُس تایید کرد؛ روزی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله عبای قطوانیاش را بر سر خود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کشید و فرمود: خداوندا اینان اهل بیت مناند، من ستیزهجوی کسی هستم که با ایشان بستیزد و صلحجوی کسی هستم که با ایشان در صلح باشد و دوستدارِ دوستان ایشانم و دشمنِ دشمنانشان، پس تو نیز با ستیزهجویانِ ایشان بستیز و با صلحجویانِ ایشان در صلح باش و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمن باش، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمد! تو را بر این خواسته اجابت کردم، و امّ سلمه گوشه عبای حضرت را بالا زد تا وارد شود اما رسول خدا صلّی الله علیه و آله عبای خود را پس کشید و فرمود: تو در این میان جایی نداری گرچه در راهی نیک و به سوی راهی نیک روی داری. در آن هنگام جبرییل که خود را در جامهای پیچیده بود، آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا نیز از خودتان برشمار. حضرت فرمود: تو از ما هستی. عرض کرد: یعنی عبا را بالا بزنم و داخل شوم؟ فرمود: بله. اینگونه جبرییل به زیر عبا وارد شد و سپس بیرون آمد و سوی آسمان فراز شد و به ملکوت اعلی رفت در حالی که زیبایی و تابندگیاش افزون گشته بود. فرشتگان گفتند: زیباتر از زمانی که از نزد ما رفتی

بازگشتهای! گفت: چرا چنین نباشم وقتی ارج یافتم تا از خاندان محمد و اهل بیتش به شمار روم. فرشتگان در ملکوت آسمانها و پردهها و کرسی و عرش گفتند: به راستی که آنچه گفتی از برایت ارجی والاست. با حضرت علی علیه السلام نیز در جنگها جبرییل از سمت راست و میکاییل از سمت چپ و اسرافیل از پشت سر و فرشته مرگ از جلو همراه بودند.

و اما اینکه حضرت عیسی علیه السلام کوران را و مبتلایان به پیسی را شفا میداد و به مردم از آنچه خورده بودند و آنچه در خانههایشان اندوخته بودند خبر میداد؛ زمانی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مکه بود به ایشان گفتند: ای محمد! پروردگار ما هُبَل است که بیمارانمان را شفا میدهد و گرفتارانمان را میرهاند و مجروحانمان را درمان میکند. حضرت فرمود: دورغ میگویید، هُبَل هیچ یک از اینها را انجام نمیدهد بلکه این خداوند متعال است که هر چه خود درباره این امور میخواهد برایتان انجام میدهد. سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر سرکشانِ آنها گران آمد و به حضرت گفتند: ای محمد! بسیار برایت نگرانیم که مبادا هُبَل دهانت را کج کند و افلیجت گرداند و به جذام و کوری و دیگر آفات دچارت کند، چراکه تو سوی کسی جز او فرامیخوانی. حضرت فرمود: هیچ کس بر انجام آنچه گفتید توانا نیست جز خداوند عزوجل. گفتند: ای محمد! اگر تو پروردگاری داری که او را میپرستی و هیچ پروردگاری جز او نیست، از او بخواه ما را به این آفاتی که گفتیم دچار کند تا ما نیز از هُبَل بخواهیم ما را شفا دهد تا بدانی هُبَل با پروردگار تو که به سویش فرامیخوانی شریک است. در آن دم جبرییل آمد و عرض کرد: تو چندی از اینان را نفرین کن و علی نیز چندی را. رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیست تن از آنها را نفرین کرد و حضرت علی علیه السلام نیز ده تن را. آنها هنوز از جایشان تکان نخورده بودند که ناگاه به پیسی و جذام و فلج و دهانکجی و کوری دچار شدند و دست و پاهایشان از جا در آمد و هیچ عضوی از اندامشان سالم نماند جز زبانها و گوشهایشان. وقتی چنین شدند آنها را نزد هُبَل بردند و نزد او دعا کردند تا شفایشان دهد. گفتند: محمد و علی اینان را نفرین کردند و این بر سرشان آمد که میبینی، پس شفایشان ده! ناگهان هُبَل ندایشان داد: ای

دشمنان خدا! من توانِ چه کاری دارم حال آنکه به خدایی که این مرد را به سوی همه آفریدگان مبعوث داشته و او بر همه پیامبران برتری داده اگر او مرا نفرین کند اندامم از هم میپاشد و بند بندم از هم میگسلد و چنان بر باد میروم که دیگر هیچ چیز از من به چشم نمیآید و هیچ اثری از من به جا نمیماند و خداوند چنان با من میکند که بزرگترین جزئم کوچکتر از ذرهای از یک خردل میشود. وقتی آنها از هُبَل چنین سخنی شنیدند، سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله ضجّه زدند و گفتند: امیدمان به هر که جز تو ناامید شد، به فریادمان برس و برای دوستان ما به درگاه خداوند دعا کن که آنان دیگر هرگز به آزار دادن تو دست نمییازند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شفای اینان از همانجایی میآید که بلایشان آمد، بیست تن به عهده من و ده تن به عهده علی. آنها را آوردند و بیست تن را روبروی حضرت ایستاندند و ده تن را روبروی حضرت علی علیه السلام . رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آن بیست نفر فرمود: دیدههایتان را فروبندید و بگویید: خداوندا به شکوه کسی که به خاطر شکوهش ما را گرفتار کردی، به حق محمد و علی و خاندان پاک آن دو به ما عافیت بخش. حضرت علی علیه السلام نیز به آن ده تنی که پیش روی ایشان بودند همین را فرمود. آنها این سخن بگفتند و ناگاه همچون شتری که از بند رسته باشد برخاستند و هیچ آفتی بر آنان نبود و از قبل آن بلا نیز بهتر شدند. در آن هنگام آن سی نفر به همراه برخی از خویشانشان ایمان آوردند اما نگونبختی بر بیشتر باقیماندگان چیره شد.

و اما اینکه حضرت عیسی علیه السلام از آنچه مردم میخوردند و آنچه در خانههایشان میاندوختند خبر میداد؛ وقتی آنها شفا یافتند رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنها فرمود: ایمان بیاورید. عرض کردند: ایمان آوردیم. فرمود: آیا میخواهید بر بصیرتتان بیافزایم؟ عرض کردند: بله. فرمود: اکنون شما را خبر میدهم که اینان چه خوردهاند و با چه خود را مداوا کردهاند، فلان کس فلان غذا را خورد و فلان کس با فلان دوا خود را مداوا کرد و فلان چیز نزدش باقی ماند. حضرت به همین ترتیب از همه آنان خبر داد و سپس فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! باقیمانده غذا و دوای آنان را بر سینیها و سفرههایشان برای من حاضر کنید.

فرشتگان چنین کردند و باقیمانده غذا و دوای آنان را از آسمان فرود آوردند و گفتند: اینها باقیمانده فلان غذا و دوا هستند. حضرت فرمود: ای غذا! ما را خبر ده که چه مقدار از تو خورده شده. غذا گفت: از من فلان مقدار خورده شد و فلان مقدار به جا گذاشته شد که همین است که میبینید. غدایی دیگر گفت: صاحب من فلان مقدار از مرا خورد و فلان مقدار از من به جا ماند که خدمتگزار آورد و فلان مقدار را خورد و من باقیماندهاش هستم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من کیستم؟ غذاها و دواها گفتند: تو فرستاده خدا هستی. حضرت به امام علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این کیست؟ غذاها و دواها گفتند: او برادر توست که سرور همه پیشینیان و پسینیان است و وزیر توست که برترینِ وزراست و جانشین توست که سرور جانشینان است(1).

توضیح: «تحریش» یعنی تحریک و فریفتن مردم. «اوباش» یعنی توده فرومایه مردم. «وجمَ» یعنی دم فرو بست و سکوت کرد. «یافوخ» محل برخورد استخوانهای جلو و عقب سر است. «تبجّح» به تقدیم جیم بر حاء یعنی اظهار خوشحالی. «تبذّج» یعنی تکبر و بزرگی کردن. «جَلامید» جمع «جُلمود» به ضم یعنی صخرهها. میگویند «فُلِج» بنا بر مجهول یعنی به فلج دچار شد که صفتش میشود «مفلوج» و «لُقی» بنا بر مجهول یعنی به «لقوه» (کج شدن دهان) دچار شد.

6. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : ابو یعقوب میگوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نشانههایی داشتند که با نشانههای حضرت موسی علیه السلام برابری کند؟ ایشان فرمود: علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نشانه های رسول خدا صلی الله علیه وآله نشانه های علی علیه السلام ونشانه های علی همان نشانه های رسول خداست. خداوند به حضرت موسی علیه السلام و نیز به پیامبران دیگر هیچ نشانهای عطا نکرد جز اینکه همانند آن یا برتر از آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عطا فرمود. و اما عصایی که از برای حضرت

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام 149- 150

موسی علیه السلام بود و به اژدها تبدیل شد و جادوهایی را که ساحران با عصاها و طنابهایشان ساختند بلعید؛ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نشانهای برتر از آن داشت. گروهی از یهودیان نزد حضرت آمدند و به پرسش و مجادله با ایشان پرداختند. هر چه گفتند پیامبر صلّی الله علیه و آله پاسخی به آنان داد که مبهوتشان کرد. گفتند: ای محمد! اگر تو پیامبر هستی، مانند عصای موسی را برای ما بیار. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چیزی که من برایتان آوردهام برتر از عصای موسی علیه السلام است، زیرا آن پس از من تا به روز قیامت بر جا میماند و بر همه دشمنان و مخالفان عرضه میشود اما هیچ کس نمیتواند با یک سوره از آن هماوردی کند، حال آنکه عصای موسی علیه السلام از میان رفت و پس از او بر جا نماند تا آزموده شود و همچون قرآن باشد که بر جا میماند و آزموده میشود. با این حال من برایتان نشانهای خواهم آورد که از عصای موسی علیه السلام برتر و شگفتتر است. گفتند: بیاور. فرمود: موسی علیه السلام عصایش در دستش بود و او آن را میانداخت و قبطیان کافر میگفتند این مرد در عصای خود نیرنگی به کار بسته. اما خداوند برای محمد چوبهایی را به افعی تبدیل خواهد کرد که دست محمد به آنها نخورده و حضرتش در آنجا حضور نداشت. وقتی به خانهیتان بازگشتید و شبهنگام در مجلستان گرد آمدید خداوند همه چوبهای سقفهایتان را به افعی تبدیل میکند و در آنجا بیشتر از صد چوب وجود دارد، آنگاه زهره چهار تن از شما آب میشود و در دم میمیرند و بقیه تا صبح فردا از هوش میروند، در آن هنگام یهودیان نزدتان میآیند و شما آنان را از آنچه دیدهاید خبر میدهید، اما آنها باورتان نمیکنند، در آن دم آن رویداد همچون شبی که بر شما گذشته، پیش روی آنها تکرار میشود و جلوی چشمهایشان پُر از افعی میشود و گروهی از آنها میمیرند و گروهی دیوانه میشوند و بیشترشان از هوش میروند.

به خدایی که محمد صلّی الله علیه و آله را بر حق به پیامبری برانگیخت آن قوم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شرم نکردند و حرمت ایشان را پاس نداشتند و همه با هم پیش روی حضرت خنده سر دادند و به یکدیگر گفتند: ببینید چه ادعا کرد و چگونه از حد خود گذشت! رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر اکنون

میخندید وقتی خبری را که به شما دادم با چشم خود دیدید خواهید گریست و سرگشته خواهید شد، هر کس از آن رویداد هراسان شد و ترسید که جان دهد یا دیوانه شود بگوید خداوندا به شکوه محمد که او را برگزیدی و به شکوه علی که از او خشنود شدی و به شکوه اولیاءشان که هر کس به امر آنان سر بسپارد او را گلچین میکنی، سوگندت میدهم که مرا بر آنچه پیش رویم رخ داده قوی گردان، و اگر در آنجا یکی از دوستان وی جان داد و او خواست دوستش زنده بماند با همین سخن برای او دعا کند تا خداوند متعال زندهاش گرداند و قدرتش بخشد. آنها رفتند و در آن جایگاه گرد آمدند و شروع کردند حضرت محمد صلّی اللہ علیه و آله را دست بیاندازند و سخنش را که فرموده بود آن چوبها به افعی تبدیل میشود مسخره کنند که ناگاه صدای جنبشی از سقف شنیدند و ناگهان همه آن چوبها به افعی تبدیل شدند و سرهایشان را از دیوار پایین کشاندند و سوی آن جمع به راه افتادند تا ببلعندشان، اما وقتی به آنها رسیدند از آنها رو گردادند و سوی اسباب خانه گراییدند و همه سبوها و خمرهها و کوزهها و هاونها و صندلیها و چوبها و پلهها و درها را بلعیدند و همه را خوردند و اینچنین به آنچه رسول خدا صلّی اللہ علیه و آله فرموده بود دچار شدند، چون این روی داد چهار تن جان دادند و گروهی دیوانه شدند، اما چند تنی بر جان خود ترسیدند و با سخنی که رسول خدا صلّی اللہ علیه و آله فرموده بود دست به دعا بردند و اینگونه دلهایشان استوار گشت، سپس یکی از آنان سوی آن چهار جانباخته رفت و با آن سخن برایشان دعا کرد، ناگاه آنان جان یافتند و چون آن اوضاع را دیدند گفتند آن سخن دعایی مستجاب است و محمد راست میگوید، اگر تصدیق او بر ما دشوار است باید این دعا را بکنیم تا دلهایمان نرم شود و بتوانیم به او ایمان بیاوریم و تصدیقش کنیم و به امر و نهیاش سر بسپاریم. آنها این دعا را کردند و خداوند متعال ایمان را نزدشان محبوب گرداند و آن را در دلهایشان گوارا نمود و کفر را برایشان منفور ساخت و آنها به خداوند و رسولش صلّی اللہ علیه و آله ایمان آوردند. چون صبح فردا فرا رسید یهودیان آمدند و آن چوبها باز همچون قبل به افعی تبدیل شدند و آنها نیز دیدند و حیران شدند و گروهی جان دادند و نگونبختی بر دیگرانشان چیره شد.

و اما دست سپید حضرت موسی علیه السلام ؛ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نشانهای همانند آن بلکه هزار برابر برتر و بزرگتر از آن را داشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله دوست میداشت که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزدش بیایند. آن دو امام علیهما السلام نزد خانواده یا دوستان یا دایه خود بودند و حضرت صلّی الله علیه و آله در تاریکی شب بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن دو را ندا داد که ای ابا محمد و ای ابا عبد الله! نزد من بیایید. آن دو از دور سوی حضرت به راه افتادند. صدای رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنها میرسید. حضرت انگشت سبابهاش را از در بیرون برد و به آنها اشاره کرد. ناگاه انگشت پیامبر صلّی الله علیه و آله پیش روی آنها نوری تابناکتر از نور ماه و خورشید تابانید تا اینکه آنها رسیدند و انگشت حضرت همچون قبل شد. وقتی خواستِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله از دیدار و صحبت با آنها برآورده شد فرمود که به خانهشان بازگردند. سپس دوباره با انگشت سبابه خود اشاره کرد و نوری تابناکتر از نور ماه و خورشید از آن تابید و آن دو را در میان گرفت تا اینکه به خانهشان بازگشتند و انگشت حضرت به حالت همیشگیاش در آمد.

و اما طوفانی که خداوند متعال بر قبطیان فرستاد؛ خداوند همانند آن را به عنوان نشانهای برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بر قوم مشرک حضرت نیز فرستاد. یکی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله به نام ثابت بن افلح در یکی از غزوات یکی از مشرکان را به هلاکت رساند. همسر آن مرد مشرک که کشته شده بود نذر کرد که در کاسه سر کسی که شوهرش را کشته شراب بنوشد. وقتی در جنگ بدر آن ماجرا بر مسلمانان رخ داد، ثابت بر روی تپهای کشته شد. مشرکان رفتند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و اصحاب نیز به دفن یاران خود مشغول شدند. آن زن نزد ابوسفیان رفت و از او خواست کسی را همراه با بنده او به محل قتل ثابت بفرستد تا او سر وی را ببرد و برایش بیاورد و او به نذر خود وفا کند و در کاسه سر ثابت شراب بنوشد، زیرا یکی از بندههایش برای او مژده آورده بود که ثابت کشته شده و او نیز وی را آزاد کرده بود و یکی از کنیزان خود را به او داده بود. چون این درخواست را از ابوسفیان کرد، او دویست تن از یاران تنومند خود را در دل شب به

سراغ پیکر ثابت فرستاد تا سر او را ببرند و برایش بیاورند. آنها رفتند و رسیدند. ناگاه بادی وزید و پیکر ثابت را به سراشیب تپه غلتاند. دنبالش کردند تا سرش را جدا کنند. ناگاه بارانی سیلآسا سر رسید و همه آن دویست نفر را غرق کرد و دیگر هیچ کس نه آن مقتول را دید و نه آن دویست نفر را و هیچ اثری از آنان نماند. اینچنین خداوند کافران را از خواستهشان بازداشت و این نشانه برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله از آن طوفان برتر است.

و اما ملخی که بر بنی اسرائیل فرستاده شد؛ خداوند کاری بزرگتر و شگفتتر از آن با دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرد. خداوند ملخی بر آنان فرستاد که آنان را خورد، حال آنکه ملخ حضرت موسی علیه السلام قبطیان را نخورد بلکه کاشتههای آنان را خورد. از این قرار که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یکی از سفرهای خود به شام رفت. وقتی حضرت خواست از شام به سوی مکه بازگردد دویست تن از یهودیانِ آن دیار در پی پیامبر صلّی الله علیه و آله به راه افتادند و میخواستند حضرت را بکشند، زیرا میترسیدند که خداوند به دست ایشان دولت یهودیان را بر اندازد. پس تصمیم گرفتند حضرت را بکشند. اما چون ایشان با کاروان همراه بود، جرأت حمله نکردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله هرگاه می خواست قضای حاجت کند به جایی دورتر میرفت و پشت انبوه درختان و یا در دشتی دور پنهان میشد. آن روز نیز برای قضای حاجت بیرون آمد و از کاروان دور شد. آنها پیامبر صلّی الله علیه و آله را تعقیب کردند و حضرت را در میان گرفتند و بر ایشان شمشیر کشیدند. ناگاه خداوند عزّ و جلّ از زیر پای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از زیر شنها ملخهایی بیرون آورد و آن ملخها به آنان هجوم بردند و شروع به جویدن آنها کردند و اینچنین آنها از حضرت بازماندند و به نجات خود مشغول شدند. چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله قضای حاجت کرد سوی کاروان برگشت حال آنکه ملخها هنوز مشغول خوردن آنان بودند. کاروانیان عرض کردند: چرا هیچ یک از آن جماعتی که پشت سر شما میآمدند برنگشتند؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آمده بودند تا مرا بکشند، اما خداوند ملخهایی را بر آنان مسلط گرداند. کاروانیان آمدند و دیدند برخی از آنان جان دادهاند و برخی دیگر در

آستانه مرگاند و ملخها سرگرم خوردن آنان هستند. کاروانیان همچنان به آنها نگریستند تا اینکه ملخها همهشان را خوردند و هیچ چیز از آنان باقی نگذاشتند.

و اما شپش؛ خداوند قدرت خود را بر دشمنان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز با شپش آشکار ساخته است. از این قرار که وقتی امر رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مدینه آشکار شد و حضرت در آنجا مقامی والا یافت، روزی برای اصحاب خود درباره آزمونهای خداوند عزّ و جلّ از پیامبران و صبر ایشان بر آزارها در راه اطاعت از خدا سخن میگفت. حضرت در اثنای کلام فرمود: میان رکن و مقام هفتاد پیامبر دفن شدهاند که همگی بر اثر آزار گرسنگی و شپش درگذشتهاند. برخی از منافقان یهودی و بعضی از سرکشان قریش این سخن را شنیدند و همدست شدند تا حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را نزد خود بیاورند و ایشان را با شمشیرهای خود بکشند تا دیگر دروغ نگوید. آنها که شمارشان به دویست تن میرسید، همدست شدند تا یک روز حضرت را به هنگام خروج از مدینه محاصره کنند. روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تنهایی رهسپار شد و آن قوم در پی ایشان روانه شدند. در آن اوان یکی از آنان به لباس خود نگریست و شپشی در آن دید. سپس بدن و پشتش شروع به خارش کرد. عارش آمد و از یارانش شرم کرد و پنهانی از آنان دور شد. اما یکی دیگر از آنها نیز به خود نگاه کرد و همچون قبلی در لباسش شپش دید. او هم پنهانی جدا شد. به همین ترتیب همه آنان یک به یک چنین دیدند و بنابراین برگشتند. اما شپش آن قدر بر تنهایشان زیاد شد که همه جایشان را فراگرفت و حلقهایشان را چنان فروبست که دیگر نه غذایی از آن پایین میرفت و نه آبی. اینچنین همه شان در دو ماه مردند و برخی در مدت پنج روز و برخی در ده روز و یا کمتر یا بیشتر هلاک شدند و هنوز دو ماه نگذشته بود که همه آنان بر اثر شپش و گرسنگی و تشنگی جان باختند. این بود آن شپشی که خداوند متعال به عنوان نشانهای برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بر دشمنان ایشان فرستاد.

و اما قورباغه ها؛ خدا همانند آن را بر دشمنان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز فرستاد و آن هنگامی بود که آنها خواستند حضرت را بکشند و خداوند آن

ها را با موش به هلاکت رساند. از این قرار که دویست نفر که برخی از کافران عرب و برخی یهودی و برخی از توده مردم بودند در موسم حج در مکه گرد آمدند و با خود گفتند محمد را خواهیم کشت. آنها سوی مدینه به راه افتادند و چون به یکی از منزلگاههای راه رسیدند ناگهان در برکهای آبی یافتند که از آب همراهشان گواراتر بود. از این رو آبی را که همراه داشتند بر زمین ریختند و مشک هایشان را از آن آب پر کردند و به راه افتادند. به زمینی رسیدند که موش و قورباغه بسیاری داشت. وقتی بار و بنهشان را پایین گذاشتند، قورباغهها و موشها به جان توشهها و مشک هایشان افتادند و همه را سوراخ کردند و آبهایشان در آن سنگلاخ به هدر رفت. دمی نگذشت که احساس تشنگی کردند، چون دیگر آبی نداشتند به سوی همان برکهای که از آن آب برداشته بودند به عقب برگشتند اما دیدند پیش از آنها موشها و قورباغهها به آنجا رسیدهاند و دهانههای برکه را سوراخ کردهاند و همه آبها در سنگلاخ به هدر رفته است. با ناامیدی از آب بر جا ماندند و نشانههای مرگ بر آنان پدیدار شد و هیچ یک رهایی نیافتند جز یک تن که بر زبان و شمکش نام محمد صلی الله علیه وآله را می نوشت و میگفت: ای پروردگار محمد و خاندان محمد! من از آزار محمد توبه کردم، پس به شکوه محمد و خاندان محمد مرا برهان. او نجات یافت و تشنگی رهایش کرد. در آن دم کاروانی از راه رسید و او را آب نوشاندند. سپس او را با کالاها و شتران آن قوم که بر تشنگی صبورتر از صاحبانشان بودند، با خود بردند. آن مرد به رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایمان آورد و حضرت آن شتران و اموال را به او بخشید.

و اما خون؛ باری رسول خدا صلّی الله علیه و آله حجامت کرد و خونی را که از ایشان خارج شده بود به ابوسعید خدری داد و به او فرمود: این را ناپدید کن. اما او آن خون را خورد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: با آن چه کردی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! آن را خوردم. فرمود: مگر به تو نگفتم ناپدیدش کن؟! عرض کرد: آن را در ظرفی مطمئن ناپدید کردم! رسول صلّی الله علیه و آله فرمود: مبادا که دیگر چنین کاری کنی، اما بدان که خداوند گوشت و خون تو را بر آتش حرام کرده چون با گوشت و خون من درآمیخته است. در آن اوان چهل نفر از

منافقان زبان به ریشخند رسول خدا صلّی الله علیه و آله گشودند و می گفتند: میپندارد خدری را از آتش رهانده است چون خونش با خون او در آمیخته است، او دروغگویی بیش نیست و البته ما خونش را کثیف می دانیم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند که خداوند آنان را با خون شکنجه خواهد کرد و با خون هلاکشان خواهد کرد، گرچه قبطیان به عذاب خون نمردند. چیزی نگذشت که به خونریزی دائم از بینی دچار شدند و از دندانهایشان نیز خون به راه افتاد و اینچنین هر غذا و آبی میخوردند با خون درآمیخته بود. چهل روز در این عذاب بر جا ماندند و سرانجام هلاک شدند.

و اما سالهای قحطی و نابودیِ دسترنج؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله قبیله مُضَر را نفرین کرد و فرمود: خداوندا! بر مُضَر سخت بگیر و سالهایی خشک همچون سالهای یوسف علیه السلام بر آنان پدید آور. اینچنین خداوند آنان را به قحطی و گرسنگی دچار کرد. از هر گوشه و کنار برایشان غذا میرسید و آنها می خریدند اما هنوز به خانههایشان نمیرسیدند که همه بید میزد و میگندید و فاسد می شد و اموالشان از بین می رفت و بهرهای از غذا نمیبردند. قحطی و گرسنگی شدید و سخت چنان در آفتشان انداخت که به خوردن مردار سگ افتادند و استخوانهای مردگان را سوزاندند و خوردند و حتی قبرهای مردگان را شکافتند و آنان را خوردند و حتی زنان گاه گاه بچه های خودشان را خوردند. تا اینکه گروهی از سران قریش نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! گیریم تو با مردان دشمنی داری، گناه زنان و بچه ها و حیوانات چیست؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از این عذاب شما مجازات شدهاید و هدف از عذاب، بچه ها و حیوانات شما نیستند و هرگاه خدا بخواهد، همه منافع آنان در دنیا و آخرت جبران خواهد شد و خداوند مصیبت آنان را جبران خواهد کرد. حضرت سپس از مُضَر درگذشت و فرمود: خداوندا! آنان را برهان. این شد که خرمی و آسایش و رفاه به آنان بازگشت و این همان سخن خداوند متعال درباره آنان است که نعمتهای خود بر آنان را میشمرد: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِى أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ

خَوْفٍ»(1)

[باید خداوند این خانه را بپرستند همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد.]

و اما نابودیِ اموال قوم فرعون؛ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز نشانهای همانند آن داشتند. از این قرار که روزی پیرمردی کهنسال پسرش را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد و گریهکنان عرض کرد: ای رسول خدا! پسرم را در کودکی غذا دادم و در ناز پروراندم و از داراییام بسیار برایش خرج کردم تا قدرت یافت و پشتش استوار شد و مال بسیار به هم رساند حال آنکه قوّت من رو به ضعف رفت و مالم برای او خرج شد و از ناتوانی چنان شدم که میبینی، اما او اکنون حتی با غذایی مختصر که مرا زنده نگه دارد، به من رسیدگی نمیکند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آن جوان فرمود: چه میگویی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! از خرج خودم و خرج عیالم چیزی برایم باقی نمیماند. حضرت به پدرش فرمود: چه میگویی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! او انبارهایی از گندم و جو و خرما و کشمش دارد و کیسه کیسه درهم و دینار دارد و ثروتمند است. حضرت به پسر فرمود: چه میگویی؟ عرض کرد: من هیچ یک از اینهایی را که میگوید ندارم. حضرت به پسر فرمود: ای جوان! از خدا بترس و به پدرت که به تو نیکی کرده نیکی کن تا خداوند به تو نیکی کند. پسر عرض کرد: ای رسول خدا! من چیزی ندارم. حضرت فرمود: پس ما این ماه از جانب تو به او میدهیم اما از آن پس خودت به او بده. سپس به اُسامه فرمود: به این پیرمرد صد درهم نفقه برای یک ماه خودش و عیالش بده. اُسامه داد. چون سر ماه شد باز آن پیرمرد با پسر آمد و پسر گفت من چیزی ندارم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: تو اموال بسیاری داری، اما امروز که شب شود تهیدست میشوی و از پدرت فقیرتر میگردی و هیچ چیز نخواهی داشت. آن جوان رفت و ناگهان دید همسایههای انبارهایش پیش رویش جمع شدهاند و میگویند: این انبارها را از کنار ما ببر. او به انبارها رفت و ناگاه دید گندمها و جوها و خرماها و کشمشها همه گندیده و فاسد شده و از بین

1- . قریش / 3- 4

رفته است. همسایهها بر او فشار آوردند که آنها را از کنارشان ببرد. او با هزینهای هنگفت کارگرانی را اجیر کرد و آنها دارایی او را برداشتند و در جایی دور از مدینه بیرون بردند. او رفت تا از کیسههای درهم و دینارش اجرت کارگران را بدهد اما ناگهان دید همه درهمها و دینارها از بین رفته و به سنگ تبدیل شده. کارگران برای اجرت به او فشار آوردند و او هرچه جامه و فرش و خانه داشت فروخت و اجرت آنها را داد و وقتی برگشت دستش خالی بود. از آن پس فقیر و بیچیز شد و حتی به قوت و غذای روزش هم راهی نداشت. تنش رنجور شد و سخت بیمار شد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که پدر و مادر خود را آزار میدهید! پند بگیرید و بدانید همچنانکه اموال او در دنیا نابود شد، درجاتی که در بهشت برایش آماده شده بود همه به درکاتی در دوزخ تبدیل شده. سپس فرمود: خداوند یهودیان را نکوهید چون پس از آنکه آن نشانهها را دیدند به جای خدا گوساله را به پرستش گرفتند، مباداد شما کاری برابر با کار آنان بکنید. عرض کردند: چگونه ممکن است ما کاری برابر با کار آنان بکنیم ای رسول خدا؟! فرمود: اینگونه که با نافرمانی از خدا از مخلوقی اطاعت کنید و به جای خدا بر او تکیه کنید و اینچنین کاری برابر با کار آنان انجام دهید.

توضیح: «خبلَ» بر وزن «فرحَ» یعنی دیوانه شد. «لوی برأسِه» یعنی سرش را خم کرد. «صلایه» یعنی ابزار ساییدن عطر. «قِحف» به کسر یعنی استخوان بالای مغز. «جَلَد» به تحریک یعنی قدرت و تنومندی. «احتوش القومُ الصیدَ» یعنی شکار را به سوی یکدیگر رماندند، «احتوش القوم علی فلانٍ» یعنی او را به میان گرفتند. «سطیحه» یعنی توشه.

«یسوس» یعنی «سوس» به آن میافتد یعنی کرمی که به غذا میافتد (بید). جوهری میگوید: «أزمه» یعنی سختی و قحطی، میگویند «أصابتهم سنهٌ أزمتهم أزماً» یعنی ریشهشان را برکند، و «أزم علینا الدهرُ یأزم أزماً» یعنی روزگار بر ما سخت و بیخیر شد. «مانَه یمونهُ موناً» یعنی «مونه» (بار وبندیل) او را به دوش گرفت و به یاریاش برخاست. «وقیر» تابع «فقیر» است و گفته می شود «أوقرَه الدّینُ» یعنی بدهی او را زمین گیر کرد. «ضَنِی» به کسر یعنی بیمار شد. در نهایه

گوید: «مضاهاه» یعنی مشابهت که گاه مهموز میشود و به هر دو شکل خوانده شده است.

7. الاحتجاج: امام موسی بن جعفر به نقل از پدرانشان از امام حسین علیهم السلام فرمود: یکی از یهودیان اهل شام که از علمای یهود بود و تورات و انجیل و زبور و صحیفههای پیامبران را خوانده بود و نشانه های آنان را شناخته بود به مجلسی آمد که اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس و ابومعبد جُهَنی در آنجا جمع بودند. گفت: ای امت محمد! شما هیچ درجهای را برای هیچ پیامبری و هیچ فضیلتی را برای هیچ رسولی وانںهادهاید جز اینکه آن را به پیامبر خودتان هم نسبت دادهاید، آیا به سوالهایی که من در این باره دارم کسی پاسخ میدهد؟ آنها همه از او حذر کردند اما علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بله، خداوند عزّ و جلّ هیچ درجهای به هیچ پیامبری و هیچ فضیلتی به هیچ رسولی عطا نکرد جز آنکه همه را برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله گرد آورد و چندین برابر از فضیلت دیگر پیامبران بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله افزود. یهودی گفت: آیا تو پاسخ مرا میدهی؟ فرمود: بله، من امروز برایت از فضایل رسول خدا صلّی الله علیه و آله سخنهایی خواهم گفت که خداوند چشم مومنان را از آن روشن میگرداند و شک شکاکان درباره فضایل حضرت را از بین میبرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله هرگاه درباره خود از فضیلتی سخن میگفت میفرمود: من فخر نمیفروشم. من نیز برایت فضایل حضرت را ذکر میکنم بدون اینکه بخواهم از حق دیگر پیامبران فروبگذارم یا از مقام ایشان بکاهم، من اینها را خواهم گفت تا شکری باشد به درگاه خداوند عزّ و جلّ که اگر چیزی به آنان عطا کرد همانندش را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز عطا فرمود و بر حضرت افزود و ایشان را بر آنان برتری بخشید. یهودی گفت: پاسخهایت را آماده کن تا از تو بپرسم. فرمود: بپرس. گفت: خداوند فرشتگانش را برای آدم به سجده درآورد، آیا این کار را برای محمد کرد؟ فرمود: همین طور است، خداوند فرشتگانش را برای حضرت آدم علیه السلام به سجده درآورد، سجده فرشتگان از روی طاعت بود و بدین معنا نبود که آنان آدم علیه السلام را به جای خداوند عزّ و

جلّ به پرستش گرفتند، بلکه این اعترافی بود به فضیلت و رحمتی که خداوند به او عطا کرده بود. اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از این برتر عطا شد. خداوند عزّ و جلّ در جبروت خود به همراه همه فرشتگان بر حضرت درود فرستاد و مومنان را به درود فرستادن بر ایشان متعبّد ساخت که این زیادتی از برای حضرت است ای یهودی! یهودی گفت: خداوند پس از گناه آدم توبه او را پذیرفت. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما درباره حضرت محمد صلّی الله علیه و آله مقامی بزرگتر از این نازل شد و بدون اینکه گناهی کرده باشد خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(1) {تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.} حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در روز قیامت هیچ باری بر دوش ندارد و از هیچ گناهی بازخواست نمیشود. یهودی گفت: خداوند عزّ و جلّ ادریس را به جایگاهی والا فراز داشت و پس از وفاتش به او از تحفههای بهشتی خوراند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد، خداوند عزّ و جلّ درباره ایشان فرمود: «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(2)

{و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.} و این سخن در والایی مقام نزد خداوند کافی است. نیز اگر حضرت ادریس علیه السلام پس از وفاتش از تحفههای بهشتی خورد، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در دنیا و در روزگار حیاتش با غذاهای بهشتی اِطعام شد. باری حضرت از گرسنگی به خود میپیچید که ناگاه جبرییل با کاسهای از تحفههای بهشتی نزد ایشان آمد و آن کاسه و آن تحفهها در دست حضرت تهلیل و تسبیح و تکبیر و تحمید گفتند. حضرت آنها را به اهل بیت خود علیهم السلام نیز داد و باز کاسه همان سخنها را گفت. حضرت خواست آن را به یکی از اصحاب نیز بدهد که جبرییل آن را گرفت و به ایشان عرض کرد: خودت بخور چون این تحفهای از بهشت است که خداوند برای تو فرستاده و شایسته هیچ کس نیست جز یک پیامبر یا وصیّ یک پیامبر. اینگونه پیامبر صلّی الله علیه و آله از آن خورد و ما نیز همراه ایشان خوردیم و من شیرینی آن طعام را تا همین الان حس

1- . فتح / 2

2- . شرح / 4

میکنم. یهودی گفت: نوح در راه خداوند عزّ و جلّ صبر پیشه کرد و وقتی قومش او را دروغگو خواندند از آنها درگذشت. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز در راه خداوند صبر پیشه کرد و وقتی قوم حضرت ایشان را دروغگو خواندند و از خود راندند و با سنگ زدند، ایشان از همه آنها درگذشت. افزون بر آن، وقتی ابولهب شکمبه گوسفند را بر سر پیامبر صلّی الله علیه و آله فرود آورد، خداوند تبارک و تعالی جابیل، فرشته کوهها را نازل کرد و به او فرمود کوهها را از جا درآور و به فرمان محمد بسپار. جابیل نزد حضرت آمد و عرض کرد: من دستور دارم که از شما اطاعت کنم، اگر فرمان دهی کوهها را بر سر اینان فرود میآورم و همه را هلاک میکنم. اما حضرت فرمود: من فقط به عنوان رحمت برانگیخته شدهام؛ پروردگارا امت مرا هدایت فرما چراکه آنها نمیدانند. وای بر تو ای یهودی! وقتی حضرت نوح علیه السلام دید قومش غرق خواهند شد به خاطر خویشاوندی دلش به حالشان سوخت و بر آنان مهر آورد و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی»(1) {پروردگارا پسرم از کسان من است.} و خداوند والامرتبه فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»(2)

{او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است.} خداوند عزّ و جلّ میخواست با این سخن او را دلداری دهد. اما وقتی قوم حضرت محمد صلّی الله علیه و آله آشکارا ستیزه کردند حضرت بر آنان شمشیر عذاب را برکشید و به خاطر خویشاوندی نه دلسوزی در او راه یافت و نه به دیده نفرت در آنها نگریست. یهودی گفت: نوح به درگاه پروردگارش دعا کرد و آسمان آبی سیلآسا برای او سرازیر کرد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، او از روی خشم دعا کرد اما برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله آسمان از روی رحمت آبی سیلآسا سرازیر کرد. وقتی حضرت به مدینه هجرت کرد یک روز جمعه اهل مدینه نزد ایشان آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! باران بند آمده و گیاهان زرد شدهاند و برگها همه ریختهاند. آنگاه حضرت دستان مبارکش را چنان بالا برد که سپیدیِ زیر بغل

1- . هود / 45
2- . هود / 46

هایش پیدا شد و دعا کرد. هیچ ابری در آسمان دیده نمیشد اما ناگهان خداوند بر آنان باران فرستاد و چنان شد که جوان مغرور به جوانی برای بازگشت به خانه از خود بی خود شد و شتافت اما از شدت سیل نتوانست بازگردد. باران یک هفته بارید و چون هفته دوم فرا رسید عرض کردند: ای رسول خدا! دیوارها ویران شدند و مرکبها و مسافران به جا ماندند! حضرت خندید و فرمود: آدمیزاد به همین سرعت ملول میشود! سپس فرمود: خداوندا بر اطراف ما بباران و نه بر ما، خداوندا بر ریشه گیاهان و سبزهزارها بباران. آنگاه باران در اطراف مدینه قطره قطره بارش گرفت و هیچ قطرهای در مدینه نیامد و این به سبب ارجمندی پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد خداوند عزّ و جلّ بود.

یهودی گفت: خداوند هود را با فرستادن بادی بر دشمنانش یاری داد، آیا این کار را برای محمد هم کرد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، برتر از آن به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عطا شد. خداوند عزّ و جلّ در جنگ خندق با فرستادن باد حضرت را در برابر دشمنانش یاری داد و بر آنان بادی فرستاد که سنگریزهها را به سویشان راند و همچنین برای حضرت سپاهیانی فرستاد که آنها نمیدیدند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آنگاه که لشکرهایی به سوی شما [در]آمدند پس بر سر آنان تندبادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم.} یهودی گفت: خداوند برای صالح ناقهای بیرون آورد و آن را پندی از برای قوم او نهاد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. ناقه حضرت صالح علیه السلام با وی سخن نگفت و همزبانی نکرد و به نبوت او شهادت نداد. اما در یکی از غزوههای پیامبر صلّی الله علیه و آله ما همراه ایشان بودیم که ناگاه شتری نزدیک آمد و نعره کشید.

1- . احزاب / 9

در آن دم خداوند عزّ و جلّ آن شتر را به سخن درآورد و او گفت: ای رسول خدا! فلان کس مرا به کار بست و اکنون که پیر شدهام میخواهد سرم را ببرد، من از دست او به شما پناه آوردهام. رسول خدا صلّی الله علیه و آله کسی را نزد صاحبش فرستاد و از او خواست که آن را به حضرت ببخشد و او این کار را کرد و شتر را رها کرد. بار دیگر با حضرت بودیم که ناگاه مردی اعرابی با یک ناقه آمد. او آن ناقه را آورد و چون شهود علیه او شهادت دروغ داده بودند، برای قطع دست تسلیم شد . ناقه به نفع او زبان گشود و گفت: ای رسول خدا! فلانی درباره من بی گناه است و شاهدان به دروغ علیهاش شهادت دادهاند، کسی که مرا دزدید فلان یهودی بود. یهودی گفت: ابراهیم با هشیاری و بیداری خودش با اعتبار(از پدیده های جهان هستی) به شناخت خدا رهنمون شد و با دلیل وبرهان به علم و ایمان به خداوند عالم رسید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد، ایشان نیز با هشیاری و بیداری خودش با اعتبار (از پدیده های جهان هستی) به شناخت خدا رهنمون شد و با دلیل وبرهان به علم و ایمان به خداوند عالم رسید. حضرت ابراهیم علیه السلام در پانزده سالگی به چنین بیداری رسید اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله هفت ساله بود که گروهی از تاجران نصاری آمدند و کالاهایشان را میان صفا و مروه فرود آوردند. یکی از آنان به حضرت نگریست و ایشان را از صفات و ویژگیها و نشانهها و خبر مبعثش شناخت. آنان به حضرت گفتند: ای پسر! نامت چیست؟ فرمود: محمد. گفتند: نام پدرت چیست؟ فرمود: عبدالله. به زمین اشاره کردند و گفتند: نام این چیست؟ فرمود: زمین. به آسمان اشاره کردند و گفتند: نام این چیست؟ فرمود: آسمان. گفتند: پروردگار این دو کیست؟ فرمود: الله. سپس آنان را ملامت کرد و فرمود: آیا میخواهید مرا درباره خداوند عزّ و جلّ به تردید اندازید؟ وای بر تو ای یهودی! رسول خدا صلّی الله علیه و آله خودش به معرفت خداوند رسید و حال آنکه قوم ایشان کافر بودند. حضرت در میان کسانی میزیست که به تیرهای قرعه استقسام می کردند (یعنی شتری را چند نفر خریداری کرده و به شکل قمار با تیرهایی که سهم های متفاوت برای هر کدام تعیین شده بود و برخی سهمی نداشت میان خود تقسیم می

کردند و یا با تیرهای قرعه مشورت در امور سفر وازدواج می کردند که بر تیری نوشته بود انجام بده و بر تیر دیگر انجام نده وبه این شکل قرعه می زدند و بر اساس آن عمل می کردند و یا بر اساس قرعه با تیرها در اختلافاتشان داوری می کردند) و بتها را میپرستیدند اما ایشان میفرمود: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست. یهودی گفت: ابراهیم با سه پرده از چشم نمرود پنهان شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از چشمان کسانی که میخواستند ایشان را بکشند، با پنج پرده پنهان شد که سه تای آنها در برابر آن سه باشد و دو تای دیگر فضیلتی افزون از برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله .خداوند عزّ و جلّ در وصف ماجرای حضرت فرمود: «وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا» {و [ما] فراروی آنها سدی فرو گسترده ایم، } این پرده اول «وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» {و پشت سرشان سدی } این پرده دوم «فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ»(1)

{و پرده ای بر [چشمان] آنان در نتیجه نمی توانند ببینند. } و این پرده سوم؛ و همچنین فرمود: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً»(2) {و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم. } این از پرده چهارم؛ و همچنین فرمود: «فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»(3)

{به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند. } و این هم پرده پنجم. یهودی گفت: ابراهیم کسی را که به برهان نبوتش کفر ورزیده بود مبهوت ساخت. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما یکی از کسانی که رستاخیز پس از مرگ را تکذیب میکرد نزد حضرت محمد صلّی الله علیه و آله آمد، او أُبَیّ بن خَلَف جُمحی بود، استخوانی پوسیده با خود آورد و آن را پودر کرد و گفت: ای محمد! «مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ»(4)

{چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟ } آنگاه خداوند زبان حضرت محمد صلّی الله

1- . یس / 9
2- . إسراء / 45

3- . يس / 8
4- . يس / 78

علیه و آله را به آیات محکمش روان ساخت و آن کافر را با برهان نبوت ایشان مبهوت ساخت و فرمود: «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»(1)

{همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست.} و او مبهوت و سرگشته بازگشت. یهودی گفت: ابراهیم از روی خشم به خاطر خداوند عزّ و جلّ بتهای قومش را از جا کَند. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله سیصد بت را از درون کعبه واژگون کرد و همه آنها را از جزیره العرب بیرون کرد و پرستندگانشان را با شمشیر خوار کرد. یهودی گفت: ابراهیم پسرش را خواباند و او را بر پیشانی بیفکند. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام پسرش را خواباند به او یک قربانی عطا شد. اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به بلایی دردناکتر از آن دچار شد، حضرت بالای پیکر عموی خود حمزه، آن شیر خدا و رسولش و آن یاور دین ایستاد حال آنکه روح از تن وی جدا گشته بود، اما حضرت سوز و گدازی نکرد و حتی قطرهای اشک بر او نریخت و به جایگاهی که وی در قلبش و قلب اهل بیتش داشت ننگریست تا خداوند عزّ و جلّ را از صبر خود راضی کرده باشد و در همه کارها به امر او سر سپرده باشد و فرمود: اگر صفیه ناراحت نمیشد و اگر پس از من سنّت نمیشد بی شک او را رها میکردم تا از درون شکم درندگان و چینهدان پرندگان برانگیخته شود. یهودی گفت: ابراهیم به دست قومش به آتش سپرده شد اما صبر کرد و خداوند عزّ و جلّ آتش را از برایش سرد و ایمن گرداند، آیا برای محمد نیز این کار را کرد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، و اما وقتی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در خیبر فرود آمد زنی خیبری ایشان را مسموم کرد، آنگاه خداوند سم را در شکم ایشان سرد و ایمن گرداند تا آنگاه که اجل حضرت سر رسید. سم نیز چون درون شکم قرار گیرد همچون آتش میسوزاند، پس این کار به قدرت خداوند بوده، انکار نکن. یهودی گفت: یعقوب علیه السلام سهمی والا از خیر و برکت برد، چراکه پیامبران از

1- . یس / 79

سلاله صلب او شدند و مریم دختر عمران نیز از دختران او بود. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله سهمی والاتر از او از خیر و برکت برد، چراکه فاطمه، بانوی زنان دو جهان از دختران حضرت و حسن و حسین از نوادگان او شدند. یهودی گفت: یعقوب آنقدر بر دوری فرزندش صبر کرد که نزدیک بود از اندوه جانش به لبش برسد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اندوه حضرت یعقوب علیه السلام اندوهی بود که دیدار را به دنبال داشت، اما ابراهیم، فرزند و نور دیده حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان درگذشت و او را به این آزمایش اختصاص داد تا ذخیره ثواب وی را گرانسنگ کند. حضرت فرمود: جان در اندوه است و قلب در فغان و ما بر تو ای ابراهیم بسیار اندوهناکیم اما سخنی نمیرانیم که پروردگار را خشمگین کند. پیامبر صلّی الله علیه و آله در همه این موارد رضایت خداوند عزّ و جلّ را برگزید و در همه کارها به امر او سر سپرد. یهودی گفت: یوسف از تلخی دوری رنج برد و برای پرهیز از معصیت به زندان انداخته شد و تک و تنها به چاه انداخته شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از تلخی غربت رنج برد و از خاندان و فرزندان و دارایی خود جدا شد و از حرم امن خداوند متعال هجرت کرد، وقتی خداوند عزّ و جلّ غمزدگی و اندوهناکی ایشان را دید، رویایی در خواب به حضرت نشان داد که در تعبیر، همتای رویای حضرت یوسف علیه السلام بود و صدق تحقّقش را برای جهانیان آشکار ساخت و فرمود: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ»(1)

{حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد.} اگر حضرت یوسف علیه السلام به زندان انداخته شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله خودش را سه سال در شِعب محبوس کرد و خویشان و

1- . فتح / 27

خویشاوندانش از او بریدند و او را به سختترین تنگنا درانداختند.تا خداوند بلند مرتبه چاره ای نمود و ضعیف ترین مخلوق خود را (موریانه) فرستاد تا عهد نامه آنان را که برای قطع رحم آن حضرت نوشته بودند خورد. اگر حضرت یوسف علیه السلام در چاه انداخته شد، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله خود را از ترس دشمن در غار حبس کرد و حتی به همراه خود فرمود: «لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا»(1)

{اندوه مدار که خدا با ماست. } و خداوند بدین خاطر حضرت را در کتابش ستود. یهودی گفت: خداوند به موسی بن عمران تورات را داد که حُکم خداوند در آن بود. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله سوره بقره در برابر انجیل عطا شد و طواسین و طه و نصف مفصّل و حوامیم در برابر تورات عطا شد و نصف مفصّل و تسابیح در برابر زبور عطا شد و سوره بنی اسرائیل و برائت در برابر صُحُف ابراهیم و موسی علیهما السلام عطا شد و سپس خداوند عزّ و جلّ بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله افزود و هفت طوال و فاتحه الکتاب را یعنی همان سبع مثانی و قرآن عظیم را به ایشان عطا فرمود، و به حضرت کتاب و حکمت عطا شد. یهودی گفت: خداوند عزّ و جلّ بر طور سیناء با موسی نجوا کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما خداوند عزّ و جلّ به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در کنار سدره المنتهی وحی فرمود، پس مقام حضرت در آسمان محمود و ستوده است و در انتهای عرش مذکور و یادشده است. یهودی گفت: خداوند از سوی خود بر موسی مِهری افکند. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما خداوند برتر از آن را به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عطا فرمود، خداوند عزّ و جلّ از جانب خود بر ایشان نیز مِهری افکند، وقتی به خداوند عزّ و جلّ شهادت داده میشود از نام چه کسی همپای نام خداوند یاد میشود؟ شهادت فقط اینگونه صورت میپذیرد که گفته شود: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خداست. بر منبرها این

1- . توبه / 40

گونه ندا داده میشود و صدایی به ذکر خداوند عزّ و جلّ بالا نمیرود جز آنکه به همراهش از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز یاد کند. یهودی گفت: خداوند عزّ و جلّ به خاطر جایگاه والای موسی در نظرش به مادر موسی وحی کرد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، خداوند به مادر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز چنین لطف کرد که نام حضرت را به او رسانید، چنان که مادر ایشان گفت:

من و جهانیان شهادت میدهیم که محمد رسول خداست که در انتظار بعثت است.

فرشتگان نیز برای پیامبران شهادت دادند که آنان ذکر حضرت را در کتب الهی ثبت کردهاند. پس لطف خداوند عزّ و جلّ به خاطر جایگاه والای حضرت نزد خداوند نام ایشان را به مادرش رسانید. او در خواب دید که به او گفته شد: تو سَروری را در شکمت داری، وقتی او را به دنیا آوردی نامش را محمد بگذار. اینگونه خداوند برای حضرت نامی از نامهای خود برگرفت، خداوند محمود است و ایشان محمد. یهودی گفت: خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد و به او آن نشانه بزرگ را نمایاند. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما خداوند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را به سوی چندین فرعون فرستاد، کسانی همچون ابوجهل بن هشام و عُتبه بن ربیعه و شَیبه و ابوالبَختری و نَضر بن حارث و اُبَیّ بن خَلَف و مُنَبّه و نُبَیه پسران حَجّاج و نیز آن پنج ریشخندگر را: ولید بن مُغَیره مخزومی و عاص بن وائل سَهمی و اسود بن عبد یغوث زُهری و اسود بن مُطلّب و حارث بن طَلاطِله. و نشانههای خود را در آفاق و در دلهایشان به آنان نمایاند تا برایشان روشن گردد که او خودِ حق است. یهودی گفت: خداوند از فرعون انتقام گرفت. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما خداوند والامرتبه برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از فرعونها انتقام گرفت، و اما ریشخندگران؛ خداوند عزّ و جلّ دربارهشان فرمود: «إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»(1)

{ما [شر]

1- . حجر / 95

ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.} خداوند در یک روز هر پنج نفرشان را به شیوههایی متفاوت از یکدیگر به هلاکت رساند. و اما ولید بن مُغَیره؛ او از کنار مردی از قبیله خزاعه میگذشت، آن مرد تیر میتراشید و آنها را روی زمین میچید، ناگاه تراشهای از تیرها به ولید خورد و بر شاهرگش نشست و به خونریزی دچار شد و مُرد، وقتی جان میداد میگفت: پروردگار محمد مرا کُشت. و اما عاص بن وائل؛ او برای انجام کاری به جایی میرفت. ناگاه سنگی زیر پایش لغزید و او را پایین انداخت و بر زمین تکهتکه شد و مُرد. او نیز در آن دم میگفت پروردگار محمد مرا کشت. و اما اسود بن عبد یغوث؛ او رفت تا پسرش زَمعَه را ببیند. رسید و به زیر سایه درختی نشست. ناگاه جبرئیل به سراغش آمد و سرش را گرفت و بر آن درخت کوبید. به پسرش گفت: مرا از این نجات بده. اما پسرش گفت: من کسی را نمیبینم که با تو کاری داشته باشد، خودت داری چنین میکنی! اینگونه جبرییل او را کشت و او نیز داشت میگفت: پروردگار محمد مرا کشت. و اما اسود بن مُطّلب؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله نفرینش کرد که خدا کورش کند و داغ فرزندانش را بر دلش بگذارد. او همان روز سوی جایی رهسپار شد. ناگاه جبرییل با برگی سبز به سراغش آمد و آن برگ را بر صورتش کوبید و او کور شد. او زنده ماند تا اینکه خداوند داغ فرزندانش را بر دلش گذاشت. و اما حارث بن طَلاطله؛ روزی بادی بسیار سوزان وزیدن گرفت، او از خانهاش بیرون رفت و ناگاه پوستش همچون غلام حبشی سیاه شد. وقتی نزد خانوادهاش برگشت به آنان گفت: من حارثم! آنها بر او خشمگین شدند و کُشتندش، او نیز در آن هنگام میگفت: پروردگار محمد مرا کشت. درباره اسود بن حارث نیز روایت شده که ماهی شوری خورد و به تشنگی دچار شد و آنقدر آب نوشید که شکمش ترکید و درحالی که میگفت پروردگار محمد مرا کشت، مُرد. همه این اتفاقها همزمان رخ داد و آن هم بدین خاطر که آنها رو در روی رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایستادند و به ایشان گفتند: ای محمد! ما تا ظهر برایت صبر میکنیم، اگر از حرفهایت برگشتی که هیچ، وگرنه تو را میکشیم. پیامبر صلّی الله علیه و آله به خانه رفت و اندوهناک در را به روی خود قفل کرد. در همان دم جبرییل از سوی خداوند نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای محمد! خداوندِ سلام

به تو سلام میرساند و میفرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ»(1) {پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.} یعنی امر خود را برای اهل مکه آشکار ساز و آنان را به ایمان آوردن فراخوان. فرمود: ای جبرییل! با این ریشخندگران و تهدیدشان چه کنم؟ عرض کرد: «إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»(2)

{ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.} فرمود: ای جبرییل! آنها همین الان پیش من بودند. عرض کرد: شرشان از تو بر طرف شد. اینچنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله امر خویش را آشکار ساخت. و اما بقیه فرعونها؛ آنها در جنگ بدر از دم شمشیر گذرانده شدند و خداوند همهشان را شکست داد و لشکرشان عقب نشست. یهودی گفت: به موسی عصایی عطا شد که به اژدها تبدیل میشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. مردی به ابوجهل بن هشام شترانی فروخت و بهایش را از او طلب کرد. ابوجهل از او روی گرداند و نشست و به نوشیدن مشغول شد. مرد از او طلبش را خواست اما نتوانست بگیرد. یکی از آن ریشخندگران به او گفت: از چه کسی طلب داری؟ گفت: از عمرو بن هشام، او به من بدهکار است. یعنی از ابوجهل. گفت: میخواهی کسی را به تو نشان دهم که حق مردم را میگیرد؟ گفت: آری. او وی را سوی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله راهنمایی کرد حال آنکه ابوجهل همیشه میگفت ای کاش محمد با من کاری داشت تا به این بهانه او را مسخره میکردم و ردش میکردم. آن مرد نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای محمد! شنیدهام که تو با عمرو بن هشام رابطه خوبی داری، من از تو در برابر او کمک میخواهم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله با او به راه افتاد و به در خانه ابوجهل رفت و به او فرمود: ای ابوجهل! برخیز و حق این مرد را بده. در همان روز بود که پیامبر صلّی الله علیه و آله کنیه ابوجهل را بر او نهاد. ابوجهل بیدرنگ حق آن مرد را داد. وقتی نزد دوستانش برگشت یکی از آنها به او گفت: از محمد ترسیدی که این کار را کردی؟ گفت: وای بر شما! مرا معذور دارید، وقتی محمد آمد

1- . حجر / 94
2- . حجر / 95

دیدم در سمت راستش مردانی با گرزهایی برّاق ایستادهاند و در سمت چپش دو اژدها دندانهایشان را به هم میسایند و چشمانشان همچو آتش برق میزند، اگر نمیدادم آن مردان با گرز شکمم را میدریدند و آن دو اژدها مرا میبلعیدند. این از آنچه به حضرت موسی علیه السلام عطا شد بزرگتر است، یک اژدها در برابر یک اژدها و افزون بر آن یک اژدهای دیگر و هشت فرشته با گرز از سوی خداوند متعال برای حضرت. دعوت پیامبر صلّی الله علیه و آله قریشیان را آزار میداد. روزی حضرت رفت و خردمندان آنان را نادان خواند و دینشان را نکوهید و از بتهایشان بد گفت و پدرانشان را گمراه خواند. آنها از این کار بسیار ناراحت شدند. ابوجهل گفت: به خدا قسم مرگ برای ما بهتر از این زندگی است، ای جماعت قریش! آیا در میان شما کسی نیست که محمد را بکُشد و به خاطرش قصاص شود؟ گفتند: نه. گفت: پس خودم او را میکشم، اگر پسران عبدالمطلب خواستند، قصاصم کنند و اگر نخواستند رهایم کنند. گفتند: اگر تو این کار را بکنی در حق مردم این دیار چنان کار نیکی کردهای که همواره با آن از تو یاد خواهند کرد. گفت: او در اطراف کعبه زیاد سجده میکند، وقتی آمد و به سجده رفت سنگی برمیدارم و بر سرش میزنم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و هفت بار کعبه را طواف کرد و سپس به نماز ایستاد و به سجدهای طولانی رفت. آنگاه ابوجهل سنگی برداشت و از روبروی حضرت آمد. همینکه به ایشان نزدیک شد ناگاه جانور مهیبی چون شتر نر از کنار پیامبر صلّی الله علیه و آله دهانش را به سوی ابوجهل باز کرد. وقتی ابوجهل آن را دید هراسید و دستش لرزید و سنگ از دستش افتاد و بر پایش فرود آمد. ابوجهل بازگشت در حالی که خون از او میرفت و رنگش پریده بود و عرق میریخت. یارانش گفتند: هیچ وقت تو را اینگونه ندیده بودیم! گفت: وای بر شما مرا معذور دارید! از کنار او جانوری مهیب چون شتر نر دهانش را باز کرد و نزدیک بود مرا ببلعد، من سنگ را انداختم و پای خودم را کوبیدم. یهودی گفت: به موسی دست سپید عطا شد، آیا به محمد نیز چنین چیزی داده شد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. حضرت در هر کجا

که می نشست نوری از سمت راست وچپش روشنایی می داد و مردم همگان می دیدند.

یهودی گفت: برای موسی در دریا راهی باز شد آیا به محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین چیزی داده شده بود؟

علی علیه السلام فرمود: آری همین طور است و به پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده بود ما به همراه حضرت به سوی حنین رهسپار شدیم. ناگاه به دشتی رسیدیم که در آن سیل به راه افتاده بود. سیل را برآورد کردیم و آن را چهارده قامت یافتیم. مردم عرض کردند: ای رسول خدا! دشمن پشت سرمان است و این دشت روبرویمان! یعنی همانطور که «قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ»(1) {یاران موسی گفتند ما قطعا گرفتار خواهیم شد.} آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشست و فرمود: خداوندا تو برای هر پیامبری نشانهای نهادی، قدرتت را به من بنما. سپس سوار شد و ناگاه همه اسبها و شترها عبور کردند و حتی سمهایشان هم خیس نشد. اینچنین ما بازگشتیم و این گشایشی از برایمان شد. یهودی گفت: به موسی آن تخته سنگ عطا شد که «انْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً»(2) {از آن دوازده چشمه جوشید.}

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. وقتی حضرت در حیبیه فرود آمد و اهالی مکه ایشان را محاصره کردند اصحاب نزد ایشان از تشنگی شکوه کردند. آنها چنان دچار تشنگی شده بودند که حتی پهلوهای اسبانشان نیز به هم چسبیده بود. وقتی این را به حضرت گفتند، ایشان یک کوزه یمانی گرفت و دست مبارکش را در آن فرو برد. ناگاه از میان انگشتانش چشمههای آب جوشش گرفت و ما و اسبهایمان نوشیدیم و سیراب شدیم و حتی همه مشکها را پُر کردیم. ما در حدیبیه همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله بودیم. به چاهی رسیدیم که خشک شده بود. حضرت از تیردان خود تیری درآورد و آن را به بَراء بن عازِب داد و به او فرمود: این تیر را با

1- . شعراء / 61
2- . اعراف / 160

خود به قعر این چاه ببَر و آن را آنجا بکار. او این کار را کرد و ناگاه از زیر تیر دوازده چشمه جوشید.

و در روز میضاه نیز عبرتی است و علامتی است برای نبوت آن حضرت همانند تخته سنگ حضرت موسی علیه السلام اندرزی برای مشرکان و نشانهای بر نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله بود. حضرت آبریز را گرفت و دست خود را در آن فرو برد. ناگاه آب از آن تراوش کرد و آنقدر آب داد که هشت هزار تن با آن وضو گرفتند و به اندازه نیازشان از آن نوشیدند و به چهارپایانشان نوشاندند و بعد هر چقدر میخواستند برداشتند. یهودی گفت: به موسی منّ و سلوی عطا شد، آیا به محمد نیز چیزی همانند آن داده شد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. خداوند عزّ و جلّ برای حضرت و امت ایشان غنایم را حلال ساخت حال آنکه پیش از آن برای هیچ کس حلال نکرده بود، این از منّ و سلوی برتر است. افزون بر آن خداوند برای حضرت و امت ایشان نیّت را در زمره کار نیک برشمرد حال آنکه پیش از آن برای هیچ یک از امتها چنین نکرده بود، پس اگر یک تن از امت حضرت قصد انجام کار نیکی را بکند و انجامش ندهد این برایش یک حسنه ثبت میشود و اگر انجامش دهد برایش ده حسنه نوشته میشود.

یهودی گفت: ابر بر سر موسی سایه میانداخت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، برای حضرت موسی علیه السلام در بیابان این اتفاق افتاد، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. از روزی که حضرت زاده شد تا روزی که درگذشت ابر چه در سفر و چه در وطن بر ایشان سایه میانداخت، این از آنچه به حضرت موسی علیه السلام عطا شد برتر است. یهودی گفت: خداوند برای داوود آهن را نرم گرداند و او از آهن زره ساخت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. خداوند عزّ و جلّ برای حضرت صخرههای سفت و سخت را نرم گرداند و آنها را فرو برد. در بیت المقدس صخره به زیر دست

حضرت نرم شد و همچون خمیر گشت که ما آن را دیدیم و به زیر لوای حضرت آن را لمس کردیم. یهودی گفت: داوود چنان بر گناهی که کرده بود گریست که از شدت بیمناکیاش کوهها هم با او همراه شدند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. حضرت به نماز برخاست و از بس گریه کرد از سینه و شکمش صدایی همچون صدای جوشش دیگ بر روی اجاق به گوش رسید، حال آنکه خداوند ایشان را از عذاب خود در امان داشته بود، اما ایشان میخواست با گریستن به درگاه پروردگارش خشوع ورزد و برای پیروانش پیشوا باشد. حضرت ده سال بر روی سرانگشتان خود نماز خواند تا اینکه پاهایش ورم کرد و رنگ از رخسارش پرید، آنقدر سراسر شب را بیدار ماند که خداوند عزّ و جلّ ایشان را بدین خاطر سرزنش کرد و فرمود: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى»(1) {طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} بلکه آن را نازل کردیم تا با آن سعادتمند شوی. حضرت آنقدر گریه میکرد که از هوش میرفت، عرض کردند: مگر خداوند «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(2) {گناه گذشته وآینده تو را} نیامرزیده است؟ فرمود: بله، اما آیا نباید بندهای سپاسگزار باشم؟ نیز اگر کوهها با حضرت داوود علیه السلام همراه میشدند و با او تسبیح میگفتند، برتر از آن به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله عطا شد. بر کوه حراء با حضرت همراه بودیم که ناگاه کوه به لرزه افتاد. ایشان به او فرمود: آرام بگیر! یک پیامبر و یک صدّیقِ شاهد بر روی توست. آنگاه کوه به اطاعت از امر حضرت و سرسپرده به فرمان ایشان آرام گرفت. بار دیگر همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله بر کوهی گذر میکردیم که ناگاه دیدیم کوه میگرید. حضرت به او فرمود: چرا گریه میکنی ای کوه؟! کوه گفت: مسیح علیه السلام از کنار من گذر کرد و مردم را از آتشی میترساند که «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ»(3)

{سوختش مردمان و سنگها هستند}، میترسم من نیز از آن سنگها

1- . طه / 1- 2
2- . فتح / 2
3- . بقره / 24

باشم. پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود: نترس، آنها سنگ گوگرد هستند. آنگاه کوه آرام گرفت و آرامش یافت و ساکت شد و به فرمان حضرت پاسخ داد. یهودی گفت: به سلیمان مُلکی عطا شد که برای هیچ کس پس از او شایسته نیست. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. فرشتهای بر حضرت فرود آمد که پیش از آن بر زمین فرود نیامده بود. او میکاییل بود. عرض کرد: ای محمد! همچون پادشاهی بهرهمند زندگی کن، این کلیدهای گنجینههای زمین است، آنها را نزد خود داشته باش و کوههای طلا و نقره زمین نیز از برای تو، بدون اینکه چیزی از مقامی که در آخرت برایت اندوخته شده کاسته شود. پیامبر صلّی الله علیه و آله به جبرییل که از میان فرشتگان دوستش بود اشاره کرد. جبرییل به اشاره گفت فروتنی کن. فرمود: نه، میخواهم همچون پیامبری بنده زندگی کنم، یک روز می خورم و دو روز نمی خورم و به پیامبرانِ پیش از خود میپیوندم. آنگاه خداوند متعال کوثر را از برای حضرت افزود و مقام شفاعت را به ایشان عطا کرد که از سرتاسر مُلک دنیا هفتاد برابر برتر است، و مقام محمود را به حضرت وعده داد که چون روز قیامت فرا رسد خداوند متعال ایشان را بر عرش مینشاند. پس این از آنچه به حضرت سلیمان علیه السلام عطا شد برتر است. یهودی گفت: بادها برای سلیمان مسخّر شدند و او را در قلمروش حرکت میدادند چنانکه «غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ»(1)

{رفتن آن در بامداد یک ماه و آمدنش در شبانگاه یک ماه [راه] بود.} حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. حضرت شب هنگام «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی»(2) {از مسجد الحرام سوی مسجد الاقصی} سیر داده شد که مسیر یک ماه بود، و سوی ملکوت آسمانها عروج کرد که مسیر پنجاه هزار سال بود و کمتر از ثلث شب گذشته بود که حضرت به ساق عرش رسید و «دَنا» {نزدیک آمد} با علم «فَتَدَلّی» {و نزدیکتر شد.} آنگاه برای ایشان فرشی سبز از بهشت آویخته شد و نور چشمانش را

1- . سبا / 12
2- . اسراء / 1

پوشاند، و حضرت با قلب خود و نه با چشمش عظمت پروردگارش عزّ و جلّ را دید، «فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» {تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} میان ایشان و پروردگارش «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی»(1)

{آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.} از جمله آنچه که به ایشان وحی کرد آیهایست در سوره بقره که میفرماید: «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»(2)

{آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست. و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.} این آیه از حضرت آدم علیه السلام گرفته تا آنگاه که خداوند والامقام حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را برانگیخت بر همه پیامبران و امتهایشان عرضه شد، اما آنها به خاطر سنگینیاش از پذیرفتنش سر باز زدند، سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را پذیرفت و بر امت خویش عرضه داشت و آنان نیز پذیرفتند. وقتی خداوند تبارک و تعالی دید آنها پذیرفتند چون میدانست که طاقتش را ندارند هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ساق عرش رسید، باز این آیه را برایش تکرار کرد تا به او بفهماند، فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ» {پیامبر [خدا] بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.} و پیامبر صلّی الله علیه و آله از جانب خود و امتش اجابت کرد. آنگاه فرمود: «وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» {و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند:] «میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم»} پس خداوند والامرتبه فرمود: چون این کار را کردند بهشت و مغفرت از برای آنان. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: حال که برای ما چنین کردی پس «غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» {آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو

1- . نجم / 8- 10
2- . بقره / 284

است.} یعنی بازگشتگاه در آخرت. خداوند والامرتبه به حضرت پاسخ داد که این کار را برای تو وامتت کردم. سپس فرمود: حال که تو این آیه را با همه شدت و سنگینیاش پذیرفتی و با اینکه من آن را بر امتهای دیگر عرضه کردم اما از پذیرششش سر باز زدند، امت تو آن را پذیرفتند، پس بر عهده من است که آن را از دوش امت تو بردارم، و فرمود: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ» {خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه به دست آورده به سود او} از کار نیک «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» {و آنچه به دست آورده به زیان اوست.} از کار بد. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله این را شنید فرمود: حال که این کار را برای من و امتم کردی، برایم بیافزای. خداوند فرمود: بخواه. حضرت فرمود: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا» {پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.} خداوند عزّ و جلّ فرمود: به خاطر ارجمندی تو نزد من، امتت را به خاطر فراموشی و اشتباه مؤاخذه نمیکنم حال آنکه امتهای پیشین وقتی چیزی را که به آنان تذکر داده شده بود فراموش میکردند درهای عذاب را بر آنان میگشودم، اما این را از امت تو برداشتم، نیز امتهای پیشین وقتی اشتباه میکردند به خاطر اشتباه مؤاخذه و عذاب میشدند، اما به خاطر ارجمندی تو نزد من، این را نیز از امت تو برداشتم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندا حال که این را به من عطا کردی، برایم بیافزای. خداوند متعال فرمود: بخواه. فرمود: «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا» {پروردگارا، هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار؛ همچنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی.} یعنی بار دشواریهایی که بر عهده پیشینیان ما بوده است. خداوند در اجابت این درخواست فرمود: از امت تو بارهایی را که بر دوش امتهای پیشین بود برداشتم، من نماز را از آنها فقط در قطعههایی مشخص از زمین میپذیرفتم که خودم برایشان انتخاب کرده بودم گرچه از آنها دور بود، اما برای امت تو سرتاسر زمین را سجدهگاه و پاککننده ساختم، این از جمله بارهای سنگین بر دوش امتهای پیش از تو بود که از دوش امت تو برداشتم. امتهای پیشین اگر نجاستی تنشان را ناپاک میکرد آن قسمت را از تن خود میبُریدند، اما برای امت تو آب را پاککننده نهادم، این نیز از جمله

بارهای سنگین بر دوش آنان بود که از دوش امت تو برداشتم. امتهای پیشین قربانیهایشان را بر دوش میگرفتند و تا بیت المقدس میبردند، آنگاه قربانیِ هر کس را میپذیرفتم آتشی بر آن میفرستادم و آتش آن را در کام میکشید و او شادمان برمیگشت، و قربانیِ هر کس را نمیپذیرفتم او ناامید برمیگشت، اما قربانیهای امت تو را در شکم فقرا و مستمندانشان جای دادم، آنگاه قربانیِ هر کس را بپذیرم آن را برایش چندین برابر میکنم و قربانیِ هر کس را نپذیرم مجازاتهای دنیا را از او بازمیدارم، این نیز از جمله بارهای سنگین بر دوش پیشینیان تو بود که از دوش امت تو برداشتم. بر امتهای پیشین نماز را در تاریکیهای شب و نیمههای ظهر واجب گرداندم که این نیز از دشواریهای بر دوش آنان بود، اما این را نی

ز از دوش امت تو برداشتم و نماز را بر آنان در ابتدای شب و روز یعنی به هنگام شادابیشان واجب ساختم. بر امتهای پیشین پنجاه نماز را در پنجاه وقت واجب ساختم که این نیز از جمله بارهای سنگین بر دوش آنان بود، اما آن را نیز از دوش امت تو برداشتم و برایشان پنج نماز در پنج وقت قرار دادم که پنجاه و یک رکعت است اما اجر پنجاه نماز را دارد. برای امتهای پیشین به ازای هر کار نیک یک حسنه بود و به ازای هر کار بد یک سیّئه که این نیز از جمله بارهای سنگین بر دوش آنان بود که از دوش امت تو برداشتم و برای آنان به ازای هر کار نیک ده حسنه و به ازای هر کار بد یک سیّئه گذاشتم. از میان امتهای پیشین اگر کسی کار نیکی را قصد میکرد و سپس انجامش نمیداد این برایش ثبت نمیشد و اگر انجامش میداد برایش یک حسنه نوشته میشد، اما از میان امت تو اگر کسی کار نیکی را قصد کند و سپس انجامش ندهد این برایش یک حسنه ثبت میشود و اگر انجامش دهد برایش ده حسنه نوشته میشود، پس این نیز از جمله بارهای سنگین بر دوش آنان بود که از دوش امت تو برداشتم. از میان امتهای پیشین اگر کسی گناهی را قصد میکرد و سپس انجامش میداد بر او ثبت نمیشد و اگر انجامش میداد یک سیّئه بر او نوشته میشد. اما از میان امت تو اگر کسی گناهی را قصد کند سپس ا

نجامش ندهد این برایش یک حسنه ثبت میشود. این نیز از بارهای سنگین بر دوش آنان بود که از دوش امت تو برداشتم. امتهای پیشین وقتی گناه میکردند گناهانشان بر در خانههایشان نگاشته میشد و توبهشان از گناه را چنین قرار داده بودم که پس از توبه محبوبترین غذایشان را بر آنها حرام میکردم که اینها را نیز از دوش امت تو برداشتم و گناهان آنان را فقط میان خودم و خودشان نگاه داشتم و پردههای ضخیمی بر گناهانشان نهادم، همچنین توبهشان را بی هیچ عقوبتی پذیرفتم و آنها را با حرام کردن محبوبترین غذایشان عقوبت نمیکنم. از میان امتهای پیشین کسی به خاطر یک گناه صد سال یا هشتاد سال یا پنجاه سال توبه میکرد و سپس باز توبهاش را نمیپذیرفتم مگر این که در دنیا به مجازاتی عقوبتش کنم، این نیز از بارهای سنگین بر دوش آنان بود که از دوش امت تو برداشتم، اگر از میان امت تو کسی یک گناه را بیست سال یا سی سال یا چهل سال یا صد سال مرتکب شود و سپس توبه کند و در یک آن پشیمان شود، همه آن گناه را بر او میآمرزم. در آن دم پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندا حال که این همه را به من عطا کردی برایم بیافزای. خداوند فرمود: بخواه. فرمود: «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» {و آنچه تاب آن را نداریم بر ما تحمیل مکن.} خداوند والامرتبه فرمود: این را برای امتت انجام دادهام و از آنها بزرگترین بلایای امتها را بازداشتهام، چه این حُکم من درباره همه امتهاست که هیچ آفریدهای را فراتر از طاقتش تکلیف نمیدهم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا» {و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور که سرور ما تویی.} این را برای توبهکاران امتت انجام دادم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: «فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»(1)

{پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.} خداوند والامرتبه فرمود: امت تو بر روی زمین همچون خال سپید بر گاو سیاه هستند، آنان توانا و چیرهاند که به کار میگیرند و به کار گرفته نمیشوند و این همه به خاطر ارجمندی تو نزد من است. بر عهده من است که دین تو را بر همه ادیان پیروز گردانم تا آنگاه که در

1- . بقره / 286

شرق و غرب زمین هیچ دینی جز دین تو بر جا نماند مگر اینکه پیروانش به اهل دین تو جزیه دهند.

یهودی گفت: برای سلیمان شیاطین مسخّر شده بودند و آنها «یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ»(1) {برای او هر چه می خواست از نمازخانه ها و مجسمه ها می ساختند.} حضرت علی علیه السلام به او فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. شیاطین در حالی برای حضرت سلیمان علیه السلام مسخّر بودند که بر کفرشان باقی بودند اما شیاطین با داشتن ایمان به تسخیر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بودند. نُه تن از اشراف جنّیان از اهالی نصیبین و یمن و بنی عمرو بن عامر و اَحِجّه به نامهای شضاه و مضاه و هملکان و مرزبان و مازمان و نضاه و هاصب و هاضب و عمرو نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند، یعنی همانهایی که خداوند والامرتبه دربارهشان فرمود: «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ» {و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم.» که آن نه تن «یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ»(2) قرآن میشنیدند. به علاوه پیامبر صلّی الله علیه و آله کنار درخت نخلی نشسته بود که جنیان نزد ایشان آمدند و پوزش طلبیدند که «أَنَّهُمْ ظَنُّوا کَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً»(3)

{آنها [نیز] آن گونه که [شما] پنداشته اید، گمان بردند که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید.} همچنین هفتاد و یک هزار جن نزد حضرت آمدند و با ایشان بر روزه و نماز و حج و جهاد و خیرخواهیِ مسلمانان بیعت کردند و پوزش طلبیدند که «عَلَی اللَّهِ شَطَطاً»(4)

{در باره خدا سخنانی یاوه} گفته بودند. و این از آنچه به حضرت سلیمان علیه السلام عطا شده بود برتر است. منزه است آن که جنیان را پس از آنکه سرکشی میکردند و میپنداشتند خداوند فرزند دارد، از برای نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله مسخّر ساخت، مبعث پیامبر صلّی الله علیه و آله از جن و انس انبوه بیشماری را در

1- . سبا / 13
2- . احقاف / 29
3- . جن / 7

بر گرفت. یهودی گفت: میگویند به یحیی بن زکریا در کودکی حُکم و بردباری و فهم داده شد و او بدون هیچ گناهی پیوسته میگریسته و روزههایش را به هم وصل میکرده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد. حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در روزگاری میزیست که نه بتی بود و نه جاهلیتی، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در میان بت پرستان و حزب شیطان حُکم و فهم داده شد و ایشان هرگز به هیچ بتی نگرایید و برای اعیاد آنان شادمان نشد و هیچگاه هیچ دروغی از حضرت شنیده نشد، امین و راستگو و خردمند بود و یک هفته یا کمتر یا بیشتر روزههایش را به هم وصل میکرد. در این باره از حضرت پرسیدند و ایشان فرمود: من همانند شما نیستم، من نزد پروردگارم میمانم و او مرا سیر و سیراب میسازد. پیامبر صلّی الله علیه و آله از ترس خداوند عزّ و جلّ بدون هیچ جرم و گناهی چنان میگریست که محرابش خیس میشد. یهودی گفت: میپندارند عیسی بن مریم وقتی «فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا»(1)

{در گهواره [و] کودک } بوده سخن میگفته.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور بوده، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله وقتی از شکم مادر بیرون آمد دست چپش را بر زمین گذاشت و دست راستش را سوی آسمان بالا بُرد و لبانش را به ذکر توحید تکان داد و در آن دم از دهانش چنان نوری پدیدار شد که اهل مکه از روشناییاش کاخهای بُصرای شام و حوالیاش را و کاخهای سرخ سرزمین یمن و حوالیاش را و کاخهای سفید اصطخر و حوالیاش را دیدند و دنیا در شب ولادت پیامبر صلّی الله علیه و آله چنان روشن شد که جنیان و انسانها و شیاطین هراسیدند و گفتند در زمین اتفاقی افتاده است. در آن شب دیده شد که فرشتگان بالا میرفتند و پایین میآمدند و خداوند را تسبیح و تقدیس میگفتند و ستارگان به آشوب افتادند و به نشانه ولادت حضرت فروریختند و ابلیس وقتی آن همه شگفتی را در آن شب دید خواست به آسمان کوچ کند چراکه در آسمان سوم نشیمنگاهی داشت. شیاطینی که استراق سمع میکردند نیز وقتی آن

1- . مریم / 29

شگفتیها را دیدند خواستند استراق سمع کنند که ناگاه سرتاسر آسمانها از آنان پوشانده شد و با شهابها رانده شدند و این نشانهای از برای نبوت حضرت بود. یهودی گفت: میپندارند عیسی به اذن خداوند عزّ و جلّ کور مادرزاد را و مبتلا به پیسی را شفا میداده است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله برتر از آن عطا شد و ایشان هر دردمندی را از بیماریاش میرهاند. روزی حضرت نشسته بود و از یکی از اصحاب خود سراغ گرفت. عرض کردند: ای رسول خدا! او از شدت بیماری همچون مرغی بی بال و پر شده است. حضرت نزد او رفت و دید او از شدت بیماری همچون مرغ شده است. به او فرمود: آیا درباره سلامتیات دعایی میکردهای؟ عرض کرد: بله، میگفتم پروردگارا هر عقوبتی برای مجازات من در آخرت گذاشتهای آن را در دنیا برایم پیش آور. فرمود: نمیگفتی «آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»(1)

{پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.} او در دم این دعا را کرد و ناگاه همچون شتری که از بند رسته باشد تندرست برخاست و همراه با ما بیرون آمد. بار دیگر مردی از قبیله جُهَینه نزد حضرت آمد. او جذام داشت و از شدت جذام بدنش تکه پاره شده بود. آمد و نزد حضرت شکوه کرد. ایشان کاسهای آب برداشت و از آب دهان خود در آن ریخت و سپس به او فرمود: این آب را بر تنت بریز. او چنین کرد و شفا یافت و دیگر هیچ نشانی از بیماری بر او نماند. مردی اعرابی مبتلا به پیسی نیز نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. ایشان از آب دهانش بر تن او ریخت و ناگاه او صحیح و سالم از کنار حضرت برخاست. اگر میپنداری حضرت عیسی علیه السلام دردمندان را از بیماریهایشان شفا میداده بدان که حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در میان چندی از اصحاب خود نشسته بود که ناگاه زنی آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! پسرم به آستانه مرگ رسیده و هر غذایی نزد او حاضر می کنم خمیازه می کشد .

1- . بقره / 201

پیامبر صلّی الله علیه و آله برخاست و ما همراهش به راه افتادیم. وقتی نزد آن پسر رسیدیم به او فرمود: ای دشمن خدا ! از دوست خدا دور شو من رسول خدا هستم. ناگاه شیطان از او دور شد و او صحیح و سالم برخاست و به لشکر ما پیوست. اگر میپنداری حضرت عیسی علیه السلام نابینایان را شفا میداده بدان که حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بزرگتر از آن را انجام داده است. قَتاده بن رِبعی مردی خوبرو بود. در جنگ احد ضربهای به چشمش خورد و چشمش از حدقه بیرون آمد. او چشم خود را برداشت و آن را نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: ای رسول خدا ! دیگر زنم از من بدش میآید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله چشمش را از دستش گرفت و آن را سر جایش گذاشت و چشم او حتی از آن چشمش زیباتر و بیناتر شد. در روز ابن ابی الحُقَیق ، عبدالله بن عَتیک زخم خورد و دستش جدا شد. شبانه نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و حضرت رویش دست کشید و دستش مثل دست دیگرش شد. در روز کعب بن اشرف ، محمد بن مَسلمه ضربهای خورد و همانند همان اتفاق برای چشم و دستش افتاد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر چشم و دست او دست کشید و هر دو به حالت اولیه برگشتند به گونه ای که معلوم نبود.

همین اتفاق برای چشم عبدالله بن اُنَیس نیز افتاد و حضرت بر چشمش دست کشید و مثل چشم دیگرش شد که همه اینها نشانههایی برای نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله است.

یهودی گفت: میپندارند عیسی به اذن خدا مردگان را زنده میکرده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما در دست حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نُه سنگریزه چنان تسبیح گفتند که آوایشان از درونشان به گوش میرسید و حال آنکه روحی نداشتند و این برای اتمام حجت نبوت حضرت بود. مردگان نیز پس از مرگشان با حضرت سخن گفتند و از ایشان از پیامدهای اعمالشان کمک خواستند. روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله پیشاپیش اصحاب نماز خواند و فرمود: از بنی نجار کسی اینجا هست؟ رفیقشان به خاطر سه درهم بدهی به فلان یهودی بر در بهشت نگهداشته شده است و او به شهادت رسیده بود. اگر می

پنداری حضرت عیسی علیه السلام با مردگان سخن گفته، بدان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از این شگفتتر را داشته است. وقتی حضرت در طائف فرود آمد و اهلش را محاصره کرد برای ایشان گوسفندی سلاخی شده و آمیخته به سم فرستادند. ناگاه سردست گوسفند به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا! مرا نخور که مسموم هستم. اگر آن چهارپا در حالی که زنده بود با پیامبر صلّی الله علیه و آله سخن گفته بود این از بزرگترین حجتهای خداوند عزّ و جلّ بر منکرانِ نبوت حضرت میبود چه رسد به اینکه او پس از ذبح و سلاخی و کباب شدن با ایشان سخن گفت. حضرت درخت را صدا میزد و درخت ایشان را اجابت میکرد، چهارپایان و درندگان با ایشان سخن میگفتند و به نبوتش شهادت میدادند و مردم را از نافرمانی از ایشان هشدار میدادند. این از آنچه که به حضرت عیسی علیه السلام عطا شده بزرگتر است. یهودی گفت: میپندارند که عیسی به قومش از آنچه که میخوردهاند و آنچه در خانههایشان میاندوختهاند خبر میداده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بیشتر از این را انجام داده است. حضرت عیسی علیه السلام قوم خود را از آنچه پشت دیوار بود خبر میداد اما حضرت محمد صلّی الله علیه و آله درباره آبادی مُؤته خبر داد حال آنکه در آنجا نبود. ایشان در حالی از وصف جنگیدن آنان و شهدایشان سخن گفت که با آنان به اندازه مسیر یک ماه فاصله داشت. کسی نزد حضرت میآمد تا سوالی از ایشان بپرسد، میفرمود: خودت میگویی یا من بگویم؟ عرض میکرد: شما بگویید ای رسول خدا! میفرمود: آمدهای از فلان چیز و فلان چیز بپرسی و تا آخر خواسته های او را می فرمود.

حضرت بدون اینکه چیزی را از قلم بیاندازد اهل مکه را از اسرارشان در مکه خبر میداد، مثلا آنچه میان صفوان بن اُمیّه و عُمَیر بن وَهب گذشته بود. عُمَیر نزد ایشان آمد و عرض کرد: برای آزاد کردن پسرم آمدهام. فرمود: دروغ میگویی، وقتی در حطیم جمع شده بودید و از کشتگان بدر سخن میگفتید، تو به صفوان گفتی: به خدا قسم با کاری که محمد با ما کرد مرگ برایمان بهتر از زندگی است و دیگر پس از کسانی که در چاه افکنده شدند (در جنگ بدر) زندگی فایدهای ندارد. و

گفتی: اگر عیال و بدهیام نبود تو را از دست محمد راحت میکردم. و صفوان گفت: بر عهده من که بدهیات را بپردازم و دخترانت را در سود و ضرر با دختران خودم شریک کنم. و تو گفتی: پس این را پوشیده دار و مرا مجهّز کن تا بروم و او را بکُشم. اکنون هم آمدهای تا مرا بکُشی. عرض کرد: راست میگویی ای رسول خدا! من شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی. از این اتفاقها بیشمار افتاد. یهودی گفت: میپندارند عیسی از گِل چیزی شبیه پرنده میسازد و در آن میدمد «فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ»(1)

{پس به اذن خدا پرنده ای می شود.} حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز کاری همانند این را کرد. حضرت در جنگ حُنین سنگی را برداشت و ما از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیدیم. سپس به آن فرمود: شکافته شو! ناگاه سنگ سه تکه شد و ما از هر تکهاش صدای تسبیح متفاوت از صدای تکه دیگر شنیدیم. در یوم البطحاء برای یک درخت پیغام فرستاد و درخت ایشان را اجابت کرد در حالی که شاخه به شاخهاش تسبیح و تهلیل و تقدیس میگفتند. سپس به آن فرمود: شکافته شو! ناگاه درخت دو نیم شد. فرمود: بچسب! درخت چسبید. فرمود: برایم به نبوت من شهادت ده! و درخت شهادت داد. سپس فرمود: با ذکر تسبیح و تهلیل و تقدیس سر جایت برگرد! و او چنین کرد و سر جایش که در کنار شِعب جزّارین در مکه بود برگشت.

یهودی گفت: میپندارند عیسی جهانگرد بوده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، جهانگردیِ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز در جهاد بود. ایشان در طی ده سال از میان ساکنان شهر و بیابان لشکری بیشمار ساخت و جماعاتی را از میان قوم عرب نابود کرد که به شمشیر معروف بودند و اهل سخن نبودند و تنها در خون میخوابیدند و هرگاه سفر میکردند برای جنگ با دشمنشان سلاح برگرفته بودند. یهودی گفت: میپندارند که عیسی زاهد بوده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، اما حضرت محمد صلّی الله علیه

1- . آل عمران / 49

و آله زاهدترینِ پیامبران بود. با اینکه ایشان جدای از کنیزان سیزده همسر داشت هیچگاه سفرهای با غذا برای حضرت پهن نشد و هیچگاه نان گندم نخورد و از نان جو نیز هیچگاه سه شب پی در پی سیر نشد . در حالی درگذشت که زرهاش در ازای چهار درهم نزد مردی یهودی گرو بود و هیچ سیم و زری از خود به جا نگذاشت در حالی که آن همه سرزمین برایش آماده بود و آن همه غنیمت در اختیارش بود و فقط در یک روز سیصد هزار و چهارصد هزار نقدینه را تقسیم میکرد. شب هنگام گدایی نزدش میآمد و ایشان میفرمود: به خدایی که محمد را بر حق برانگیخت از شبِ خاندان محمد نه پیمانهای جو باقی مانده و نه پیمانهای گندم و نه هیچ درهم و دیناری. در آن هنگام مرد یهودی گفت: من شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست، و شهادت میدهم که به هیچ پیامبری هیچ درجهای و به هیچ رسولی هیچ فضیلتی عطا نشده جز اینکه خداوند همه آنها را از برای حضرت محمد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله گرد آورده و باز بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله چندین برابر نسبت به دیگر پیامبران افزوده است. آنگاه ابن عباس به علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: ای ابا حسن! شهادت میدهم که تو از ریشهدارانِ در دانش هستی. حضرت علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! من این همه را درباره کسی گفتم که خداوند عزّ و جلّ او را در عظمت خود بزرگ داشت و فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(1) {و راستی که تو را خویی والاست. } (2)

توضیح: این خبر همراه با شرح در جلد چهارم آمده که ما به دلیل مناسبتش با این جلد تکرارش کردهایم.

8. الخرائج و الجرائح: روایت شده که کنیزی به نام زائده بسیار نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله میآمد. شبی نزد حضرت آمد و عرض کرد: برای خانوادهام خمیری درست کردم و بیرون رفتم تا هیزم جمع کنم. ناگاه سواری را دیدم که نیکوتر از آن هرگز ندیده بودم. به من گفت: محمد چطور است؟ گفتم: خوب است، مردم را

1- . قلم / 4

2- . الإحتجاج: 111- 120

با آیات خداوند هشدار میدهد. گفت: وقتی نزدش رفتی به او سلام برسان و بگو رضوان، دربان بهشت میگوید خداوند بهشت را برای امت تو به سه ثلث تقسیم کرده است، ثلثی از آنان «یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ»(1)

{داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند.} و ثلث دیگر با «حِساباً یَسِیراً»(2)

{حسابی بس آسان} حسابرسی میشوند. و ثلث دیگر را تو برایشان شفاعت میکنی و شفاعتت پذیرفته میشود. سپس او رفت و من هیزمها را به دوش گرفتم و بر دوشم سنگینی کرد. او برگشت و نگاهی به من کرد و گفت: هیزمهایت بر دوشت سنگینی میکند؟ گفتم: بله. او با عصایی سرخ که در دستش بود به هیزمها اشاره کرد و سپس نگاه کرد. ناگاه صخرهای استوار پدید آمد. گفت: ای صخره! هیزمها را برایش ببر. ای رسول خدا! آن صخره بارم را از دوشم برداشت و من میدیدم که او ذکر شما را میگفت تا اینکه بازگشتم و او هیزمها را گذاشت و رفت(3).

9. الخرائج و الجرائح: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مردی رسید که تیری سوفار کرده بود تا یکی از مشرکان را با تیر بزند. حضرت دستش را بالای تیر گرفت و فرمود: بزن. او تیر را به سمت آن مشرک افکند و آن مشرک از تیر گریخت و شروع کرد به چپ و راست منحرف شود تا تیر خطا برود. اما به هر سو که میرفت تیر تعقیبش میکرد تا اینکه بر سرش نشست و مشرک افتاد و جان داد. آنگاه خداوند نازل فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی» {شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند.}

توضیح: «یروغُ» یعنی مایل شود و منحرف شود.

10. الخرائج و الجرائح: هر عضو از اندام پیامبر صلّی الله علیه و آله معجزهای داشت. معجزه سرش این بود که ابر بر آن سایه میانداخت. معجزه چشمش این بود که حضرت پشت سرش را همچون روبرویش میدید. معجزه گوشش این بود که

1- . غافر / 40
2- . انشقاق / 8
3- . الخرائج: 221

صداها را در خواب همچون بیداری میشنید. معجزه زبانش این بود که به آهو فرمود: من کیستم؟ گفت: تو رسول خدا هستی. معجزه دستش این بود که از میان انگشتانش آب بیرون آورد. معجزه پاهایش این بود که جابر چاهی داشت که آبش تلخ بود، نزد حضرت شکوه کرد و ایشان پاهای خود را در تشتی شست و فرمود تا آن آب را در چاه بریزند و اینگونه آب چاه گوارا شد. معجزه عورتش این بود که ایشان ختنه شده به دنیا آمد. معجزه بدنش این بود که سایهاش بر زمین نمیافتاد چراکه سراسر نور بود و نور مانند چراغ سایه ندارد. معجزه کمرش این بود که بر مهر نبوت بر کتف ایشان نگاشته شده بود: لا اله الا الله محمد رسول الله(1).

11. المناقب: از آشکارترین دلالات نبوت پیامبر صلّی الله علیه و آله این بود که آنان همگی به حدود حضرت یقین داشتند و فرمانهای حضرت در لابهلای سینههایشان جا گرفته بود؛ آن چنان که اگر کسی از یکی از حدود حضرت خارج میشد او را به فسق نسبت میدادند و اگر کسی حضرت را نمیشناخت او را به جهل نسبت میدادند و اگر کسی از حضرت رو میگرداند او را به کفر نسبت میدادند و حدود را اجرا میکردند و اگر کسی از شریعت حضرت خارج میشد برایش به مرگ و ضرب و اسارت حکم میدادند و در راه محبت حضرت خویشان از یکدیگر میبُریدند. پیامبر صلّی الله علیه و آله بر نبوت خود بیست سال و اندی در میان قومی بر جا ماند که از عرصه زمین به غیر از جزیره العرب بهرهای نداشتند، اما دعوت حضرت پانصد و هفتاد سال است(2)

که در برّ و بحر گسترده شده و آن حضرت مقرون با نام پروردگارش است و در جای جای چین و هند و ترک و خزر و صقالبه و شرق و غرب و جنوب و شمال هر روز پنج بار با صدای بلند و بدون هیچ دستمزدی ندای شهادتین سر داده میشود و جبّاران در برابر دعوت حضرت کرنش کردند. حال آنکه دولت هیچ پادشاهی پس از مرگش بر جا نمیماند. بر همین اساس است که حسن و مجاهد کلام حق تعالی «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(3)

{و نامت را برای تو بلند

1- . الخرائج: 183- 184؛ راوندی گفته: این از احادیث عامّه است.
2- . نسبت به روزگار مؤلف یعنی ابن شهر آشوب.

3- . شرح / 4

گردانیدیم. } را به کلامی تفسیر کردهاند که مؤذنان بر منارهها و خطیبان بر منبرها سر میدهند. شاعر گفته:

وَ ضَمَّ الْإِلَهُ اسْمَ النَّبِیِّ إِلَی اسْمِهِ إِذَا قَالَ فِی الْخَمْسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ

«خداوند نام پیامبر را به نام خود پیوند داد چه مؤذن پنج وعده شهادتین میگوید.»

و از قدرتمندی بی کم و کاستِ دعوت حضرت است که هر سال جهانیان را از سرتاسر و جای جای زمین به سوی حج میکشاند و چنان میشود که پرده نشینان از پردههای خود بیرون میآیند و پیران از ضعف خود درمیآیند و اگر کسی در آستانه مرگ باشد وصیت میکند که برایش ادا کنند. و در ماه رمضان میبینیم که روزهدار از عطش برمیافروزد و حتی آب به نزدیک حلقش میرسد اما نمیتواند جرعهای از آن را بنوشد. و هر روز پنج مرتبه از ترس و تضرّع به سجده میافتند که بیشتر شریعتها همین گونهاند و مردم در محبت حضرت دسته دسته شدهاند و هر کس میگوید من بر حق هستم و تو بر دین او نیستی(1).

12. المناقب: یک ماهی صید شد که بر یک گوشش نگاشته شده بود لا اله الا الله و بر گوش دیگرش نگاشته شده بود محمد رسول الله.

کتاب شرف المصطفی: برهای رنگارنگ را آوردند. من به سفیدیِ نرمهِ گوشش نگریستم و ناگاه دیدم بر یکی از آنها نگاشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله. مردی اعرابی به پیامبر صلّی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد من و برادرم پشت این کوه بودیم و داشتیم هیزم جمع میکردیم که ناگاه دیدیم جمعیتی به هم پیچیدند. به برادرم گفتم: بنشین تا ببینیم چه کسی غلبه مییابد و چه کسی مغلوب میشود. ناگهان خداوند پرده از چشمهایمان برگرفت و دیدیم اسبهایی از آسمان فرود آمدند که پاهایشان در زمین و گردنهایشان در آسمان بود و قومی تنومند روی خود داشتند و با بیرقهایی که شرق تا غرب را پوشانده بود. برادرم زهرهاش آب شد و در دم جان داد، اما من نزد شما آمدم. و او اسلام آورد. همانند فرشتگانی که سوار بر

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 110

اسبان ابلق با جامههای سپید در جنگ بدر پدیدار شدند و جبرییل سوار بر اسبی به نام حَیزوم پیشاپیش آنان بود.

از اَنَس روایت شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله از قله کوه صدایی شنید که میگفت: خداوندا مرا از زمره امتی قرار ده که مشمول رحمت و مغفرت هستند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و ناگاه پیرمردی سپیدمو را دید که قامتش سیصد ذراع بود. همین که او را دید در آغوشش گرفت. او گفت: من در سال یک بار غذا میخورم و اکنون زمانش فرارسیده است. ناگهان سفرهای گسترده شد که از آسمان نازل شده بود. و آن دو با هم خوردند. او حضرت الیاس علیه السلام بود(1).

توضیح: «أشیب» یعنی سپیدمو.

13. المناقب: پیامبر صلّی الله علیه و آله معجزاتی داشت که هیچ یک از پیامبرانِ دیگر نداشتند. ایشان چهار هزار و چهار صد و چهل معجزه داشته که سه هزار از آن ذکر شده است در چهار دسته: پیش از ولادت حضرت، پس از ولادت، پس از بعثت و پس از وفات که نیرومندترین و ماندگارترینشان قرآن است بنا به وجوهی چند: اول اینکه معجزه هر رسولی هماهنگ با حالت چیره روزگارش بوده است، همچنان که خداوند حضرت موسی علیه السلام را در عصر ساحران با عصایی که می بلعید برانگیخت دریا را به خشکی شکافت و عصا را به مار تبدیل ساخت چنان که هر ساحری مبهوت ماند و هر کافری خوار شد. قوم حضرت عیسی علیه السلام نیز طبیب بودند و خداوند او را در این مقام برانگیخت که بیماریهای مزمن را شفا میداد و مردگان را زنده میکرد چنان که هر طبیبی مدهوش میشد و هر خردمندی سرگشته میماند. قوم ححضرت محمد صلّی الله علیه و آله نیز زبان آور و فصیح بودند و خداوند حضرت را با قرآن برانگیخت که در ایجاز و اعجاز چنان بود که همه فصیحان در برابرش درماندند و همه بلیغان به برتریاش اقرار کردند و شاعران در برابرش به نادانی اعتراف کردند تا اینچنین ناتوانسازیاش چیرهتر باشد و همطراز نبودن مردم با آن آشکارتر باشد. دوم اینکه معجزه در میان هر قوم به

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 117- 118

حسب فهمهای آنان و به اندازه خردها و ذهنهایشان بوده است، قوم حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام از بنی اسرائیل سفیه و نادان بودهاند چراکه هیچ کلام شیوا یا معنای تازهای از آنان نقل نشده و یا وقتی «وَأَتَوْاْ عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَّهُمْ» {به قومی رسیدند که بر [پرستش] بتهای خویش همت می گماشتند، } به پیامبرشان گفتند: «اجْعَل لَّنَا إِلَ-هًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»(1)

{همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده. } اما قوم عرب از همه مردم فهیمتر و تیزهوشتر بودند و از این رو قرآن به آنان اختصاص یافت چون با هوشیاری و بدون ناآگاهی آن را درمییافتند. اینگونه به هر امتی چیزی متناسب با طبعشان اختصاص یافت. سوم اینکه معجزه قرآن در گذر روزگاران بر جاتر شده و در جای جای زمین گستردهتر گشته و چون اعجازش پایدار مانده حجتش رساتر است و به ویژه بودن شایستهتر است. قرآن از آن پس در همه جای شرق و غرب دنیا و قرن به قرن و دوره به دوره گسترش یافت حال آنکه آن قوم از میان رفتند، اکنون پانصد و هفتاد سال از بعثت حضرت گذشته و هنوز هیچ کس نتوانسته با قرآن هماوردی کند(2).

14. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام :

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه پای گذاشت و آثار راستی و آیات بر حق بودن و بیّنات نبوت ایشان آشکار شد، یهودیان در حقش سخت نیرنگ کردند و زشتترین تصمیمها را دربارهاش گرفتند و قصد کردند انوارش را فرو نشانند و حجتهایش را باطل کنند. از جمله کسانی که تصمیم گرفته بودند حضرت را رد کنند و دروغگویش شماردند مالک بن صَیف بود و کعب بن اشرف و حُیَی بن اخطب و جُدَی بن اخطب و ابویاسر بن اخطب و ابولبابه بن عبد مُنذِر و شُعبه. مالک به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت: ای محمد! میپنداری رسول خدایی؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندی که آفریننده همه آفریدگان است چنین گفته. گفت: ای محمد! ما ایمان نخواهیم آورد که تو رسول خدا هستی تا آنگاه که این فرشی که زیر پای ماست به تو ایمان بیاورد و

1- . اعراف / 138
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 125

شهادت نخواهیم داد که تو از جانب خدا سوی ما آمدهای تا آنگاه که این فرش برایت شهادت دهد. ابولبابه بن عبد نیز گفت: ای محمد! ما به تو ایمان نخواهیم آورد که رسول خدایی و این شهادت را برایت نخواهیم داد تا آنگاه که این تازیانهای که در دست من است به تو ایمان بیاورد و برایت شهادت دهد. کعب بن اشرف نیز گفت: ما ایمان نخواهیم آورد که تو رسول خدایی و تو را تصدیق نخواهیم کرد تا آنگاه که این الاغ به تو ایمان آورد، و به الاغی که سوارش بود اشاره کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چنین نیست که بندگان به خداوند پیشنهاد دهند، بلکه آنان باید به خداوند سربسپارند و از امر او فرمان ببرند و به هر آنچه کفایت کرده بسنده کنند، آیا برایتان کافی نیست که تورات و انجیل و زبور و صحیفههای ابراهیم از نبوت من سخن گفتهاند و بر راستیِ من دلالت کردهاند و آشکارا از برادر و وصیّ و جانشینم در میان امتم و بهترین کسی که پس از خودم برای آفریدگان به جا میگذارم، یعنی از علی بن ابی طالب یاد کردهاند؟ خداوند این قرآن را بر من نازل کرده که همه خلق را مبهوت ساخته و همهشان را درمانده کرده که بخواهند همانندش را بیاورند یا سخنی شبیه به آن بسازند، پس این پیشنهادهایی را که شما میدهید من به پروردگارم عزّ و جلّ نمیدهم، بلکه میگویم هر آن نشانهای که پروردگارم به من عطا کرده هم برای من و هم برای شما کافی است، اگر خداوند عزّ و جلّ پیشنهادهای شما را انجام دهد این منتی افزون بر ما و شماست و اگر ما را از آنها منع کند بدین خاطر است که دانسته همانهایی که انجام داده برای آنچه از ما خواسته کافی است. چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این سخن را به پایان رساند ناگاه خداوند آن فرش را به سخن درآورد و آن گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، خداوند یکتای بی نیاز برپای همیشگی که نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد و هیچ کس در حُکم با او شریک نیست و شهادت میدهم که تو ای محمد بنده او و رسولش هستی که تو را با هدایت و دین حقّ فرستاده تا بر همه دینها پیروزت گرداند «وَ لَوْ كَرِهَ

ص: 390

الْمُشْرِكُونَ»(1) {هر چند مشركان خوش نداشته باشند.} و شهادت ميدهم كه علی بن ابی طالب بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف برادر و وصیّ و جانشين تو در ميان امت توست و بهترين كسی است كه پس از خود بر آفريدگان به جا ميگذاری و همانا هر كه او را به ولايت گيرد تو را به ولايت گرفته و هر كه با او دشمنی كند با تو دشمنی كرده و هر كه از او اطاعت كند از تو اطاعت كرده و هر كه از او سرپيچی كند از تو سرپيچی كرده و به راستی هر كه از تو اطاعت كند از خداوند اطاعت كرده و شايسته كاميابی در رضوان اوست و هر كه از تو سرپيچی كند از خداوند سرپيچی كرده و سزاوار عذاب دردناک در دوزخ اوست. در آن هنگام آن جماعت به شگفت آمدند و به يكديگر گفتند: بی شک اين سحری آشكار است. ناگاه فرش به لرزه افتاد و از زير پای مالک بن صيف و يارانش بيرون آمد و آنان را چنان واژگون كرد كه با سر و صورت بر زمين افتادند. سپس خداوند متعال دوباره فرش را به سخن درآورد و او گفت: من فرشی هستم كه خداوند به سخنم درآورده و گراميام داشته تا به توحيد و تمجيد او سخن گويم و برای پيامبرش محمد شهادت دهم، او سرور پيامبران و فرستاده خداوند به سوی آفريدگانش است كه در ميان بندگان خدا حقانيت خود را به پا داشته و برادر و وصیّ و وزير و همتا و دوست خود را در ميانشان به امامت نهاده است، همان كسی را كه ديون او را ميپردازد و وعدههايش را عملی ميسازد و دوستانش را ياری ميكند و دشمنانش را از پا در ميآورد، محمد حكم داده تا از كسی كه او به امامت و ولايت منصوب داشته پيروی كنند و از كسانی كه با وی مخالفت و دشمنی ميكنند برائت بجويند، پس هيچ كافری حق ندارد روی من گام بگذارد و بر من بنشيند، فقط مومنان ميتوانند بر من بنشينند. آنگاه رسول خدا صلّی الله عليه و آله به سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار فرمود: برخيزيد و بر روی اين فرش بنشينيد چراكه شما به همه آنچه اين فرش شهادت داد مومن هستيد. آنان برخاستند و روی فرش نشستند. سپس خداوند تازيانه ابولبابه بن عبد مُنذِر را به سخن درآورد و تازيانه گفت: شهادت ميدهم كه هيچ خدايی جز

1- . توبه / 33

خدای یگانه نیست، همه خلق را آفریده و رزق را گسترانده و امور را سامان داده و بر همه چیز تواناست، و شهادت میدهم که تو ای محمد بنده و رسول و برگزیده و خلیل و دوست و ولیّ و همنجوای او هستی که تو را میان خودش و بندگانش به سفیری نهاده تا خوشبختان با وجود تو نجات یابند و نگونبختان با وجود تو هلاک شوند، و شهادت میدهم علی بن ابی طالب که ذکرش در ملأ اعلی پیچیده پس از تو سرور آفریدگان است و در راه تنزیل کتاب تو میجنگد تا مخالفانش را چه با رضایت و چه با اجبار به قبول وادار کند و سپس در راه تأویل کتاب تو با منحرفانی میجنگد که هوسهایشان بر خردهایشان غلبه مییابد و تأویل کتاب خدا را تحریف میکنند و آن را تغییر میدهند، اوست که به فضل عطای الهی دوستان خدا را سوی رضوان خدا به پیش میبرد و با شمشیر خود دشمنان خدا را که نافرمانی و مخالفت با او را برگزیدهاند به دوزخ میافکند. سپس آن تازیانه به ناگاه از دست ابولبابه جهید و ابولبابه را با خود کشید و از صورت بر زمین کوبید. او دوباره برخاست اما باز تازیانه کشیدش و بر زمینش زد و آن قدر این تکرار شد که دیگر ابولبابه گفت: وایِ من! بر سر من چه بلایی آمده؟! آنگاه خداوند عزّ و جلّ تازیانه را به سخن درآورد و او گفت: ای ابولبابه! من تازیانهای هستم که خداوند برای ذکر توحیدش به سخنم درآورده و گرامیام داشته تا او را حمد گویم و ارجمندم ساخته تا نبوت محمد، سرور بندگانش را تصدیق کنم و مرا در زمره کسانی نهاده که از بهترین خلق خدا پس از محمد فرمان میبرند، از کسی که پس از محمد برترین ولیّ خدا در میان آفریدگان است و ویژه گشته تا همسر دختر او بانوی همه زنان باشد و ارج یافته تا شب هنگام بر بستر او بخوابد، در جهاد دستی توانا دارد و دشمنان او را با شمشیر انتقام به خواری میکشد و برای امت او حلال و حرام و شرایع و احکام را بیان میکند، پس کافری که آشکارا با محمد مخالفت میکند حق ندارد مرا در دست بگیرد و از من بهره ببرد، پیوسته تو را با خودم میکِشم تا تارومارت کنم و هلاکت کنم و از دستت راحت شوم، یا اینکه به محمد ایمان بیار. ابولبابه گفت: ای تازیانه! به همه آنچه شهادت دادی من نیز شهادت میدهم و معتقد میشوم و ایمان میآورم. تازیانه گفت: این من و این تو، در دست تو قرار میگیرم چون در ظاهر ایمان آوردهای

باطنت را خداوند میداند و اوست که در روز قیامت برایت حکم میکند. او به درستی اسلام نیاورد و نواقصی از او سر زد. وقتی آنها از نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برخاستند آن یهودیان شروع کردند پنهانی به هم بگویند: محمد بخت دارد و خوش شانس است، او پیامبری راستگو نیست. سپس کعب بن اشرف خواست سوار الاغش شود که الاغ از او رمید و از سر بر زمینش کوبید و مجروحش کرد. او برخاست تا دوباره سوار شود اما الاغ باز همان کار را با او کرد. این تکرار شد و چون بار هفتم یا هشتم شد خداوند متعال آن الاغ را به سخن درآورد و الاغ گفت: ای عبدالله! تو بد بندهای هستی، نشانههای خدا را میبینی و به آنها کفر میورزی؟ من الاغی هستم که خداوند به ذکر توحیدش به سخنم درآورده است، من شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده مردمان است و صاحب بزرگی و ارج، و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او سرور اهل دار السلام است که فرستاده شده تا هرکه در علم سابق خداوند سعادت برایش رقم خورده با وجود او خوشبخت شود و هر که شقاوت بر او رقم خورده با وجود او نگونبخت شود، و شهادت میدهم که علی بن ابی طالب ولیّ و وصیّ رسول خداست که خداوند توفیق پندگیری و ادبآموزی و انجام اوامر و ترک نواهیاش را به هر کس بدهد او سعادتمند است، خداوند با شمشیر اقتدار و با یورشهای انتقام او دشمنان محمد را سرکوب میکند و به خواری میکشد تا آنان را با شمشیر برّان و دلیل روشن و درخشان خود به ایمان وادار سازد و یا آنان را در دوزخ بیافکند، اما آنان ماندگاری در گمراهی و سرکشی و سرگشتگی خود را برگزیدند، هیچ کافری حق ندارد سوار من شود، فقط کسی میتواند سوار من شود که به خداوند مومن باشد و محمد رسول خدا را در همه گفتارش تصدیق کند و در همه کارهای او پیروش باشد به ویژه در کاری که ارجمندترین طاعت او بود آنگاه که برادرش علی را به وصایت و ولایت خود منصوب داشت تا او وارث علمش باشد و دینش را بر پا نگاه دارد و نگاهدارنده امتش باشد و دیونش را بپردازد و وعدههایش را عملی سازد و دوستدار دوستانش باشد و دشمن دشمنانش. در آن هنگام رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای کعب بن اشرف! الاغت از خودت عاقلتر است،

نگذاشت سوارش شوی و دیگر هم نمیتوانی سوارش شوی، پس آن را به یکی از برادران مومن ما بفروش. کعب گفت: پس از اینکه مسحور تو شد من دیگر نیازی به آن ندارم. الاغش ندایش داد: ای دشمن خدا! از بدرفتاری با محمد رسول خدا دست بکش، به خدا قسم اگر مخالفت با او ناپسند نبود در دم تو را میکُشتم و زیر سمهایم لِهَت میکردم و سرت را با دندانهایم میکَندم. کعب سبُک شد و سکوت کرد و با شنیدن این سخنان از الاغ بیشتر هراسان شد اما با این همه نگونبختی بر او چیره شد و الاغ را ثابت بن قَیس به صد درهم از او خرید و از آن پس سوارش میشد و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله میآمد و آن الاغ به زیر پایش نرم و رهوار و رام و مهربان بود و او را از خطرهای جاده محافظت میکرد و به خوبی از راهها گذرش میداد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: ای ثابت! این الاغ برای توست که مومنی بهرهمند هستی. وقتی آن قوم از نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفتند و ایمان نیاوردند، خداوند نازل فرمود که ای محمد: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ» در پند دادن «أَ أَنْذَرْتَهُمْ» که پندشان دهی و بترسانیشان «أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» نبوت تو را تصدیق نمیکنند، وقتی این همه نشانه را دیدهاند و کفر ورزیدهاند چگونه با شنیدن سخن و دعوت تو ایمان میآورند؟(1)

توضیح: جوهری میگوید: «أثخنتْه الجراحةُ» یعنی زخم از پا انداختش. «فی فلانٍ هناتٌ» یعنی فلانی خصلتهای بدی دارد. «شباب» یعنی نشاط اسب و بالا بردن دستهایش، میگویند «شبّ الفرسُ یشبُّ شباباً و شبیباً» وقتی دستانش را بالا بیاورد و بازی کند. پایان. «تجهّمَه» یعنی با چهرهای اخمو با او برخورد کرد.

15. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : به پدرم امام نقی علیه السلام عرض کردم: ماجرای این نشانههایی که در مکه و مدینه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پدیدار شد چه بوده؟ ایشان فرمود: پسرم! فردا جویا شو. چون فردا شد فرمود: ای پسرم! و اما ابر؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مضاربه با خدیجه بنت خُوَیلد به شام سفر میکرد و از مکه تا بیت المقدس یک ماه راه بود. هوا در اوج گرما بود و

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام : 33- 36

گرمای سوزان آن دشتها آزارشان میداد و چه بسا باد هم بر آنان میوزید و از شن و خاک میپوشاندشان. در آن اوضاع خداوند متعال برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابری را میفرستاد تا بالای سر حضرت سایه بیاندازد و با ایستادنش بایستد و با حرکتش حرکت کند و اگر جلو رفت جلو رود و اگر عقب ماند عقب بماند و اگر به راست رفت به راست رود و اگر به چپ رفت به چپ رود و حرارت خورشید را از سرش باز دارد. آن بادهایی که شن و خاک میآوردند نیز بر قریشیان و مرکبهایشان میوزیدند و وقتی به حضرت میرسیدند آرام میشدند و فرو مینشستند و هیچ شن و خاکی نمیآوردند و بر حضرت بادی خُنک و نرم میوزید، آنچنان که کاروانیان قریش به یکدیگر میگفتند مجاورت با محمد از هر خیمهای بهتر است و به حضرت پناه میبردند و خود را به ایشان نزدیک میکردند و گرچه آن ابر فقط بالای سر حضرت بود آنان با نزدیکی به ایشان آسایش مییافتند. وقتی غریبهایی به آن کاروانها درمیآمیختند ابر به دور از آنان حرکت میکرد و آنها میگفتند این ابر با هر کس همراه است او راستی ارجمند و گرامی است. آنگاه اهل کاروان به آنها میگفتند به ابر بنگرید نام صاحبش را و نام رفیق و دوست و برادرش را بر آن میبینید. آنها مینگریستند و میدیدند بر آن ابر نگاشته شده: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست، او را با وجود علی، سرور اوصیاء تأیید کردهام و با وجود یارانش گرامیاش داشتهام تا دوستدار او و علی و دوستانشان باشند و با دشمنانشان دشمن باشند. این نگاشته را هر کس سواد داشت میخواند و به بیسوادان میفهماند.

امام نقی علیه السلام فرمود: و اما سرسپردگیِ کوهها و صخرهها و سنگها به ایشان؛ وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله تجارت به شام را وانهاد و همه آنچه را که خداوند متعال از آن تجارات نصیبش ساخته بود صدقه داد، هر روز رو به سوی کوه حراء میگذاشت و از آن بالا میرفت و از فراز قلههایش به آثار رحمت خدا و انواع شگفتیهای رحمت او و تازههای حکمتش مینگریست و به جای جای آسمان و گوشه و کنار زمین و دریاها و بیابانها و دشتها نظر میکرد و از این همه آثار پند میگرفت و از آن همه نشانه هوشیار میشد و خداوند را آنچنان که

شایسته اوست میپرستید. وقتی چهل سال گذشت و خداوند عزّ و جلّ به قلب حضرت نگریست و آن را بهترین و زیباترین و مطیعترین و فروتنترین و خاکسارترین قلب یافت، به درهای آسمان فرمان داد و آسمانها پیش چشم حضرت محمد صلّی اللہ علیه و آله گشوده شدند، و به فرشتگان فرمان داد و آنها پیش چشم حضرت فرود آمدند، و فرمان رحمت خود را صادر کرد و رحمت الهی از ساق عرش به سوی حضرت فرود آمد و ایشان را در بر گرفت. سپس به جبرییل روح الامین اشاره کرد و او که طوقی از نور به گردن داشت و طاووس فرشتگان بود سوی حضرت فرود آمد و بازوی ایشان را گرفت و تکان داد و گفت: بخوان ای محمد! فرمود: چه چیز را بخوانم؟! گفت: ای محمد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ»(1)

{بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت.} جبرییل وحی پروردگار عزّ و جلّ را به حضرت رسانید و سپس سوی آسمان فراز شد و حضرت محمد صلّی اللہ علیه و آله نیز از کوه پایین آمد در حالی که از دیدار بزرگیِ جلال خداوند و والاییِ امر او به حالتی چون تب و لرز افتاده بود و سخت میترسید که قریشیان خبرش را تکذیب کنند و او را به دیوانگی و ارتباط با شیاطین نسبت دهند حال آنکه حضرت از آغاز امرش عاقلترین مخلوق خداوند و ارجمندترین آفریده او بود و ناپسندترین چیزها در نظرش شیطان و کردار و گفتار دیوانگان بود. آنگاه چون خداوند خواست تا سینهاش را بگشاید و قلبش را استوار دارد، کوهها و صخرهها و کلوخها را به سخن درآورد و حضرت بر هر یک از آنها میگذشت ندایش میدادند که سلام بر تو ای محمد، سلام بر تو ای ولیّ خدا، سلام بر تو ای رسول خدا، بشارت ده که خداوند عزّ و جلّ تو را برتری داده و زیبا و آراستهات ساخته و برتر از همه آفریدگان از پیشینیان تا پسینیان گرامیات داشته است، از اینکه قریشیان بگویند او دیوانه است

1- . علق / 1- 5

و از دین گمراه شده غمگین مباش، چون برتری با کسی است که پروردگار جهانیان برتریاش داد و گرامی کسی است که آفریننده همه آفرینندگان گرامیاش داشته است، پس نباید سینهات از تکذیب قریشیان و سرکشان عرب به تنگ آید، پروردگارت تو را به والاترین مراتب ارجمندی خواهد رساند و بر بالاترین درجات فرازت خواهد داشت و دوستانت را با وجود وصیّات علی بن ابی طالب بهرهمند و شادمان خواهد گرداند و با وجود کلید و باب شهر حکمت تو علی بن ابی طالب دانشهای تو را در میان بندگان و دیارها خواهد گستراند و چشمت را به وجود دخترت فاطمه روشن خواهد ساخت و از وجود او و علی حسن و حسین آن دو سرور جوانان اهل بهشت را بیرون خواهد آورد و دین تو را در این سرزمین نشر خواهد داد و برای تو و برادرت برترین دوستداران را گرامی خواهد داشت و لوای حمد را در دست تو خواهد نهاد و تو آن را در دست برادرت علی میگذاری و آنگاه همه پیامبران و صدّیقان و شهدا به زیر آن لوا در میآیند و او تا بهشت برین همه ایشان را پیشوایی میکند. پیامبر صلّی الله علیه و آله در دلش گفت: پروردگارا این علی بن ابی طالب که وعدهاش را به من دادهای کیست؟ - در آن هنگام حضرت علی علیه السلام زاده شده بود و کودک بود. - آیا او همان پسر عمویم است؟ - بعد از آن، وقتی حضرت علی علیه السلام تازه پا گرفته بود و با حضرت همراه بود - گفت: آیا اوست؟ در اوانِ این گفتگو، ترازوی جلال بر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرود آمد و حضرت در یک کفهاش قرار داده شد، سپس حضرت علی علیه السلام و همه امت پیامبر تا به روز قیامت برای ایشان نمایان شدند و در کفه دیگر قرار گرفتند، آنگاه سنجیده شدند و پیامبر بر آنان سنگینی کرد. سپس حضرت از آن کفه بیرون آورده شد و علی علیه السلام در آن نهاده شد و سنجیده شدند و علی علیه السلام بر همه امت سنگینی کرد. اینچنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را به طور مشخص و با همه صفاتش شناخت. پنهانی ندا رسید که ای محمد! این همان علی بن ابی طالب برگزیده من است که این دین را با وجود او حمایت میکنم، او پس از تو بر همه امت تو سنگینی میکند. پیامبر صلّی الله علیه و آله میفرماید: این

همان هنگامی بود که خداوند سینه مرا با ادای رسالت گشود و رویارویی با امت را بر من آسان ساخت و مبارزه با سرکشان و گردنکشان قریش را برایم سهل گرداند.

امام نقی علیه السلام فرمود: و اما اینکه خداوند از پیامبر صلّی الله علیه و آله در برابر کسانی که میخواستند ایشان را بکشند دفاع کرد و آنان را به هلاکت رساند تا این کرامت و تصدیقی از برای پیامبرش باشد؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مکه هفت ساله بود و چنان به نیکی پرورش یافته بود که در میان همه کودکان قریش هیچ نظیری نداشت. تا اینکه قومی از یهودیان شام به مکه آمدند و به حضرت نگریستند و ویژگیها و صفاتش را دیدند. پنهانی به یکدیگر گفتند: به خدا قسم این همان محمد است که در آخر الزمان ظهور میکند و یهودیان و اهل دیگر ادیان را مغلوب میکند، خداوند متعال با وجود او دولت یهودیان را از بین میبرد و آنان را به خواری میکِشد و نابودشان میکند. آنها از کتابهایشان دریافته بودند که او همان پیامبر اُمّی و خردمند و راستگوست، اما حسادت آنان را بر آن داشت که این حقیقت را پنهان کنند و با یکدیگر بگویند که سلطه او ماندنی نیست. سپس به هم گفتند: بیایید تا علیع او حیلهای بسازیم و او را بکُشیم زیرا خداوند هر که را بخواهد از بین میبرد و هر که را بخواهد بر جا میگذارد، شاید او به دست ما از بین برود. اینچنین آنها چنین تصمیمی گرفتند. آنگاه یکی از آنها گفت: عجله نکنید تا او را در کارهایش بیازماییم و بسنجیم، زیرا آراستگیها گاه متشابه و شکلها گاه همسان میشوند، آنچه ما در کتابهایمان یافتهایم این است که پروردگار محمد او را از امور حرام و شبههناک به دور میدارد، پس به سراغش بروید و او را دیدار کنید و به مجلسی دعوتش کنید، آنگاه غذایی حرام و غذایی شبههناک برایش بیاورید، اگر به آنها یا به یکی از آنها دست زد و از آن خورد بدانید او کسی که میپندارید نیست و فقط آراستگیها متشابه و شکلها همسان شدهاند، اما اگر چنین نشد و او از آنها نخورد بدانید که خودش است و آنگاه حیلهای بسازید تا زمین را از او پاک کنیم تا دولت یهودیان برایشان به سلامتی بر جا بماند.

آنها سوی ابوطالب به راه افتادند و به او برخوردند و به مجلسی دعوتش کردند. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد جلوی حضرت و ابوطالب و

گروهی از قریشیان مرغی چاق گذاشتند که آن را با لگد کشته بودند و سپس بریانش کرده بودند. ابوطالب و بقیه قریشیان شروع کردند از آن بخورند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به سویش دست دراز کرد اما دستش به راست و چپ و جلو و عقب و بالا و پایین کشانده شد و دستش به آن نرسید. گفتند: ای محمد! چه شده چرا نمیخوری؟ فرمود: ای جماعت قریش! کوشیدم که از آن بخورم اما دستم از آن پس زده میشود، این مرغ بی شک حرام است که پروردگارم عزّ و جلّ مرا از آن دور میدارد. گفتند: این بدون شک حلال است، بگذار ما برایت لقمه بگیریم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر میتوانید چنین کنید. آنها آمدند تا از مرغ تکهای بگیرند و به حضرت بخورانند اما دستهایشان به این سو و آن سو منحرف میشد همان طور که دست رسول خدا صلّی الله علیه و آله شده بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من از این مرغ باز داشته شدهام اگر دارید یکی دیگر برای من بیاورید. برای حضرت مرغ چاق و بریان دیگری آوردند که آن را از مال یکی از همسایگانشان که حضور نداشت برداشته بودند و بهایش را نداده بودند و میخواستند بعدا به او بپردازند. وقتی آماده شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله لقمهای از آن را برداشت، خواست سوی دهانش ببرد که بر دستش سنگینی کرد و جدا شد و افتاد. هر چه خواست آن را دوباره بردارد سنگینی کرد و افتاد. گفتند: ای محمد! این یکی را چرا نمیخوری؟ فرمود: من از این یکی هم بازداشته شدهام و شبههای در آن میبینم که پروردگارم عزّ و جلّ مرا از آن به دور میدارد. گفتند: شبههای در کار نیست، بگذار ما لقمهای برایت بگیریم. فرمود: اگر میتوانید چنین کنید. هر چه خواستند لقمهای بگیرند تا به حضرت بخورانند باز در دستان آنها نیز سنگینی کرد و افتاد و نتوانستند لقمه بردارند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همان است که به شما گفتم، شبههای در کار است که پروردگارم عزّ و جلّ مرا از آن به دور میدارد. قریشیان از این رویداد شگفت زده شدند و این نیز از جمله اموری شد که آنان را به اعتقاد دشمنی با حضرت واداشت تا اینکه سرانجام وقتی خداوند عزّ و جلّ نبوت ایشان را آشکار ساخت آنها این اعتقاد را آشکار کردند و یهودیان نیز آنان را تحریک کردند و گفتند: از این کودک چه نصیبتان میشود؟ این طور که میبینیم

داراییهایتان را و آسایشتان را بر باد میدهد و به مقامی والا دست مییابد. امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اینچنین یهودیان توطئه کردند تا حضرت را در مسیر کوه حراء بکشند. آنها هفتاد نفری بودند، رفتند و شمشیرهایشان را به سم آغشته کردند و سپس در کمینی بر سر راه حضرت رو به کوه حراء نشستند. وقتی ایشان بالا رفت آنها نیز به سویش بالا رفتند و شمشیرهایشان را کشیدند. آنها هفتاد تن از قویترین و نیرومندترین و تنومندترین مردان یهود بودند. همینکه شمشیرهایشان را فرود آوردند تا حضرت را بزنند ناگاه دو سوی کوه میان آنها و حضرت مانع شد و دو طرف کوه به هم پیوست و حائلی میان آنان و پیامبر صلّی الله علیه و آله شد. پس امیدشان به رسیدن شمشیرهایشان به حضرت ناامید شد و تیغها را در نیام کردند. ناگاه دو سوی به هم پیوسته کوه از هم جدا شد. دوباره شمشیرهایشان را کشیدند و حضرت را قصد کردند اما همینکه خواستند شمشیرها را به سویش فرود آورند باز دو سوی کوه به هم چسبید و میانشان حائل شد. آنها تیغها را در نیام میکردند و دوباره روبرویشان باز میشد و دوباره شمشیر میکشیدند تا اینکه چهل و هفت مرتبه شد و حضرت به قله کوه رسید. آنها نیز از کوه بالا رفتند تا حلقه بزنند و به سمت حضرت یورش ببرند و بکشندش اما راه بر آنان طولانی شد و خداوند عزّ و جلّ کوهها را دراز کرد و آنها در راه ماندند تا اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله ذکر و ثنای پروردگارش را به پایان رساند و از اندرزهای او پند گرفت و سپس از کوه سرازیر شد. آنها نیز پشت سرش سرازیر شدند و به او نزدیک شدند و شمشیرهایشان را کشیدند تا بزنندش. ناگاه دو سوی کوه به هم پیوست و میانشان حائل شد. غلاف کردند باز گشوده شد، برآهیختند باز به هم پیوست. این چهل و هفت بار تکرار شد، هر چه باز میشد برمیکشیدند و هر چه بسته میشد غلاف میکردند. چون بار آخر شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به زمین نزدیک شد باز شمشیر کشیدند، این بار دو سوی کوه به هم پیوست و کوه آنها را در میان گرفت و به هم فشرد و آنقدر فشارشان داد تا همگی جان دادند. آنگاه ندا رسید که ای محمد! به پشت سرت بنگر و ببین پرورردگارت با بدخواهانت چه کرد. حضرت نگریست و دید دو طرف کوه پشت

سرش به هم پیوسته است، همین طور که نگاه میکرد دو سوی کوه باز شد و آن قوم فرو ریختند در حالی که شمشیرهایشان در دستانشان بود و سرها و کمرها و پهلوها و رانها و ساقها و پاهایشان همه خُرد شده بود، جسدهایشان فرو ریخت و از رگهایشان جوی خون راه افتاد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از آن محل سالم و تندرست و مصون و محفوظ بیرون آمد. آنگاه کوهها و سنگهای رویشان ندا دادند: ای محمد! گوارایت باد که خداوند عزّ و جلّ تو را با ما بر دشمنانت یاری داد و به زودی وقتی امرت را آشکار ساخت تو را با علی بن ابی طالب بر گردنکشان و سرکشان امتت یاری خواهد داد و دستان او را قوّت میبخشد تا دین تو را آشکار کند و استوارش سازد و دوستانت را گرامی دارد و دشمنانت را از پا در آورد، خداوند به زودی او را همراه و یاورت خواهد گرداند تا جانِ درون سینهات باشد و گوش شنوا و چشم بینا و دست توانا و پای تکیهگاهت گردد، او دیونت را خواهد پرداخت و از جانب تو دشمنانت را بسنده خواهد شد و جمال امتت و زیور اهل آیینت خواهد شد و پروردگارت عزّ و جلّ به خاطر او دوستدارانش را خوشبخت خواهد ساخت و بدگویانش را هلاک خواهد کرد.

امام نقی علیه السلام فرمود: و اما آن دو درختی که به هم پیوستند؛ روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در راهی میان مکه و مدینه میرفت و در سپاهش چندی از منافقان مدینه و کافران مکه نیز حضور داشتند. منافقان داشتند در میان خود درباره حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و خاندان پاک و یاران نیک ایشان سخن میگفتند. یکی از آنها گفت: او همانند ما غذا میخورد و قضای حاجت میکند و ادعا میکند رسول خداست. یکی دیگر از منافقان سرکش گفت: اینجا صحرایی صاف است، وقتی او برای قضای حاجت رفت من به پشتش چشم میدوزم تا ببینم آیا چیزی که از او خارج میشود مانند چیزی است که از ما بیرون میآید یا نه. دیگری گفت: ولی اگر تو همراهش بروی تا ببینی این باعث میشود او از نشست خودداری کند، زیرا او از یک دختر پردهنشین و رو گرفته باحیاتر است. آنگاه خداوند عزّ و جلّ پیامبرش صلّی الله علیه و آله را از این گفتگو باخبر کرد. حضرت به زید بن ثابت فرمود: نزد آن دو درخت برو – و به دو درختی اشاره کرد که از هم

فاصله داشتند و در میان دشت با شاخههایی انبوه و به اندازه یک میل به دور از جاده قرار داشتند. - و میان آن دو بایست و ندا سر ده که رسول خدا به شما دستور میدهد تا به هم بچسبید و به هم بپیوندید تا رسول خدا پشت شما قضای حاجت کند. زید این کار را کرد و این سخن را گفت. به خدایی که محمد را بر حق به پیامبری برانگیخت ناگاه آن دو درخت از ریشه کَنده شدند و از جا در آمدند و همچون دو دلدار که پس از فراقی طولانی با شدت دلتنگی به یکدیگر رسیده باشند، هر یک سوی دیگری شتافتند و همچون دو دلدار که در قلب زمستان بر بستری باشند، به هم پیوستند و به هم چسبیدند. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و پشتشان نشست. آن منافقان گفتند: از چشممان پنهان شد. یکیشان گفت: به پشتش بچرخید تا او را ببینید. آنها رفتند و به سمت پشت حضرت چرخیدند، اما هر چه میچرخیدند آن دو درخت هم میچرخیدند و نمیگذاشتند آنها به عورت حضرت نگاه کنند. با هم گفتند: بیایید دورش حلقه بزنیم تا گروهی از ما بتوانند ببینندش. وقتی رفتند تا حلقه بزنند آن دو درخت نیز حلقه زدند و حضرت را مانند گیاهی در میان گرفتند تا اینکه کارش را به پایان رساند و وضو گرفت و از آنجا بیرون آمد و نزد لشکر بازگشت. سپس به زید بن ثابت فرمود: نزد آن دو درخت بازگرد و به آنها بگو رسول خدا صلّی الله علیه و آله به شما دستور میدهد که سر جایتان برگردید. او به آنها گفت و به خدایی که محمد را بر حق به پیامبری برانگیخت، همچون گریزپایی که خود را از دوندهای که پشت سرش شمشیر کشیده میرهاند، هر یک سر جای خود شتافتند و در جای خود قرار گرفتند. منافقان گفتند: محمد نگذاشت عورتش پیش ما پیدا شود و ما به پشتش بنگریم، بیایید چیزی را که از او خارج شده ببینیم تا بفهمیم او با ما یکسان است. آنها به آن محل رفتند و هرگز نه چیزی دیدند و نه اثری از چیزی. اصحاب رسول خدا از آن رویداد شگفت زده شدند که ناگاه از آسمان ندا رسید: آیا از شتافتن آن دو درخت به سوی یگدیگر تعجب کردهاید حال آنکه شتاب فرشتگان برای رساندن کرامات خداوند عزّ و جلّ به دوستداران محمد و علی تندتر از شتاب این دو درخت به سوی هم است و

رویگردانیِ شعلههای آتش در روز قیامت از دوستداران علی و برائتجویانِ از دشمنان او تندتر از رویگردانی این دو درخت از یکدیگر است.

امام نقی علیه السلام فرمود: و اما اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله درخت را فراخواند؛ مردی از اهالی ثقیف به نام حارث بن کَلَده ثقفی حاذقترین طبیب در میان مردم بود. او نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! آمدهام تا تو را از دیوانگیات درمان کنم! من دیوانگانِ بسیاری را درمان کردهام و به دست من شفا یافتهاند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: تو خودت کار دیوانگان را میکنی و مرا به دیوانگی نسبت میدهی؟ حارث گفت: من کجا کار دیوانگان را کردهام؟ فرمود: همین که مرا به دیوانگی نسبت میدهی بدون اینکه مرا آزموده باشی و سنجیده باشی و در راستگویی و دروغگوییام اندیشیده باشی. حارث گفت: مگر جز این است که دروغگویی و دیوانگیات را در این دانستهام که ادعای نبوت کردهای بدون اینکه تواناییاش را داشته باشی؟ فرمود: همینکه میگویی تواناییاش را نداری کار دیوانگان است، زیرا نگفتهای چرا اینگونه میپنداری بدون اینکه از من حجتی خواسته باشی و سپس دیده باشی که نمیتوانم. حارث گفت: راست میگویی، من تو را با درخواست یک نشانه میآزمایم، اگر پیامبر هستی این درخت را فرابخوان. - و به درختی بزرگ و ریشهدار اشاره کرد.- اگر نزدت آمد میفهمم که تو رسول خدا هستی و برایت شهادت میدهم، وگرنه تو همان دیوانهای هستی که به من گفته شده. در آن دم رسول خدا صلّی الله علیه و آله دستش را سوی آن درخت بالا برد و به آن اشاره کرد که بیا. ناگاه درخت با تنه و ریشه از جا در آمد و شروع کرد زمین را بشکافد و شکافی بزرگ همچون رود بر زمین انداخت و آمد و به حضرت نزدیک شد و روبروی ایشان ایستاد و با صدایی رسا ندا سر داد: این منم ای رسول خدا! چه دستور میدهی؟ فرمود: صدایت زدم تا پس از شهادت به توحید خداوند برایم به نبوت من شهادت دهی و سپس بعد از شهادتت برای من برای این علی به امامت شهادت دهی و بگویی که او پشتوانه و پشتیبان و بازو و افتخار و عزت من است و اگر او نبود خداوند عزّ و جلّ هیچ یک از آفریدگان را نمیآفرید. آنگاه درخت ندا سر داد: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست،

یکتاست و هیچ شریکی ندارد، و شهادت میدهم که تو ای محمد بنده و رسول او هستی که تو را به حق فرستاده تا «بَشِیراً وَ نَذِیراً»(1)

{ بشارتگر و بیم دهنده } و «داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً»(2)

{و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک} باشی، و شهادت میدهم که پسر عمویت علی برادر تو در دین توست که بیش از همه خلق خدا از دین بهره دارد و بیش از همه از اسلام سرشار است و او پشتوانه و پشتیبان توست که دشمنانت را از پا در میآورد و دوستانت را یاری میکند و باب دانشهای تو در میان امت توست، و شهادت میدهم دوستان تو که از او پیروی میکنند و با دشمنان او دشمنی میورزند در میان بهشت جای دارند و دشمنانش که با دشمنان او دوستی میکنند و با دوستان او دشمنی میورزند در میان دوزخ جای دارند. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به حارث نگاه کرد و فرمود: ای حارث! آیا کسی که چنین نشانههایی دارد دیوانه است؟ حارث بن کَلَده گفت: نه به خدا ای رسول خدا! من شهادت میدهم که تو رسول پروردگار جهانیان هستی و سرور همه آفریدگانی. اینچنین حارث به نیکی اسلام آورد.

و اما سخن گفتن گوشت مسموم؛ وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خیبر به مدینه برگشت و خداوند پیروزی را نصیبش گرداند، زنی یهودی که در ظاهر ایمان آورده بود نزد حضرت آمد و کبابی از سردست مسموم گوسفند آورد و پیش روی حضرت گذاشت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: این چیست؟ گفت: پدر و مادرم به فدایتان ای رسول خدا! ماجرای خروج شما به سوی خیبر مرا نگران کرد چون میدانستم آنها مردانی تنومند و قوی هستند، این گوسفندی است که پرورده خودم است، مثل فرزندم بزرگش کرده بودم، دانستم که شما کباب را بیش از همه غذاها دوست دارید و از کباب سردست را بیشتر دوست دارید، از برای خدا نذر کردم که اگر خداوند شما را سالم نگاه داشت آن را ذبح کنم و خوراکی از کباب سردستش برای شما بیاورم، الان که خداوند شما را از دست آنان سالم نگاه داشته و بر آنان پیروزتان کرده من نذرم را خدمتتان آوردهام. با رسول خدا صلّی الله علیه و

1- . بقره / 119

2- . احزاب / 46

آله بَراء بن معرور و علی بن ابی طالب علیه السلام همراه بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: برایم نان بیاورید. آوردند. آنگاه براء بن معرور دست دراز کرد و لقمهای از آن را دهانش گذاشت. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای براء! بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیش دستی نکن. براء که مردی اعرابی بود گفت: ای علی! انگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بخیل میپنداری! فرمود: من رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بخیل نمیپندارم بلکه ایشان را احترام و تکریم میکنم، نه من و نه تو و نه هیچ یک از خلق خدا در هیچ سخن و کار و غذا و آبی نباید بر ایشان پیش دستی کنیم. گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخیل نیست. فرمود: به این خاطر نگفتیم، بلکه این را این زن آورده که یهودی است و ما از حالش بیخبریم، اگر به امر رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخوری این ضامن سلامتی تو از آن است، اما اگر بدون اجازه ایشان بخوری به خودت واگذارده میشوی. حضرت علی علیه السلام داشت این را میگفت و براء لقمه را میجوید که ناگاه خداوند آن سردست را به سخن درآورد و او گفت: ای رسول خدا! مرا نخور چراکه مسموم شدهام. آنگاه براء در آستانه مرگ افتاد و جان داد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آن زن را نزد من بیاورید. او را آوردند. به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ گفت: مرا سخت تنها کردی و پدرم را و عمو و همسر و برادر و پسرم را کُشتی، من این کار را کردم و گفتم اگر او پادشاه باشد انتقامم را از او خواهم گرفت و اگر آن چنان که میگوید پیامبر باشد و وعده فتح مکه و یاری و پیروزی به او داده شده باشد، خداوند او را از خوردن آن سردست بازمیدارد و حفظش میکند و هیچ آسیبی به او نمیرسد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی ای زن! سپس فرمود: مرگ براء برایت دردسری ندارد، او را خداوند آزمود چون در حضور رسول خدا پیش دستی کرد، اگر به امر رسول خدا از آن خورده بود شرّ و سمّ آن گوشت از او دفع میشد. سپس فرمود: فلانی و فلانی را برایم فراخوانید. و نام گروهی از بهترین یاران خود را بُرد از جمله سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و صُهَیب و بلال و چندی دیگر از یارانش تا به ده نفر. حضرت علی علیه السلام نیز با آنها حضور داشت. فرمود: بنشینید و بر این گوشت حلقه بزنید. آنگاه دست خود را بر آن سردست مسموم گذاشت و در آن

دمید و فرمود: به نام خداوند شفابخش، به نام خداوند بسنده، به نام خداوند درمانگر، به نام خداوندی که با نام او هیچ چیز و هیچ دردی چه در زمین و چه در آسمان زیانی نخواهد داشت و «هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» (1) {او شنوای داناست.} سپس فرمود: با نام خداوند بخورید. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله خورد و آنان نیز همه خوردند تا سیر شدند و رویش آب نوشیدند. سپس دستور داد تا آن زن را حبس کنند. روز بعد نزد او رفت و فرمود: مگر آن جماعت پیش چشمت آن سم را نخوردند؟ کار خدا را در دفع شرّش از پیامبر و یارانش چگونه دیدی؟ گفت: ای رسول خدا! من تا اکنون به نبوت شما شک داشتم اما اکنون یقین کردم که شما رسول خدا هستی، شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و تو بنده و رسول او هستی. اینچنین آن زن به نیکی اسلام آورد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم علیهما السلام برایم تعریف کرد که وقتی جنازه براء بن معرور را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردند تا حضرت بر آن نماز بخواند، ایشان فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ عرض کردند: او به قُباء رفته تا کاری برای مسلمانی انجام دهد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشست و بر جنازه او نماز نخواند. عرض کردند: ای رسول خدا! چرا بر او نماز نمیخوانی؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ به من دستور داده تا نماز بر پیکر او را به تأخیر اندازم تا علی نزدش حاضر شود و او را به خاطر سخنانی که در حضور رسول خدا گفت حلال کند تا خداوند مرگ او از این سم را کفاره او قرار دهد. یکی از حاضران که سخنان براء را شنیده بود عرض کرد: ای رسول خدا! او با علی شوخی کرد و این سخن را جدّی نگفت که خداوند عزّ و جلّ به خاطرش او را مؤاخذه کند. حضرت فرمود: اگر جدی گفته بود که خداوند متعال همه اعمالش را باطل میکرد و اگر به اندازه فاصله خاک تا عرش طلا و نقره هم صدقه میداد باز فایده نداشت، اما او شوخی کرد و علی هم او را حلال کرد، اما رسول خدا میخواهد

1- . بقره / 137

هیچ کس گمان نکند علی از او خشمگین است، بنابراین او باز در حضور شما او را حلال میکند و برایش آمرزش میطلبد تا اینگونه خداوند عزّ و جلّ بر قربت و رفعت او در بهشت خود بیافزاید. چیزی نگذشت که حضرت علی علیه السلام حاضر شد و روبروی جنازه او ایستاد و فرمود: خدا رحمتت کند ای براء! تو بسیار روزه میگرفتی و نماز میخواندی و در راه رسول خدا صلّی الله علیه و آله جان دادی. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر مردهای از نماز رسول خدا بی نیاز میشد بی شک این رفیق شما به خاطر دعای علی بی نیاز میشد. سپس برخاست و بر او نماز خواند و او را به خاک سپردند. وقتی حضرت بازگشت و به سوگ او نشست فرمود: ای دوستان براء! شایستهتر است برای براء شادباش گویید و عزادار نباشید، زیرا در حجاب الهی برای رفیقتان از آسمان دنیا تا به آسمان هفتم قبّه زدهاند و تا به کرسی و تا ساق عرش در سرتاسر حجاب الهی برای روحش قبّه بر پا داشتهاند، روح او به آنجا عروج کرده و سپس آن را به باغهای بهشت بردهاند و همه دربانهای بهشت به استقبالش رفتهاند و همه پریان زیباروی بهشت به دیدارش رفتند و همگی به او گفتهاند خوشا به حالت، خوشا به حالت ای روح براء، رسول خدا برایت منتظر علی ماند که درود و سلام خداوند بر آن دو و خاندان ارجمندشان باد، آنگاه علی برایت طلب رحمت نمود و برایت آمرزش طلبید، بدان حاملانِ عرش پروردگارمان از جانب پروردگارمان برایمان گفتند که او فرموده: ای بنده من که در راه من جان دادهای! اگر گناهانت به اندازه ریگها و خاکها و قطرههای باران و برگ درختان و موها و نگاهها و نفسها و حرکات و سکنات جانداران بود بی شک همه به خاطر دعای علی برای تو آمرزیده میشد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: پس ای بندگان خدا خود را سزاوار دعای علی کنید و سزاوار نفرین او نشوید که هر کس را او نفرین کند خداوند هلاکش میکند هر چند حسناتش به تعداد آفریدگان خدا باشد، همچنان که او برای هر کس دعا کند خداوند کامیابش میسازد هر چند گناهانش به تعداد آفریدگان خدا باشد.

و اما سخن گفتن گرگ با پیامبر صلّی الله علیه و آله ؛ روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بود که ناگاه چوپانی سوی ایشان آمد. او از ترس به لرزه افتاده

بود و از امری شگفت هراسیده بود. چون حضرت از دور او را دید به اصحاب فرمود: برای این رفیقتان اتفاقی شگفت افتاده است. وقتی او رسید حضرت به او فرمود: تعریف کن از چه پریشان شده‌ای؟ چوپان عرض کرد: از چیزی شگفت ای رسول خدا! در میان گوسفندانم بودم که ناگهان گرگی آمد و گوسفندی را به نیش گرفت. من او را با کمانم راندم و گوسفند را از او پس گرفتم. او دوباره به سمت راست رفت و گوسفندی دیگر برداشت، باز با کمانم او را راندم و آن را از او پس گرفتم، به سمت چپ رفت و گوسفندی دیگر برداشت، باز با کمانم او را راندم و آن را از او پس گرفتم، او به سمتی دیگر رفت و گوسفندی دیگر برداشت و باز با کمانم او را راندم و آن را از او پس گرفتم. به همین ترتیب او برای پنجمین بار با ماده‌اش آمد و میخواست گوسفندی ببرد. خواستم او را بزنم که ناگاه روی دُمش نشست و گفت: خجالت نمیکشی که مرا از رزقی که خداوند قسمتم ساخته بازمیداری؟ مگر من به غذایی نیاز ندارم تا بخورم؟ گفتم: شگفتا از این گرگ بی زبان که به زبان آدمیزاد با من سخن میگوید! گرگ به من گفت: میخواهی تو را از چیزی شگفتتر از سخن گفتن من با تو خبر دهم؟ محمد فرستاده پروردگار جهانیان در مکه برای مردم از اخبار گذشته پیشینیان و اخبار آینده پسینیان سخن میگوید اما یهودیان با اینکه میدانند راست میگوید و با این که در کتابهای پروردگار جهانیان خوانده‌اند که او راستگوترینِ راستگویان و فاضلترین فُضلاست باز او را تکذیب و انکار میکنند، او در مکه است و شفای سودبخش است، ای چوپان! به او ایمان بیاور تا از عذاب خدا امان یابی و تسلیم او شو تا از تلخیِ عذاب دردناک سالم بمانی. من به او گفتم: به خدا من از سخن گفتن تو شگفت زده شدم و از اینکه نگذاشتم غذایت را به دست آوری خجالت کشیدم، این تو و این گوسفندان من، هر چه میخواهی از آنها بخور من جلویت را نمیگیرم و مانعت نمیشوم. گرگ به من گفت: ای بنده خدا! خدا را سپاس گوی که از جمله کسانی هستی که از نشانه‌های خداوند پند میگیرند و به امر او سر میسپارند، چون نگونبختترین انسان کسی است که نشانه‌های محمد را درباره برادر او علی بن ابی طالب تماشا میکند و فضایلی را که خداوند عزّ و جلّ به او داده میبیند و مینگرد که او از علم چنان بهره سرشاری برده که هیچ نظیری

ندارد و چنان زهدی دارد که هیچ کس همتایش نیست و چنان شجاعتی دارد که هیچ رقیبی ندارد و چنان اسلام را یاری میکند که هیچ کس بهره او را در این راه ندارد و افزون بر این همه میبیند رسول خدا به دوستی با او و دوستی با دوستان او و بیزاری از دشمنانش فرمان میدهد و خبر میدهد که خداوند متعال از هیچ یک از دشمنان او هیچ عملی را هرچند بزرگ و والا نمیپذیرد اما باز با این همه با او مخالفت میکند و او را از حقّش بازمیدارد و به او ستم میکند و دشمنانش را به دوستی میگیرد و با دوستانش دشمنی میورزد، این کار شگفتتر از جلوگیری تو از من است. چوپان گفت: گفتم: ای گرگ! آیا چنین کسی وجود دارد؟ گفت: بله، از آن بدتر اینکه او را به ناحق میکُشند و فرزندانش را نیز به قتل میرسانند و ناموسش را به اسارت میبرند و با این همه میپندارند مسلمان هستند و با این کارهایی که در حق سروران اهل اسلام میکنند ادعا میکنند آنان بر دین اسلام هستند، این ادعا شگفتتر از جلوگیری تو از من است، لا جرم خداوند ما جماعت گرگان را، یعنی من و همنوعانم را در زمره مومنان نهاده تا در روز قیامت آنان را در آتش دوزخ بدریم و شهوت ما را در عذاب کردن آنان و درد کشیدن آنها نهاده است. به او گفتم: به خدا سوگند اگر این گوسفندها نبودند که برخی مال خودم و برخی امانت مردم هستند هر آینه در پی محمد به راه میافتادم تا او را ببینم. گرگ به من گفت: ای بنده خدا! به سوی محمد برو و گوسفندانت را به عهده من بگذار تا از آنها برایت مراقبت کنم. به او گفتم: چطور به امانتداری تو اعتماد کنم؟ گفت: ای بنده خدا! همان کسی که مرا به سخن درآورد تا آنچه را شنیدی بگویم مرا بر این کار توانا و امانتدار میگرداند، من به محمد ایمان دارم و در برابر خبری که از جانب خداوند متعال درباره برادرش علی آورده تسلیم او هستم، پس به دنبال کارت برو که من محافظت خواهم بود و خداوند عزّ و جلّ و فرشتگان مقرّب درگاه او محافظ من خواهند بود چرا که من خدمتگزار یکی از دوستان علی هستم. این شد که من گوسفندانم را نزد آن گرگ نر و مادهاش رها کردم و نزد شما آمدم ای رسول خدا! حضرت به چهرههای آن جمع نگریست حال آنکه چهره برخی از شادمانی و به نشانه تأیید میدرخشید و چهره برخی از تردید و به نشانه تکذیب در اخم فرو رفته

بود، منافقان با یکدیگر پنهانی نجوا میکردند و میگفتند محمد با این مرد بر این سخنان همدست شده تا اینگونه بیچارگان و جاهلان را بفریبد. در آن دم رسول خدا صلّی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: اگر شما در این ماجرا شکی دارید هم من به آن یقین دارم و هم این رفیقم که در ارجمندترین جایگاههای عرش پادشاه توانمند با من همراه بوده و فرشتگان در رودهای زندگی در آن سرای پایدار او را نیز همراه من طواف کردهاند و در پیشوایئ نیکان در پسِ من بوده، همراه با من در صُلبهای پاک جا به جا شده و همراه من در رحِمهای پاکیزه انتقال یافته، با من در جادههای فضیلت تاخته و جامهای که از علم و حِلم و عقل بر تن من نشسته بر قامت او نیز پوشانده شده، او برادر من است که هنگام خروج به سوی صُلب عبدالله و صُلب ابوطالب از من جدا گشته و در کسب صفات ستوده و ویژگیهای والا با من همطراز بوده، او علی بن ابی طالب است، هم من به این رویداد ایمان آوردم و هم این صدّیق اکبر که نزد رود کوثر ساقی دوستان من است، هم من به آن ایمان دارم و هم این فاروق اعظم که سَرور ارجمند و یاور دوستان من است، هم من به آن ایمان دارم و هم کسی که خداوند او را آزمونی برای تشخیص فرزندان غیر حلال و حلال قرار داده و او را از برای پیروانش برترین سازوبرگ قرار داده است، هم من به آن ایمان دارم و هم کسی که خداوند از او برای دین من بنیان و برای علوم من دانشور و برای جنگها پیشتاز و برای دشمنان من شیر دلاور بخشنده ساخته است، هم من به آن ایمان دارم و هم کسی که به سوی ایمان بر مردمان پیشی گرفت و سوی رضای خداوند رحمان بر آنان پیش تاخت و به هنگام نابود کردن اهل طغیان در میان آنان یگانه شد و با حجتها و گفتار روشنگرش همه بهانههای اهل بهتان را از میان برد، هم من به آن ایمان دارم و هم علی بن ابی طالب که خداوند او را گوش و چشم و دست و حامی و پشتیبان و بازوی من نهاد، چون او همراه من است باکی ندارم که چه کسی با من مخالفت میکند و چون او پشتیبان من است برایم مهم نیست که چه کسی مرا وامینهد و چون او یاور من است غمی نیست که چه کسی مرا تنها میگذارد، هم من به آن ایمان دارم و هم کسی که خداوند بهشت خود را با وجود او و دوستدارانش آراسته و همه طبقات دوزخ را از بدخواهان او انباشته، خداوند در

میان امت من هیچ کس را همتای او نساخته و هیچ کس حتی به او نزدیک هم نمیشود، وقتی چهره او بدرخشد اخم هیچ عبوسی برایم زیانی ندارد و وقتی محبت او به من بی ریاست رویگردانیِ هیچ مخالفی برایم ضرری ندارد، او علی بن ابی طالب است که اگر آفریدگان در سرتاسر آسمانها و زمینها کفر بورزند خداوند عزّ و جلّ تنها با وجود او این دین را یاری میدهد و اگر همه آفریدگان با دین خدا دشمنی کنند او جان بر کف در برابر همه آنان میایستد تا کلام خداوند و پروردگار جهانیان را یاری کند و سخنان ابلیس ملعون را به زیر بکِشد. شاهد این چوپان دور نیست، بیایید با هم نزد گلهاش برویم و آن دو گرگ را ببینیم، اگر با ما سخن گفتند و دیدیم دارند از گوسفندان او مراقبت میکنند که هیچ وگرنه به سر خط برمیگردیم. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله برخاست و جمع انبوهی از مهاجرین و انصار با ایشان همراه شدند. وقتی از دور آن گله را دیدند چوپان گفت: این گله من است. منافقان گفتند: پس گرگ کو؟! همین که نزدیکتر شدند آن دو گرگ را دیدند که داشتند دور گوسفندان میچرخیدند و هر چیزی را که مایه آزارشان میشد از آنها دور میکردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنان فرمود: میخواهید بدانید که گرگ در سخنانش کسی جز مرا منظور نداشته؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا! فرمود: مرا در میان گیرید تا گرگها مرا نبینند. آنها حضرت را در میان گرفتند. به چوپان فرمود: ای چوپان! به آن گرگ بگو محمدی که میگفتی کدام یک از این جمع است؟ او پرسید و گرگ آمد و یکایک آنها را دید و از یکی سوی دیگری روی گرداند و همچنان همه را دید تا اینکه همراه با مادهاش به میانشان رفت و به رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید. ناگاه هر دو گفتند: سلام بر تو ای رسول خداوند پروردگار جهانیان و ای سرور همه آفریدگان. سپس گونههایشان را بر خاک گذاشتند و پیش پای حضرت چهره بر خاک ساییدند و باز گفتند: ما به سوی تو دعوت کردیم و این چوپان را سوی تو فرستادیم و او را از خبری که آوردهای باخبر کردیم. در آن دم رسول خدا صلّی الله علیه و آله به منافقانی که همراه ایشان بودند نگریست و فرمود: از این صحنه نه کافران گریزی دارند و نه منافقان بهانه و دستاویزی. سپس فرمود: این نشانهای بر راستگویی چوپان در یک مورد، آیا می

خواهید راستگوییاش را در مورد دوم نیز ببینید؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا! فرمود: علی بن ابی طالب را در میان گیرید. در میانش گرفتند. سپس ندا سر داد: ای گرگها! این محمد بود که نزد قوم به او اشاره کردید و نشانش دادید، حال به علی بن ابی طالب که آن سخنان را دربارهاش زدهاید اشاره کنید و او را نشان دهید. آن دو گرگ آمدند و از میان جمع عبور کردند و شروع کردند به چهرهها و پاها بنگرند، به هر کس مینگریستند از او رو بر میگرفتند تا اینکه به علی رسیدند. همین که او را دیدند بدن بر خاک ساییدند و پیش پایش گونههایشان را بر زمین نهادند و گفتند: سلام بر تو ای همپیمان آزادمنشی و ای سرچشمه خردمندی و ای جایگاه هوشمندی و ای دانای صحیفههای پیشین و ای وصیّ مصطفی، سلام بر تو ای کسی که خداوند به خاطرش دوستانش را خوشبخت ساخت و بدخواهانش را به خاطر دشمنی با او نگونبخت کرد و او را سرور خاندان و فرزندان محمد گرداند، سلام بر تو ای کسی که اگر زمینیان نیز همچون آسمانیان دوستش میداشتند بی شک همه از برترین برگزیدگان میشدند و سلام بر تو ای آن که اگر کسی به اندازه فاصله خاک تا به عرش صدقه دهد اما نسبت به او در دلش کمترین کینهای باشد آن همه برایش به بدترین خواری و زاری از سوی خداوند علیّ اعلی تبدیل میشود. در آن هنگام اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله که همراه ایشان بودند شگفت زده شدند و عرض کردند: ای رسول خدا! گمان نمیکردیم علی با جایگاهی که نزد شما دارد چنین جایگاهی نزد درندگان نیز داشته باشد. حضرت فرمود: پس چه میشود اگر جایگاه او را نزد دیگر جاندارانی ببینید که در خشکی و دریا و آسمانها و زمین و پردهها و عرش و کرسی پراکنده شدهاند. به خدا سوگند من دیدم تمثال علی پیش روی فرشتگان ساکن سدره المنتهی نصب شده بود تا هرگاه دلتنگ علی شدند به جای او به آن بنگرند و آنها در برابر آن تمثال چنان فروتنی میکردند که فروتنی این دو گرگ در قیاس با آن هیچ به نظر میرسد، چرا فرشتگان و دیگر عقلا نزد علی فروتنی نکنند وقتی پروردگار شکوهمند به بزرگی خود قسم یاد کرده که اگر کسی به اندازه سر مویی در برابر علی فروتنی کند، او را به اندازه مسیر صد هزار

سال بر فراز بهشت بالا میبرد، پس این فروتنی که شما دیدید در برابر آن شکوه و عظمتی که شنیدید بسی اندک و ناچیز است.

و اما ناله چوب برای پیامبر صلّی الله علیه و آله ؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مدینه بر روی تنه نخلی در صحن مسجد خطبه میخواند. یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا ! حضور مردم انبوه شده است و همه دوست دارند شما را هنگام خطبه خواندن ببینند، اگر اجازه دهید منبری برایتان بسازیم که پله داشته باشد و شما از آن بالا روید تا مردم بتوانند شما را هنگام خطبه خواندن ببینند. ایشان اجازه داد. چون روز جمعه فرا رسید حضرت سوی آن تنه نخل رفت و آن را به سوی منبر پشت سر گذاشت و از منبر بالا رفت. وقتی نشست ناگاه آن تنه همچون مادری داغ دیده ناله برآورد و همچون زنی باردار آه کشید. در آن دم صدای گریه و آه و ناله مردم نیز برخاست و باز آه و ناله تنه نخل آشکارا بر آه و ناله مردم بالا گرفت. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله این صحنه را دید از منبر پایین آمد و نزد آن تنه نخل رفت و آن را در آغوش گرفت و بر آن دست کشید و فرمود: آرام باش ! اگر رسول خدا از تو گذر کرد این به خاطر خوار کردن تو و شکست حرمتت نبود بلکه میخواست منفعت بندگان خدا بهتر برآورده شود، بزرگی و فضیلت تو سر جای خود است چراکه تو تکیهگاه محمد رسول خدا بودهای. آنگاه آه و ناله تنه فرو نشست و رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوی منبرش بازگشت و سپس فرمود: ای جماعت مسلمانان ! این تنه درخت برای رسول پروردگار جهانیان نالید و از دوری او غمگین شد، اما در میان بندگان خدا که در حق خود ستم میکنند کسانی هستند که برایشان فرقی ندارد به رسول خدا نزدیک باشند یا دور، اگر من این تنه را در آغوش نمیگرفتم و به رویش دست نمیکشیدم نالهاش تا به روز قیامت فرو نمینشست، و اما در میان مردان و زنان بنده خدا هستند کسانی که برای محمد رسول خدا و برای علی ولیّ خدا همچون این تنه نخل مینالند و همین برای مومن بس که قلبش بر دوستی محمد و علی و خاندان پاک آن دو در هم تنیده باشد، دیدید این تنه چه سوزناک برای محمد رسول خدا نالید و چطور وقتی محمد رسول خدا در آغوشش کشید آرام گرفت؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا ! فرمود: به خدایی که

مرا بر حق به پیامبری برانگیخت ناله دربانان بهشت و پریان سیه چشم و کاخها و منازل بهشتی برای دوستداران محمد و علی و خاندان پاکشان و بیزارانِ از دشمنان ایشان بسیار سوزناکتر از ناله این تنه نخل است که دیدید برای رسول خدا نالید، و چیزی که آه و ناله آنان را آرام میکند درود و صلواتی است که تنی از شما شیعیان بر محمد و خاندان پاکش میفرستید و یا یک نماز نافله یا روزه یا صدقهای که به جا میآورید. همچنین از بزرگترین چیزهایی که ناله آنان برای شیعیان محمد و علی را آرام میکند احسان و نیکوکاری شیعیان در حق برادران مومن خود و یاری رساندن به آنان به هنگام سختیهای روزگار است، بهشتیان به یکدیگر میگویند: برای دیدار رفیقتان شتاب نکنید، زیرا اگر در پیوستن به شما درنگ میکنند با نیکی کردن به برادران مومن خود بر درجات والایشان در این باغهای بهشتی افزوده میشود. اما بزرگتر از این در شمار آنچه که ناله بهشتیان و پریان بهشتی برای شیعیان ما را آرام میکند خبری است که خداوند به آنها میدهد و میگوید شیعیان ما بر تقیّه صبر میورزند و از ایهام (توریه) بهره میگیرند تا از شر بندگان کافر و بدکار خداوند در امان باشند، در آن هنگام دربانان بهشت و پریان بهشتی میگویند: ما با همه شوقی که به دیدار آنها داریم صبر میکنیم همانطور که آنان بر شنیدن سخنان ناگوار درباره سروران و امامانشان صبر میکنند و خشم خود را فرو میبرند و از اظهار سخن حق دم فرو میبندند چون از کسانی ستم میبینند که نمیتوانند شرّشان را دفع کنند. آنگاه پروردگارمان عزّ و جلّ ندایشان میدهد: ای ساکنان بهشت من و ای دربانان رحمت من! از روی بُخل نیست که ورود همسران و سرورانتان را به تأخیر انداختهام بلکه بدین خاطر است که آنها با یاری کردن برادران مومن خود و دستگیری از داغداران و تسکین غمداران و صبر بر تقیه در برابر فاسقان کافر بهره خود از کرامات مرا کامل گردانند تا وقتی نیکترین کرامات مرا برای خود تمام ساختند آنها را با شادترین احوال نزد شما منتقل کنم، پس مژده باد شما را در آن هنگام آه و نالههایشان فرو مینشیند.

و اما اینکه خداوند سم را به خود یهودیانی که قصد جان حضرت را داشتند بازگرداند و هلاکشان کرد؛ وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مدینه فرود آمد،

ابن اُبَیّ سخت بر ایشان حسادت کرد. او چنین نقشه کشید که در جایی از نشیمنگاههای خانهاش چالهای حفر کند و رویش فرشی بگستراند و کف آن چاله را از سرنیزه و تیغهای مسموم پُر کند و یک سر فرش را به سوی دیوار محکم ببندد تا وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه یاران ویژهاش و نیز حضرت علی علیه السلام آمد، پایش را روی آن فرش بگذارد و در چاله بیافتد. او در خانهاش مردانی را با شمشیرهای برآهیخته نیز پنهان کرد تا وقتی حضرت در چاله افتاد، آنها بر سر علی علیه السلام و همراهان ایشان بریزند و همه را بکشند. همچنین نقشه کشید که اگر حضرت نخواست روی آن فرش بنشیند غذایی مسموم برایش بیاورند تا هم حضرت و هم همراهان ایشان بخورند و همه بمیرند. در آن اوان جبرئیل آمد و حضرت را باخبر ساخت و عرض کرد: خداوند دستور میدهد که هرجا گفتند بنشین و از هر چه برایت آوردند بخور چون او نشانههایش را برایت آشکار میسازد و بیشترِ همدستان بر این توطئه را هلاک میکند. اینچنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر آنان وارد شد و روی آن فرش نشست و همراهان حضرت نیز در راست و چپ و اطراف ایشان نشستند اما حضرت در چاله نیافتاد. ابن اُبَیّ تعجب کرد و دید زیر آن فرش زمینی هموار شده است. از این رو برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و همراهان ایشان غذایی مسموم آورد. وقتی حضرت خواست دست بر آن غذا بگذارد فرمود: ای علی! دعایی سودبخش برای تعویذ این غذا بخوان. حضرت علی علیه السلام فرمود: به نام خداوند شفابخش، به نام خداوند بسنده، به نام خداوند درمانگر، به نام خداوندی که با نام او هیچ چیز چه در زمین و چه در آسمان زیانی نخواهد داشت و «هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1)

{او شنوای داناست.} آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله خورد و حضرت علی علیه السلام و همراهان ایشان نیز خوردند تا سیر شدند. سپس یاران و دوستان عبدالله بن اُبَیّ آمدند و وقتی دیدند بلایی بر سر حضرت و یارانش نیامد، باقیمانده غذای ایشان را خوردند و پنداشتند عبدالله اشتباه کرده و سمی در آن غذا نریخته. این گذشت و دختر عبدالله

1- . بقره / 137

آمد و سوی همان نشمینگاهی رفت که زیرش را حفر کرده بودند و تیغ کاشته بودند. او که خود این نقشه را طرح کرده بود دید زمین زیر فرش هموار شده است. پس با خیالی راحت به روی فرش نشست، اما ناگاه خداوند چاله را به حالت خود بازگرداند و او در چاله فرو افتاد و هلاک شد و فریاد به پا خواست. عبدالله بن اُبَیّ گفت: مبادا بگویید دخترم در چاله افتاده که محمد میفهمد برایش نقشه کشیده بودهایم. اینچنین گریه و زاری به راه انداختند و گفتند عروس در ولیمه عروسیاش که رسول خدا صلّی الله علیه و آله

به آن دعوت شده بود به خاطر مرضی مرده و جماعتی که از باقیمانده غذای حضرت خوردهاند نیز مردهاند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله از علت مرگ آن دختر و آن جماعت پرسید. ابن اُبَیّ گفت: دخترم از بلندی افتاد و آن جماعت نیز به دلدرد مبتلا شدند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدا بهتر میداند آنها چرا مردهاند. و از آنان چشم پوشید.

و اما اینکه خداوند برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله غذای اندک را زیاد میکرد؛ روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود از نیکان مهاجرین و انصار نشسته بود. به ناگاه فرمود: دهانم آب افتاده و دلم حریره ساییده شده آمیخته با روغن و عسل میخواهد. حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: من هم دلم خوراکی را میخواهد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوست دارد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابی فَصیل فرمود: تو دلت چه میخواهد؟ عرض کرد: گوشت بریان شده خاصره (ران) گوسفند. به ابو شُرور و ابو دواهی فرمود: شما دلتان چه میخواهد؟ عرض کردند: سینه بریان شده گوسفند. حضرت فرمود: کدام بنده مومنی امروز رسول خدا و یارانش را دعوت میکند و غذای دلخواهشان را به آنان میدهد؟ عبدالله بن اُبَیّ با خود گفت: به خدا امروز روزی است که باید برای محمد و یارانش حیلهای بسازیم و او را بکشیم و همه را از دستش راحت کنیم. گفت: ای رسول خدا! من دعوتتان میکنم، مقداری گندم و روغن و عسل با یک گوسفند دارم که برایتان کبابش میکنم. حضرت فرمود: این کار را بکن. عبدالله بن اُبَیّ رفت و در آن گندم آمیخته با روغن و عسل و نیز در گوسفند بریان شده سمّ زیادی ریخت و سپس نزد حضرت برگشت و گفت: بیایید برای صرف آنچه دوست

دارید. حضرت فرمود: من همراه با چه کسانی؟ عرض کرد: شما و علی و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابو شُرور و ابو دواهی و ابو ملاهی و ابو نَکث اشاره کرد و فرمود: بدون اینها ای ابن اُبَیّ؟! عرض کرد: بله، بدون اینها. ابن اُبَیّ نمیخواست آنها بیایند چون با او بر نفاق همدست بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من چیزی را به تنهایی و بدون مهاجرین و انصاری که حضور دارند نمیخواهم. عبدالله گفت: ای رسول خدا! غذای اندکی است و بیشتر از چهار پنج نفری را سیر نمیکند. حضرت فرمود: خداوند سفرهای بر عیسی علیه السلام نازل فرمود و برای او به چند قرص نان و چند ماهی چنان برکت داد که چهار هزار و هفتصد نفر از آن خوردند و سیر شدند. گفت: هر طور میدانید. حضرت ندا سر داد: ای جماعت مهاجرین و انصار! سوی ضیافت عبد الله بن اُبَیّ بشتابید. اینچنین آنها که هفت هزار و هشتصد نفر بودند با رسول خدا به راه افتادند. عبدالله به چندی از یارانش گفت: چه کار کنیم؟! محمد با اصحابش آمده و ما فقط میخواهیم خودش را با چند تن از اصحابش بکُشیم، اما اگر محمد بمیرد آنان بین خودشان درگیر می شوند و دو نفرشان با هم همراه نمی شوند . او کسی را دنبال یاران و هوادارانش فرستاد تا مسلّح شوند و گرد آیند. گفت: به محض اینکه محمد بمیرد اصحابش با ما رو در رو میشوند و از بین می روند وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد خانه او شد عبدالله به اتاق کوچکی که داشت اشاره کرد و گفت: ای رسول خدا! تو و این چهار تن یعنی علی و سلمان و مقداد و عمار در این اتاق باشید و بقیه در سرا و حجره و حیاط بنشینند و عدهای نیز پشت در بمانند تا گروهی بخورند و خارج شوند سپس گروه دیگری بیایند. حضرت فرمود: همان کسی که به این غذای اندک برکت میدهد حتما به این اتاق کوچک و تنگ نیز برکت میبخشد، داخل شوید ای علی و ای سلمان و ای مقداد و ای عمار! داخل شوید ای جماعت مهاجرین و انصار! آنها همه داخل شدند و همچون وقتی در چهارگوشههای کعبه حلقه میزدند، به دور یک حلقه نشستند و ناگاه خانه چنان همهشان را در بر گرفت که میان هر دو نفر برای یک نفر دیگر جا بود. عبدالله وارد شد و از گنجایش خانهای که تنگ بود سخت متعجب شد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله

فرمود: آنچه پختهای را بیاور. او حریره آمیخته به روغن و عسل را با گوسفند کباب شده نزد حضرت آورد و گفت: ای رسول خدا! ابتدا تو پیش از آنها بخور سپس علی و همراهانش بخورند و سپس بقیه. حضرت فرمود: همین کار را میکنیم. ایشان دست بر آن غذا بُرد و حضرت علی نیز با حضرت دست بُرد. ابن اُبَیّ گفت: مگر قرار نبود علی با اصحاب بخورد؟ حضرت فرمود: ای عبدالله! علی بهتر از تو خدا و رسولش را میشناسد، خداوند در آنچه میان محمد و علی گذشته تفاوتی میان آنها نگذاشته و در آنچه خواهد گذشت نیز تفاوتی نمیگذارد، من و علی نوری واحد بودیم که خداوند عزّ و جلّ بر اهل آسمانها و زمینها و پردهنشینان و بهشتیان و افلاکیان عرضهمان کرد و برای ما از آنان عهد و پیمان گرفت که مُطیع ما و دوستانمان باشند و با دشمنانمان دشمن باشند و کسانی را که ما دوستشان داریم دوست بدارند و از کسانی که ما از آنها بیزاریم بیزار باشند، همواره خواست ما یکی بوده و پیوسته من آنچه را میخواهم که او بخواهد و او چیزی را میخواهد که من بخواهم، هر چیز او را خوشحال کند مرا نیز خوشحال میکند و هر چیز او را آزار دهد مرا نیز آزار میدهد، پس ای ابن اُبَیّ! علی را به حال خود بگذار که او نسبت به خودش و من از تو آگاهتر است. عبدالله گفت: بله ای رسول خدا! و به جدّ و مُعتّب اشاره کرد و گفت: یکی را نشانه گرفتیم دو تا شد، اکنون هر دو میمیرند و از دست هر دو راحت میشویم، این مایه مرگ آنها و سعادت ماست، چون اگر پس از او علی باقی میماند شاید روبروی یاران ما پایداری میکرد. او یاران و هوادارنش را اطراف خانهاش جمع کرده بود تا وقتی حضرت از سمّ جان سپرد آنها با شمشیر بر سر اصحاب بریزند. در آن دم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام دست در حریره آمیخته با روغن و عسل بردند و خوردند تا سیر شدند. سپس آنکه گوشت خاصره - ران - بره را میخواست و کسانی که سینهاش را میخواستند خوردند و سیر شدند. عبدالله داشت به آنها مینگریست و گمان میکرد سمّ مجالشان نمیدهد، اما هر چه میگذشت شادابتر میشدند. سپس حضرت فرمود: آن گوسفند را بیاور. وقتی آوردند فرمود: ای ابا حسن! گوسفند را در میان خانه بگذار. ایشان چنین کرد. عبدالله گفت: ای رسول خدا! چگونه دستشان به این

میرسد؟ فرمود: همان کسی که این خانه را گستراند و چنان بزرگش کرد که همه آنان را در بر گرفت و باز جا زیاد آمد، همو دستهایشان را دراز میدارد تا به این گوسفند برسد. آنگاه خداوند متعال دستهای آنان را دراز کرد و دستانشان به گوسفند رسید و از آن خوردند و خداوند چنان برکتی به آن داد که به همه رسید و سیرشان کرد و برایشان بس شد و همه خوردند و فقط استخوانهایش باقی ماند. وقتی از گوسفند دست کشیدند حضرت دستمال خود را پهن کرد و فرمود: ای علی! این دستمال را بر روی حریره آمیخته با روغن و عسل بکش. ایشان چنین کرد و همه از آن خوردند و سیر شدند و تمامش کردند. سپس عرض کردند: ای رسول خدا! شیر یا شربتی میخواهیم تا روی غذا بیاشامیم. حضرت فرمود: رفیق شما نزد خداوند ارجمندتر از عیسی است، خداوند برای او مردگان را زنده کرده و این کار را برای محمد نیز انجام خواهد داد. سپس دستمالش را پهن کرد و رویش دست کشید و فرمود: خداوندا همچنان که به آن برکت دادی و ما را از گوشتش خوراندی، باز به آن برکت بده و از شیرش به ما بنوشان. ناگاه گوسفند جنبید و روی زانو بلند شد و با پستانهایی پُر از شیر برخاست. حضرت فرمود: کاسهها و ظرفها و جامها و مشکها را بیاورید. آوردند و حضرت همه را پُر کرد و به آنان نوشاند و آنها نوشیدند و سیراب شدند. سپس فرمود: اگر نمیترسیدم که امتم همچون قوم بنی اسرائیل شیفته این گوسفند شوند و آن را به جای خدا به پرستش بگیرند آن را وامیگذاشتم تا در زمین خدا راه برود و از گیاهانش بخورد؛ خداوندا آن را به استخوان بازگردان همچنانکه زندهاش ساختی. ناگاه گوسفند پیش چشم آنها دوباره به اسکلتی خورده شده بدون هیچ گوشتی تبدیل شد. در آن هنگام اصحاب رسول خدا شروع کردند با هم درباره کار خداوند در گستراندن خانه و زیاد کردن غذا و دفع شرّ سم صحبت کنند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من هرگاه به یاد بیاورم که خداوند چگونه این خانه تنگ را گستراند و چگونه این غذای اندک را زیاد ساخت و چگونه شرّ این سم را از محمد و یارانش بازداشت منازلی را به یاد خواهم آورد که خداوند متعال برای شیعیان ما زیاد میگرداند و بهرههایی را به یاد خواهم آورد که او در بهشت برین و فردوس برای آنان افزون میسازد، در میان

شیعیان ما هستند کسانی که خداوند متعال در بهشت چنان درجات و منازل و بهرههایی به ایشان عطا میکند که سرتاسر دنیا و بهرههایش در کنار آن همچون دانه شنی در بیابانی پهناور است، آنان وقتی برادر مومن و فقیر خود را میبینند در برابرش فروتنی میکنند و گرامیاش میدارند و یاریاش میدهند و تأمینش میکنند و نمیگذارند آبرویش برود، اینچنین فرشتگانی که بر آن منزلها و کاخها گماشته شدهاند به ناگاه میبینند آن سراها چند برابر شدهاند و فزونی یافتهاند همچون این خانه کوچک که دیدید چگونه به خانهای بزرگ و فراخ و جادار تبدیل شد. آنگاه فرشتگان میگویند: پروردگارا ما یارای خدمتگزاری در این منازل را نداریم، ما را با فرشتگانی دیگر یاری ده تا کمکمان کنند. و خداوند میفرماید: من نخواستهام کاری را بر عهده شما بگذارم که توانش را ندارید، چقدر کمک میخواهید؟ میگویند: هزار برابر تعداد ما. و در میان آنان مومنانی هستند که میگویند فرشتگان به هزار هزار برابرِ تعدادشان نیاز دارند و چه بسا بیشتر از آن به اندازه قوّت ایمان صاحبانشان و افزونیِ نیکوکاری آنان در حق برادر مومنشان. و خداوند متعال با فرشتگان خود آنان را یاری میدهد. هرگاه آن مومن یکی از برادران خود را میبیند و به او نیکی میکند خداوند باز بر دارایی و خدمتگزاران او در بهشت میافزاید. رسول خدا صلّی الله علیه و آله سپس فرمود: همچنین هرگاه غذای مسمومی را به یاد بیاورم که بر آن صبر کردیم و خداوند شرّش را از ما بازداشت و زیادش کرد و برکتش بخشید، صبر شیعیانمان بر تقیه را به یاد میآورم که در آن اوان خداوند به خاطر آن صبر آنها را به ارجمندترین سرانجام و کاملترین سعادت میرساند آن چنان که در باغهای بهشت از آن عطایای نیک شادمانی میکنند و به آنان گفته میشود: بخورید و نوش جان کنید چراکه نزد دشمنانتان تقیه کردید و بر آزارشان صبر نمودید(1).

توضیح: جوهری میگوید: «حمّاره القیظ» به تشدید راء یعنی شدت گرما. «ضَبع» یعنی بازو. «نصلتْ» یعنی بیرون آمد. «أیّ شیء یُرَدُّ علیکم» بنا بر مجهول یعنی چیزی که از دست دادهاید دیگر به شما بازنمیگردد، اما بنا بر معلوم یعنی

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام 4: 59- 79

سودی به شما نمیرساند؛ میگویند «هذا أردُّ» یعنی سودمندتر، و «لا رادّةَ فیه» یعنی فایدهای در آن نیست. «کَرِش» برای حیوان به منزله معده برای انسان است و «ینفضُ کَرِشه» کنایه است از دفع بول و غائطی که در آن است. «إیغال» یعنی سرعت در حرکت. «رَبَض الدّار» به تحریک یعنی پیرامون خانه. «قمقام» یعنی سَرور. میگویند «لا یحفِل بکذا» به کسر یعنی فلان چیز برایش مهم نیست. «إزورار» یعنی کنار کشیدن و دور شدن.

آنجا که فرموده «والا کنا علی رأس امرنا» یعنی اگر آن صحنه را ندیدیم امر ما باطل نمیشود بلکه به همان نشانهها و معجزات قبلی بازمیگردیم. «موئل» یعنی گریزگاه و پناهگاه. «حلیف النّدی» یعنی کسی که با جود و بخشش ملازم و همراه است و از آن جدا نمیشود همچنان که همپیمان از دوست خود جدا نمیشود. «قِیسُ کذا» به کسر یعنی به اندازه فلان.

فیروز آبادی میگوید: «تحلّبَ عینُه أو فوه» یعنی آب از چشم یا دهانش به راه افتاد. «مدوسه» از «دوس» به معنای کوبیدن خوشه با پا برای بیرون آوردن دانههایش گرفته شده است، چه بسا در اینجا منظورش مبالغه در پاکسازی دانه ها یا کوبیدن یا آمیختن باشد. میگویند «لبّقَها» یعنی آن را به شدت هم زد، به نقل از جزری.

جوهری میگوید: «الثَرید الملبَّق» یعنی بسیار ترید شده و نرم شده با روغن.

«ابو الفصیل» همان ابو بکر است که به دلیل مناسبت «بکر» (کره شتر) و «فصیل» (کره شتر جدا شده از مادر) در معنا این کنیه را گرفته بوده و «ابو شُرور» همان عمر است و «ابو دواهی» همان عثمان است. و در جمله اخیر احتمال دارد منظور از «ابو شُرور» ابو بکر باشد و در ادامه به ترتیب تا معاویه، و یا عمر باشد و در ادامه به ترتیب تا معاویه که در این صورت «ابو نکث» یا ابوبکر است و یا طلحه بنا به ترک نام ابوبکر. «حَین» به فتح یعنی هلاکت.

ص: 421

16. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : وقتی آیه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً»(1)

{سپس دلهای شما بعد از این [واقعه] سخت گردید همانند سنگ یا سخت تر از آن. } در حق یهودیان و ناصبیها نازل شد آنها آمدند و عرض کردند: ای محمّد! پنداشته ای که در دل های ما خبری از دلجویی نیازمندان و یاری ناتوانان و گشاده دستی برای باطل ستیزی و حق طلبی نیست، و سنگ ها از دل های ما نرمترند و بیشتر از ما به فرمان خداوند متعال گردن می نهند؟ اکنون این کوه ها در اینجا حاضرند، بیا تا بسویشان برویم و از آنها گواهی بگیر که تو راست می گویی و ما دروغ. اگر زبان به تأیید راستی تو گشودند، حق با توست و پیروی از تو بر ما واجب می شود، امّا اگر سخن از نادرستی تو گفتند یا خاموش ماندند و پاسخت را ندادند، بدان که ادعایت نارواست و به خاطر هوس هایت خیرهسری می کنی. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب، بیایید نزد هر کدام که می خواهید برویم تا از آن بخواهم برای من در مقابل شما گواهی دهد. آنگاه به سوی ناهموارترین کوهی که می دیدند رهسپار شدند و گفتند: ای محمّد! از این کوه گواهی بگیر. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به کوه فرمود: به شکوه محمّد صلّی الله علیه و آله و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان، عرش خود را بر دوش هشت فرشته، سبک کرد در آن هنگام که جمع انبوهی از آنها که تنها خدا شمارشان را می داند نتوانستند آن را حرکت دهند. و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان توبه آدم را پذیرفت و گناهش را بخشید، و او را به مقام پیشین خود بازگرداند و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان و توسّل به ایشان ادریس را در بهشت به جایگاهی والا برآورد، از تو می خواهم همچنان که خداوند بر عهدهات گذاشته، در برابر این یهودیان برای محمّد درباره سنگ دلی آنها گواهی دهی و آنان را در انکارشان سخن پیامبر را تکذیب نمایی. ناگاه کوه به حرکت درآمد و بر خود لرزید و آبی از آن جاری شد و ندا داد: ای محمّد! گواهی می دهم که تو رسول پروردگار جهانیان و سرور همه آفریدگان

-1 . بقره / 74

هستی، و گواهی می دهم که دل های این یهودیان همانطور که وصف کردی، سخت تر از سنگ است و هیچ خیری از آن سر نمی زند حال آنکه از سنگ آبی سیلآسا و خروشان بیرون می زند، نیز گواهی می دهم اینان در تهمتی که به پروردگار جهانیان می زنند تا تو را بدنام کنند، دروغگویانی بیش نیستند.

سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای کوه! آیا خداوند به تو فرمان نداده که هر گاه چیزی را به حقّ شکوه محمّد صلّی الله علیه و آله و خاندان پاکش از تو خواستم از من فرمان ببری؟ همان کسانی که خداوند به اسم ایشان نوح را از آن «الْکَرْبِ الْعَظِیمِ»(1)

{بلای بزرگ} رهایی بخشید و آتش را بر ابراهیم، سرد و بی آسیب گرداند و او را در میان آتش، بر تخت و بالینی نرم جای داد چنان که آن نمرود سرکش این جایگاه را نزد هیچ یک از پادشاهان زمین ندیده بود، و در کنارش درختانی سبز و شکوفا و خرّم رویاند و پیرامونش را آکنده از انواع گلهای چهار فصل سال نمود. کوه گفت: بله، ای محمّد! گواهی می دهم که چنین است و گواهی می دهم که اگر تو از پروردگارت بخواهی که همه مردان دنیا را بوزینه و خوک گرداند یا همه را به فرشته تبدیل کند یا آتش را به یخ و یخ را به آتش دگرگون کند یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به آسمان فراز کند یا سرتاسر شرق و غرب و دره ها را به کیسه ای تبدیل سازد، هر آینه او چنین می کند. همانا خداوند زمین و آسمان را به فرمان تو درآورده و کوه ها و دریاها به فرمان تو در کارند، و دیگر آفریده های خداوند از باد و تندر گرفته تا اندام انسان ها و اعضای حیوان ها همه گوش به فرمان تو هستند و هر آن چه تو فرمان دهی آنها اطاعت می کنند.

یهودیان گفتند: ای محمّد! ما را در وهم انداختهای و چندی از یاران سرکشت را پشت صخره های این کوه نشانده ای و آنانند که این سخنان را می گویند، ما نمی دانیم آیا کلام آنهاست که می شنویم یا کلام این کوه، این فریب ها فقط نزد یاران ناتوانت که بر عقل هایشان چیره گشته ای کارساز می افتد. اگر راست می گویی از این جا برخیز و آنجا بایست و به این کوه فرمان بده که از بیخ کنده شود و به آنجا نزد

-1 . انبیاء / 76

تو آید، وقتی پیش چشم ما نزد تو آمد به او فرمان بده از بلندای ستبر خود دو نیمه شود، و تکه ی پایینی اش بر بالایی سوار شود و تکّه ی بالایی اش به زیر پایینی درآید. هر گاه بیخ کوه قلّه ی آن شد و قلّه اش بیخ آن گردید، خواهیم دانست که این کار از سوی خداوند است و ساخته دسیسه پردازی و همدستی تو با آن دغلبازان سرکش نیست.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله با اشاره به سنگی به وزن پنج رطل فرمود: ای سنگ چرخ بخور، سنگ چرخید. سپس به مخاطب خویش فرمود: این سنگ تکّه ای از آن کوه است، آن را بردار و به گوشَت نزدیک کن تا آنچه را شنیدی برایت تکرار کند. مرد آن را برداشت و نزدیک گوشش بُرد، سنگ زبان گشود و سخن کوه را در باره تأیید راستگویی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در وصف دل های یهودیان تکرار کرد و گفت دورویی آنها برای انکار امر محمّد صلّی الله علیه و آله نارواست و پیامدی ناگوار برایشان به همراه دارد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: آیا شنیدی چه گفت؟ آیا کسی از پشت این سنگ با تو سخن گفت و تو را در این وهم انداخت که سنگ با تو سخن گفته؟ عرض کرد: نه، ولی آنچه را درباره کوه خواستم انجام بده.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله به سوی زمین پهناوری دور شد و کوه را ندا داد: ای کوه! به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر شکوه ایشان و توسل جویی بندگانش به ایشان بر قوم عاد «رِيحاً صَرْصَراً»(1)

{تندبادی توفنده} و ویرانگر فرستاد که «تَنْزِعُ النّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ»(2)

{[که] مردم را از جا می کند گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند.} و به جبرئیل امر فرمود که بر سر قوم صالح نعره ای مهیب سر دهد، و آنها «كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ»(3)

{چون گیاه خشکیده ریز ریز} شدند، از تو می خواهم به اذن خدا از جایت کنده شوی و به اینجا کنار من بیایی. و حضرت دستش را پیش پای خود بر زمین گذاشت. ناگاه کوه به

1- . فصلت / 16
2- . قمر / 20
3- . قمر / 31

لرزه افتاد و همچون شتری جوان و تندرو به راه افتاد تا این که نزد حضرت رسید و دامنه خود را به انگشتان حضرت چسباند و ایستاد و گفت: من گوش به فرمان تو هستم ای رسول پروردگار جهانیان، هر چند بینی آنان به خاک مالیده شود، پس دستور ده تا دستورت را اجرا نمایم ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: این خیرهسران از من خواسته اند تا به تو فرمان دهم که از بیخ کنده شوی و دو نیم گردی و سپس بالایت فرود آید و پایینت فراز شود تا قلّه ات بیخ تو باشد و بیخت قلّه تو. کوه عرض کرد: آیا شما مرا به این کار فرمان می دهید ای رسول خدا؟ فرمود: بله. کوه دو نیم شد و بالایش بر زمین فرود آمد و بیخش بر بالایش قرار گرفت و پایین و بالایش جا به جا شد و ندا داد: ای جماعت یهودی! این که می بینید کمتر از معجزه های موسی علیه السلام است، همان پیامبری که می پندارید به او ایمان دارید. یهودیان به یکدیگر نگاه کردند و برخی گفتند: درباره این نشانه استوار چه می توان گفت؟ برخی دیگر گفتند: این مردی خوش اقبال است که شانس می آورد و کسی که خوش اقبال است کارهای شگفت برایش صورت می پذیرد، بنابراین فریب آن چه را می بینید نخورید. کوه ندا سر داد: ای دشمنان خدا! با این سخن پیامبری موسی را باطل نمودید چرا به او نگفتید افعی شدن عصا و راه باز شدن در میان دریا و سایبانیِ کوه بالای سر ما از خوش شانسی توست و این بخت توست که چنین شگفتی هایی را برایت رقم می زند، ما فریب آنچه را می بینیم نمی خوریم؟ پس اینگونه شد و صخره های کوه ها زبان گشودند و دهان آنها را بستند و پذیرش حجت پروردگار عالیمان بر آنان لازم گشت .

امام حسن عسکری علیه السلام درباره کلام حق تعالی «أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ * وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ * أَ وَ لا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ»(1)

{آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند

1- . بقره / 75- 77

با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند. [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و وقتی با همدیگر خلوت می کنند می گویند چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می کنید تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند آیا فکر نمی کنید. آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند و آنچه را آشکار می کنند می داند.}

فرمود: هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله با معجزه خود آن یهودیان را خیره کرد و با دلایل گویای خود بهانه هایشان را برچید، آنچنان که در برابر نشانه آشکار او دیگر حرفی برایشان باقی نماند و دیگر نتوانستند به خاطر معجزه اش تهمت فریب کاری به او بزنند، عرض کردند: ای محمّد! ایمان آوردیم که تو رسول هدایتگر و هدایت یافته هستی، و علی برادر تو وصیّ و ولیّ توست. امّا وقتی با دیگر یهودیان تنها می شدند به آنها می گفتند: ما در ظاهر به او ایمان آوردیم تا بتوانیم شرّ او را از سر خود کم کنیم و فرصت یابیم تا او و یارانش را از پا درآوریم، چرا که وقتی باور کنند ما با آنها هستیم ما را از اسرار خود باخبر می سازند و چیزی را از ما پنهان نمی کنند، اینگونه ما دشمنانشان را از آنها آگاه می سازیم تا وقتی آنها در گرفتاری و تشویش افتادند و نتوانستند از خود دفاع کنند و دشمن را عقب برانند، اینان بتوانند با یاری و پشتیبانی ما به آنها ضربه بزنند. این جماعت، دیگر یهودیان را باز می داشتند تا مبادا مردم را از نشانه ها و معجزاتی که دیده بودند باخبر کنند. در این هنگام خداوند متعال به محمّد رسول خود صلّی الله علیه و آله خبر داد که اینان باورشان کژ، و دل و جانشان آلوده است و چنانند که اگر کسی به نشانه های محمّد و دلایل آشکار و معجزات خیره ساز او اعتراف نماید ، اینان بر او انکار می کنند. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمّد! «أَفَتَطْمَعُونَ» تو و یارانت یعنی علی و خاندان پاکش، «أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ» آن یهودیانی که با حجت های خدا چشمانشان را خیره ساختید و با نشانه ها و دلیل های آشکارش ناتوانشان کردید «أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ» با دل هایشان شما را تأیید کنند و در خلوت خود با شیطانهای همکیش خود از ارجمندی شما سخن بگویند. «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ» یعنی از آن یهودیان بنی اسرائیل

«يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّهِ» بر دامنه كوه طور سينا اوامر و نواهى او را «ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ» از آنگونه اى كه شنيده بودند، وقتى براى ديگر يهوديان كه آنجا حاضر نبودند آن را تعريف كردند، «مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» و خود دانستند كه گفته هايشان دروغى بيش نيست «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» كه در باطنشان دروغگويند، و جهت اين مطلب آن است كه آنان پس از آنكه

با حضرت موسى عليه السلام به كوه رفتند و كلام خدا را شنيدند و از امر و نهى هاى او باخبر شدند و كلام خدا را به گوش ديگر كسان رساندند بر آنان گران آمد، و دو دسته شدند؛ در ميان آنها مؤمنان بر ايمان خود استوار ماندند و در نيت هاى خود راستى پيشه كردند، امّا پيشينيانِ آن يهوديانى كه در اين ماجرا در حق رسول خدا صلّى الله عليه و آله دورويى كردند، به بنى اسرائيل گفتند: خداوند متعال اينگونه به ما گفت و امر و نهى او همين سخنانى است كه برايتان گفتيم و در ادامه گفت: اگر فرمان من برايتان دشوار بود، اشكالى ندارد كه آنرا انجام ندهيد و اگر حرام من برايتان سخت بود، اشكالى ندارد كه آنرا انجام دهيد «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» كه دروغ مى گويند، سپس خداوند عزّ و جلّ نفاق جاهلانه آنها را در جايى دگر آشكار ساخت و فرمود: «وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا» آنها به هنگام ديدار سلمان و مقداد و ابوذر و عمار مى گفتند: ما نيز همچون شما به پيامبرى محمّد صلّى الله عليه و آله و نيز به امامت برادرش على بن ابى طالب عليه السلام ايمان آورده ايم و ايمان داريم كه على برادر هدايتگر، وزير فرمانبر و جانشين او و در ميان امّت اوست كه وعده هايش را تحقّق مى بخشد و حقّ پيمانش را به جا مى آورد و در انجام مسئوليت هاى حكومتش نيک مى كوشد و بندگان خدا را سرپرستى مى كند و خشم خدا را از ايشان به دور مى دارد و چون از او پيروى كنند سببساز خشنودى خداوند از ايشان مى شود، و به درستى كه جانشينان او پس از وى ستارگان درخشان و ماه هاى تابناک و خورشيد شكوهمند فروزان هستند و دوستدارانشان دوستان خدا و ستيزه جويانشان دشمنان خدا هستند و برخى دگر مى گفتند: گواهى مى دهيم كه محمّد آورنده معجزات و برپا كننده ى نشانه هاى آشكار الهى است، همان كسى كه چون قريشيان دسيسه قتلش را چيدند و در پى او برآمدند تا از پا درش آورند، خداوند دست و پايشان را خشكاند و اين چنين دست هايشان از كار افتاد و

پاهایشان بر جای ماند تا این که ناامید و درهم شکسته بازگشتند و البته اگر محمّد صلّی الله علیه و آله خواسته بود، به تنهایی همه آنها را از پا درآورده بود. او همان کسی است که وقتی قریشیان به نزدش آمدند و او را به سوی هُبَل فرستادند تا آن به راستگویی آنها و دروغگویی او حکم دهد، هُبَل به پایش افتاد و بر پیامبری او و امامت برادرش علی و جانشینی اولیاء وی پس از او در به دست گرفتن حکومت و امامت او گواهی داد؛ و او همان کسی است که چون قریشیان او و بنی هاشم را به شعب کوچاندند و بر آنجا نگهبانی گماردند تا نگذارد به آنها غذا برسد یا کسی از آنجا خارج شود تا مبادا به دنبال غذایی برای آنها برود، او برای همه آنها، چه کافر و چه مؤمنشان، غذایی بهتر از منّ و سلوی فراهم آورد و برای هر یک هر آنچه که دوست داشت از گونه گونه های گواراترین غذاها و انواع شیرینی ها حاضر نمود و نیک ترین جامه ها را به آنها پوشاند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله که در میان آنها بود چون دید دل های آنها از تنگنای آن درّه به تنگ آمده است، با دست راست و چپ خود به کوه ها اشاره کرد و به آنها فرمود دور شوید. و آنها دور شدند و از هم فاصله گرفتند و آن چنان صحرایی پدید آمد که آغاز و پایانش دیده نمی شد. سپس با دست خود اشاره کرد و فرمود: ای امانتداران محمّد و پیروان او! برویانید درختان و میوه ها و رودها و شکوفه ها و گیاهانی را که خداوند در دلتان به امانت نهاده است. ناگهان درختان قد برافراشتند و ریحان های دلپذیر و سرسبزی های چشم نواز سر برون آوردند آنچنان که دل ها و دیده ها فرخنده شدند و غم ها و غصه ها از میان رخت بربستند و اندیشه ها آرام یافتند، و آنها می دانستند که هیچ یک از پادشاهان جهان چنین صحرایی ندارد که اینچنین درختانی شگفت انگیز و میوه هایی سر فرود آورده و رودهایی به هم پیوسته و ریحان هایی شاداب و گیاهانی زیبا در برگرفته باشد. و محمّد همان کسی است که فرستاده ابوجهل نزدش آمد و تهدیدکنان گفت: ای محمّد! جنونی که در سر داری مکّه را بر تو تنگ کرد و تو را به راه یثرب درافکند و همچنان با توست تا تو را از خود بی خود کند و به کاری وادارد که به هلاکت و نابودیت می انجامد. تو شهر را بر مردم تباه می کنی و آنها را در آتشی می افکنی که خودت را می سوزاند، پایانی برای کارهای تو نمی بینم جز اینکه

قریشیان یکپارچه بر تو می شورند تا اثری از تو برجا نگذارند و ضرر و زیانت را از میان بردارند، تو با یاران بی خردت که فریفته تو گشته اند، با آنها رویارو می شوی و در این کارزار کسانی به دادت می رسند که تو را باور ندارند و از تو کینه به دل دارند، امّا از روی ترس به یاری و پشتیبانی از تو می شتابند، چراکه می ترسند با هلاکت تو آنها نیز هلاک شوند و با نابودی تو زن و فرزند آنها نیز نابود شوند و با بیچاره شدن تو و یارانت آنها و اطرافیانشان نیز بیچاره شوند، آنها می پندارند وقتی دشمنانت تو را شکست دهند و بی رحمانه به سرزمین آنها وارد شوند، بین دوست و دشمن تو فرقی نمی گذارند و همه را با هم نابود می کنند و همان طور که بر زن و فرزند و مال تو دست می یابند، بر زن و فرزند و مال آنها نیز دست می یازند و آنها را به اسارت و چپاول می برند، آن که هشدار داد معذور شد و آن که توضیح داد تمام تلاشش را به کار گرفت، من در میان مدینه و در حضور تمامی یاران محمّد و همه یهودیان بنی اسرائیل که او را باور ندارند این پیغام را به او رساندم. آن کفرپیشگان به آن پیک دستور داده بودند تا مؤمنان را از کنار پیامبر صلّی الله علیه و آله دور کند و دیگر کافران حاضر در آنجا را برای شورش علیه ایشان فریب دهد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آن پیک فرمود: آیا سخنت را پیوسته بیان کردی و پیغامت را به تمام رساندی؟ عرض کرد: بله. فرمود: پس پاسخت را بشنو، همانا ابوجهل مرا به ناخوشی و نابودی تهدید می کند و پروردگار جهانیان مرا به یاری و پیروزی وعده می دهد حال آنکه خبر خداوند راست تر و حرف شنوی از او سزاوارتر است. پس از این که خداوند محمّد را یاری کرد و با سخاوت و بزرگواری خود به او لطف کرد هر کس او را خوار میپندارد و بر او خشم دارد هیچ آسیبی نمی تواند به او برساند، از جانب من به ابوجهل بگو تو پیغامی را که شیطان در دلت انداخته به من رساندی و من پاسخی را که خداوند مهربان در خاطرم نشانده به تو دادم. بیست و نه روز بین ما جنگ در میگیرد و خداوند به دست ضعیف ترین یاران من تو را هلاک خواهد کرد و تو و عَتبه و شَیبه و ولید و فلان کس و فلان کس - و چندی از قریش را نام برد - را، در حالیکه جان باخته اید در چاه بدر خواهد انداخت. من هفتاد تن از شما را به قتل می رسانم و هفتاد تن را به اسارت می گیرم و با غل و زنجیرهای درشت و

سنگین می برم. سپس حضرت گروهی از مؤمنان و یهودیان و نصرانی ها و دیگر توده حاضر را ندا داد و فرمود: آیا می خواهید قتلگاه یکایک آنها را به شما نشان دهم؟ با من به سرزمین بدر بیایید، آنجا میعادگاهی است که جمعیتی انبوه را در بزرگترین امتحان گرد هم می آورد، بیایید تا پایم را بر قتلگاه تک تک آنها بگذارم و شما خواهید دید که هیچ کم و زیاد نخواهد شد و تغییر نخواهد کرد و لحظه ای دیر یا زود نخواهد شد و هیچ یک از آنها را آسوده نخواهد گذاشت. در آن میان تنها علی بن ابی طالب علیه السلام پاسخ داد: بله، بسم الله. دیگران گفتند: ما به چهارپا و ابزار و توشه نیازمندیم و نمی توانیم به سوی آنجا رهسپار شویم چراکه تا آنجا چند روز راه است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دیگر یهودیان فرمود: شما چه می گویید؟ عرض کردند: ما می خواهیم در خانه هایمان بمانیم و نیازی به دیدن ادّعای محال تو نداریم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در راه آنجا هیچ رنجی نخواهید برد، یک گام که بردارید خداوند زمین را برایتان در می نوردد و شما را در گام دوم به آن جا می رساند. مؤمنان گفتند: رسول خدا صلّی الله علیه و آله راست می گوید، ما به این نشانه مفتخر می شویم. کافران و منافقان گفتند: این دروغ را خواهیم آزمود تا بهانه محمّد برچیده شود و ادعایش دلیلی علیه خودش گردد و دروغگویی اش رسوا شود. آن قوم یک گام و سپس گام دوم را برداشتند، ناگهان خود را کنار چاه بدر یافتند و از این امر به شگفت آمدند. رسول خدا آمد و فرمود: این چاه را نشانه بگذارید و از آن به اندازه ی یک ذراع فاصله بگیرید. آنها اندازه گرفتند و چون یک ذراع شد حضرت فرمود: این قتلگاه ابوجهل است، فلان کس از انصار بر او زخم می زند و ضربه خلاص را عبدالله بن مسعود، ضعیف ترین یار من بر او فرود می آورد، سپس فرمود: از طرف دیگرِ چاه به سویی دیگر چنین و چنان اندازه بگیرید و اندازه های مختلف را ذراع به ذراع بیان فرمود، و چون هر اندازه ای گرفته می شد حضرت می فرمود: این قتلگاه عتبه است، و آن قتلگاه شیبه و آن قتلگاه ولید، و فلان کس و فلان کس کشته خواهند شد تا این که همه آن هفتاد تن را اسم برد و فلان کس و فلان کس اسیر خواهند شد تا اینکه از اسمهای همه آن هفتاد تن و نیز اسم پدرانشان و صفت هایشان یاد کرد و کسانی که به پدرانشان منسوب بودند با نام

پدرانشان و کسانی که برده بودند به مولاهایشان منسوب نمود. سپس فرمود: از خبری که به شما دادم آگاه شدید؟ عرض کردند: بله. فرمود: و این حقیقتی است که پس از بیست و هشت روز در روز بیست و نهم به وقوع می پیوندد و وعده ای از سوی خداست که انجام شدنی است و قضای حتمی اوست که تحقّق آن واجب است. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان! آن چه را شنیدید بنویسید. عرض کردند: ای رسول خدا! شنیدیم و دریافتیم و فراموش نمی کنیم، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نوشتن بهتر و برای یادآوری ماندگارتر است. عرض کردند: ای رسول خدا! حال، دوات و کتف (از کتف گوسفند به جای کاغذ استفاده می شده) از کجا بیاوریم؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: این با فرشتگان. سپس فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! آنچه را از این ماجرا شنیدید روی کتف ها بنویسید و کتف هر کس را در آستین او بگذارید. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان! به آستین های خود بنگرید و آنچه را در آن است بیرون آورید و بخوانید. آنها به آستین هایشان نگریستند، ناگاه هر یک در آستین خود نوشته ای یافتند و آن را خواندند و آنچه را رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیان فرموده بود در آن دیدند بدون اینکه کم و زیاد یا پیش و پس شده باشد. حضرت فرمود: آنها را به آستین هایتان بازگردانید که برای شما نشانه و برای مؤمنانتان مایه افتخار و بر دشمنانتان حجت است. آنها نوشته ها را با خود نگه داشتند تا اینکه روز بدر فرا رسید و همه اتفاقات آن پایان یافت و آنها همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون فرمایش رسول خدا صلّی الله علیه و آله یافتند و نوشته های خود را با آن مطابقت دادند و همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون آنچه فرشتگان نوشته بودند دیدند. مسلمانان ظاهر آن یهودیها را پذیرفتند و باطنشان را به خدا واگذاردند.

وقتی آن یهودیان به یکدیگر رسیدند گفتند: چه کردید؟ به آن مسلمانها خبر دادید «بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» از دلایل راستی پیامبری محمّد صلّی الله علیه و آله و امامت برادرش علی علیه السلام «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ» که شما این را دانستید و به چشم خود دیدید امّا به او ایمان نیاوردید و از او فرمان نبردید. آنها از روی

نادانی گمان می کردند اگر به ایشان از درستی آن نشانه ها خبر نداده بودند دیگر محمّد صلّی الله علیه و آله حجّت دیگری بر آنها نداشت. سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» که آنچه خداوند از دلایل پیامبری محمّد صلّی الله علیه و آله برایتان آشکار کرد و شما به ایشان از درستی آنها خبر دادید، نزد پروردگارتان حجّتی بر شماست. خداوند متعال فرمود: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ» یعنی آیا نمی دانند آنها که به برادران خود گفتند: «أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * أَوَلاَ يَعْلَمُونَ»- «أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ» درباره دشمنی کردن با محمّد، و نیز آنچه را که در دل های خود پنهان کردند و در ظاهر، به محمّد ایمان آوردند تا از این راه بتوانند او را نابود کنند و یارانش را از پا درآورند «وَمَا يُعْلِنُونَ» ایمانی که در ظاهر آوردند تا همدم آنها شوند و اینگونه از اسرار آنها باخبر گردند و آن را به گوش کسانی که در پی آسیب رساندن به ایشان هستند برسانند، امّا چون خداوند نهان و عیانشان را می دانست نهایت خواست خود و اوج هدفی را که از برانگیختن محمّد صلّی الله علیه و آله در نظر داشت برای او تدارک دید و امر او تحقّق یافت و این چنین دورویی و نیرنگ بازی آنها هیچ آسیبی به محمّد صلّی الله علیه و آله نرساند(1).

توضیح: «وَثیر» یعنی نرم و راحت. این سخن که «تبحبحُ فی عقولِهم» در برخی نسخهها به همین شکل با دو باء موحده تحتانی و دو حاء مهمله روایت شده که یعنی در عقلهایشان جای گرفت و مستقر شد برگرفته از «بحبحَ فی المکانِ» یعنی در آن مکان جای گرفت، اما در برخی نسخهها با دو نون و دو جیم روایت شده برگرفته از «تنجنجَ» یعنی جنبید. «قارح» یعنی اسبی که پنج ساله شده باشد. «مؤاتی» با همزه و گاه با قلب به واو برگرفته از «مؤاتاه» است به معنای به خوبی اطاعت و موافقت کردن. «فجّ» یعنی مسیر گشاده میان دو کوه.

17. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: در رسول خدا صلّی الله علیه و آله سه ویژگی بود که در کسی جز ایشان نبود؛ سایه

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام 4: 115- 120

نداشت، وقتی از راهی گذر میکرد اگر دو یا سه روز بعد کسی از آنجا میگذشت از بوی خوش تن حضرت درمییافت که ایشان از آنجا گذر کرده است، بر هر کلوخ و درختی میگذشت به او سجده میکردند(1).

18. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدر ارجمندش علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله سنگی را بر راه نهاد تا آب را از زمین او بازگرداند، به خدا سوگند آن سنگ تا به الان نه به شتری آسیب رساند و نه به انسانی(2).

ص: 433

1- . أصول کافی 1: 442

2- . فروع کافی 1: 348

باب سوم: در بیان معجزات آسمانی که همچون گواهی بر حقانیت پیامبر صلّی الله علیه و آله پدیدار شد، از آن جمله شکافته شدن ماه و بازگشتن خورشید و بر جا ماندن خورشید و سایه انداختن ابر و پیدایش شهابها و فرود آمدن سفره و نعمت از آسمان و نمونههایی از این دست افزون بر آنچه در باب جوامع معجزات حضرت گذشت

آیات:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ * وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (1)

{نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است. }

تفسیر:

طبرسی میگوید: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» یعنی ساعتی که همه آفریدگان در آن میمیرند نزدیک شد که همان قیامت است، منظورش این است که پیش از آن که سر برسد برایش آماده شوید. «وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» از ابن عباس روایت شده که مشرکان نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله جمع شدند و عرض کردند: اگر رست میگویی ماه را برای ما به دو نیم بشکاف. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آنها فرمود: اگر این کار را کردم ایمان میآورید؟ عرض کردند: بله. شب بدر بود. رسول خدا صلّی الله

1- . قمر / 1- 2

علیه و آله از پروردگارش خواست که آنچه را خواسته بودند به حضرت عطا کند. ناگاه ماه به دو نیم شکافته شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله ندا سر داد که ای فلانی و ای فلانی شهادت دهید.

و ابن مسعود گفته: ماه در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دو نیم شکافته شد و حضرت به ما فرمود: شهادت دهید! شهادت دهید!

همچنین از وی روایت شده: به خدایی که جانم در دست اوست سوگند من حراء را از میان دو نیمه ماه دیدم.

و از جُبَیر بن مُطعِم روایت شده: در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله ماه شکافته شد و دو پاره شد بر این کوه و بر این کوه. مردم گفتند محمد ما را سِحر کرده است. آنگاه کسی گفت: اگر شما را سِحر کرده، همه مردم را که سِحر نکرده است!

ماجرای شکافته شدن ماه را شمار زیادی از صحابه از جمله عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفه بن یمان و ابن عمر و ابن عباس و جبیر بن مطعم و عبدالله بن عمر روایت کردهاند و جمعی از مفسران به آن معتقدند جز آنچه از عثمان بن عطاء به نقل از پدرش روایت شده که وی گفته: آیه یعنی ماه شکافته خواهد شد. این را از حسن نیز روایت کردهاند و بلخی نیز آن را انکار کرده است. اما این صحیح نیست، زیرا اولا مسلمانان بر این رویداد اجماع کردهاند و به مخالفت مخالفان اعتنایی نشده است و ثانیا شهرت این رویداد میان صحابه مانع از مخالفت با آن میشود. کسانی که به این ماجرا ایراد گرفتهاند و گفتهاند اگر این اتفاق افتاده بود همه دیده بودند، سخنشان باطل است زیرا ممکن است خداوند متعال این رویداد را با ابرها یا به گونهای دیگر از بیشتر مردم پوشانده باشد، همچنین این اتفاق در شب افتاده و ممکن است مردم خواب بوده باشند و از این رویداد مطلع نشده باشند، چون همه مردم در نشانهها و علاماتی که در آسمان و جوّ روی میدهد تأمل نمیکنند، پس این ماجرا نیز همچون فرو ریختن ستارگان و رویدادهایی از این دست بوده که مردم از آن غافلاند. خداوند سبحان نیز «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» را همراه با «وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» ذکر کرده زیرا شکافته شدن ماه علامت نبوت پیامبر ما صلّی الله علیه و آله

است و نبوت ایشان و دوره آن از علامات نزدیک شدن قیامت است. خداوند متعال در «وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا» از خیرهسری کافران قریش خبر داده و میگوید آنها هرگاه نشانه و معجزهای را دیدند به خاطر خیرهسری و حسادت از اندیشیدن در آن و پذیرفتن صحّتش روی گرداندند «وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» یعنی سحری قوی و شدید که سرآمد همه سحرهاست. «مُسْتَمِرٌّ» از «إمرار الحبل» به معنای محکم تافتن طناب آمده است و «إستمرّ الشیء» یعنی قوی و مستحکم شد، نیز گفتهاند یعنی رفتنی و ناپایدار است و بر جا نمیماند.

مفسران گفتهاند وقتی ماه شکافته شد مشرکان قریش گفتند محمد ما را سِحر کرده است. آنگاه خداوند سبحان فرمود: «وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا» یعنی از تصدیق کردن و ایمان آوردن به آن روی میگردانند. زجاج گفته: این سخن دلالت دارد که آن اتفاق افتاده بوده است.

به نظر من دلیل دیگر (بر وقوع آن در زمان پیامبر) این است که خداوند متعال گفته این رویداد آیت و نشانهای بر وجه اعجاز است و معجزه در دنیا مورد نیاز است که مردم آن را دلیلی بر صحّت نبوت بدانند و با آن صداقت انسان راستگو را دریابند، ونه در حالت انقطاع تکلیف (و نزدیک به قیامت) در زمانی که مردم به صورت قهری معرفت و شناخت پیدا می کنند . همچنین به این دلیل که خداوند سبحان فرموده: «وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» در حالی که در زمان معرفت قهری (نسبت یه نبوت پیامبر) مردم نمیگویند معجزه سِحر است(1).

رازی میگوید: همه مفسران گفتهاند منظور این است که انشقاق در ماه رخ داده است و اخبار بر رخداد انشقاق دلالت دارند. در صحاح خبر مشهوری هست که

جمعی از صحابه روایت کردهاند: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواستند تا به عنوان معجزه، ماه شکافته شود، حضرت از پروردگارش خواست و او ماه را شکافت.

1- . مجمع البیان 9: 186

سخن برخی مفسران که گفتهاند منظور آیه این است که ماه شکافته خواهد شد، سخنی بعید و بی معناست، زیرا کسی که وقوع این امر طبیعی را ممتنع دانسته آن را چه در گذشته و چه در آینده ممتنع میبیند و کسی که آن را ممکن دانسته نیازی به تأویل ندارد. دلیل این مفسرین این است که میگویند شکافته شدن ماه اتفاقی هولناک است و اگر چنین اتفاقی افتاده بود همه سطح زمین را در بر میگرفت و میبایست به حدّ تواتر میرسید. پاسخ این است که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر سر قرآن تحدّی و مبارزه طلبی کرد، آنها میگفتند ما فصیحترین کلام را خواهیم آورد اما از این کار درماندند و چون قرآن معجزهای پایدار تا به روز قیامت بوده نیاز به استناد به معجزه دیگری نبوده و بدین خاطر علماء آن رویداد را آنچنان که به حدّ تواتر برسد، نقل نکردهاند. از سوی دیگر مورخان نیز آن را وانهادهاند زیرا نوشتههای تاریخی در بیشتر موارد نگاشته منجّمان بوده و وقتی آن اتفاق افتاده آنها گفتهاند این رویداد همچون خسوف ماه و پیدایش چیزی شبیه نیمه ماه در جایی دیگر از جوّ بوده است و بدین سبب آن را در نوشتههای تاریخی خود وانهادهاند. با این همه قرآن برای این رویداد استوارترین دلیل و قویترین اثباتگر است و در ممکن بودنش نیز شکی نیست و راستگویان نیز از آن خبر دادهاند، پس بایست به وقوعش باور داشت. به علاوه سخن از امتناعِ گسست و پیوست در آسمان سخنی سخیف است زیرا امکان شکاف و تخریب در آسمان ثابت شده است. و اما انشقاق نشانهای از برای قیامت دانسته شده چون کسی که خراب شدن دنیا را انکار میکند، وقوع انشقاق و گسستگی در آسمان و یا در دیگر اجسام آسمانی همچون سیارات را نیز نمیپذیرد، بنابراین وقتی بخشی از آسمان شکافته شود ثابت میشود که اعتقاد به عدم امکان خراب شدن دنیا مخالف با حقیقت است(1).

قاضی در الشفاء میگوید: مفسران و اهل سنت همه بر وقوع انشقاق اجماع کردهاند و بخاری به اسنادش از ابی معمر از ابن مسعود روایت کرده که وی گفته:

1- . مفاتیح الغیب ج 7 ، با اندکی تفاوت.

ماه در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دو نیم شکافته شد، نیمی بالای کوه و نیمی پایین آن، آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شاهد باشید.

در روایت مجاهد نیز آمده: ما نزد پیامبر بودیم و در برخی نقل های اعمش آمده در منا نزد پیامبر بودیم. اسود از ابن مسعود نیز روایت کرده که وی گفته: آنچنان که من کوه را میان دو پاره ماه دیدم. مسروق نیز از او روایت کرده که وی گفته: این اتفاق در مکه رخ داد. و افزوده است کفار قریش گفتند ابن ابی کَبشه سِحرتان کرده است. کسی گفت: اگر محمد ماه را سِحر کرده باشد سِحر او نمیتواند سرتاسر زمین را در بر بگیرد، بنابراین از کسانی که از دیاری دیگر میآیند بپرسید آیا این را دیدهاند؟ مسافرانی آمدند و از آنها پرسیدند و آنها خبر دادند که دیدهاند. سمرقندی نیز از ضحاک همانند این سخن را روایت کرده و گفته: ابوجهل گفت: این سِحر است، کسی را نزد مردم دیگر سرزمینها بفرستید تا ببیند آیا آنها نیز این را دیدهاند یا نه. سپس مردم دیگر دیارها نیز گفتند دیدهاند که ماه شکافته شده است. آنگاه کفار گفتند: این سِحری مستمرّ است. علقمه نیز این را از ابن مسعود روایت کرده اینان چهار تن بودند که از عبدالله (بن مسعود) روایت کرده اند .

کسانی جز ابن مسعود نیز این رویداد را روایت کردهاند از جمله ابن عباس و ابن عمر و حُذَیفه و جُبَیر بن مُطعم و حضرت علی ع.

در روایت ابی حذیفه اَرحَبی حضرت علی علیه السلام فرموده: ماه شکافته شد و ما همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله بودیم.

و از انس روایت شده: اهل مکه از پیامبر صلّی الله علیه و آله خواستند که نشانهای به آنان نشان دهد. حضرت دو نیم شدن ماه را به آنان نشان داد و آنها حراء را از میان دو نیمه دیدند.

قتاده نیز این را از انس روایت کرده است، در روایت معمر و دیگران از قتاده از وی آمده: حضرت دو پاره شدن ماه را به آنان نشان داد، آنگاه نازل شد «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ».

از جُبیر بن مطعم، پسرش محمد و نوهاش جُبیر بن محمد روایت کردهاند و از ابن عباس، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت کرده و از ابن عمر، مجاهد روایت کرده و از حُذیفه، ابو عبدالرحمان سلمی و مسلم بن ابی عمران ازدی روایت کردهاند که اکثر طُرُق این احادیث صحیح است و آیه نیز تصریح میکند. لذا جایی برای اعتنا به این اعتراض سخیف نیست که اگر چنین شده بود همه اهل زمین دیده بودند حال آن که نقل نشده که اهل زمین در آن شب این اتفاق را رصد کرده و ندیده اند و اگر هم چنین نقلی شده باشد از جانب کسانی که به سبب زیاد بودنشان ممکن نیست بگوییم بر کذب همدست شدهاند باز هم برای ما حجت نبود زیرا ماه در سرتاسر زمین به یک شکل نیست و گاه بر قومی زودتر از قوم دیگر طلوع میکند و گاه برای قومی متفاوت از قوم دیگر طلوع میکند و گاه ابری یا کوهی آن را از چشم قومی پنهان میکند، از همین روست که کسوفها در برخی جاها و نه همه جا روی میدهند و در مواردی به صورت جزئی و در مواردی به صورت کلّی رخ میدهند و در مواردی نیز تنها مدعیّان علم نجوم متوجه آن میشوند. همچنین نشانه ماه در شب پدیدار شده و مردم عادتا در شب آرام گرفتهاند و بر جا شدهاند و درها را بستهاند و رفت و آمد نمیکنند و فقط کسانی متوجه رویدادهای آسمانی میشوند که آسمان را رصد کنند، بنابراین ماه گرفتگی در همه جا رخ نمیدهد و همه متوجه آن نمیشوند تا از آن خبر دهند و بسیار میشود که افراد مورد اطمینان از از اتفاقهای شگفتی سخن می گویند که در آسمان شب رخ داده همچون نورها و ستارگان بزرگی که برخی اوقات آشکار می شوند و کسی از آنها خبر ندارد(1).

روایات:

1. تفسیر قمی: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» قیامت نزدیک شده و پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نبوت و رسالت پایان یافته و پس از حضرت قیامت میشود. «وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» قریشیان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواستند نشانهای به آنان

1- . شرح الشفاء 1: 584- 589

نشان دهد. حضرت از خداوند خواست و او ماه را به دو نیم شکافت تا آنها دیدند و سپس به هم چسبید. گفتند: این سِحری مستمرّ است یعنی جادویی کامل است. نیز روایت شده که حضرت درباره «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» فرمود: یعنی خروج حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه .

از یونس روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: چهارده تن از اصحاب عقبه در شب چهاردهم ذی الحجّه جمع شدند و به پیامبر صلّی الله علیه و آله عرض کردند: هر پیامبری حتما نشانهای دارد، امشب نشانه تو چیست؟ حضرت فرمود: چه میخواهید؟ عرض کردند: اگر تو نزد پروردگارت مقامی داری به ماه فرمان بده که دو نیم شود. در آن دم جبرییل فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! خداوند به تو سلام میرساند و میفرماید من به همه چیز دستور دادهام که به فرمان تو باشند. آنگاه حضرت سرش را بالا برد و به ماه دستور داد که دو نیم شود. ناگاه ماه دو نیم شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله سجده شکر گذاشت و شیعیان ما نیز به سجده افتادند. سپس حضرت سر بلند کرد و آنان نیز سر برداشتند. گفتند: مثل قبل شود. ماه مثل قبل شد. گفتند: سرش جدا شود. سرش جدا شد و پیامبر صلّی الله علیه و آله سجده شکر گذاشت و شیعیان ما نیز به سجده افتادند. عرض کردند: ای محمد! وقتی مسافران ما از شام و یمن بازگشتند از آنها میپرسیم در چنین شبی چه دیدهاند، اگر همین چیزی را که ما دیدیم آنها نیز دیده باشند میفهمیم که این اتفاق از جانب پروردگارت بوده، اما اگر ندیده باشند میفهمیم که این اتفاق سِحر بوده و تو با آن ما را سِحر کردهای. آنگاه خداوند نازل فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» تا پایان سوره(1).

2. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و الإحتجاج به روایت از امام حسن عسکری علیه السلام : از جمله حجتهای پیامبر صلّی الله علیه و آله بر قریشیان این بود که فرمود: ای ابوجهل! خداوند تنها بدان خاطر عذاب را از تو بازداشته که میدانسته از صُلب تو فرزندی پاک یعنی پسرت عکرمه بیرون خواهد

1- . تفسیر قمی: 656- 657

آمد او مسئولیتی از امور مسلمانان را به عهده خواهد گرفت که اگر در باره آن از خداوند اطاعت کند دوست خداوند خواهد بود،اگر چنین نبود عذاب هم بر تو نارل میشد و هم بر دیگر قریشیانی که در این باره میپرسند. به آنها تنها بدین خاطر مهلت داده شده که خداوند میدانسته برخی از آنها به محمد ایمان میآورند و با او سعادتمند میشوند، بنابرین خداوند چنین سعادتی را از آنان بازنداشته و دریغ نکرده است، نیز میدانسته فرزندی مومن از آنان زاده میشود، از این رو به پدرش مهلت داده تا پسرش را به سعادت برساند، اگر چنین نبود بر همه آنها عذاب نازل میشد، آسمان را ببین! ابوجهل به آسمان نگریست و ناگاه دید درهای آسمان گشوده شده و از آسمان شعلههای آتش به سوی سرهای آن قوم فرود میآید و آنقدر نزدیکشان میشود که حراراتش را میان شانههایشان احساس میکنند. ابوجهل و آن جماعت از ترس به لرزه افتادند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نترسید! خداوند با آن شما را هلاک نمیکند، فقط نشانتان داد تا پند بگیرید. سپس ناگاه از پشت آن جماعت انواری درخشید و فرونشست و همچنان که از آسمان بوده بود به آسمان بازگشت. حضرت فرمود: برخی از این نورها نور کسانی است که خداوند میداند در میان شما در آینده آنها را با ایمان سعادتمند میسازد و برخی دیگر نورهای پاکی است که از افراد بی ایمان شما بیرون میآیند و مومن هستند(1).

3. الأمالی: از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران ارجمندش علیهم السلام به نقل از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: ماه در مکه به دو نیم شکافته شد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شاهد باشید !شاهد باشید!

4. الأمالی: از اَنَس بن مالک روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله مردی را نزد یکی از فرعونها عرب فرستاد تا او را به سوی خداوند عزّ و جلّ دعوت کند. او به فرستاده پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: به من بگو این کسی که مرا به سویش فرامیخوانی از نقره است یا از طلا یا از آهن؟! آن مرد نزد حضرت بازگشت و ایشان را از سخن وی آگاه کرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله

1- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : 212؛ الإحتجاج: 18

فرمود: نزدش بازگرد و او را دعوت کن. عرض کرد: ای پیامبر خدا! او سرکشتر از اینهاست. فرمود: نزدش بازگرد و او را دعوت کن. مرد به نزدش بازگشت و او داشت همان حرفها را میزد که ناگاه ابری خروشید و صاعقهای بر سر آن مرد فرود آورد و کاسه سرش را درربود. آنگاه خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصِیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ»(1)

{و صاعقهها را فرو میفرستند و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار میدهد در حالی که آنان درباره خدا مجادله میکنند و او سختکیفر است.} (2)

5. قصص الأنبیاء: از ابن عباس درباره کلام حق تعالی «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» پرسیدند، وی گفت: ماه در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکافته شد و دو نیم شد. مردم آن را دیدند اما بیشترشان روی برگرداندند، آنگاه خداوند متعال نازل فرمود: «وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» مشرکان گفتند: ماه را سحِر کرد! ماه را سِحر کرد! (3)

6. الخرائج و الجرائح: بارانی عظیم بر اهل مدینه بارش گرفت چنان که ترسیدند غرق شوند. نزد حضرت شکوه کردند و ایشان فرمود: خداوندا بر حوالی ما ببار و نه بر ما. آنگاه ابرها به شکل تاج از مدینه روی گرداندند و دیگر بر مدینه نباریدند و بر حوالیاش باریدند. اینچنین مردمان مومن و کافر همه چیزی را دیدند که هرگز همانندش را ندیده بودند.

7. الخرائج و الجرائح: پیامبر صلّی الله علیه و آله در میان سفرهایی که پیش از بعثت داشت به دو سفر رفت که نزد عشیره حضرت و دیگران معروف و زبانزد هستند و کسی منکر ماجرای آن دو نیست. ابری آمده بود و بر حضرت سایه انداخته بود و هر کجا میرفت با ایشان همراه میشد و هر کجا میایستاد همراه با ایشان میایستاد چنان که همه همراهان و معاشران حضرت آن را میدیدند.

1- . رعد / 13

2- . أمالی ابن الشیخ: 309

3- . قصص الأنبياء: نسخه خطى

8. الخرائج و الجرائح: در اوایل بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله ماه در مکه شکافته شد و همه اهل زمین آن را دیدند. حضرت آیهای در این باره برایشان تلاوت کرد و آنها انکارش نکردند و نشانهای که حضرت برایشان آورد چیزی بود که اثرش پنهان نمیشود و یادش از بین نمیرود. سخن برخی از مردم که میگویند فقط یک نفر آن را دیده خطاست، زیرا آن قدر مشهور بوده که نیازی به نقل نداشته، به علاوه اگر فقط یک نفر آن را دیده باشد که شگفتتر است! . این رویداد را پنج نفر روایت کردهاند: ابن مسعود و ابن عباس و ابن جُبیر و ابن مُطعِم از پدرش و حُذَیفه و دیگران.

9. الخرائج و الجرائح: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله این بود که ابوطالب حضرت را به سفر برد و سپس گفت: هرگاه ما به زیر خورشید حرکت میکردیم ابری با ما حرکت میکرد و هرگاه میایستادیم آن هم میایستاد. روزی در اطراف شام بر راهبی فرود آمدیم که در صومعهای بود. وقتی به او نزدیک شدیم او دید که آن ابر با حرکت ما حرکت میکند و گفته بود در این کاروان خبری هست. پایین آمد و به ما پیوست و جامه از کتفهای محمد برگرفت و خالی را که میان کتفهایش بود دید. ناگاه گریست و گفت: ای ابوطالب! نباید او را از مکه بیرون بیاوری و اگر بیرونش آوردی مراقبش باش و بر او از یهودیان حذر کن که او مقامی والا دارد، ای کاش من او را دریابم و نخستین کسی باشم که دعوتش را اجابت میکند.

10. الخرائج و الجرائح: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله این بود که شبی در حجر(اسماعیل) نشسته بود. قریشیان نیز در مجالس خود بودند و با یکدیگر گفتگوهای شبانه می کردند. یکی از آنها گفت: در کار محمد ماندهایم و نمیدانیم دربارهاش چه بگوییم. دیگری گفت: برخیزید تا همه نزدش برویم و از او بخواهیم برایمان نشانهای از آسمان پدید بیاورد زیرا سِحر گاهی در زمین رخ میدهد و در آسمان پدید نمیآید. آنها نزد حضرت رفتند و عرض کردند: ای محمد! اگر چیزی که از تو میبینیم سِحر نیست برای ما در آسمان نشانهای پدید آور، چون ما میدانیم سِحر بر خلاف زمین در آسمان مستمرّ نمیماند. فرمود: آیا این ماه را میبینید که در

چهاردهمین شب خود کامل گشته؟ عرض کردند: بله. فرمود: دوست دارید آن نشانه از جانب این ماه باشد؟ عرض کردند: دوست داریم. آنگاه حضرت با انگشت خود به ماه اشاره کرد و ناگاه ماه به دو نیم شکافته شد و نیمی از آن بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگرش بر کوه ابو قیس، سپس هر دو پرواز کردند و در آسمان به هم پیوستند و یکی شدند و ماه همچون قبل در جای خود قرار گرفت. آنها گفتند: برخیزید که سِحر محمد هم در آسمان مستمرّ گسته و هم در زمین! آنگاه خداوند نازل فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»(1).

11. المناقب: همه مفسران و محدّثان به جز عطاء و حسین و بلخی به اجماع درباره کلام حق تعالی «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَ الْقَمَرُ» گفتهاند مشرکان در شب بدر نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله جمع شدند و عرض کردند: اگر راست میگویی ماه را برای ما به دو نیم بشکاف. فرمود: اگر این کار را کردم ایمان میآورید؟ عرض کردند: بله. حضرت با انگشت خود به ماه اشاره کرد و ناگاه ماه به دو نیم شکافته شد و از میان دو نیمهاش حراء دیده شد.

و در روایتی دیگر: نیمی از آن بر کوه ابو قیس قرار گرفت و نیم دیگرش بر کوه قیقعان.

و در روایتی دیگر: نیمی از آن بر صفا قرار گرفت و نیم دیگرس بر مروه. آنگاه حضرت فرمود: شاهد باشید! شاهد باشید! اما مردم گفتند محمد ما را سِحر کرده است. مردی گفت: اگر شما را سِحر کرده همه مردم را که سِحر نکرده است. و ماه به مقدار ما بین عصر تا شب به همان حالت باقی ماند. آنها به ماه مینگریستند و میگفتند: این سِحری مستمرّ است. آنگاه نازل شد: «وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا» تا پایان.

و در روایتی دیگر: هر مسافری از هر گوشه و کنار میآمد خبر میداد همانند چیزی را که آنان دیده بودند آنها نیز دیدهاند(2).

1- . این حدیث و ما قبل و ما بعدش را در نسخه چاپی الخرائج نیافتیم. پیشتر اشاره کردیم نسخهای که نزد مصنّف بوده اضافاتی داشته که در

نسخه چاپیاش نیست. علامه رازی در الذریعه گفته نسخهای از این کتاب در کتابخانه سلطان العلماء در تهران هست که با نسخه چاپی تفاوت دارد.

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 106، نسخه چاپ نجف

12. المناقب: ابو رَجاء عُطاردی گفته: نخستين چيزی كه هنگام بعثت پيامبر صلّی الله عليه و آله برای ما عجيب و ناشناخته بود فروريختن ستارگان بود.

زجاج درباره كلام حق تعالی «إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ»(1) {مگر آن كس كه دزديده گوش فرا دهد} فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ»(2) {كه شهابی شكافنده از پی او می تازد.} ميگويد: شهاب از معجزههای پيامبر ما صلّی الله عليه و آله بوده، زيرا پيش از روزگار ايشان ديده نشده بوده است، به اين دليل كه شاعران برای بيان سرعت به برق و سيل تمثيل ميزدهاند و در هيچ بيتی از اشعارشان ذكر ستارگان فروريخته نيامده است، اما وقتی پس از ولادت حضرت پيدا شد در شعر به كار رفت، ذوالرمه گفته:

كأنه كوكب فی إثر عفريه مسوم فی سواد الليل منقضب

گويی آن (گاو وحشی) ستارهای است در پیِ ديوی كه در سياهی شب ردّی به جا ميگذارد و از سويی به سوی ديگر ميرود.

ضحاک درباره كلام حق تعالی «يَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ»(3) {پس در انتظار روزی باش كه آسمان دودی نمايان برمی آورد.} گفته: وقتی آنها به قحطی دچار شدند ميان خود و آسمان را همچون دود ميديدند و به خوردن مردار و استخوان افتادند. سپس نزد پيامبر صلّی الله عليه و آله آمدند و عرض كردند: ای محمد! تو آمدی و ما را به صله رحم فرمان دادی اما اكنون كه قوم خودت هلاک شدهاند! اين شد كه حضرت از خداوند متعال برای آنان درخواست سرسبزی و فراخی كرد و قحطی از آنان برداشته شد، اما دوباره سوی كفر بازگشتند(4).

توضيح: جزری ميگويد: «عفاره» يعنی خبيثی و شيطان صفتی كه حديثی در همين معنا هست: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْعِفْرِيَةَ النِّفْرِيَةَ» يعنی خداوند از شيطانصفتِ سركش بدش ميآيد. «عفريّه» يعنی مكار و خبيث و شرور.

ص: 445

1- . حجر / 18
2- . صافات / 10
3- . دخان / 10

4- . مناقب آل ابی طالب 1: 92- 93، نسخه چاپ نجف

«مسوم» یعنی «فرستاده شده». جوهری میگوید: «انقضبَ الشیءُ» یعنی بریده شد، و «انقضبَ الکوکبُ من مکانِه» یعنی ستاره از جایش کنده شد. وی در ادامه به این شعر استناد میجوید.

13. إعلام الوری: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله این بوده که در اوایل بعثت ماه برای حضرت در مکه به دو نیم شکافته شده که قرآن نیز از آن سخن گفته است. و در حدیثی صحیح از عبدالله بن مسعود آمده: ماه شکافته شد آنچنان که دو پاره شد. کافران اهل مکه گفتند: این سِحری است که ابن ابی کَبشه شما را با آن جادو کرده است، منتظر مسافران باشید اگر چیزی را که دیده اید آنها نیز دیده باشند راست میگوید اما اگر ندیده باشند این سِحر است و شما را با آن جادو کرده است. مسافران از هر سو آمدند و گفتند ما آن را دیدیم.

بخاری در الصحیح به این خبر استناد جسته که این رویداد در مکه رخ داده است(1).

میگویم: درباره سایه انداختن ابر بر حضرت پیشتر در باب خاستگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله و باب احتجاج امیرمومنان علیه السلام بر یهودیان و بابهای دیگر به ویژه در ابواب این مجلد اخبار بسیاری آمد. درباره بازگشتن خورشید با دعای پیامبر صلّی الله علیه و آله برای امیرمومنان علیه السلام در ابواب معجزات امیرمومنان علیه السلام و همچنین درباره اجابت ابر برای پیامبر صلّی الله علیه و آله در ابواب فضائل امیرمومنان علیه السلام اخبار مربوط خواهد آمد. همچنین درباره رویگردان شدن ابر و دور شدنش از مدینه با اشاره پیامبر صلّی الله علیه و آله که ذکرش در باب پیشین گذشت، اخباری در باب استجابت دعای حضرت خواهد آمد.

قاضی در الشفاء میگوید: طحاوی در مشکل الحدیث از اسماء بن عُمَیس به دو طریق روایت کرده: پیامبر صلّی الله علیه و آله در حال دریافت وحی بود و سرش در دامان حضرت علی علیه السلام بود، این شد که ایشان نماز عصر را به جا نیاورد تا اینکه خورشید غروب کرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نماز خواندی

1- . إعلام الوری: 19

ای علی؟! عرض کرد: نه. حضرت فرمود: خداوندا او در اطاعت از تو و اطاعت از رسولت بود، خورشید را برایش بازگردان. اسماء میگوید: من دیدم که خورشید غروب کرد و دیدم که پس از غروب کردنش باز طلوع کرد و بر زمین تابید، این اتفاق در صهباء خیبر رخ داد.

وی میگوید: این دو حدیث ثابت هستند و راویانشان ثقه میباشند و طحاوی حکایت کرده که احمد بن صالح میگفته: کسی که شیوه بر علم دارد نباید حفظ حدیث اسماء را واگذارد زیرا آن از علامات نبوت است.

یونس بن بُکَیر در زیاده المغازی از ابن اسحاق روایت کرده: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به معراج رفت و سپس مردم را از آن جماعت و نشانههای آن کاروان خبر داد، عرض کردند: چه وقت میآیند؟ فرمود: روز چهارشنبه. وقتی چهارشنبه شد قریشیان سر کشیدند و منتظر ماندند. روز در حال سپری شدن بود اما آنها نیامدند. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله دعا کرد و برای ایشان ساعتی بر ظهر افزوده شد و خورشید بر جا ماند(1).

14. الخرائج و الجرائح: از اسماء بنت عُمَیس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غزوه حُنَین حضرت علی علیه السلام را به دنبال کاری فرستاد. پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز عصر را خواند حال آنکه حضرت علی علیه السلام نخوانده بود. وقتی ایشان برگشت پیامبر صلّی الله علیه و آله سرش را بر دامان وی گذاشت و خداوند بر حضرت وحی کرد. حضرت علی علیه السلام جامه خود را بر پیامبر صلّی الله علیه و آله کشید و تکان نخورد تا اینکه دیگر نزدیک بود خورشید پنهان شود. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله به حالت طبیعی بازگشت فرمود: نماز خواندی ای علی؟! عرض کرد: نه. حضرت فرمود: خداوندا خورشید را برایر علی بازگردان. آنگاه خورشید بازگشت تا اینکه به میانه مسجد رسید. اسماء گفته این در صهباء رخ داد.

1- . شرح الشفاء 1: 589- 591

15. الخرائج و الجرائح: از امّ سلمه روایت شده: روزی حضرت فاطمه سلام الله علیها در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را به دوش داشت با ظرفی از حریره نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: پسر عمویت را صدا بزن. سپس یکی از حسنین را بر ران راستش و دیگری را بر ران چپش نشاند و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها را نیز یکی را روبروی خود و دیگری را پشت خود نشاند. سپس فرمود: خداوندا اینان اهل بیت من هستند، پس آلودگی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزهشان گردان. و این سخن را سه مرتبه تکرار کرد. من در آستانه در نشسته بودم. گفتم: من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو به سوی راهی نیک روی داری. کسی جز آنها و جبرییل در خانه نبود. حضرت ردای خیبری خود را بر سر آنان کشیده بود و آنان را با آن پوشانده بود و خود نیز به کنارشان رفته بود. سپس جبرییل با طبقی از انار و انگور نزد حضرت آمد. پیامبر صلّی الله علیه و آله خورد و انگور و انار تسبیح گفتند. سپس حسن و حسین علیهما السلام خوردند و انگور و انار در دستان ایشان تسبیح گفتند. سپس حضرت علی علیه السلام آمد و خورد و باز آنها تسبیح گفتند. سپس یکی از صحابه آمد و او نیز خواست بخورد. اما جبرییل گفت: از این ظرف فقط پیامبر یا فرزند پیامبر یا وصیّ پیامبر میخورد.

توضیح: در النهایه آمده: «أغدفَ علی علیّ ستراً» یعنی بر حضرت علی علیه السلام پوششی انداخت.

16. الخرائج و الجرائح: عایشه روایت کرده: روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی را دنبال کاری فرستاد. علی نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بازگشت. ایشان در اتاق من بود. وقتی علی از در وارد شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله در محوطه میان اتاقها به استقبال او رفت و در آغوشش کشید. ناگاه ابری بر آن دو سایه انداخت و از چشم من پنهانشان کرد. سپس ابر از آنها به کنار رفت و من دیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله خوشهای انگور سفید در دست دارد و هم خود از آن میخورد و هم به علی میدهد. عرض کردم: ای رسول خدا! هم خود می

خوری و هم به علی میدهی اما به من نمیدهی؟! فرمود: این از میوههای بهشت است کسی جز پیامبر یا فرزند پیامبر یا وصیّ پیامبر در دنیا از آن نمیخورد.

17. الأمالی: از اَنَس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به من امر فرمود تا استر ایشان دُلدُل و الاغ ایشان یَعفور را زین کنم. من فرمان حضرت را انجام دادم. ایشان خود بر استرش سوار شد و علی علیه السلام نیز بر الاغ ایشان سوار شد. آنها به راه افتادند و من نیز به همراهشان راهی شدم. به دامنه کوهی رسیدیم. آنها پیاده شدند و از کوه بالا رفتند تا اینکه به قله کوه رسیدند. دیدم ابری سفید همچون گرداگرد یک کرسی بر آنها سایه انداخت و پیامبر صلّی الله علیه و آله دستش رابه سوی چیزی دراز کرد و شروع کرد بخورد و به علی علیه السلام نیز بدهد و چنین گذشت تا اینکه پنداشتم سیر شده باشند. سپس دیدم پیامبر صلّی الله علیه و آله دستش را سوی چیزی دراز کرد و خود نوشید و به علی علیه السلام نیز نوشاند و چنین گذشت تا اینکه برآورد کردم سیراب شده باشند. سپس دیدم آن ابر بالا رفت و آنها پایین آمدند و سوار شدند و به راه افتادند و من نیز همراهشان راهی شدم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نگاهی به من کرد و در چهرهام تغیّری دید. فرمود: چرا چهرهات را دگرگون میبینم؟ عرض کردم: از آنچه دیدم سرگشته شدم. فرمود: دیدی چه شد؟ عرض کردم: بله، پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! فرمود: ای اَنَس! به خدایی که هر چه خواست آفرید سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصیّ از آن ابر غذا خوردهاند که در میان آنان نزد خداوند هیچ پیامبری از من و هیچ وصیّای از علی ارجمندتر نبوده است(1).

توضیح: «داره» چیزی است که چیز دیگر را در میان میگیرد. «ذهلتُ» یعنی از شگفتیِ آنچه که دیدم همه چیز را از یاد بردم، در برخی نسخهها «وهلتُ» آمده یعنی ترسیدم که همان رساتر است.

18. الأمالی: از اَنَس بن مالک روایت شده که وی گفت: روزی رسول خد صلّی الله علیه و آله سوار بر استرش شد و به سوی کوه آل فلان رهسپار شد و به

1- . أمالی ابن الشیخ: 177- 178

من فرمود: ای اَنَس! استر را بردار و به فلان جا برو، علی علیه السلام را میبینی که نشسته و با ریگها تسبیح میگوید، سلام مرا به او برسان و او را سوار استر کن و نزد من بیار. من رفتم و علی علیه السلام را در همان حال که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده بود یافتم. او را بر استر سوار کردم و نزد حضرت بردم. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دید عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! فرمود: سلام بر تو ای ابا حسن! بنشین که در اینجا هفتاد پیغمبر رسول نشستهاند و من از همه آن پیامبران بهتر هستم، و در کنار هر پیامبری برادر وی نشسته که تو از همه آن برادران بهتر هستی. اَنَس میگوید: ناگاه دیدم ابری بر آن دو سایه انداخت و به سرهایشان نزدیک شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله دستش را سوی ابر دراز کرد و خوشهای انگور گرفت و آن را میان خود و علی علیه السلام گذاشت و فرمود: برداریم! بخور که این هدیهای از جانب خداوند متعال برای من و سپس برای توست. من عرض کردم: ای رسول خدا! علی برادر شماست؟ فرمود: بله، علی برادر من است. عرض کردم: ای رسول خدا! برایم تعریف کنید که چطور علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ سه هزار سال پیش از آفرینش آدم آبی را به زیر عرش آفرید و آن را در میان مرواریدی سبز در علم پوشیده خود نهاد. این گذشت تا اینکه آدم را آفرید. وقتی آدم را آفرید آن آب را از آن مروارید بیرون آورد و آن را در صُلب آدم قرار داد. این گذشت تا اینکه خداوند جان آدم را گرفت. سپس آن آب را به صُلب شیث منتقل کرد و به همین ترتیب آن آب از پشتی به پشت دیگر منتقل شد تا اینکه به عبدالمطّلب رسید. سپس خداوند عزّ و جلّ آن را دو نیم کرد و نیمی از آن را در پدر من عبدالله بن عبدالمّلب نهاد و نیم دیگرش را در ابوطالب، پس من از نیمی آن آب هستم و علی از نیم دیگرش، اینچنین علی در دنیا و آخرت برادر من است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله سپس قرائت فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً»(1)

{و اوست کسی که

1- . انفال / 54

از آب بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست. } (1).

19. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیرمومنان علیه السلام فرمود: حلیم بخورید که حلیم برای چهل روز عبادت توان میبخشد و از غذاهای سفرهایست که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرود آمد(2).

میگویم: اخبار نزول سفره به طُرُق متعددی در باب فضایل اصحاب کسا و ابواب فضایل امیرمومنان علیه السلام و ابواب فضایل حضرت فاطمه سلام الله علیها خواهد آمد که ذکرشان در اینجا موجب تکرار است.

ص: 451

1- . أمالی ابن الشیخ: 197- 198

2- . فروع کافی 2: 170

باب چهارم: معجزه‏های پیامبر صلّی الله علیه و آله در اطاعت جمادات و گیاهان زمین از حضرت و سخن گفتن آنها با ایشان

روایات:

1. الخرائج و الجرائح: از فاطمه بنت اسد روایت شده: وقتی نشانه‏های درگذشت عبدالمطّلب پدیدار شد، به فرزندانش گفت: چه کسی کفالت محمد را به عهده می‏گیرد؟ گفتند: او از ما باهوش‏تر است، به او بگو خودش انتخاب کند. عبدالمطّلب عرض کرد: ای محمد! پدربزرگت بر بال سفر به قیامت است، کدام یک از عموها و عمه‏هایت را می‏خواهی که کفیلت شود؟ محمد در چهره آنها نگریست و سپس نزد ابوطالب خزید. عبدالمطّلب به او گفت: ای ابوطالب! من دینداری و امانتداری تو را شناخته‏ام، در حق او چنان باش که بوده‏ای. فاطمه می‏گوید: چون عبدالمطّلب درگذشت ابوطالب محمد را گرفت. من به او خدمت می‏کردم و به من می‏گفت مادر. در باغ خانه ما چند نخل بود و اول رسیدن رطب بود. چهل کودک از همسالهای محمد هر روز به باغ ما می‏آمدند و رطبهایی را که می‏ریخت برمی‏داشتند. من هیچگاه ندیدم محمد رطبی را که کودکی قبل از او برداشته بود از دستش بگیرد حال آنکه بقیه بچه‏ها از هم می‏ربودند. من هر روز برای محمد یک مشت یا بیشتر از آنها را برمی‏داشتم، کنیزم نیز این کار را می‏کرد. روزی هم من فراموش کردم برایش بردارم و هم کنیزم. محمد خواب بود. کودکان آمدند و همه رطبهایی را که ریخته بود برچیدند و رفتند. من خوابیدم و از خجالتِ محمد که بیدار می‏شد آستینم را روی صورتم گذاشتم. محمد بیدار شد و به باغ رفت و هیچ رطبی بر زمین نیافت. برگشت. کنیز به او گفت: ما فراموش کرردیم چیزی برداریم و کودکان آمدند و همه آنچه را که ریخته بود خوردند. محمد به باغ رفت و به یک نخل اشاره کرد و

گفت: ای درخت! من گرسنهام. من دیدم درخت آن شاخههایش را که رطب داشت پایین آورد و محمد هر چقدر خواست از آن خورد. سپس شاخهها به جای خود بالا رفتند. من شگفت زده شدم. ابوطالب از خانه بیرون رفته بود و هر روز وقتی بازمیگشت و در میزد من به کنیز میگفتم در را باز کند. آن روز ابوطالب در زد و من پابرهنه به سویش دویدم و در را باز کردم و آنچه را دیده بودم برایش تعریف کردم. گفت: او بی شک پیامبر است و تو پس از سی سال برایش وزیری به دنیا میآوری. و من همانطور که او گفته بود علی را به دنیا آوردم(1).

2. الخرائج و الجرائح: از جابر روایت شده که وی گفت: هرگاه با حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در درههای مکه راه میرفتم حضرت بر هر سنگ و درختی گذر میکرد میگفتند: سلام بر تو ای رسول خدا!

3. الخرائج و الجرائح: روایت شده که عمار بن یاسر در بعضی از سفرهای پیامبر صلّی الله علیه و آله با ایشان همراه بوده است. وی میگوید: روزی در صحرایی فرود آمدیم که درختان کمی داشت. حضرت به دو درخت کوچک نگریست و به من فرمود: ای عمار! سوی این دو درخت برو و به آنها بگو رسول خدا به شما فرمان میدهد به هم بپیوندید تا او به زیرتان بنشیند. آنگاه هر یک سوی دیگری شتافت تا اینکه به هم پیوستند و همچون یک درخت شدند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به پشت آنها رفت و قضای حاجت کرد. وقتی خواست بیرون بیاید فرمود تا هر یک به جای خود بازگردند. آنگاه آن دو بازگشتند.

4. در المناقب و الخرائج و الجرائح نیز از یَعلی بن سَیابه همانند این ماجرا روایت شده است(2).

5. الخرائج و الجرائح: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله این بود که وقتی به غزوه تبوک رفت بیست و پنج هزار تن از مسلمانان - به جز خادمان آنها - با حضرت همراه بودند. ایشان در مسیر خود بر کوهی گذر کرد که آب با سرعتی اندک از بالایش به پایین میتراوید. مسلمانان گفتند: چه شگفتآور آب از این کوه

1- . الخرائج: 186

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 117، نسخه چاپ نجف

بیرون میتراود! حضرت فرمود: او میگرید. عرض کردند: کوه میگرید؟! فرمود: دوست دارید بدانید؟ عرض کردند: بله. فرمود: ای کوه چرا گریه میکنی؟ ناگاه کوه به حضرت و پاسخ داد و در حالی که آن جماعت همه میشنیدند به زبانی فصیح گفت: ای رسول خدا! عیسی بن مریم از کنار من عبور می کرد و تلاوت میکرد: «ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ» {آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست.} من از آن روز از ترس اینکه از آن سنگها باشم میگریم. حضرت به او فرمود: آرام باش، تو از آن سنگها نیستی، آنها فقط سنک گوگرد هستند. ناگاه تراوش کوه در دم خشکید و از آن تراوش و رطوبتی که داشت دیگر هیچ اثری بر جا نماند(1).

6. الخرائج و الجرائح: روایت شده که وقتی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله مسجدش را بنا کرد، در آنجا تنه نخلی خشکیده و کهن به سمت محراب بود که هرگاه حضرت خطبه میخواند به آن تکیه میداد. وقتی برای ایشان منبری ساختند و از آن منبر بالا رفت ناگاه آن تنه نالهای سر داد همچون ناله ناقهای که کرهاش را از او جدا کرده باشند. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله پایین آمد و آن تنه را در آغوش کشید و نالهاش فرونشست. سپس حضرت بازگشت. آن تنه را حنّانه (نالان) مینامیدند و تا زمانی که بنی امیه مسجد را خراب کردند بر جا بود. وقتی بنایش را تازه کردند آن را از جا درآوردند.

7. الخرائج و الجرائح: روایت شده که مردی یهودی طلبی از مسلمانی داشت و قرار گذاشته بود آن مسلمانان برایش چند خط نخل بکارد و آنها را چنان پرورش دهد که در گونههای بسیار رطب دهد. پیامبر صلّی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام امر کرد تا ایشان به تعداد درختهایی که مسلمان برای یهودی ضمانت کرده بود هسته بیاورد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله شروع کرد هستهها را در دهانش بگذارد و سپس به حضرت علی علیه السلام بدهد تا ایشان آنها در زمین بکارد. وقتی حضرت علی علیه السلام مشغول هسته دوم بود اولی رویید و به همین ترتیب همه نخلها در گونههای مختلف از زرد و سرخ و سفید و سیاه و انواع

1- . الخرائج: 189

دیگر کامل گشتند. روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان آن نخلها با حضرت علی علیه السلام قدم میزد. ناگاه نخلی به نخل دیگر ندا داد: این رسول خداست و این هم وصیّ اوست. اینچنین آن نوع را «صیحانیّ» نامیدند.

8. المناقب: امیرمومنان علیه السلام فرمود: وقتی از غزوه خیبر برمیگشتیم جماعتی از یهودیان فدک با ما بودند. وقتی به دشت رسیدیم ناگهان درهای را دیدیم که سیل در آن درختها را برمیکَند و کوهها را در هم میشکست. ما آب را تخمین زدیم و دیدیم چهارده قامت است. برخی از مردم گفتند: ای رسول خدا! دشمن پشت سر ماست و این دره جلویمان. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله پیاده شد و به سجده رفت و دعا کرد. سپس فرمود: با نام خدا حرکت کنید. در آن دم اسبها و شترها و مردان همه عبور کردند(1).

9. جابر میگوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد مسلمانان رفت و فرمود برای حفر خندق بشتابید. آنان شتافتند و سخت کوشیدند و همچنان حفر کردند تا اینکه کار حفر به پایان رسید و تپهای بلند از خاک اطراف خندق را فراگرفت. من به حضرت خبر دادم و ایشان فرمود: ای جابر! نترس که از این خاک امری شگفت خواهی دید. وقتی شب شد در اطراف آن خاکها همهمه و سر و صدای زیادی شنیدم و کسی میگفت:

انْتَسِفُوا التُّرَابَ وَ الصَّعِيدَا وَ اسْتَوْدِعُوهُ بَلَداً بَعِيداً

وَ عَاوِنُوا مُحَمَّدَ الرَّشِيدَا قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمِيدَا

اَخَاهُ وَ ابْنَ عَمِّهِ الصِّنْدِيدَا

«خاکها را از روی زمین برگیرید و در جایی دور به امانت بگذارید،

و محمدِ رهیافته را یاری دهید که خداوند برایش پشتیبانی نهاده،

پشتیبان او و همان برادر و پسر عمویش، آن مهتر دلاور است.»

چون صبح شد حتی یک مشت از آن خاکها را هم نیافتم(2).

توضیح: «صِندید» یعنی مهتر دلاور.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 114
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 115

10. المناقب: پیامبر صلّی الله علیه و آله بر درختی خشک تکیه داد، ناگاه درخت برگ درآورد و میوه داد(1).

11. المناقب: پیامبر صلّی الله علیه و آله در جُحفه به زیر درختی که سایه‌ای اندک داشت فرود آمد و اصحاب نیز پیرامون حضرت فرود آمدند. از این بابت چیزی در دل حضرت گذشت. آنگاه خداوند متعال به آن درخت کوچک رخصت داد و درخت بالا رفت و سایه‌اش همه را در بر گرفت. خداوند متعال در ذکر این رویداد نازل فرمود: «أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً»(2) {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد. } (3)

12. تفسیر عیاشی: از سعید بن جُبَیر روایت شده که وی گفت: در کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت که هر طایفه‌ای از طوایف عرب یکی دو تا از آنها را داشت. وقتی نازل شد «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(4)

{خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست. } همه بتها در کعبه به سجده افتادند(5).

13. بصائر الدرجات: حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: عده‌ای از مردم با کلام ایمان می‌آورند اما عده‌ای فقط با نگاه ایمان می‌آورند. مردی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: نشانه‌ای به من بنما. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دو درخت فرمود به هم بچسبید. آن دو به

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 117
2- . فرقان / 45
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 117
4- . فرقان / 18
5- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی

هم چسبیدند. سپس فرمود: از هم جدا شوید. از هم جدا شدند و هر یک به جای خود بازگشتند. آنگاه آن مرد ایمان آورد(1).

در بصائر الدرجات همانند این حدیث با دو سند دیگر نیز روایت شده است(2).

14. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: امیرمومنان علیه السلام به ابوبکر فرمود: آیا تو را با رسول الله گردآورم؟. - این حدیثی طولانی است تا به آنجا که - ابوبکر به عمر خبر داد و به او گفت: آیا به یاد داری روزی همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله بودیم و ایشان به دو درخت فرمود به هم بچسبید و آن دو به هم چسبیدند و حضرت پشت آنها قضای حاجت کرد و سپس به آنها امر فرمود و از هم جدا شدند؟(3)

15. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله به همراه یکی از اصحاب در جایی بود و خواست قضای حاجت کند. به آن مرد فرمود: نزد آن دو نخل کوچک برو و به آنها بگو به هم بپیوندید. آنها به هم پیوستند و پیامبر صلّی الله علیه و آله پشتشان پنهان شد و قضای حاجت کرد و سپس برخاست. آن مرد آمد اما هیچ چیز ندید(4).

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «أشی النخل» درخت کوچک خرماست و یا هر خرمایی که مفردش «أشاه» میباشد.

16. قصص الأنبیاء: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به رکن غربی رسید و از آن گذشت، رکن به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! مگر من نیز یکی از ستونهای خانه پروردگارت نیستم؟ چرا بر من دست کشیده نمیشود؟! رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیکش شد و فرمود: آرام باش، سلام بر تو، مهجور نیستی! نیز حضرت به باغی وارد شد و خوشههای خرما از هر سو ایشان را ندا دادند: سلام بر تو ای

1- . بصائر الدرجات: 71

2- . بصائر الدرجات: 71
3- . بصائر الدرجات: 70
4- . بصائر الدرجات: 71

رسول خدا! و هر یک میگفتند: از من بخور! ایشان به خرمای عجوه نزدیک شد و آن خوشه سجده کرد. آنگاه حضرت فرمود: خداوندا به آن برکت بده و آن را سودمند گردان. از این رو روایت شده که خرمای عجوه از بهشت است. همچنین پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: من در مکه سنگی را میشناسم که پیش از آنکه مبعوث شوم به من سلام میکرد و من اکنون آن را میشناسم. پیامبر صلّی الله علیه و آله وقتی از راهی گذر میکرد اگر کسی در عقب ایشان میآمد از بوی خوش حضرت میفهمید که ایشان از آنجا گذر کرده است. پیامبر صلّی الله علیه و آله بر هر سنگ و درختی میگذشت به ایشان سلام میکردند(1).

در بصائر الدرجات نیز این حدیث تا « مهجور نیستی» روایت شده است(2).

17. قصص الأنبیاء: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: از کجا بدانم تو رسول خدایی؟ فرمود: اگر ببینی من این شاخه از این نخل را صدا زدم و آن نزد من آمد شهادت میدهی که من رسول خدا هستم؟ عرض کرد: بله. حضرت شاخه را صدا زد و آن شاخه از نخل پایین آمد تا اینکه بر زمین افتاد و دامنکشان جلو آمد تا نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رسید. سپس حضرت فرمود: برگرد. شاخه برگشت و به جایش بازگشت. اعرابی گفت: شهادت میدهم که تو رسول خدا هستی. و ایمان آورد. عامری بیرون آمد و میگفت: ای آل عامر بن صَعصَعه! به خدا سوگند من هرگز در هیچ چیز او را تکذیب نمیکنم. مردی از بنی هاشم به نام رُکانَه که از درندهخوترین کافران بود، گوسفندانش را در دشتی به نام إضَم میچراند. پیامبر صلّی الله علیه و آله به آن دشت رفت و رُکانَه ایشان را دید. او گفت: اگر میان ما خویشاوندی نبود کلامی با تو نمیگفتم و میکشتمت، تو همان کسی هستی که از خدایان ما بد میگویی، الان خدایت را صدا بزن تا تو را از دست من نجات دهد. سپس گفت: با من کشتی بگیر، اگر مرا زمین زدی ده عدد از گوسفندانم برای تو. پیامبر صلّی الله علیه و آله او را گرفت و زمین زد و بر سینهاش نشست. رُکانه گفت: تو این کار را با من نکردی، این خدایت بود که

1- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
2- . بصائر الدرجات: 148

این کار را کرد. سپس گفت: دوباره! اگر مرا زمین زدی ده تای دیگر به انتخاب خودت از برای تو. پیامبر صلّی الله علیه و آله درباره او را بر زمین زد. گفت: این خدایت بود که این کار را کرد. دوباره! اگر مرا زمین زدی ده تای دیگر از برای تو. پیامبر برای بار سوم او را بر زمین زد. رُکانه گفت: تو لات و عُزّی را خوار کردی، سی گوسفند از برای تو، انتخاب کن. حضرت فرمود: من این را نمیخواهم، من تو را به اسلام دعوت میکنم ای رُکانه! وای بر جان تو که به دوزخ میرود اما اگر اسلام بیاوری سلامت میماند. گفت: نه، مگر اینکه نشانهای به من بنمایی. پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: الان خدا شاهد توست اگر از پروردگارم درخواست کردم و نشانهای به تو نمودم دعوت مرا اجابت میکنی؟ گفت: آری. در آن کنار درختی پُربار بود. حضرت به آن فرمود: به اذن خدا نزد من بیا. ناگاه درخت دو نیم شد و با یک نیمه بر ساقش آمد و روبروی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله ایستاد. رُکانه گفت: امری شگفت به من نشان دادی، حال دستور بده برگردد. حضرت فرمود: اگر از پروردگارم درخواست کردم که به او امر کند و او برگشت دعوت مرا اجابت میکنی؟ گفت: آری. فرمانش داد و بازگشت و به نیمه دیگرش چسبید. حضرت فرمود: اسلام میآوری؟ رُکانه گفت: دوست ندارم زنان مدینه بگویند من تو را اجابت کردهام چون از تو ترسیدهام، گوسفندهایت را انتخاب کن! حضرت فرمود: من نیازی به گوسفندهای تو ندارم وقتی نمیپذیری که اسلام بیاوری(1).

توضیح: «بقرَه» بر وزن «منعَه» یعنی آن را شکافت. «بیقرَ» یعنی متکبرانه گام برداشت. در «وا نفسَ رُکانه» «وا» حرف نداء برای ندبه و «نفس» مضاف به رُکانه است، همچنین میتوان آن را «أنفسُ» بر صیغه متکلم بنا بر حذف و ایصال خواند برگرفته از «نفسَ به» بر وزن «فرحَ» یعنی بخل ورزید.

در الخرائج و الجرائح همانند این روایت به طور مرسل تا آنجا که «شهادت میدهم که تو رسول خدا هستی» آمده است.

1- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی؛ شیخ حرّ عاملی این روایت را به طور مختصر و نیز قصههای قبلی را در اثبات الهداه 2: 130 آورده است.

18. در المناقب نیز همانندش از ابن عباس روایت شده که در آنجا آمده: حضرت شاخه را صدا زد و آن شاخه همچنان سجده‌کنان آمد تا به پیامبر صلّی الله علیه و آله رسید و به سخن در آمد(1).

19. قصص الأنبیاء: از اَنَس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز جمعه برمیخاست و پشتش را به تنهای که در مسجد نصب شده بود تکیه میداد و برای مردم خطبه میخواند. مردی رومی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی برایت میسازم که رویش بنشینی. او برای حضرت منبری ساخت که دو پله داشت و حضرت بر سطح سومش مینشست. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از منبر بالا رفت آن تنه درخت بانگی چون بانگ گاو برآورد. حضرت به سوی آن تنه پایین آمد و تنه آرام گرفت. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست اگر کنارش نمیآمدم تا به روز قیامت اینچنین میماند. سپس دستور داد تا آن را از جا در آوردند و زیر منبر حضرت دفن کردند(2).

20. المناقب: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله برای نبرد با مُقَفَّع بن هَمَیسَع بَنهانی رهسپار شد، بر سر راه مسلمانان کوهی بزرگ و هولناک بود که چهارپایان را خسته میکرد و اسبها را باز میایستاند. وقتی مسلمانان به آن کوه رسیدند نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خستگی و آزاری که در راهش بود شکوه کردند. پیامبر صلّی الله علیه و آله چند دعا کرد و ناگاه کوه در زمین فرو رفت و چند تکه شد(3).

21. الأمالی: عبدالله بن عباس از پدرش روایت کرده که وی گفت: ابوطالب به رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کرد: ای برادرزاده خدا تو را فرستاده؟! فرمود: بله. عرض کرد: پس نشانهای به من بنما. فرمود: آن درخت را برای من صدا بزن. او آن را صدا زد و ناگاه درخت آمد و روبروی حضرت سجده کرد و سپس برگشت.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 112
2- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی؛ نیز اثبات الهداه 2: 131
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 69

ابوطالب گفت: شهادت میدهم که تو راست میگویی، ای علی! به پسر عمویت بپیوند(1).

22. الإحتجاج: امام حسن عسکری از پدران ارجمندش از امام علی علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمود: مردی ثقفی که در میان عرب به طبابت شهره بود، نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت: اگر به جنون مبتلا شدهای من درمانت میکنم. حضرت به او فرمود: دوست داری نشانهای به تو نشان دهم تا بدانی من از طبّ تو بی نیازم و تو به طبّ من نیاز داری؟! گفت: آری. فرمود: چه نشانهای میخواهی؟ گفت: آن درخت را صدا بزن. و به یک نخل دراز اشاره کرد. حضرت صدایش زد. ناگاه ریشههای درخت از جا در آمد و زمین را شکافت و آمد و روبروی حضرت ایستاد. حضرت به او فرمود: برایت کافی بود؟ گفت: نه. فرمود: چه میخواهی؟ گفت: به او دستور بده به همان جایی بازگردد که از آن آمده و در همان جایی قرار گیرد که از آن کَنده شده. حضرت فرمانش داد و آن بازگشت و در جایش قرار گرفت(2).

توضیح: «سحقتْ النخلهُ» بر وزن «کرمَ» یعنی نخل قد کشید، در بعضی نسخهها «سموق» به همین معنا آمده است.

23. الأمالی: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا فراخواند و به یمن فرستاد تا میان اهالیاش صلح بر پا کنم. عرض کردم: ای رسول خدا! آنها قومی پُرشمار هستند و بزرگانی دارند حال آن که من جوانی کمسال هستم. فرمود: ای علی! وقتی به بلندای گردنه افیق رسیدی با صدای بلند ندا سر داده و بگو: ای درخت و ای کلوخ و ای خاک! محمد رسول خدا به شما سلام میرساند. من رفتم و وقتی به بلندای گردنه رسیدم بر اهل یمن پدیدار شدم. ناگهان دیدم آنها نیزههایشان را برافراشتهاند و سپرهایشان را به دست گرفتهاند و کمانهایشان را بر دوش نهادهاند و سلاحانشان را برکشیدهاند و همگی سوی من میآیند. با صدای بلند ندا سر دادم که ای درخت و ای کلوخ و ای خاک!

1- . الأمالی: 365
2- . الإحتجاج: 123

محمد رسول خدا به شما سلام می رساند . ناگاه همه درختان و کلوخها و خاکها به جنبش افتادند و یک صدا گفتند: بر محمد رسول خدا و بر تو سلام. ناگاه پاهای آن قوم به رعشه افتاد و چهارپایانشان به لرزه افتادند و سلاح از دستانشان افتاد و شتابان سوی من آمدند. من میانشان صلح بر پا کردم و بازگشتم(1).

24. همانند این روایت در بصائر الدرجات با دو سندو نیز در الخرائج و الجرائح آمده است(2).

توضیح: «انتکبَ قوسَه و تنکّبَ» یعنی کمانش را بر دوش گرفت.

25. تفسیر قمی: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به قلعه بنی قُرَیظه رسید گرداگرد قلعه پر از نخل بود. حضرت به نخلها اشاره کرد و آنها از قلعه فاصله گرفتند و در صحرا پراکنده شدند(3).

26. الأمالی: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمندش علیهم السلام از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمود: من سنگی را میشناسم که پیش از بعثتم به من سلام میکرد، من الان آن را میشناسم(4).

در الخرائج و الجرائح نیز همانند این حدیث آمده است.

27. الأمالی: از سلمان روایت شده که وی گفت: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلّی الله علیه و آله سنگریزه ای به علی علیه السلام داد. همین که آن سنگریزه در دست علی علیه السلام قرار گرفت به سخن درآمد و گفت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست، از پروردگاری خدا و نبوت محمد و ولایت علی بن ابی طالب خرسندیم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما به خداوند و

1- . الأمالی: 134- 135
2- . بصائر الدرجات: 147- 148
3- . تفسیر القمی: 528

4- . أمالى ابن الشيخ: 217- 218

پیامبر او و ولایت علی بن ابی طالب خرسند باشد از ترس و عذاب خداوند در امان است(1).

28. التوحید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: مردی یهودی به نام سجت نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! آمدهام درباره پروردگارت از تو بپرسم، اگر به سوالهای من پاسخ دادی از تو پیروی میکنم وگرنه برمیگردم. فرمود: هر چه میخواهی بپرس. عرض کرد: پروردگارت کجاست؟ فرمود: او در همه جا هست و در هیچ مکانی محدود نیست. عرض کرد: او چگونه است؟ فرمود: من چگونه پروردگارم را به چگونگی توصیف کنم حال آن که چگونگی آفریده شده است و خداوند با آفریده خود توصیف نمیشود. عرض کرد: چه کسی میداند که تو پیامبری؟ ناگاه هر چه سنگ و کلوخ و چیزهای دیگر کنار او بود به سخن در آمد و با زبان فصیح گفت: ای شیخ! او رسول خداست. سجت گفت: به خدا هرگز روزی آشکارتر از امروز ندیده بودم. سپس گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی(2).

همانند این روایت در بصائر الدرجات(3)

نیز آمده و همچنین در قصص الأنبیاء با اندکی زیاده که آن را در باب نص بر حضرت علی علیه السلام آوردیم(4).

30. بصائر الدرجات: از ابراهیم بن عبد الاکرم انصاری روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه سهل بن حُنَیف و خالد بن ایوب انصاری به یکی از باغهای بنی نجار وارد شد. همین که داخل شد سنگی که بر روی چاهی با دولاب بود با صدای بلند ندا سر داد: سلام بر تو ای محمد! نزد پروردگارت شفاعت کن که مرا از آن سنگهای جهنمی قرار ندهد که با آنها کافران را عذاب میدهد. پیامبر صلّی الله علیه و آله دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا

1- . أمالی ابن الشیخ: 178
2- . توحید: 326
3- . بصائر الدرجات: 147

4- . قصص الأنبياء: نسخه خطى

این سنگ را از سنگهای جهنم قرار نده. سپس شنها ندا دادند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای محمد! از پروردگارت بخواه که ما را از سوخت جهنم قرار ندهد. پیامبر صلّی الله علیه و آله دستانش را بالا برد و فرمود: خداوندا این شن را از سوخت جهنم قرار نده. وقتی رسول خدا به نخل رسید آن درخت خوشههایش را آویخت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از آن رطب برداشت و هم خودش خورد و هم به همراهانش داد. سپس نزد درخت خرمای عَجوه رفت. وقتی درخت حضرت را احساس کرد سجده کرد. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله برایش برکت طلبید و فرمود: خداوندا به آن برکت بده و آن را سودمند گردان.

از این روست که عامه روایت کردهاند قارچ از من (من و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل می شده) است و آبش شفای چشم است و عجوه از بهشت است(1).

31. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر یک درخت سَمُره با خارهای درشت و شاخههای محکم و ریشه استوار گذر کرد و آن را صدا زد. ناگاه درخت اطاعت کرد و زمین را شکافت و سوی ایشان آمد. حضرت سپس دستور داد و آن به جای خود بازگشت. کدام نشانه گویاتر و آشکارتر از اینکه چیزهایی ایستا در اطاعت از حضرت میآیند و میروند؟

32. المناقب، الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله در غزوه طائف بر انبوهی از درختان طلح گذر میکرد و خواب آلود بود. یک درخت سدر که جلوی راه حضرت را بند آورده بود ناگاه دو نیم شد و ایشان از میانش گذشت. آن درخت سدر تا روزگار ما بر دو ساقش به تنهایی ایستاده است و در آن دیار معروف و مشهور است و اهالی آنجا و کسان دیگری که آن را میشناسند، به خاطر پیامبر صلّی الله علیه و آله به آن احترام میگذارند و آن را سدر پیامبر مینامند. وقتی اعراب به دنبال گیاه میگردند هر چقدر برایشان امکان داشته باشد از گیاهان آن درخت برمیگیرند و آنها را بر شتران و گوسفندان خود میآویزند. آنها درختان آن دشت را قطع میکنند اما این کار را با آن سدر نمیکنند و هیچ آسیبی به

1- . بصائر الدرجات: 148

آن نمیرسانند چراکه احوالش را میدانند و مقامش را والا میدارند. اینگونه آن سدر در آنجا نشانهای گویا و حجّتی پایدار برای حضرت شد(1).

در إعلام الوری نیز شیخ ابو سعید واعظ این روایت را در کتاب شرف النبی آورده است(2).

33. الخرائج و الجرائح: روایت شده که در مسجد پیامبر صلّی الله علیه و آله تنه درختی بود که وقتی حضرت خطبه میخواند و خسته میشد، به آن تکیه میداد. وقتی برای ایشان منبری ساختند آن تنه درخت نالید. حضرت صدایش زد و ناگاه تنه درخت پیش چشم مردم زمین را شکافت. آنگاه حضرت به کنارش رفت و با آن سخن گفت تا اینکه آرام شد. سپس به آن فرمود: سر جایت بازگرد. و همه داشتند میشنیدند. آن تنه بازگشت و سر جای خود قرار گرفت و بر یقین مومنان افزوده شد.

34. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله به دو نخل رسید که میانشان زمین واسعی بود. حضرت در حضور اصحاب فرمود: به هم بپیوندید! آن دو نخل به راه افتادند و زمین را شکافتند و به هم پیوستند.

35. الخرائج و الجرائح: روایت شده که جمعی از قوم عرب کنار یکی از بتهای خود جمع شدند. ناگهان صدایی از میان بت برآمد و به زبانی فصیح به آنان گفت: محمد نزد شما آمده و شما را به سوی حقیقت فرامیخواند. آنها از ترس پا به فرار گذاشتند. این در هنگام بعثت حضرت بود و بیشتر حاضران اسلام آوردند.

توضیح: «انجفلَ القومُ» یعنی همگی از جا کَنده شدند و رفتند.

36. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر کوه حراء بود. ناگاه کوه به لرزه افتاد. حضرت فرمود: آرام باش! کسی جز یک پیامبر و یک وصیّ بر روی تو نیست. و حضرت علی علیه السلام همراه ایشان بود. آنگاه کوه آرام گرفت.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 171، نسخه چاپ نجف

2- . إعلام الورى: 20 و 40، چاپ جدید

37. الخزائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله شبی نماز عشاء را به پایان رساند. ناگاه برقی درخشید. حضرت به قَتاده بن نُعمان نگریست و او را شناخت. شبی بارانی بود. او آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! دوست دارم همراه شما نماز بخوانم. حضرت خوشهای خرما به او داد و فرمود: این را بگیر، جلویت را تا ده گام روشن میکند، وقتی به خانهات رسیدی شیطان پشت سرت آمده است، وقتی داخل شدی به گوشه چپت نگاه کن و با شمشیرت او را بزن. قتاده میگوید: من به خانه رفتم و به جایی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده بود نگریستم و ناگاه یک سیاهی دیدم و شمشیرم را بر او فرود آوردم. خانوادهام گفتند: چه کار میکنی؟! در این ماجرا دو معجزه بود، یکی خوشه نخل که بدون هیچ آتشی نور داد و دیگری خبری که حضرت از آن جنّ داد و همین طور بود.

38. الخرائج و الجرائح: روایت شده که جبرییل نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و ایشان را غمگین دید. عرض کرد: چه شده؟ فرمود: کافران با من چنین و چنان کردهاند. عرض کرد: دوست داری نشانهای به تو بنمایم؟ فرمود: بله. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به درختی در ورای دشت نگریست. عرض کرد: این درخت را صدا بزن. حضرت صدایش زد. ناگاه درخت آمد و روبروی ایشان ایستاد. عرض کرد: فرمان بده بازگردد. حضرت فرمانش داد و درخت بازگشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: برایم بس است.

39. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفری بود. مردی اعرابی نزد ایشان آمد. حضرت به او فرمود: تو را به راه نیک رهنمون بشوم؟ عرض کرد: چه راهی؟ فرمود: شهادت بده که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. اعرابی گفت: این کلام شاهدی هم دارد؟ فرمود: این درخت. پیامبر صلّی الله علیه و آله درخت را صدا زد. درخت زمین را شکافت و آمد و روبروی ایشان ایستاد. حضرت از درخت شهادت خواست و او شهادت داد. سپس به او فرمان داد و او به جایی که روییده بود بازگشت. مرد اعرابی اسلام آورد و به سوی قومش راهی شد و عرض کرد: اگر از من پیروی کردند آنها را با خود نزد تو میآورم وگرنه خودم نزدت بازمیگردم و با تو همراه میشوم.

40. الخرائج و الجرائح: مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آیا دعوتی که میکنی نشانهای هم دارد؟ فرمود: بله، نزد آن درخت برو و به او بگو رسول خدا تو را فرامیخواند. ناگاه آن درخت از سمت راست و چپ و روبرویش سمت حضرت گرایید و از ریشه در آمد و زمین را شکافت و آمد و روبروی رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایستاد. اعرابی عرض کرد: به او امر کن تا سر جایش برگردد. حضرت فرمانش داد و درخت به جایی که روییده بود بازگشت. اعرابی عرض کرد: بگذار برایت سجده کنم. حضرت فرمود: اگر بنا بود فرمان دهم کسی به کسی سجده کند به زن فرمان میدادم به شوهرش سجده کند. عرض کرد: پس بگذار دستانت را ببوسم. حضرت به او اجازه داد.

41. الخرائج و الجرائح: از جابر روایت شده که وی گفت: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله از راهی گذر میکرد اگر کسی در عقب ایشان میآمد از بوی خوش حضرت میفهمید که ایشان از آنجا گذر کرده است. پیامبر صلّی الله علیه و آله بر هر سنگ و درختی میگذشت به ایشان سجده میکردند.

42. الخرائج و الجرائح: از اَنَس روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله مشتی سنگریزه برداشت و سنگریزهها در دست حضرت تسبیح گفتند. سپس آنها را در دست علی علیه السلام ریخت و در دست او نیز تسبیح گفتند. ما شنیدیم که آن سنگریزهها در دستان آن دو تسبیح گفتند. سپس آنها را در دستان ما ریخت اما دیگر تسبیح نگفتند.

43. الخرائج و الجرائح: ابو اُسَید روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ابن عباس فرمود: ای ابا الفضل! فردا همراه با پسرانت در خانه بمان من با شما کاری دارم. چون صبح شد حضرت نزد آنان رفت و فرمود: به هم نزدیگ شوید. آنها به کنار هم خزیدند. وقتی بر جا شدند حضرت جامهای بر آنان کشید و فرمود: پروردگارا این عموی من و برادر صمیمی پدرم است و اینان پسر عموهای من هستند، همچنان که من آنها را پوشاندم آنها را از آتش دوزخ بپوشان. ناگاه آستانه در و دیوارهای خانه گفتند: آمین آمین!

44. الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: برخی از مردم فقط با دیدن ایمان میآورند و برخی دیگر با غیر از آن. مردی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: نشانهای به من بنما. حضرت با دست به یک نخل اشاره کرد. درخت به سمت راست رفت . بار دیگر اشاره کرد و درخت به سمت چپ رفت. آنگاه آن مرد ایمان آورد.

45. الخرائج و الجرائح: مردی درگذشت و قبرکنها نتوانستند برایش قبری حفر کنند. نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکوه کردند و گفتند: ابزار ما در زمین فرو نمیرود، انگار آنها را بر سنگی سخت وصاف می زنیم. فرمود: چرا چنین است وقتی رفیقتان خوش خُلق بوده است؟ کاسهای آب برای من بیاورید. حضرت دست خود را در آن کاسه کرد و روی زمین آب پاشید. قبرکنها زمین را حفر کردند و گویی زمین انباشته از شن شده بود.

46. الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به غزوهای رفت. در راه بازگشت در راهی فرود آمد. حضرت همراه مردم داشت غذا میخورد که جبرییل آمد و عرض کرد: ای محمد! برخیز و سوار شو. پیامبر صلّی الله علیه و آله برخاست و همراه جبرییل سوار شد. ناگاه زمین برای حضرت همچون جامهای درنوردیده شد و ایشان به فدک رسید. وقتی اهل فدک صدای پای اسب را شنیدند پنداشتند دشمنشان از راه رسیده است. درهای شهر را بستند و کلیدها را به پیرزنی سپردند که بیرون از شهر خانهای داشت و خودشان به قلههای کوهها رفتند. جبرییل نزد آن پیرزن رفت و کلیدها را برداشت و آمد و درهای شهر را باز کرد و پیامبر صلّی الله علیه و آله وارد خانهها و آبادیهای آنجا شد. جبرییل عرض کرد: ای محمد! خداوند اینجا را ویژه تو گردانده و در میان مردم فقط به تو عطایش کرده است، این همان سخن حق تعالی است که فرموده: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»(1)

{آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید از آن خدا

1- . حشر / 7

و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] است.} و نیز «فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لکِنَّ اللّٰهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ»(1)

{[شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست.} مسلمانان آنجا را بلد نبودند و در آنجا پا نگذاشتند اما خداوند آنجا را عاید رسول خود گرداند. جبرییل حضرت را گرداگرد سراها و دیوارهای آنجا چرخاند و سپس در را قفل کرد و کلیدها را به ایشان سپرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله کلیدها را در غلاف شمشیرش که بر زین آویخته بود گذاشت و سپس سوار شد. زمین برای حضرت همچون جامهای درنوردیده شد و ایشان نزد مردم رسید. آنها سر جایشان نشسته بودند و پخش نشده بودند و هنوز همانجا بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من به فدک رفتم و خداوند آنجا را عاید من کرد. در آن دم منافقان با چشمهایشان به هم اشاره کردند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اینها کلیدهای فدک است. و کلیدها را از غلاف شمشیرش بیرون آورد. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوار شد و مردم نیز همراه ایشان سوار شدند و به راه افتادند. وقتی وارد مدینه شدند پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد حضرت فاطمه رفت و فرمود: ای دخترم! خداوند فدک را عاید پدرت کرد و آنجا را به من اختصاص داد، پس آنجا فقط برای من و نه برای هیچ یک از دیگر مسلمانان است. هر کاری بخواهم با آن میکنم. مادرت خدیجه مهریهای بر پدرت داشت، پدرت اکنون آنجا را به ازای آن مهریه برای تو قرار میدهد، من آن را به نام تو میکنم، آنجا برای تو و پس از تو برای فرزندان توست. آنگاه حضرت پوستی درخواست کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را فراخواند و فرمود: بنویس که فدک عطیهای از جانب رسول خدا برای فاطمه است. بر این واقعه علی بن ابی طالب علیه السلام و غلام رسول خدا و اُمّ اَیمن شاهد بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اُمّ اَیمن زنی از اهل بهشت است. پس

1- . حشر / 6

از آن اهالی فدک نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و حضرت بر پرداخت بیست و چهار هزار دینار در هر سال با آنان قرار گذاشت(1).

47. الخرائج و الجرائح: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعرانه رفت و در آنجا اموال را تقسیم کرد. مردم شروع کردند از حضرت درخواست کنند و ایشان به آنها عطا میکرد. کار چنان شد که پیامبر صلّی الله علیه و آله را به سوی درختی راندند و ردای حضرت به درختی گیر کرد و پشت ایشان خراشیده شد و از آن درخت نیز حضرت را دورتر راندند و هنوز درخواست میکردند. فرمود: ای مردم! ردای مرا پس دهید، به خدا سوگند اگر به تعداد درختان تهامه مال نزد من باشد همه را میانتان تقسیم میکنم بدون اینکه مرا ترسو یا بخیل ببینید. حضرت در ذی القعده از جعرانه خارج شد و فرمود: هرگاه آن درخت را دیدم سرسبز بود و انگار آب بر آن پاشیده میشد.

و در روایتی دیگر: آنچنان که درخت ردای حضرت را برگرفت و پشت ایشان را خراشید.

48. الخرائج و الجرائح: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله این بود که مشتی سنگریزه برداشت و هر یک از آن سنگها گفتند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

49. المناقب: از علقمه و ابن مسعود روایت شده: ما با پیامبر صلّی الله علیه و آله همنشین بودیم و وقتی حضرت غذا میخورد میشنیدیم که غذا تسبیح میگفت، روزی مُکرَز عامری نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و نشانهای از ایشان خواست. حضرت نُه سنگریزه برداشت و آنها در دست ایشان تسبیح گفتند.

و در حدیث ابوذر: آنگاه آنها را روی زمین گذاشت، دیگر تسبیح نگفتند و خاموش شدند. سپس دوباره آنها را برداشت و باز تسبیح گفتند.

ابن عباس گفته: پدشاهان حَضرموت نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: از کجا بدانیم که تو رسول خدایی؟ حضرت مشتی سنگریزه برداشت و

1- . الخرائج: 185

فرمود: اینها شهادت میدهند که من رسول خدا هستم. ناگاه سنگریزهها در دست حضرت تسبیح گفتند و شهادت دادند که او رسول خداست. حضرت فرمود: من در مکه سنگی را میشناسم که هرگاه از کنارش گذر کردهام به من سلام کرده است.

از ابو هریره و جابر انصاری و ابن عباس و نیز از امام سجاد علیه السلام روایت شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله در مدینه با تکیه به یک تنه درخت خطبه میخواند. وقتی تعداد مردم زیاد شد، منبری برای حضرت ساختند و ایشان سوی آن منبر تغییر مکان داد. آنگاه آن تنه نالهای همچون ناله ناقه سر داد. وقتی حضرت به سویش بازگشت و به کنارش آمد، آهی کشید همچون آه کودکی که ساکت میشود.

و در روایتی دیگر: آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را در آغوش کشید و فرمود: اگر در آغوشش نمیکشیدم تا به روز قیامت ناله میکرد.

و در روایتی دیگر: آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله صدایش زد و ناگاه تنه درخت زمین را شکافت و نزد حضرت آمد. سپس به او فرمود: به جایت بازگرد. آن تنه مانند یک اسب سر جایش بازگشت.

و در مُسند الأنصار روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: آرام باش! آرام باش! اگر میخواهی تو را در بهشت بکارم تا نیکوکاران از تو بخورند و اگر میخواهی دوباره تازه و شادابت کنم. و آن تنه آخرت را بر دنیا برگزید.

و در سُنَن ابن ماجه آمده: وقتی مسجد را ویران کردند أُبَیّ بن کعب تنه حنّانه (نالان) را برداشت و به خانهاش برد و آنجا ماند تا اینکه پوسید و موریانه آن را خورد و ریزه ریزه شد(1).

50. المناقب: پیامبر صلّی الله علیه و آله در مدینه مسجدی میساخت. یکی از درختان مکه را صدا زد و آن درخت زمین را شکافت و آمد و روبروی حضرت ایستاد و به شهادت بر نبوت ایشان زبان گشود.

ابوهُرَیره میگوید: شبی پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز عشاء را به پایان رساند. ناگاه برقی درخشید. حضرت به قَتاده بن نُعمان نگریست و او را شناخت. او

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 80- 81، نسخه چاپ نجف

آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! شبی بارانی بود دوست داشتم همراه شما نماز بخوانم. حضرت خوشهای خرما به او داد و فرمود: این را بگیر، و شبت را از آن نور بگیر.

پیامبر صلّی الله علیه و آله نوری در پیشانی عبدالله بن طُفَیل اَزدی نهاد تا با آن قومش را دعوت کند. عبدالله عرض کرد: ای رسول خدا! این همچون آسیب است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نور را در تازیانه وی نهاد و به وسیله آن هدایت می کرد (قومش را). ابوهُرَیره روایت کرده: قریشیان طُفَیل بن عمرو را از نزدیک شدن به پیامبر صلّی الله علیه و آله نهی کردند. او وارد مسجد شد در حالی که گوشهایش را از پنبه پُر کرده بود تا صدای حضرت را نشنود، و او میشنید و ایمان آورد. او گفت:

يُحَذِّرُنِی مُحَمَّدَهَا قُرَيْشٌ وَ مَا أَنَا بِالْهَيُوبِ لَدَى الْخِصَامِ

فَقَامَ إِلَى الْمَقَامِ وَ قُمْتُ مِنْهُ بَعِيداً حَيْثُ أَنْجُو مِنْ مَلَامٍ

وَ أُسْمِعْتُ الْهُدَى وَ سَمِعْتُ قَوْلًا كَرِيماً لَيْسَ مِنْ سَجْعِ الْأَنَامِ

وَ صَدَّقْتُ الرَّسُولَ وَ هَانَ قَوْمٌ عَلَيَّ رَمَوْهُ بِالْبُهْتِ الْعِظَامِ

«قریشیان مرا از محمد بر حذر میدارند حال آنکه من به هنگام مجادله بزدل نیستم،

او سوی مقام ایستاده بود و من دور از او ایستادم تا از سرزنش نجات یابم،

اما صدای هدایت به گوشم رسید و کلامی ارجمند شنیدم که از جنس سجع مردم نبود،

من رسول خدا صلّی الله علیه و آله را تصدیق کردم و قومی که به او بهتانی بزرگ میزدند مرا نکوهیدند.»

سپس عرض کرد: ای رسول خدا! من مردی هستم که در میان قومم از من اطاعت میشود، از خداوند بخواه نشانهای برای من قرار دهد تا وقتی آنها را به اسلام دعوت میکنم یاور من باشد. حضرت فرمود: خداوندا برای او نشانهای قرار ده. او داشت سوی قومش بازگشت که ناگهان بر سر

تازیانهاش نوری همچون چراغ دید. در آن دم قصیدهای سرود که این ابیات از آن است:

ص: 472

أَ لَا أُبَلِّغُ لَدَيْکَ بَنِی لُوَیٍ عَلَی الشَّنَآنِ وَ الْغَضَبِ الْمَرَدِّ

بِأَنَّ اللَّهَ رَبَّ النَّاسِ فَرْدٌ تَعَالَی جَدُّهُ (1) عَنْ کُلِّ جَدٍّ

وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدٌ رَسُولٌ دَلِیلُ هُدًی وَ مُوضِحُ کُلِّ رُشْدٍ

رَأَیْتُ لَهُ دَلَائِلَ أَنْبَأَتْنِی بِأَنَّ سَبِیلَهُ یَهْدِی لِقَصْدٍ

«ای قبیله بنی لُوَی! بدانید علیرغم نفرت و خشم و تکذیب من برایتان پیغام آوردهام

که خداوند پروردگار مردم و یکتاست که عظمتی فراتر از هر عظمتی دارد،

و محمد بنده و رسول او راهنمای هدایت و روشنگر راه راست است،

من از او نشانههایی دیدم که خبر میداد راه او به مقصد هدایت میکند.»

ابوعبدالله حافظ گفته: در اوان جنگ احزاب پیامبر صلّی الله علیه و آله برای هر ده نفر چهل زراع از زمین را برای حفر کردن مشخص نمود. سلمان و حُذَیفه داشتند قسمتشان را حفر میکردند که به صخرهای سخت رسیدند و از آن درماندند. سلمان به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت و حضرت پایین آمد و کلنگ را گرفت و سه ضربه زد که هر ضربهای درخششی داشت و حضرت تکبیر میگفت و مردم نیز با ایشان تکبیر میگفتند. سپس فرمود: ای یاران من! خداوند شریعت مرا به همه آفاق میرساند. و در خبری آمده: اول به یمن و دوم به شام و مغرب و سوم به مشرق. آنگاه این آیه نازل شد: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ»(2)

{تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.} جابر بن عبدالله گفته: صخرهای سخت در حفر خندق کار را بر ما دشوار کرد. نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله شکوه کردند. ایشان ظرفی آب گرفت و از آب دهانش در آن ریخت و سپس دعایی را که خدا میخواست خواند. آنگاه آب را بر آن صخره سخت پاشید و ناگاه صخره همچون کندر نرم شد.

روایت شده که در جنگ بدر شمشیر عُکّاشه شکست. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکه چوبی به او داد و فرمود: با این با کافران بجنگ. ناگاه چوب به

1- (4) أی جلاله و عظمته.
2- . توبه / 32- 33

شمشیری بّران تبدیل شد. او همواره با آن شمشیر میجنگید تا اینکه با این شمشیر، طُلَیحه را در جنگ ردّه کشت.

در جنگ اُحد نیز حضرت به عبدالله بن جَحش تکهای از پوست نخل داد و ناگاه آن در دست او به شمشیر تبدیل شد. درباره ذوالفقار نیز روایتی به همین شکل هست.

حضرت در جنگ اُحد به ابودُجانه نیز شاخه خشکی از نخل داد و آن شاخه به شمشیر تبدیل شد.، آنگاه ابودُجانه سرود:

نَصَرْنَا النَّبِیَّ بِسَعَفِ النَّخِیلِ فَصَارَ الْجَرِیدُ حُسَاماً صَقِیلاً

وَ ذَا عَجَبٌ مِنْ أُمُورِ الْإِلَهِ وَ مِنْ عَجَبِ اللَّهِ ثُمَّ الرَّسُولَا

«پیامبر ما را با شاخهای خشک از درخت نخل یاری داد و آن شاخه به شمشیری برنده تبدیل شد،

این امری شگفت از جانب خداوند و سپس از جانب رسول او صلّی الله علیه و آله بود.»

و دیگری گفته:

وَ مَنْ هَزَّ الْجَرِیدَهَ فَاسْتَحَالَتْ رَهِیفَ الْحَدِّ(1) لَمْ یَلْقَ الْفُتُونَا

«او شاخهای خشک را جنباند و آن شاخه به شمشیری تیز تبدیل شد که هرگز شکننده نبود.»

و روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ای علی! مشتی سنگریزه به من بده. آنگاه حضرت آنها را پرتاب کرد و فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ»(2)

{حق آمد و باطل نابود شد.} کَلبی میگوید: وقتی حضرت این را گفت ناگاه بتها واژگون شدند و اهل مکه گفتند: مردی ساحرتر از محمد ندیدهایم. ابوهُرَیره میگوید: مردی به پیامبر صلّی الله علیه و آله کمانی هدیه داد که تمثال یک عقاب بر رویش بود. حضرت بر رویش دست کشید و خداوند آن را پاک کرد.

1- (4) أى رقيق الحد، يقال: سيف مرهف أى محدد مرقق الحد.
2- . إسراء / 81

خَبّاب بن اَرت به سفری رفته بود. دخترش نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و از اتمام نفقه شکوه کرد. حضرت به او فرمود: گوسفندتان را نزد من بیار. حضرت بر سینه گوسفند دست کشید و آن گوسفند تا وقتی خَبّاب بازگشت شیر میداد(1).

توضیح: «کُدیه» به ضم یعنی زمین سخت.

51. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : عمار بن یاسر گفت: روزی نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفتم حال آنکه به ایشان شک داشتم. عرض کردم: ای محمد! وقتی در قلب من شکِ به تو چیره باشد راهی به سوی تصدیقت ندارم، آیا نشانهای داری؟ فرمود: بله. عرض کردم: چیست؟ فرمود: وقتی به سوی خانهات بازگشتی در راه از هر سنگ و درختی دیدی درباره من سوال کن، آنها رسالت مرا تصدیق میکنند و برایت به نبوت من شهادت میدهند. من بازگشتم و از هر سنگ و هر درختی که در راه دیدم پرسیدم و گفتم: ای سنگ و ای درخت! محمد ادعا میکند تو به نبوتش شهادت میدهی و رسالتش را تصدیق میکنی، درباره او چه شهادتی میدهی؟ سنگ و درخت به سخن درآمدند و هر یک گفتند: شهادت میدهم که محمد رسول پروردگارمان است(2).

52. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : یکی از مومنان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: نسبت به برادران مومنت که در دوستی با محمد و علی و دشمنی با دشمنان آنها با تو موافق هستند، در قلبت چه میگذرد؟ عرض کرد: من آنان را همچون جان خود میبینم، هر چه آزارشان دهد مرا آزار میدهد و هر چه خوشحالشان کند مرا خوشحال میکند و هر چه نگرانشان سازد مرا نگران میسازد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در این صورت تو دوست خدا هستی، غم نداشته باش، آنچه گفتی چنان سودی برایت حاصل میکند که هیچ یک از آفریدگان خدا را سراغ ندارم که سودی به مانندش داشته باشد مگر کسی که حالی همچون حال تو داشته باشد، عقیدهای که تو داری برایت بدلی از مال و منال

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 103- 104
2- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام : 253

است پس به خاطرش خوشحال باش، و برایت بدلی از فرزند و عیال است پس بشارت باد بر تو که تو از همه توانگران غنیتر هستی، به لحظههایت با صلوات بر محمد و علی و خاندان پاک آن دو جان ببخش. آن مرد شادمان شد و شروع کرد صلوات بفرستد. ابن ابی هَقاقِم او را دید و به او گفت: ای فلانی! محمد گرسنگی و تشنگی را نصیبت کرده است. و ابوشُرور به او گفت: محمد آرزوهای باطل را نصیب تو کرده و بسیار از این حرفها میزند اما فایدهای ندارد. روز بعد آن مرد به بازار رفت. آن دو نزدش آمدند و با هم گفتند: بیا این شیفته محمد را دست بیاندازیم. ابوشُرور به او گفت: ای بنده خدا! امروز مردم تجارت کردند و سود بردند، تو چه تجارت کردی؟ مرد گفت: من تماشا میکردم و هیچ چیز نخریدم و نفروختم، اما داشتم بر محمد و علی و خاندان پاک ایشان صلوات میفرستادم. ابوشُرور به او گفت: پس ناامیدی سود کردهای و ناکامی به دست آوردهای، پیش از خودت سفره گرسنگی به خانهات رسیده که غذایی از آرزو و خورش و خوراکیهایی از ناامیدی بر آن است، آن سفره را همان فرشتگانی برایت آماده کردهاند که بر یاران محمد ناکامی و گرسنگی و تشنگی و عریانی و ذلت نازل میکنند. آن مرد گفت: هرگز! به خدا سوگند محمد رسول خداست و هر کس به او ایمان بیاورد از سزاواران و کامیابان است، خداوند برای کسی که به او ایمان بیاورد هر آنقدر خود بخواهد گشایش و رفاه حاصل میکند و در این کار بخشنده است و هر آنقدر خود بخواهد تنگنا و نداری حاصل میکند و در این کار دادگر است و نگاهی نیک به وی دارد، بهترین انسانها نزد او کسانی هستند که هر چه بهتر به حُکم او سر میسپارند. چیزی نگذشت که از کنار آنها مردی با یک ماهی گذشت و بوی ماهی پیچید. ابوشُرور ریشخندکنان به او گفت: این ماهی را به این دوست ما – یعنی دوست رسول خدا صلّی الله علیه و آله - بفروش. مرد گفت: آن را از من بخر چرا که بر دستم مانده است. آن مرد گفت: من چیزی ندارم. ابوشُرور ریشخندکنان گفت: آن را بخر تا رسول خدا بهایش را بپردازد، مگر به رسول خدا ایمان نداری؟ آیا این اندازه رویش حساب نمیکنی؟ مرد گفت: البته، آن را به من بفروش. فروشنده گفت: آن را به دو دانق (یک ششم درهم) به تو فروختم. اینگونه آن مرد به حساب رسول خدا صلّی

الله علیه و آله ماهی را به دو دانق خرید و او را نزد حضرت فرستاد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اُسامه فرمود تا یک درهم به او بدهد. او درهم را گرفت و شاد و خوشحال بازگشت و گفت: این چند برابر بهای ماهی من است. آن مرد روبروی آنها ماهی را شکافت و در دلش دو گوهر نفیس یافت که تا دویست هزار درهم میارزیدند. این اتفاق بر ابوشُرور و ابن ابی هَقاقِم گران آمد و به دنبال صاحب ماهی رفتند و به او گفتند: مگر آن دو جوهر را ندیده بودی؟ تو فقط ماهی را به او فروختی نه چیزی را که در دلش بود، پس آنها را از او پس بگیر. آن فروشنده رفت و آن دو گوهر را از آن مرد پس گرفت و یکی را در دست راستش گذاشت و دیگری را در دست چپش. ناگاه خداوند آن دو گوهر را به دو عقرب تبدیل کرد و عقربها او را گزیدند. او ناله برآورد و فریاد کشید و آنها را زمین انداخت. آن دو کافر گفتند: چه شگفت است سِحر محمد! آن مرد دوباره به شکم ماهی نگاهی انداخت و دید دو گوهر دیگر درونش هست. آنها را برداشت و به صاحب ماهی گفت: اینها نیز مال توست، بگیرشان. او خواست آنها را بگیرد که ناگاه به دو مار تبدیل شدند و به سویش جستند و نیشش زدند. او فریاد کشید و ناله برآورد و جیغ کشید و به آن مرد گفت: اینها را از من بگیر. آن مرد گفت: همانطور که خودت گفتی اینها مال توست و تو سزاورشان هستی. او گفت: بگیرشان، به خدا سوگند من آنها را برای تو نهادم. آن مرد آنها را گرفت و او را نجات داد. ناگهان آن دو مار دوباره به دو گوهر تبدیل شدند. سپس دو عقرب را نیز برداشت و آنها نیز دوباره به گوهر تبدیل شدند. ابوشُرور به ابو دَواهی گفت: سِحر محمد و مهارت و حذاقت او در این کار را میبینی؟ مرد مسلمان گفت: ای دشمن خدا! آیا این را سِحر میبینی؟ اگر این سحر باشد پس بهشت و دوزخ نیز سِحر هستند، پس وای بر شما چون کسی را که سحری همچون بهشت و دوزخ دارد تکذیب میکنید. صاحب ماهی رفت و آن چهار گوهر را نزد آن مرد وانهاد. مرد به ابو شُرور و ابو دَواهی گفت: وای بر شما! به کسی که آثار نعمتهای خداوند نزد او و نزد مومنان به اوست ایمان بیاورید، مگر این واقعه شگفت را ندیدید؟ او سپس آن چهار گوهر را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آورد. چند تاجر غریبه نزد حضرت آمدند و آنها را چهارصد هزار دینار

از آن مرد خریدند. او گفت: امروز چه پُربرکت بود ای رسول خدا! حضرت فرمود: این بدان خاطر است که به محمد رسول خدا احترام میگذاری و برادر و وصیّ رسول خدا، علی را بزرگ میداری، این نتیجه پاداش خداوند و سود کاری بود که کردی، دوست داری تو را به تجارتی رهنمون شوم که این اموال را در آن به کار گیری؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا! فرمود: از آنها بذرهای درختان بهشتی بساز. عرض کرد: چگونه این کار را بکنم؟ فرمود: از آنها به آن برادران مومنت ببخش که در مراتب دوستی با ما از تو پایینترند، و در آنها آن برادران مومنت را شریک ساز که در مقام دوستی با ما و دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما با تو شریک هستند، و بر آنها آن برادران مومنت را ترجیح بده که در شناخت حق ما و احترام مقام ما و بزرگداشت امر ما و دشمنی با دشمنان ما از تو برتر هستند، اینگونه آنها بذر درختهای بهشت میشوند، بدان هر دانهای از آنها را به برادرانی که گفتم انفاق کنی چنان برایت زیاد میشود که همچون هزار برابر کوه ابو قُبَیس و هزار برابر کوههای اُحُد و ثور و ثبیر میگردد و در ازایش برایت در بهشت کاخهایی از نقره با کنگرههایی از یاقوت و کاخهایی از طلا با کنگرههایی از زبرجد بنا میشود. آن مرد برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من مردی فقیر هستم و چنین چیزهایی نداشتهام، چگونه چنین میشود؟! حضرت فرمود: تو به خاطر دوستیات با ما اهل بیت و دشمنیات با دشمنان ما از جانب ما محبت ناب و شفاعتی سودبخش داری که تو را به بالاترین درجات بزرگی میرساند(1).

توضیح: درباره ابن ابی هقاقم و ابو دواهی چه بسا منظور از هر دو عمر باشد، نیز محتمل است منظور از ابن ابی هقاقم عثمان باشد. میگویند «هقمَ» بر وزن «فرحَ» یعنی بسیار گرسنه شد که صفتش میشود «هقمٌ» بر وزن «کتفٌ» و «هِقَّم» به کسر هاء و فتح قاف مشدّد یعنی پُرخور. جوهری میگوید: «لم یَحْلَ منه بطائل» یعنی سود خاصّی از آن به دست نیاورد. این سخن را فقط به جحد میگویند.

1- . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام : 254- 256

53. الخرائج و الجرائح، إعلام الورى: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله ماجرای سُراقه بن جُعشُم است که در میان عرب مشهور است و شعرها دربارهاش گفته اند و در شهرها دهان به دهان نقل می شد . او به دنبال پیامبر صلّی الله علیه و آله رو به سوی مدینه گذاشت تا حضرت را غافلگیر کند و اینگونه نزد قریشیان منزلتی به دست آورد. وقتی گمان کرد این فرصت برایش دست داده و مطمئن شد که به خواستهاش رسیده ناگاه پاهای اسبش در زمین فرو رفت و کاملا در زمین ناپدید شد حال آنکه آنجا زمینی خشک و دشتی هموار بود. چون دانست گرفتار حادثهای آسمانی شده ندا سر داد: ای محمد! از پروردگارت بخواه اسب مرا آزاد کند، من با خدا عهد میبندم که جایت را به کسی نشان ندهم. حضرت برایش دعا کرد و اسبش انگار که از بند رسته باشد بیرون جهید. او که مردی زیرک بود از آنچه دید دانست برای حضرت خبری در راه است و به ایشان عرض کرد: برای من امان نامهای بنویس. حضرت برایش نوشت و او رفت(1).

54. إعلام الورى: محمد بن اسحاق گفت: ابوجهل درباره ماجرای سُراقه ابیاتی سرود و سُراقه در پاسخش گفت:

أَبَا حَكَمٍ وَ اللَّاتِ لَوْ كُنْتَ شَاهِداً لِأَمْرِ جَوَادِی أَنْ تَسِیخَ قَوَائِمُهُ

عَجِبْتَ وَ لَمْ تَشُکَّ بِأَنَّ مُحَمَّداً نَبِیٌّ وَ بُرْهَانٌ فَمَنْ ذَا یُكَاتِمُهُ

عَلَیْکَ فَكُفَّ النَّاسَ عَنْهُ فَإِنَّنِی أَرَی أَمْرَهُ یَوْماً سَتَبْدُو مَعَالِمُهُ

«ای ابا حَکَم! به لات سوگند اگر شاهد ماجرای اسبم بودی که پاهایش در زمین فرو رفت،

شگفت زده میشدی و شک نمیکردی که محمد پیامبر و دارای برهان است، چه کسی میتواند این را بر تو پنهان کند؟

پس مردم را از آزار او بازدار که من در کار او روزی را میبینم که نشانههایش آشکار میشود.»

1- . إعلام الورى: 16 ط 1 و 33- 34 ط 2

55. إعلام الورى: از امام على عليه السلام روايت شده كه ايشان فرمود: در مكه همراه رسول خدا صلّى الله عليه و آله بوديم. حضرت سوى يكى از نواحى مكه خارج شد و در راه هر درخت و هر كوهى ايشان را میديد میگفت: سلام بر تو اى رسول خدا!

نيز در همانجا از امام على عليه السلام روايت شده كه فرمود: من همراه با پيامبر صلّى الله عليه و آله وارد دشت شدم و ديدم حضرت بر هر سنگ و درختى گذر میكرد میگفتند: سلام بر تو اى رسول خدا! و من میشنيدم(1).

در الخرائج نيز همانند اين حديث آمده است.

56. كافى: از امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده كه ايشان فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله هستهاى را در دهانش میمكيد و سپس آن را میكاشت، هسته در همان دم بيرون میزد(2).

57. كتاب حسين بن سعيد و النوادر: از سَماعه روايت شده كه وى گفت: روزى امام جعفر صادق عليه السلام درباره خوش خُلقى سخن میگفت. فرمود: غلام رسول خدا صلّى الله عليه و آله درگذشت. دستور داد تا قبرى برايش حفر كنند. رفتند و حفر كردند تا اينكه ناگاه صخرهاى در قبر پيش رويشان پديدار شد و نتوانستند آن را حفر كنند. نزد پيامبر صلّى الله عليه و آله آمدند و عرض كردند: اى رسول خدا! داشتيم براى فلانى قبر حفر میكرديم كه ناگاه صخرهاى پيش رويمان پديدار شد و هر چه بر آن زديم كلنگهايمان را شكست. پيامبر صلّى الله عليه و آله فرمود: چگونه چنين است وقتى او خوش خُلق بوده است؟ بازگرديد و حفر كنيد. آنها برگشتند و حفر كردند و خداوند كار را آسان كرد تا اينكه توانستند او را به خاك بسپارند(3).

58. الخرائج و الجرائح: از عبدالله روايت شده كه وى گفت: شما نشانهها را عذاب تلقّى میكنيد اما ما آنها را بركتهايى در روزگار پيامبر صلّى الله عليه و آله

1- . إعلام الورى: 25 ط 1 و 48 ط 2

2- . فروع کافی 1: 348
3- . نسخه خطی

تلقّی میکردیم، ما همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله غذا میخوردیم و از غذا صدای تسبیح گفتن میشنیدیم.

59. إعلام الوری، نهج البلاغه: امیرمومنان علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود:

من با پیامبر صلّی الله علیه و آله بودم که سران قریش نزد ایشان آمدند و عرض کردند: ای محمد! تو چنان ادعای بزرگی کردهای که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردهاند، ما از تو درخواستی داریم، اگر اجابت کردی و آن را به ما نشان دادی، میفهمیم که تو پیامبر و رسول خدا هستی، اما اگر انجام ندادی خواهیم دانست که ساحر و دروغگویی. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: چه می خواهید؟ عرض کردند: این درخت را صدا بزن تا از ریشه کَنده شود و روبروی تو بایستد. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»(1) {خدا بر همه چیز تواناست.} اگر خداوند این کار را کرد ایمان می آورید و به حق شهادت می دهید؟ عرض کردند: آری. فرمود: من آنچه را که میخواهید نشانتان خواهم داد اما خوب می دانم که شما به راه خیر باز نمیگردید و در میانتان کسی هست که در چاه بدر انداخته خواهد شد، و کسی هست که جنگ احزاب را به راه خواهد انداخت. سپس فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم، از ریشه در بیا و روبروی من بایست. سوگند به خدایی که او را بر حق به پیامبری برانگیخت، درخت با ریشه هایش از زمین کَنده شده و با طنینی بلند همچون صدای بال زدن پرندگان جلو آمد و روبروی پیامبر صلّی الله علیه و آله ایستاد و برگهایش را تکان داد و آنگاه شاخه های بلندش را بر سر پیامبر صلّی الله علیه و آله و چندی از شاخههایش را بر دوش من انداخت. من سمت راست پیامبر صلّی الله علیه و آله ایستاده بودم. وقتی آن قوم این صحنه را دیدند، با تکبر و نخوت گفتند: به او دستور بده تا نیمی از آن جلوتر بیاید و نیم دیگرش در جای خود بماند. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمان داد. ناگاه نیمی از درخت به طوری شگفت انگیز و با طنینی بلند

1- . بقره / 20

سوی پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و نزدیک بود دور حضرت بپیچد. آنها باز از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور بده این نیمه باز گردد و مثل قبل به نیم دیگرش بپیوندد. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمان داد و چنان شد. من عرض کردم: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان میآوردم و نخستین فردی هستم که اقرار میکنم درخت به امر خداوند برای تصدیق نبوّت و بزرگداشت رسالت تو آنچه را خواستی انجام داد. امّا آن قوم همگی گفتند: او ساحری دروغگوست که سحری شگفت دارد و در این کار دستی سبُک دارد.» و خطاب به حضرت عرض کردند: آیا کار تو را کسی جز امثال این مرد باور می کند؟ و منظورشان من بودم(1).

در المناقب نیز همانند این حدیث با اندکی اختصار آمده است(2).

توضیح: «دویّ» صدایی است نه چندان بلند همچون صدای زنبور و همانند آن. «قصفَ الرعدُ قصیفاً» یعنی صدایی شدید کرد. «رفرفَ الطائرُ بجناحیه» یعنی پرنده هنگام فرود آمدن بر چیزی بالهایش را باز کرد تا بر فراز آن چیز بنشیند. «عتو» یعنی تکبر و نخوت.

1- . نهج البلاغه 1: 417- 418، إعلام الوری: 15 ط 1 و 32 ط 2
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 112

باب پنجم: معجزههایی که برای پیامبر صلّی الله علیه و آله در جانداران گوناگون روی داد و آنها از حقانیّت حضرت خبر دادند، به همراه ماجرای گوسفند مسموم افزون بر آنچه در باب جوامع معجزات گذشت

روایات:

1. المناقب: از محمد بن اسحاق روایت شده: زنی مشرک و بدزبان به همراه کودک دوماههاش از کنار پیامبر صلّی الله علیه و آله گذر کرد. کودک گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، ای محمد بن عبدالله! مادرش این سخن را از پسرش ننگ شمرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ای پسر! از کجا میدانی من رسول خدا و من محمد بن عبدالله هستم؟ عرض کرد: پروردگارم که پروردگار جهانیان است و روح الامین مرا آگاه کردند. حضرت فرمود: روح الامین کیست؟ عرض کرد: جبرییل است که همین الان بالای سرت ایستاده و به تو نگاه میکند. فرمود: اسمت چیست ای پسر؟! عرض کرد: عبد العُزّی، اما من به او ایمان ندارم، شما هر اسمی میخواهید بر من بگذارید. فرمود: تو عبد الله هستی. عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه مرا از خدمتگزاران تو در بهشت قرار دهد. حضرت برایش دعا کرد. او عرض کرد: هر که به تو ایمان آورد خوشبخت شد و هر که به تو کفر ورزید نگونبخت شد. سپس بانگی برآورد و جان داد.

1. شمر بن عطیّه گفته: نوجوانی را نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آوردند که از کودکی هیچ سخن نگفته بود. حضرت به او فرمود: نزدیک بیا. نزدیک شد. فرمود: من کیستم؟ عرض کرد: تو رسول خدا هستی.

از مطّلب بن عبدالله روایت شده: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مدینه میان اصحاب نشسته بود که ناگاه گرگی آمد و روبروی حضرت ایستاد و زوزه کشید. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: این گرگ فرستاده درندگان به سوی شماست، اگر دلتان خواست چیزی به او بدهید تا سراغ چیز دیگری نرود و اگر دلتان خواست رهایش کنید و از او دوری کنید آنگاه هر چه برداشت رزقش خواهد بود. عرض کردند: ای رسول خدا! چیزی به او دهیم خیالمان راحت میشود. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله با سه انگشت به گرگ اشاره کرد یعنی آنها را بردار. گرگ برگشت و به سرعت رفت.

و در حکایت عمرو بن مُنتَشر آمده: وی از پیامبر صلّی الله علیه و آله درخواست کرد تا ماری را که به دشت آمده بود دور کند و نخلی را که کاشته بود در دم سبز کند. پیامبر با او رفت و ماری را دید که جیغ میکشید و همچون شتری که رم کرده باشد سروصدا میکرد و مثل گاو بانگ برمیآورد. وقتی مار نگاهش به رسول خدا صلّی الله علیه و آله افتاد برخاست و به حضرت سلام کرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله سپس سوی آن نهال نخل رفت و بر آن دست کشید و فرمود: به نام خداوندی که اندازه گرفت و راه نمود و میراند و جان داد. ناگاه آن نهال همقد پیامبر صلّی الله علیه و آله شد و میوه داد و از کنار ریشهاش آب بیرون جوشید(1).

روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله مقداری رطب را در دست راستش گرفته بود و آنها را میخورد و هستههایش را در دست چپش نگاه میداشت. در آن دم گوسفندی از کنار حضرت گذر کرد، ایشان با هستهها به گوسفند اشاره کرد. گوسفند آمد و شروع کرد از کف دست چپ حضرت هسته بخورد حال آنکه ایشان خود از دست راست رطب میخورد. تا اینکه تمام شد و گوسفند رفت(2).

مُعرِض بن عبدالله از پدرش از جدّش روایت کرده: در حجّه الوداع کودکی را که در پارچه ای پیچیده بودند نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردند. حضرت کودک را در کف دستش نهاد و به او فرمود: من کیستم ای کودک؟! کودک عرض

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 88
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 104

کرد: تو محمد رسول خدا هستی. حضرت فرمود: راست گفتی ای کودک مبارک! و از آن پس ما آن کودک را «مبارک الیمامه» نامیدیم.

از ابن عباس روایت شده: باری پیامبر صلّی الله علیه و آله برای کشیدن مسح کفشهایش را درآورد. وقتی خواست آنها را بپوشد عقابی از آسمان آمد و کفش را ربود و در آسمان چرخید و سپس آن را پایین انداخت. ناگاه از دل کفش ماری بیرون آمد. حضرت فرمود: به خدا پناه میبرم از شرّ آنچه «یَمْشِی عَلی بَطْنِهِ» {بر روی شکم راه می رود} و از شرّ آنچه «یَمْشِی عَلی رِجْلَیْنِ»(1)

{بر روی دو پا راه میرود.}آن گاه پیامبر نهی نمود از این که کفش قبل از وارسی پوشیده شود(2).

توضیح: «عَسَلان» به تحریک یعنی نوعی دویدن، میگویند «عسلَ الذئبُ یعسلُ عسلاً و عسلاناً» وقتی گرگ رو برگرداند و به سرعت برود. «جرجره» صدایی است که شتر از حنجرهاش درمیآورد. «کشیشُ الأفعی» صدایی است که از پوست مار بیرون میآید، میگویند «کشّتْ و کشکشتْ». «تصوّب» یعنی فرود آمدن.

2. إعلام الوری: از معجزههای پیامبر صلّی الله علیه و آله ماجرای غار است. وقتی حضرت در مسیر هجرت خود در نزدیکی مکه به درون غاری پناه برد که منزلگاه مسافران و پناهگاه چوپانها بود، گروهی در تعقیب ایشان بودند. خداوند ردّ حضرت را که پیش چشم آنها بود پنهان کرد و نگذاشت حضرت را بیابند و چشم آنان را که زیرکان عرب بودند از دیدن ردّ حضرت پوشاند. سپس خداوند سبحان عنکبوتی فرستاد و آن عنکبوت روبروی پیامبر صلّی الله علیه و آله تار تنید و ایشان را پنهان کرد و آنها را از ورود به غار در پی حضرت ناامید کرد. سید حمیری در قصیدهای که به «مذهّبه» معروف است در این باره گفته:

حَتَّی إِذَا قَصَدُوا لُبَابَ مَغَارِهِ أَلْفَوْا عَلَیْهِ نَسْجَ غَزْلِ الْعَنْکَبِ

صَنْعَ الْإِلَهِ لَهُ فَقَالَ فَرِیقُهُمْ مَا فِی الْمَغَارِ لِطَالِبٍ مِنْ مَطْلَبٍ

مِیلُوا وَ صَدَّهُمُ الْمَلِیکُ وَ مَنْ یُرِدْ عَنْهُ الدِّفَاعَ مَلِیکُهُ لَا یُعْطِبُ

1- . نور / 45

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 104

«وقتی به دهانه غاری که حضرت در آن بود رسیدند دیدند آنجا تار عنکبوتی تنیده شده،

که این ساخته خداوند برای حضرت بود، آن گروه گفتند خواسته هیچ جویندهای در این غار نیست،

از آنجا گذشتند و خداوند جلویشان را گرفت، خداوند از هر که دفاع کند هیچ آسیبی به او نمیرسد.»

خداوند دو کبوتر را فرستاد و آنها در دهانه غار لانه کردند. از همه طوایف جوانان قریشی جمع شدند و با چوب و گرز و شمشیر به راه افتادند. وقتی به فاصله چهل ذراعی پیامبر صلّی الله علیه و آله رسیدند یکی از آنها پیش تاخت تا ببیند چه کسی در غار است، اما نزد یارانش بازگشت. به او گفتند: چرا درون غار را نمیبینی؟ گفت: بر دهانه غار دو کبرتر را دیدم و دانستم کسی در آن نیست. پیامبر صلّی الله علیه و آله که صدای آنها را میشنید برای آن کبوترها دعا کرد و پاداششان را واجب ساخت و آن کبوترها راهیِ حرم شدند(1).

3. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: آن زن یهودی با سردست گوسفند پیامبر صلّی الله علیه و آله را مسموم کرد، حضرت سردست و کتف را دوست میداشت و ران را به خاطر نزدیکی به مبال دوست نمیداشت(2).

4. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: در ورای یمن دشتی هست به نام دشت بَرَهوت که از آن دشت فقط ماههای سیاه و از پرندگان فقط جغد گذر میکنند. در آن دشت چاهی هست به نام بَلَهوت که ارواح مشرکین را صبح و شب بر سرش میبرند و از آب صدید (چرک زخم) مینوشانند. پشت آن دشت قومی زندگی میکنند به نام ذَریح. وقتی خداوند عزّ و جلّ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را مبعوث کرد گوساله ای در میان آنها نعره کشید و دُم کوبید و با صدایی فصیح ندا سر داد: ای آل ذریح ! در تهامه مردی آمده که به شهادت

1- . إعلام الوری: 16- 17 ط 1 و 34 ط 2

2- . فروع کافی 1: 169

دادن به لا اله الا الله دعوت میکند. آنها گفتند: خداوند این گوساله را به خاطر امری مهم به سخن درآورده است. چون گوساله دوباره آن ندا را سر داد تصمیم گرفتند یک کشتی بسازند. کشتی را ساختند و هفت تن از آنها سوار شدند و به مقداری که خداوند به دلشان انداخت توشه برداشتند. سپس بادبانها را برافراشتند و کشتی را در آب انداختند. پیوسته حرکت کردند تا اینکه در جدّه فرود آمدند و نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رفتند. حضرت به آنها فرمود: شما همان اهالی ذریح هستید که گوساله در میانتان ندا سر داد؟ عرض کردند: بله، اکنون دین و کتاب را بر ما عرضه کن ای رسول خدا! رسول خدا صلّی الله علیه و آله دین و کتاب و سنن و فرائض و شرائع را همچنان که از جانب خداوند عزّ و جلّ آمده بود، بر آنان عرضه داشت و مردی از بنی هاشم را به ولایت بر آنان گماشت و آنها او را با خود بردند و تا کنون هیچ اختلافی میانشان پدید نیامده است(1).

5. کنز الکَراجُکی: روایت شده گرگی به گوسفندان اُهبان بن اَنَس حمله کرد و یکی از آنها را گرفت. اُهبان بر سرش فریاد کشید و گوسفند را از او گرفت. ناگاه گرگ زبان گشود و گفت: رزقی را که خداوند نصیب من کرده از من گرفتی؟! اُهبان گفت: سبحان الله گرگ سخن میگوید؟! گرگ گفت: شگفتتر از سخن گفتن من این است که محمد در یثرب مردم را به توحید فرامیخواند اما او را اجابت نمیکنند. اُهبان گوسفندانش را به راه انداخت و به مدینه آمد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله را از آنچه دیده بود خبر داد و عرض کرد: اینها گوسفندان من هستند، همه غذایی برای اصحاب تو باشند. حضرت فرمود: گوسفندانت را نزد خود نگهدار. عرض کرد: نه، به خدا قسم از امروز به بعد هرگز آنها را نمیچرانم. حضرت فرمود: خداوندا به او و به غذای او برکت بده. آنگاه اهل مدینه آنها را از او گرفتند و هیچ خانهای در مدینه نماند جز اینکه سهمی از آنها برده بود(2).

6. الأمالی: از ابو سعید خُدری روایت شده که وی گفت: مردی از قبیله اَسلَم در میان گوسفندانش بود و آنها را در صحرای ذی الحُلَیفه میچراند. ناگاه گرگی به

1- . روضه کافی: 261- 262
2- . کنز الکراجکی: 92

گله او حمله کرد و یکی از گوسفندانش را به دندان گرفت. مرد بانگی مهیب برآورد و آن گرگ را با سنگ زد و گوسفندش را از چنگ او رهانید. گرگ جلو آمد و دُمش را میان پاهایش گذاشت و روبروی مرد نشست و به او گفت: از خدای عزّ و جلّ پروا نداری که بین من و گوسفندی که خدا رزق من کرده مانع میشوی؟ مرد گفت: به خدا قسم هرگز کلامی چون امروز نشنیده بودم! گرگ گفت: از چه شگفت زده شدهای؟ مرد گفت: از سخن گفتن تو با من! گرگ گفت: شگفتتر از آن این است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان حرّتین در نخلستانها برای مردم از رویدادهای گذشته و رخدادهای آیندهشان سخن میگوید اما تو اینجا ایستادهای و گوسفندانت را دنبال میکنی. مرد چون سخن گرگ را شنید گوسفندانی که داشت را به راه انداخت و راهی شد و گلهاش را در آستانه روستای انصار ایستاند. سراغ رسول خدا صلّی الله علیه و آله را گرفت. در خانه ابو ایّوب حضرت را یافت و ایشان را از ماجرای گرگ خبر داد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی، هنگام شامگاه بیا و وقتی دیدی مردم جمع شدند آنها را از این ماجرا باخبر کن. وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز ظهر را به جا آورد و مردم نزد ایشان جمع شدند مرد اَسلَمی ماجرای گرگ را برایشان گفت. حضرت فرمود: راست میگوید، راست میگوید، راست میگوید! این از عجایبی است که به هنگام قیامت روی میدهد، به خدایی که جان محمد در دست اوست زمانی میرسد که مرد صبحگاه یا شامگاه از نزد خانوادهاش میرود و تازیانه یا عصا یا کفش وی به او خبر میدهد که خانوادهاش بعد از رفتن او چه کردهاند.

در الخرائج و الجرائح نیز همانند این روایت آمده است.

توضیح: «هشَّ الورقَ یهُشُّه و یهِشُّه» یعنی برگها را با عصا زد تا بریزند. «هجهج» یعنی بانگ بر آورد. «استفثار» این است که سگ دُمش را میان رانهایش بگذارد چنان که به شکمش بچسبد. «ما خلا» یعنی آنچه گذشته است.

7. الأمالی: از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: یهودیان نزد یکی از زنان هم کیش خود به نام عبده رفتند و به او گفتند: ای عبده! تو میدانی که محمد پشت بنی اسرائیل را شکسته و یهودیت را ویران کرده است. جمعی از بنی

اسرائیل این سمّ را به قیمتی گزاف برای او خریده‌اند و در ازای اینکه تو او را با این گوسفند مسموم کنی به تو مزد خوبی خواهند داد. عبده گوسفند را گرفت و آن را بریان کرد و سپس سران بنی اسرائیل را در خانهاش جمع کرد و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای محمد! میدانی که حق همسایگی بر عهده من است، من سران یهود را به خانهام دعوت کردم، پس تو نیز با یارانت مرا سرافراز کن. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه علی و ابو دُجانه و ابو ایوب و سهل بن حُنَیف و جمعی از مهاجرین به خانه او رفتند. وقتی وارد شدند زن گوسفند را آورد. یهودیان که بینیهای خود را با پنبه بسته بودند و به پا ایستاده بودند و به عصاهایشان تکیه زده بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بنشینید! گفتند: وقتی پیغمبری به دیدن ما بیاید ما نمینشینیم و بد میدانیم که نفسهایمان به او برسد و باعث آزارش شود. حال آنکه آنها دروغ میگفتند که لعنت خدا بر آنها باد، آنها فقط از ترس اثر و بخار سم این کار را کرده بودند. وقتی گوسفند را روبروی حضرت گذاشتند کتف گوسفند به سخن در آمد و گفت: دست نگه دار ای محمد و مرا نخور که من مسموم هستم! رسول خدا صلّی الله علیه و آله عبده را فرا خواند و به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: با خود گفتم اگر او پیامبر باشد به او آسیبی نمیرسد و اگر دروغگو یا ساحر باشد قومم را از دستش راحت میکنم. در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خداوندِ سلام به تو سلام میرساند و می فرماید: بگو به نام خدایی که هر مومنی کار را با نام او آغاز میکند و نامش مایه عزت مومنان است و با مدد از نور او که آسمانها و زمین از آن روشناند و با مدد از قدرت او که همه زورمندانِ سرکش را به خاک میکشد و همه شیاطین گردنگش را واژگون میکند، از شرّ سمّ و سحر و جنون به او پناه میبرم، به نام خداوند والای پادشاهِ یگانه که هیچ خدایی جز او نیست «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَساراً» (1) {و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و[لی] ستمگران را جز

-1 . إسراء / 81

زیان نمی افزاید. }. پیامبر صلّی الله علیه و آله این را گفت و به اصحاب نیز امر کرد و آنان نیز گفتند و سپس فرمود: بخورید. و بعد به آنان دستور داد حجامت کنند(1).

در المناقب نیز همانند این حدیث از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که در آن جا پس از «و سهل بن حُنَیف» افزوده شده:

و در خبری دیگر: و سلمان و مقداد و عمار و صُهَیب و ابوذر و بلال و بَراء بن مَعرور.

سپس در پایان خبر آورده: و در خبری دیگر:

بَراء بن مَعرور پیش از همه لقمهای از آن را برداشت و در دهانش گذاشت. امیرمومنان علیه السلام به او فرمود: بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیش دستی نکن، این را این زن آورده که یهودی است و ما از حالش بیخبریم، اگر به امر رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخوری این ضامن سلامتی تو از آن است، اما اگر بدون اجازه ایشان بخوری به خودت واگذارده میشوی. آنگاه سردست گوسفند به سخن درآمد و بَراء افتاد و جان داد.

و روایت شده: آن زن، زینب بنت حارث، همسر سلّام بن مُسلم بوده و کسی که از آن گوسفند خورده بِشر بن بَراء بن مَعرور بوده که مادرش به هنگام وفات پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد ایشان رفته و حضرت به او فرموده: ای اُمّ بِشر! غذایی که پس از خیبر با پسرت خوردم پیوسته به سراغم میآمد تا سرانجام اکنون رگ قلبم را پاره کرد.

از همین روست که گفتهاند پیامبر صلّی الله علیه و آله شهید شده است.

و از عُروه بن زُبَیر روایت شده: پس از آن پیامبر صلّی الله علیه و آله سه سال زنده ماند تا اینکه همان غذا باعث دردی شد که حضرت بر اثرش درگذشت.

و در روایتی دیگر: چهار سال زنده ماند.

که همین صحیح است(2).

1- . الأمالی: 135
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 80- 81

توضیح: «قد غالی الیهود» یعنی یهودیان آن را به قیمتی گزاف خریده‌اند و برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اند. «لَمَم» به تحریک یعنی نوعی از جنون و جن زدگی و نیز گناهان کوچک. «أبهَر» یعنی رگی که اگر پاره شود صاحبش میمیرد، «أبهَران» دو رگی هستند که از قلب بیرون میآیند و سپس بقیه رگها از آن دو منشعب میشوند.

9. الأمالی: از زید بن ثابت روایت شده که وی گفت: با جمعی از صحابه به همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله در راه غزوه‌ای بودیم و در محلی که راهها به هم میپیوست توقف کردیم. ناگاه مردی اعرابی که افسار شتری را در دست داشت از راه رسید و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای رسول خدا! حضرت فرمود: سلام بر تو. عرض کرد: حالت چطور است پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! فرمود: خدا را شکر، تو چطوری؟

در پس آن شتری که افسارش در دست اعرابی بود مردی آمد. او عرض کرد: ای رسول خدا! این اعرابی این شتر را دزدیده است. ناگاه شتر برای چند لحظه‌ای بانگ بر آورد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله برایش سکوت کرد و به بانگش گوش فرا داد. سپس به آن مرد رو کرد و فرمود: او را رها کن، این شتر شهادت میدهد که تو دروغ میگویی. آن مرد بازگشت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: وقتی نزد من آمدی چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم خداوندا بر محمد درود فرست آن چنانکه هیچ درودی جا نمانَد، خداوند به محمد برکت بده آن چنانکه هیچ برکتی جا نماند، خداوندا بر محمد سلام فرست آن چنانکه هیچ سلامی جا نماند، خداوندا بر محمد رحمت فرست آن چنانکه هیچ رحمتی جا نماند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من با خود گفتم چه شده که این شتر خود از عذرش سخن میگوید و فرشتگان آفاق را پُر کرده‌اند! (1)

1- . الأمالی: 79- 80

10. الأمالی: امام جعفر صادق از پدران ارجمندش از امام علی علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر ماده آهویی گذر کرد که به طنابهای یک چادر بسته شده بود. وقتی آهو حضرت را دید خداوند زبانش را گشود و او با ایشان سخن گفت و عرض کرد: ای رسول خدا! من مادر دو بچه آهو هستم که هم اکنون تشنه هستند و این هم پستان من است که پر از شیر شده، مرا آزاد کن تا بروم و دو بچه خود را شیر دهم سپس بازمیگردم و باز مرا همین گونه که بسته شده ام ببند. حضرت به او فرمود: چگونه تو را رها سازم وقتی گروهی تو را شکار کرده اند و بسته اند؟! عرض کرد: ولی ای رسول خدا من باز می گردم و شما با دستان خود مرا همانگونه که آنها بسته اند ببند. حضرت از او سوگند به خداوند گرفت که بازگردد و او را آزاد کرد. چندی نگذشت که آهو با پستانهای خالی از شیر بازگشت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را مثل قبل بست. سپس پرسید: این شکار برای کیست؟ عرض کردند: ای رسول خدا! برای بنی فلان است. حضرت نزد آنان رفت و از اتفاق، کسی که آن را شکار کرده بود منافق بود که در آن دم از نفاق دست کشید و به نیکی اسلام آورد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله با او صحبت کرد تا آهو را از او بخرد. او عرض کرد: من او را آزاد میکنم پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: اگر حیوانها آنچه را که شما درباره مرگ می دانید می دانستند شما حیوانهای پروار را نمیخوردید(1).

توضیح: «طُنُب» به ضمّتین یعنی طنابهای چادر. «خِشف» یعنی بچه آهویی که تازه زاییده شده یا تازه راه افتاده. «اقتنصَه» یعنی شکارش کرد.

11. قصص الأنبیاء: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جایی ایستاده بود که ناگاه شتری نزد حضرت آمد و روبروی ایشان زانو زد و نالید. عمر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این شتر به شما سجده میکند؟ اگر او به شما سجده کند ما به این کار سزاوارتریم! حضرت فرمود: خیر، شما باید برای خداوند سجده کنید، این شتر از

1- . الأمالی: 289

اربابش شکایت می کند و می گوید آنها او را از کودکی گرفتهاند و از او کار کشیدهاند و چون پیر و سالخورده و ناتوان شده و از کار افتاده می خواهند سرش را ببرند. ای عمر! اگر بنا بود فرمان دهم کسی به کسی سجده کند به زن فرمان میدادم که به شوهرش سجده کند.

امام جعفر صادق علیه السلام سپس فرمود: خداوند سه گونه حیوان را در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به سخن درآورد، یکی شتر که ماجرایش را شنیدی. دیگری گرگ که نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و نزد ایشان از گرسنگی شکوه کرد. حضرت گوسفندداران را فراخواند و به آنها فرمود: برای این گرگ سهمی مقرّر کنید. ولی آنها بُخل ورزیدند. پس گرگ رفت و پس از چندی باز برگشت و از گرسنگی شکوه کرد. حضرت باز آنها را فراخواند آنها دوباره بُخل ورزیدند. آن گرگ برای بار سوم آمد و از گرسنگی شکوه کرد و حضرت آنها را فراخواند و آنها باز بُخل ورزیدند. آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به گرگ فرمود: خودت بردار. اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله برای گرگ سهمی مقرّر میکرد گرگ تا روز قیامت چیزی بر آن نمیافزود. دیگری گاو بود که در نخلستان بنی سالم انصاری میزیست و از ظهور پیامبر صلّی الله علیه و آله خبر داد و مردم را سوی ایشان ره نمود و گفت: ای آل ذریح! شما را به کاری پسندیده ره بنمایم؟ کسی به زبان فصیح فریاد می زند و میگوید: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست که پروردگار جهانیان است و محمد رسول خدا و سرور پیامبران است و علی وصیّ او و سرور اوصیاء است(1).

در الإختصاص نیز همانند این حدیث آمده است(2).

توضیح: «أعون» شاید برگرفته از «عوان» باشد به معنای حیوانی که در نیمه عمرش باشد و یا گاو و اسبی که شکم دوم بزاید، «مُتعاونه» یعنی زن پُرسال و تنومند. البته در برخی نسخهها با واو و راء «أعور» آمده که یعنی مرد یک چشم. «ضعیف» یعنی ترسو «ذریح» پدر یک طایفه است. «عملٌ نجیحٌ» خبر برای مبتدای

1- . قصص الأنبياء: نسخه خطی
2- . الإختصاص: نسخه خطی

محذوف است یعنی شما را به کاری پسندیده ره بنمایم که موجب پیروزی و به مراد رسیدن است. «نَجیح» یعنی اندیشه درست و «نجحَ أمرُه» یعنی کارش آسان و ساده شد.

در المناقب و نیز در الخرائج و الجرائح همانند این حدیث تا آنجا که «به شوهرش سجده کند» آمده است(1).

12. الإختصاص، بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: گرگها نزد

گرگها نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و از ایشان روزی خود را خواستند. حضرت به گوسفندداران فرمود: اگر میخواهید سهمی برای او مقرّر کنید تا بر سرش با او مصالحه کنم و دیگر چیزی از اموالتان نبرد، اگر هم میخواهید او را واگذارید تا حمله کند و شما نیز اموالتان را حفظ کنید. عرض کردند: ما او را به حال خود وامیگذاریم، هر چه توانست از ما به چنگ آورَد و ما هم هر چه توانستیم جلویش را میگیریم(2).

توضیح: فیروز آبادی میگوید: «رزأ مالُه رزءاً» همچون «جعلَه» و «عملَه» به ضمّ یعنی از مالش کم شد.

13. الإختصاص، بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم که شتری نزد حضرت آمد و روبروی ایشان زانو زد و اشک از چشمانش به راه افتاد. حضرت فرمود: این شتر برای کیست؟ عرض کردند: برای فلان مرد انصاری است. فرمود: او را نزد من بیاورید. صاحب شتر را آوردند و حضرت به او فرمود: شترت از تو شکایت دارد. مرد عرض کرد: چه می گوید ای رسول خدا؟! فرمود: می گوید از او به سختی کار می کشی و او را گرسنه نگه می داری. عرض کرد: ای رسول خدا راست می گوید، ولی من جز این شتر حیوان آب کش دیگری ندارم و بسیار عیالوار هستم. حضرت فرمود: این شتر به تو می گوید مرا به کار بگیر اما غذایم بده. مرد عرض

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 85

2- . الإختصاص: نسخه خطى، بصائر الدرجات: 101

کرد: ای رسول خدا! کار او را سبک میکنیم و سیرش خواهیم کرد. آنگاه شتر برخاست و رفت(1).

توضیح: «استکدَّه» یعنی او را به رنج و سختی و پُرکاری انداخت.

15. الإختصاص، بصائر الدرجات: از جابر روایت شده که وی گفت:

روزی از روزها نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم. ناگاه شتری نزد ایشان آمد و زانو زد و نالید و اشک از چشمانش به را افتاد. حضرت فرمود: این شتر برای کیست؟ عرض کردند: برای فلانی است. فرمود: او را نزد من بیاورید. به او فرمود: این شتر می گوید که او کودکانتان را پرورانده و برای بزرگانتان کار کرده اما اکنون شما می خواهید سرش را ببرید. عرض کردند: ای رسول خدا! ما می خواهیم ولیمهای بدهیم و بدین خاطر خواستیم سرش را ببریم. حضرت فرمود: آن را به من بدهید. آنها شتر را برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله وانهادند و ایشان آن را آزاد کرد. آن شتر همچون حاجتمندی که بر حجر الاسود فراز آید همواره به دور انصار میگشت و دختران نوجوان برایش آب میآورند تا نزدشان برود و می گفتند: این شتر آزاد شده رسول خدا صلّی الله علیه و آله است. آن شتر آنقدر فربه شد که در پوستش نمیگنجید.

توضیح: «عاتق» یعنی دختر نوجوان.

16. الإختصاص، بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: شبی که (منافقان در عقبه) شتر پیامبر صلّی الله علیه و آله را رم دادند شتر به حضرت گفت: نه، به خدا سوگند حتی اگر تکه تکهام کنند پا از جای پا برنمیدارم(2).

توضیح: «إرب» به کسر یعنی عضو بدن.

17. قصص الأنبیاء: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: مردی اعرابی از قبیله بنی سُلَیم نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. او در بیابان سوسماری شکار کرده بود و آن را در آستینش گذاشته بود. به حضرت عرض کرد: من به تو ایمان

1- . الإختصاص: نسخه خطى، بصائر الدرجات: 101
2- . الإختصاص: نسخه خطى، بصائر الدرجات: 101

نمیآورم مگر اینکه این سوسمار زبان به سخن گشاید. ایشان فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ سوسمار گفت: تو محمد بن عبدالله هستی که خداوند تو را به دوستی برگزیده است. آنگاه آن مرد اسلام آورد(1).

در الخرائج و الجرائح نیز همانند این حدیث آمده است.

18. الإختصاص، بصائر الدرجات: از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از غزوه ذات الرقاع یعنی، نبرد با طایفه بنی ثعلبه از قبیله غَطَفان، بازمیگشت در نزدیکی مدینه بود که ناگاه شتری شتابان سر رسید و چون به رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید گردنش را روی زمین گذاشت و خِرخِر کرد. حضرت فرمود: آیا میدانید این شتر چه میگوید؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمود: به من میگوید صاحبش از او کار کشیده و اکنون که او را پیر و زخمی و ناتوان کرده میخواهد سرش را ببرد و گوشتش را بفروشد. سپس فرمود: ای جابر! با او برو و صاحبش را نزد من بیار. عرض کردم: من صاحبش را نمیشناسم. فرمود: خودش نشانت میدهد. من با آن شتر رفتم و چون به قبیله بنی واقف رسیدیم، او به کوچهای رفت و به مجلسی رسید. اهالی آنجا گفتند: ای جابر! حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و مسلمانان چطور است؟ گفتم: خوب هستند، صاحب این شتر کدام یک از شماست؟ یکی از آنها گفت: من هستم. گفتم: نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برو. گفت: چه شده؟ گفتم: شترت از دست تو نزد ایشان کمک خواسته. آنگاه همراه با او و شترش نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفتیم. حضرت به او فرمود: شترت به من خبر داده که از او کار کشیدهای و اکنون که پیر و زخمی و ناتوانش کردهای میخواهی سرش را ببری و گوشتش را بفروشی. مرد عرض کرد: همینطور است ای رسول خدا! فرمود: آن را به من بفروش. عرض کرد: چرا بفروشم؟! برای شما باشد. فرمود: نه، به من بفروشش. حضرت آن را از او خرید و سپس بر پشتش زد و او را رها کرد تا در

1- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی

اطراف مدینه بچرد و هرگاه یکی از ما میخواست برود و بیاید حضرت آن را به وی میداد. من دیدم که آن شتر زخمِ پشتش خوب شده بود و حالش خوب بود(1).

توضیح: «أرقلَ» یعنی شتافت. «جِران البعیر» به کسر یعنی جلوی گردن شتر. «ضواحی» یعنی اطراف. «دبرَ و أدبرَ» یعنی به «دَبَر» دچار شد که آن زخمی بر پشت چهارپاست.

19. قصص الأنبیاء: از اُمّ سلمه روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله در صحرا قدم میزد که ناگاه کسی دو مرتبه ندا سر داد: ای رسول خدا! حضرت برگشت اما کسی را ندید. بار دیگر آن ندا آمد. حضرت برگشت و دید صدا از آهویی است که بسته شده است. آهو گفت: این اعرابی مرا شکار کرده و من در آن کوه دو بچه دارم، مرا باز کنید تا بروم و به آن دو شیر بدهم و برگردم. حضرت فرمود: همین کار را میکنی؟ گفت: بله، اگر نکردم خداوند مرا سخت عذاب کند. حضرت آهو را باز کرد و او رفت و بچههایش را شیر داد و سپس بازگشت و حضرت بستش. در آن دم اعرابی سر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! بازش کنید. ایشان آن را باز کرد. آهو بیرون جست و در حالی که میدوید گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی(2).

در الخرائج و الجرائح نیز همانند این روایت از اُمّ سلمه آمده است(3).

20. قصص الأنبیاء: از ابن عمر روایت شده که وی گفت: نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی اعرابی سوار بر ناقهای سرخ آمد و سلام کرد و نشست. کسی گفت: این اعرابی ناقهای را که به زیر پا دارد دزدیده است. حضرت فرمود: دلیلی بیار. ناگاه ناقه گفت: ای رسول خدا! به خدایی که تو را به ارجمندی برانگیخته این مرد مرا ندزدیده و هیچ کس جز او صاحب من نیست. حضرت فرمود: ای اعرابی! چه گفتی که خداوند ناقه را برای بیان عذرت به سخن درآورد؟ عرض کرد: گفتم خداوندا تو پروردگاری نیستی که ما به تازگی یافته باشیم

1- . الإختصاص: نسخه خطی، بصائر الدرجات: 102
2- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی

3- . الخرائج: 184

و هیچ خدای دیگری در خلق ما تو را یاری نداده و هیچ پروردگار دیگری جز تو وجود ندارد که در پروردگاریات با تو شریک باشد، تو پروردگار ما هستی آنچنان که خودت میگویی و فراتر از آنچه دیگران میگویند، از تو میخواهم که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و بی گناهی مرا ثابت کنی. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی! به خدایی که مرا به ارجمندی برانگیخت دیدم فرشتگان سخن تو را مینوشتند، بدان هر کس به وضعی همچون وضع تو درافتاد باید سخنی همچون سخن تو بگوید و بسیار بر من درود بفرستد(1).

در الخرائج و الجرائح نیز همانند این روایت آمده است(2).

21. قصص الأنبیاء: از ابو منصور روایت شده که وی گفت: وقتی خداوند خیبر را بر پیامبرش صلّی الله علیه و آله فتح کرد، الاغی سیاه نزد حضرت آمد و ایشان با او سخن گفت. الاغ زبان گشود و گفت: خداوند از نسل جدّ من شصت الاغ به دنیا آورده که فقط پیامبر بر آنها سوار شده است، اکنون نه از نسل جدّ من الاغی به جز من باقی مانده و نه از پیامبران پیامبری جز شما، من منتظر شما بودهام، پیش از شما در دست مردی یهودی بودم و عمدا او را بر زمین میزدم و او نیز بر شکم و کمر من میکوفت. پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود: تو را یَعفور مینامم. سپس فرمود: ای یعفور! آیا به مادینه تمایلی داری؟ گفت: نه. از آن پس هرگاه به او میگفتند رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دریاب نزد حضرت میرفت و وقتی حضرت درگذشت بر سر چاهی رفت و خودش را در آن انداخت و همان چاه قبر او شد(3).

22. کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان درباره وصیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و آنچه به امیرمومنان علیه السلام عطا کرد سخن گفت و به آنجا رسید که فرمود: و الاغی که عُفَیر نام داشت، پیامبر صلّی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: آن را در زمان حیات من نزد خود نگه دار.

1- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
2- . الخرائج: 184
3- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی

امیرمومنان علیه السلام فرمود هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله درگذشت، نخستین حیوانی که جان داد عُفَیر بود، او افسارش را گسیخت و دوید و رفت تا بر سر چاه قبیله بنی حَطَمه در قُبا رسید و خودش را در آن چاه انداخت و چاه قبرش شد(1).

23. نیز روایت شده: امیرمومنان علیه السلام فرمود: آن الاغ با رسول خدا صلّی الله علیه و آله سخن گفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! پدرم به نقل از پدرش از جدّش از پدرش برایم تعریف کرد که او در کشتی همراه نوح بوده و نوح کنارش رفته و بر کفلش دست کشیده و گفته از صُلب این الاغ الاغی بیرون میآید که سرور و خاتَم پیامبران سوارش میشود. حمد و سپاس خدایی را که مرا آن الاغ قرار داد(2).

24. قصص الأنبیاء: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله هرگاه میخواست قضای حاجت کند قدم زنان دور میشد. روزی به دشتی رفت و کفشش را درآورد و قضای حاجت کرد و سپس وضو گرفت. وقتی خواست کفشش را بپوشد ناگهان پرندهای سبزرنگ آمد و کفش را برداشت و بالا برد و سپس پایین انداخت. ناگاه ماری سیاه از کفش بیرون آمد. حضرت فرمود: این کرامتی است که خداوند مرا با آن ارج نهاد، خداوندا به تو پناه میبرم از شرّ آنچه «یَمْشِی عَلی بَطْنِهِ» {بر روی شکم راه می رود} و از شرّ آنچه «یَمْشِی عَلی رِجْلَیْنِ» {بر روی دو پا راه میرود.} و از شرّ آنچه «مَنْ یَمْشِی عَلی أَرْبَعٍ»(3)

{بر روی چهار [پا] راه می رود.} و از شرّ هر شروری و از شرّ هر چهارپایی که تو «آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(4) {مهار هستی اش را در دست داری، به راستی پروردگار من بر راه راست است.}(5)

1- . أصول کافی 1: 236- 237
2- . أصول کافی 1: 236- 237؛ این حدیث مُرسل است و غرابتی در آن هست.
3- . نور / 45
4- . هود / 56

5- . قصص الأنبياء: نسخه خطى

25. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در روز خیبر مسموم کردند. در آن روز گوشت مسموم به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا من مسموم هستم. حضرت هنگام وفات فرمود: امروز آن لقمهای که در خیبر خوردم اندامم را از هم گسست، هیچ پیامبر و هیچ وصیّای نبوده جز اینکه شهید شده است(1).

توضیح: «مطایا» جمع «مطیّه» به معنای چهارپاست، شاید در اینجا استعارهایست از اعضا و اندامی که انسان بر آن تکیه دارد، نیز محتمل است در اصل «مطای» یعنی کمرم باشد که تصحیف شده است.

26. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: آن زن یهودی با سردست گوسفند پیامبر صلّی الله علیه و آله را مسموم کرد، حضرت سردست و کتف را دوست میداشت و ران را به خاطر نزدیکی به مبال دوست نمیداشت. وقتی آن کباب را آوردند حضرت از سردستش که دوست میداشت هر آنچه خدا میخواست خورد. سپس سردست گفت ای رسول خدا من مسموم هستم و حضرت آن را وانهاد. آن سم از آن پس همواره عود میکرد تا سرانجام ایشان درگذشت(2).

27. الخرائج و الجرائح: روایت شده مردی در میان گوسفندانش بود و داشت آنها را میچراند. لحظهای از روز خود غافل شد و گرگ آمد و یکی از گوسفندان او را گرفت. مرد آه کشید و در شگفتی فرو رفت. ناگاه گرگ گوسفند را انداخت و به سخن درآمد و به زبانی فصیح گفت: شما که شگفتتر هستید! محمد در میان مکه شما را به سوی حقیقت فرامیخواند و شما از او رو بر میگیرید. مرد به خود آمد و به راه افتاد و اسلام آورد و ماجرای خود را برای مردم گفت. از آن پس فرزندانش با این ماجرا بر مردمان عرب فخر میورزیدند و هر یک میگفتند: من پسر کسی هستم که گرگ با او سخن گفت(3).

1- . بصائر الدرجات: 146
2- . بصائر الدرجات: 146
3- . الخرائج: 183

28. الخرائج و الجرائح: روایت شده که برای پیامبر صلّی الله علیه و آله گوسفندی مسموم آورند که زنی یهودی آن را برای ایشان هدیه فرستاده بود. اصحاب نیز همراه حضرت بودند. ایشان دست کشید و سپس فرمود: دست بکشید چون به من خبر میدهد که مسموم است.

29. المناقب، الخرائج و الجرائح: روایت شده که جماعتی از قبیله عبد القیس گوسفندی را نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آوردند و از ایشان خواستند برای آنها علامتی روی آن بگذارد تا با آن علامت آن را بشناسند. حضرت بن گوشهایش را فشرد و آنجا سفید شد. نسل آن گوسفند تا به امروز معروف است(1).

30. الخرائج و الجرائح: روایت شده پیامبر صلّی الله علیه و آله در میان اصحابش بود که ناگاه مردی اعرابی نزد ایشان آمد. او سوسماری به همراه داشت که شکارش کرده بود و در آستینش گذاشته بود. گفت: این مرد کیست؟ گفتند: پیامبر است. گفت: به لات و عُزّی سوگند هیچ کس نزد من منفورتر از تو نیست، اگر قومم مرا شتابزده نمینامیدند بر تو میشتافتم و میکُشتمت. حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به کاری که گفتی وامیدارد؟ به خدا ایمان بیار. گفت: من ایمان نمیآورم مگر اینکه این سوسمار به تو ایمان بیاورد. و آن را روی زمین انداخت. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ای سوسمار! او زبان گشود و در حالی که آن جمع میشنیدند گفت: گوش به فرمان و خدمتگزارم ای زیورِ حاضران در قیامت! فرمود: چه کسی را میپرستی؟ گفت: کسی را که عرشش در آسمان است و سلطنتش در زمین و راهش در دریا و رحمتش در بهشت و عذابش در دوزخ. فرمود: من کیستم ای سوسمار؟! گفت: رسول پروردگار جهانیان و خاتَم پیامبران که هر کس تصدیقت کند رستگار میشود و هر که تکذیبت کند ناکام میگردد. در آن دم اعرابی گفت: حال که مقصد را دیدم دیگر به دنبال هیچ راهی نمیگردم، وقتی نزد تو آمدم هیچ کس بر زمین نزد من منفورتر از تو نبود اما اکنون تو را بیش از خودم و پدر و مادرم دوست میدارم، شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو محمد رسول خدا

1- . مناقب آل ابی طالب: 104

هستی. آن مرد که از قبیله بنی سُلَیم بود نزد قومش بازگشت و ماجرا را برای آنان بازگفت و هزار تن از آنها ایمان آوردند(1).

31. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله مردی به نام سفینه را با نامهای سوی مُعاذ در یمن فرستاد. او در مسیر به شیری برخورد که در راه بر زمین نشسته بود. ترسید از آنجا عبور کند. گفت: ای شیر! من فرستاده رسول خدا به سوی مُعاذ هستم و این نامه حضرت برای اوست. ناگاه شیر از جا پرید و آوایی آرام برآورد و روی گرداند و از میان راه کنار رفت. سفینه وقتی با پاسخ نامه برمیگشت باز در راه به آن درنده برخورد و دوباره همین کار را کرد. چون نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رسید ماجرا را برای حضرت بازگفت و عرض کرد: او بار نخست گفت: رسول خدا چطور است؟ و بار دوم گفت: سلام مرا به رسول خدا برسان.

32. الخرائج و الجرائح: روایت شده پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفری بود که ناگاه شتری آمد و گردن بر زمین نهاد و آنقدر گریست که پیرامونش از اشک تر شد. حضرت فرمود: میدانید چه میگوید؟ میگوید صاحبش میخواهد فردا سرش را ببرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله به صاحبش فرمود: آن را میفروشی؟ او چون این صحنه را دید عرض کرد: من دیگر مالی محبوبتر از این شتر ندارم. آنگاه حضرت به او سفارش کرد که با آن به نیکی رفتار کند.

33. الخرائج و الجرائح: روایت شده که گاوی را گرفتند تا سرش را ببرند. گاو به سخن درآمد و گفت: مردی برای امری نیک و با زبان فصیح بر فراز مکه فریاد میزند که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست. آنگاه از او دست کشیدند.

34. المناقب، الخرائج و الجرائح: از اَنَس روایت شده که وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله به باغ یکی از انصار رفت. گوسفندی در آنجا بود و به حضرت سجده کرد. ابوبکر عرض کرد: ما برای سجده کردن به شما از این گوسفند

1- . الخرائج: 183

سزاوارتریم! حضرت فرمود: کسی نباید به کسی سجده کند، اگر این روا بود فرمان میدادم زن به شوهرش سجده کند(1).

35. الخرائج و الجرائح: از عبدالله بن ابی اوفی روایت شده که وی گفت: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله نشسته بودیم که کسی از راه رسید و عرض کرد: شتری که برای فلان طایفه آب میآورد رم کرده است. حضرت برخاست و به راه افتاد. ما نیز با ایشان همراه شدیم و عرض کردیم: نزدیکش نروید، میترسیم بلایی به سرتان بیاورد! اما حضرت به نزدیکش رفت. شتر همینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله را دید به ایشان سجده کرد. حضرت دست بر سرش کشید و فرمود: افسارش را بیاورید. سپس افسارش کرد و به آنها سفارش کرد تا با او به نیکی رفتار کنند.

36. الخرائج و الجرائح: روایت شده پیامبر صلّی الله علیه و آله بر شتری گذر کرد که بر زمین افتاده بود. ناگاه برخاست و سوی حضرت شتافت. ایشان فرمود: این شتر از بدرفتاری صاحبانش شکوه دارد. شتر از پیامبر صلّی الله علیه و آله خواست تا او را از میان آنها بیرون آورد. حضرت سراغ صاحبانش را گرفت. صاحبش آمد. به او فرمود: آن را بفروش و از نزد خود بیرون بفرست. شتر نالهای کرد و سپس برخاست و دنبال پیامبر صلّی الله علیه و آله راه افتاد. حضرت فرمود: از من میخواهد سرپرستیاش را به عهده بگیرم. آنگاه آن را برای حضرت علی علیه السلام خرید و آن تا روزگار صفین نزد ایشان بود.

37. الخرائج و الجرائح: روایت شده که همسر عبدالله بن مِشکَم گوسفندی مسموم برای پیامبر صلّی الله علیه و آله آورد. بِشر بن بَراء نیز همراه حضرت بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله از سردست برداشت و بِشر از پایچه. حضرت آن را جوید و بیرون ریخت و فرمود: به من خبر میدهد که مسموم است. اما بِشر لقمه را جوید و پایین داد و جان داد. حضرت کسی را در پی آن زن فرستاد و او اقرار کرد. به او فرمود: چرا این کار را کردی؟ گفت: تو همسر و بزرگان قوم مرا کشتی، گفتم اگر پادشاه باشد او را میکشم و اگر پیامبر باشد خدا آگاهش میکند.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 86

38. الخرائج و الجرائح: روایت شده که سعد بن عَباده شامگاهی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت روزه بود. وی ایشان و حضرت علی علیه السلام را به غذا دعوت کرد. وقتی غذا را خوردند پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: یک پیامبر و یک وصیّ نزدت افطار کردند و نیکوکاران از غذایت خوردند و روزهداران نزدت افطار کردند و فرشتگان بر تو درود فرستادند. سپس سَعد حضرت را بر الاغی کُندرو سوار کرد. حضرت رواندازی روی الاغ انداخت و الاغ چنان تندپا شد که همپایی نداشت.

39. الخرائج و الجرائح: از ابن اعرابی روایت شده که وی گفت: غلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله سفینه گفت: با کشتیام راهیِ جنگ شدم. در راه کشتی شکست و با همه آنچه در آن بود غرق شد. من نجات یافتم اما هیچ چیز برایم نماند جز جامهای پاره که تنم را پوشانده بود. سوار بر تکه چوبی روی آب بودم و تکه چوب حرکت کرد و مرا به صخرهای در میان دریا رساند. از آن بالا رفتم و با خود گفتم نجات یافتم. اما موجی آمد و مرا از روی صخره انداخت و چندین بار بالا و پایینم کرد تا اینکه خود را به ساحل رساندم و دیگر امواج به من نرسیدند. از این که سالم مانده بودم خدا را حمد گفتم و به راه افتادم که ناگاه چشمم به یک شیر افتاد. شیر به طرفم آمد و میخواست پارهام کند. دستانم را سوی آسمان فراز بردم و گفتم: خداوندا من بنده تو و غلام پیامبرت هستم، مرا از غرق شدن نجات دادی، اکنون درندگانت را به سراغم میفرستی؟! در آن دم به من الهام شد و گفتم: ای درنده! من سفینه غلام رسول خدا هستم، رسول خدا را در برابر غلامش به حرمت نگهدار. به خدا سوگند آن شیر از غرّش واماند و همچون گربهای جلو آمد و باری سر به این پا سایید و باری سر به آن پا سایید و چندی به صورتم خیره شد. سپس بر زمین خوابید و به من اشاره کرد که سوار شو. من بر پشتش سوار شدم و او به راه افتاد و نرم نرم مرا برد. هنوز شتاب نگرفته بود که در جزیرهای فرود آمد با درختان و میوههای بسیار و چشمهای با آب گوارا. من در بهت فرو رفته بودم که ایستاد و به من اشاره کرد پیاده شو. پایین آمدم و او روبرویم به نظاره ایستاد. از آن میوهها چیدم و خوردم و از آن آب نوشیدم و سیراب شدم. بعد برگ درختان را کَندم و با

چندی از آنها تن پوشی ساختم و خودم را پوشاندم و با چندی دیگر روراندازی ساختم و بر خود کشیدم و با چندی دیگر چیزی شبیه کیسه ساختم و آن را از آن میوهها پُر کردم و جامه پارهای را که به همراه داشتم نیز در آب فرو بردم تا هرگاه به آب نیازمند شدم آن را فشار دهم و از آبش بنوشم. وقتی کارهایی را که میخواستم را انجام دادم آن شیر دوباره نزدم آمد و دراز کشید و اشاره کرد که سوار شو. سوارش شدم و به راه افتاد. مرا از راهی جز آن راهی که آمده بودیم به سوی دریا برد. چون به دریا رسیدیم ناگاه دیدم یک کشتی در آب میرود. برایشان دست تکان دادم. اهالی کشتی جمع شدند و چون دیدند انسانی بر یک شیر سوار شده شروع کردند خدا را تسبیح و تهلیل گفتند و داد زدند: ای جوان! تو کیستی؟ جن هستی یا آدمیزاد؟! گفتم: من سفینه غلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله هستم و این شیر حرمت رسول خدا را پاس داشت و کاری را که میبینید برایم کرد. همینکه نام رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شنیدند بادبانها را پایین کشیدند و دو نفرشان را در قایقی کوچک نشاندند و لباسهایی به آن دو دادند و آنها سوی من راهی شدند. من از شیر پیاده شدم و شیر گوشهای ایستاد و سر به زیر انداخت مینگریست که من چه میکنم. آن دو مرد لباسها را به من دادند و گفتند: اینها را بپوش. پوشیدم. یکیشان آمد گفت: بر دوش من بنشین تا تو را به قایق ببرم، مگر درندگان بیش از امت رسول خدا صلّی الله علیه و آله حرمت حضرت را پاس میدارند؟ من نزد آن شیر رفتم و گفتم: خداوند از جانب رسول خدا پاداشی نیک به تو عطا کند. به خدا سوگند دیدم از چشمانش اشک بر گونههایش به راه افتاد و از جا تکان نخورد تا من وارد قایق شدم و سپس ایستاد و آنقدر مرا نگریست تا اینکه از جلوی چشمانش ناپدید شدیم(1).

1- . الخرائج: 187- 188؛چندی از روایت پیشین و پسین را در الخرائج نیافتیم، پیشتر گفتیم که نسخه مصنّف با نسخه چاپی کتاب تفاوت دارد و گویا نسخه چاپی مختصری از نسخه مصنّف است.

توضیح: «انتسفَه» یعنی آن را از جا کَند. «زئیر» غرّش شیر از سینه است. «خَبَب» به تحریک نوعی دویدن است. «لوّحَ بالشیء» یعنی به آن چیز اشاره کرد. «قارب» کشتی کوچک است.

40. الخرائج و الجرائح: جابر از عمار بن یاسر روایت کرده که وی گفت: با رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوی غزوهای به راه افتادیم. ما از مدینه خارج شدیم و حضرت عقبتر از ما میآمد. ایشان از پس ما آمد و به من رسید. شتر من از راه ماند و بر زمین زانو زد و بدین خاطر من از مردم جا ماندم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله از شترش پیاده شد و مقداری از آب مشکش را در دهانش ریخت و سپس آن را روی شتر من ریخت و صدایش کرد. ناگاه شتر همچون آهو برخاست. حضرت به من فرمود: سوارش شو و به راه بیافت. سوار شدم و با رسول خدا صلّی الله علیه و آله به راه افتادم. شترم چنان میرفت که به خدا سوگند شتر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عضباء از آن جلو نمیزد. حضرت فرمود: شترت را به من میفروشی؟ عرض کردم: متعلق به شماست ای رسول خدا! فرمود: نه، بهایش را بگیر. عرض کردم: هر چه میخواهید بدهید. فرمود: صد درهم. عرض کردم: فروختم. فرمود: پس تا بازگشت به مدینه زیر پایت باشد. وقتی بازگشتیم و در مدینه فرود آمدیم من جهازم را از روی شتر برداشتم و افسارش را گرفتم و بر در خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفتم. فرمود: به قولت وفا کردی ای عمار؟! عرض کردم: این واجب است ای رسول خدا! فرمود: ای اَنَس! صد درهم به بهای این شتر به عمار بده و آن را نیز به خودش پس بده تا هدیهای از ما به او باشد و بهرهمند شود. جابر میگوید: روزی در گرد پیامبر صلّی الله علیه و آله در مسجد ایشان نشسته بودیم. حضرت مشتی سنگریزه از کف مسجد برداشت و ناگاه همه سنگریزهها در دست ایشان زبان به تسبیح گشودند. سپس آنها را بر سر جایشان در مسجد ریخت.

41. الخرائج و الجرائح: روایت شده جمعی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و از شترشان شکوه کردند و گفتند دیوانه شده و یکی از باغهایشان را تباه کرده است. حضرت به باغشان رفت. وقتی در را گشودند دیدند تن شتر کوفته شده. همینکه شتر پیامبر صلّی الله علیه و آله را دید بر خاک افتاد و نالید و بانگ برآورد.

حضرت فرمود: او از شما شکایت میکند و میگوید سالها برایتان کار کردهام و مرا برای نیازهایتان فرسودهاید اما اکنون که پیر شدهام میخواهید سرم را ببرید. عرض کردند: همینطور بوده، ما آن را به شما میبخشیم ای رسول خدا! حضرت فرمود: نه، آن را به من بفروشید. آنها شتر را به حضرت فروختند و ایشان آزادش کرد. آن شتر در مدینه میچرخید و اهالی مدینه علفش میدادند و میگفتند این آزاد شده رسول خداست.

توضیح: «صدم» یعنی کوفتن.

42. الخرائج و الجرائح: روایت شده که ولید بن عُباده بن صامت گفت: جابر بن عبدالله داشت در مسجد نماز میخواند. ناگاه مردی اعرابی نزدش آمد و گفت: مرا خبر ده که آیا در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله چهارپایان سخن گفتهاند؟ گفت: بله، پیامبر صلّی الله علیه و آله عُتبه بن ابی لهب را نفرین کرد و فرمود: یکی از سگهای خدا تو را بخورد. این گذشت و روزی حضرت در میان اصحاب رهسپار شد و با ایشان رفتیم تا به سبزهزاری در مکه رسیدیم. عُتبه نیز که مخفیانه آمده بود، در عقب اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و بدون اینکه آنها بفهمند فرود آمد تا حضرت را بکُشد. چون تاریکی شب سر رسید ناگاه شیری بر عُتبه پرید و او را گرفت و از میان کاروان بیرون آورد و غرّشی سهمگین کرد. همه کاروانیان از غرّش او دم فرو بستند. شیر به سخن درآمد و زبانی رسا گفت: این عُتبه بن ابی لهب است، مخفیانه از مکه خارج شده و میخواهد محمد را بکُشد. سپس او را تکه تکه کرد اما از تکههایش هیچ نخورد. باری دیگر جمعی از آل ذَریح به همراه زنانشان شب هنگام در جایی فرود آمدند. وقتی مشغول لهو و لعب شدند ناگاه گوساله ای بر بلندایی رفت و به زبانی شیوا گفت: ای آل ذریح! شما را به کاری پسندیده ره بنمایم؟ در میان مکه کسی به زبان فصیح فریاد میزند و مردم را فرامیخواند که بگویند هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، او را اجابت کنید. در آن دم آن جماعت لهو و لعب را واگذاشتند و سوی مکه به راه افتادند و در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اسلام گرویدند. بار دیگر گرگ به سخن درآمد. او به سراغ گله گوسفندی رفت تا چیزی برباید. چوپان جلوی او ایستاد و مانعش شد. اما گرگ

دست نکشید. چوپان گفت: شگفتا از این گرگ! ناگاه گرگ گفت: ای فلانی! شگفتتر از من محمد بن عبدالله قریشی است که در میان مکه شما را فرامیخواند که بگویید هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست تا با این سخن بهشت را برایتان تضمین کند اما شما از او روی میگردانید. چوپان به او گفت: وای از تو بلای سهمگین! چه کسی گوسفندان مرا میپاید تا من نزد او بروم و به او ایمان بیاورم؟ گرگ گفت: من گوسفندانت را میپایم. او به راه افتاد و در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اسلام گروید. بار دیگر شتر آل نجّار به سخن درآمد. او بر آنها رم کرده بود و نمیگذاشت سوارش شوند. هر حیلهای در کارش کردند نتوانستند او را بگیرند. آمدند و به پیامبر صلّی الله علیه و آله خبر دادند. حضرت نزد آن شتر رفت. وقتی شتر ایشان را دید فروتنانه زانو زد و گریست. پیامبر صلّی الله علیه و آله رو به بنی نجّار کرد و فرمود: بدانید که او از شما شکایت دارد و میگوید شما از علوفهاش کاستهاید و بر بارش افزودهاید. عرض کردند: او سرکش است و زور ما به او نمیرسد. حضرت به شتر فرمود همراه صاحبانت برو و او رام شد و به راه افتاد. بار دیگر ماده آهویی به سخن درآمد. چندی از اصحاب او را شکار کرده بودند و در کنار اثاثیه خود بسته بودند. پیامبر صلّی الله علیه و آله از آنجا میگذشت که ناگاه آهو ندا سر داد: ای پیامبر خدا! ای رسول خدا! حضرت فرمود: چه میگویی ای دردمند؟! گفت: من شیرده هستم و دو بچه دارم، مرا رها کن تا بروم و آنها را شیر دهم و برگردم. حضرت او را باز کرد و رفت. وقتی برمیگشت دید آن ماده آهو بر جا ایستاده است. پیامبر صلّی الله علیه و آله شروع کرد او را ببندد که صاحبان اثاثیه متوجه شدند. حضرت ماجرا را برایشان گفت. آنها عرض کردند: این آهو برای شما باشد. حضرت او را آزاد کرد و او زبان به شهادتین گشود(1).

توضیح: «مبقله» یعنی محل رویش «بقل» که به هر گیاهی که زمین را سرسبز کند «بقل» میگویند. «ثَمِلَ» یعنی مست شد و «تمثّلَ» یعنی ته ظرف را سر کشید. «رابیه» یعنی بلندای زمین. «یا لک مِن طامهٍ» ندا برای اظهار تعجب است، مثل «یا

1- . الخرائج: 222

للماء» و «من» ببیانیه است اما «طامه» یعنی امر شگفت و بلای هنگفت. «نَجد» یعنی زمین بلند، راهنمای ماهر، دلیر کاردان در آنچه دیگران از آن درمیمانند، غم و اندوه؛ «نَجود» در وصف شتر یعنی ماده شتر درازگردن و ماده شتر تندرو و پیشتاز؛ «نَجده» یعنی شجاعت، قوّت وسختی، ترس و بیم. «حافل» یعنی حیوانی با پستان پُرشیر

43. الخرائج و الجرائح: از سلمان روایت شده که وی گفت: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و عرض کرد: ای محمد! به من خبر ده درون شکم ناقهام چیست تا بدانم خبری که آوردهای حق است و به خدای تو ایمان بیاورم و از تو پیروی کنم. حضرت به علی علیه السلام رو کرد و فرمود: دوستم علی برایت میگوید. علی علیه السلام افسار ناقه را گرفت و دستی بر گردنش کشید و سپس دیده سوی آسمان فراز کرد و فرمود: خداوندا به حق محمد و اهل بیت محمد و به حق نامهای نیکت و سخنان جامعت از تو میخواهم که این ناقه را به سخن درآوری تا از آنچه در شکم دارد خبر دهد. ناگاه ناقه رو به علی علیه السلام کرد و گفت: ای امیرمومنان! روزی او بر من سوار شد و میخواست به دیدار پسر عمویش برود. وقتی به دشتی به نام دشت حَسَک رسیدیم از من پیاده شد و مرا در آن دشت فروخوابانید و با من درآمیخت. در آن دم اعرابی گفت: وای بر شما! کدامتان پیامبرید؟! او یا این؟ به او گفتند: ایشان پیامبر است و ایشان برادر و وصیّ اوست. اعرابی گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی. آنگاه از پیامبر صلّی الله علیه و آله خواست تا ایشان از خدا بخواهد که او را از آنچه در شکم ناقهاش است رهایی بخشد. خداوند او را رهایی بخشید و اسلام آورد و به نیکی مسلمان شد.

44. المناقب، الخرائج و الجرائح: از ابوذر روایت شده که وی گفت: روزی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله رفتم. حضرت فرمود: گوسفندانت چه کردهاند؟ عرض کردم: ماجرایی شگفت برایشان رخ داده است. داشتم نماز میخواندم که ناگاه گرگی به گوسفندانم حمله کرد. با خود گفتم نمازم را قطع نمیکنم. گرگ گوسفندی برداشت و با خود برد و من احساسش میکردم. به ناگاه شیری سوی آن گرگ آمد و گوسفند

را از چنگ او رهانید و به گله بازگرداند. سپس ندا سر داد: ای ابوذر! به نمازت بپرداز، خداوند گوسفندانت را به من سپرده. وقتی نمازم را به پایان رساندم شیر به من گفت: نزد محمد برو و به او بگو خداوند رفیق تو را که حافظ شریعت توست گرامی داشت و گوسفندانش را به یک شیر سپرد. در آن دم همه اطرافیان پیامبر صلّی الله علیه و آله شگفت زده شدند(1).

45. المناقب: از ابو هریره و عایشه روایت شده که آنها گفتند: مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و سوسماری در دست داشت. عرض کرد: ای محمد! من اسلام نمیآورم تا آنگاه که این خزنده اسلام بیاورد. حضرت به سوسمار فرمود: پروردگارت کیست؟ گفت: کسی که مُلکش در آسمان است و سلطنتش در زمین و عجایبش در دریا و ساختههایش در خشکی و دانشش در رحِمها. حضرت فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ گفت: تو رسول پروردگار جهانیان هستی و زیور همه آفریدگان در روز قیامت و پیشوای روسپیدان که هر کس به تو ایمان بیاورد رستگار و کامیاب میشود. در آن دم اعرابی گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خداست. سپس خندید و گفت: وقتی نزدت آمد از همه خلق نزد من منفورتر بودی، اکنون که از نزدت میروم از همه خلق نزدم محبوبتر هستی. وقتی به خانهاش رسید یارانش را جمع کرد و آنچه را دیده بود برایشان بازگفت. آنها همگی سوی پیامبر صلّی الله علیه و آله رهسپار شدند و حضرت نیز به استقبالشان رفت. آنگاه اعرابی سرود:

أَلَا یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ صَادِقٌ فَبُورِکْتَ مَهْدِیّاً وَ بُورِکْتَ هَادِیاً

شَرَعْتَ لَنَا دِینَ الْحَنِیفِیِّ بَعْدَ مَا عَنِدْنَا کَأَمْثَالِ الْحَمِیرِ الطَّوَاغِیَا

فَیَا خَیْرَ مَدْعُوٍّ وَ یَا خَیْرَ مُرْسَلٍ إِلَی الْإِنْسِ ثُمَّ الْجِنِّ لَبَّیْکَ دَاعِیاً

أَتَیْتَ بِبُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَاضِحٍ فَأَصْبَحْتَ فِینَا صَادِقَ الْقَوْلِ رَاضِیاً

فَبُورِکْتَ فِی الْأَقْوَامِ حَیّاً وَ مَیِّتاً وَ بُورِکْتَ مَوْلُوداً وَ بُورِکْتَ نَاشِیاً

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 87، الخرائج: 222

«ای رسول خدا به راستی که تو راستگویی و در رهیابی و رهنمونی خجسته گشتهای،

برایمان دین حنیف را مقرّر ساختی پس از آنکه سرکشانی چون الاغ بر ما مسلّط بودند،

پس ای بهترین کسی که فراخوانده شدهای و ای بهترین کسی که سوی انس و جن فرستاده شدهای، گوش به فرمان دعوت تو هستیم،

از جانب خداوند برهانی آشکار آوردهای و در میان ما راستگو و خشنود گشتهای،

تو در میان همه اقوام چه زنده و چه مرده و به هنگام میلاد و به هنگام پا گرفتن خجسته گشتهای.»

و روایت شده: نام آن اعرابی سَعد بن مُعاذ سُلَمی بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله از اینکه آنها اسلام آوردند شادمان شد و همان اعرابی را بر امارت بر آنان نهاد.

از زید بن اَرقَم و اَنَس و اُمّ سلمه و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آهویی گذر کرد که به طنابهای خیمه مردی یهودی بسته شده بود. آهو گفت: ای رسول خدا! من مادر دو بچه آهو هستم که تشنهاند و این سینه من است که پُر از شیر شده، مرا برهان تا بروم و آنها را شیر بدهم، سپس برمیگردم و باز مرا ببند. حضرت فرمود: میترسم برنگردی. گفت: اگر برنگشتم خداوند عذابی سخت بر من قرار دهد. حضرت او را رهانید و او رفت و برای دو بچهاش ماجرا را گفت. بچههایش گفتند: ما شیر نمینوشیم چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای ضمانت تو به زحمت افتاده است. آهو با دو بچهاش سوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفت و حضرت را ستود و بچههایش شروع کردند سرهایشان را به رسول خدا صلّی الله علیه و آله بسایند. در آن دم آن یهودی به گریه افتاد و اسلام آورد و گفت: من این آهو را آزاد کردم. سپس همانجا به سجده افتاد. حضرت زنجیری بر گردن آن آهو انداخت و فرمود: گوشت تو را بر شکارچیان حرام کردم. سپس فرمود: ای کاش حیوانها از مرگ آگاه بودند.

ص: 511

و در روایت زید آمده: به خدا سوگند من آن آهو را دیدم که در دشت خدا را میستود و میگفت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست.

و روایت شده: نام آن مرد اُهَیب بن سَماع بود.

از عُروه بن زبیر روایت شده: هنگامیکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد چهار کنیز چاق و چهار کنیز لاغر و ده پیمانه طلا و نقره و الاغی سفید مایل به سبز سهم ایشان شد. آن الاغ وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوارش شد زبان گشود و گفت: ای رسول خدا! من عُفَیر هستم، پادشاه یهودیان مالک من بود و من چموش بودم و گاز میگرفتم و فرمان نمیبردم. حضرت به او فرمود: آیا پدر داری؟ گفت: نه، زیرا از نسل ما هفتاد الاغ مرکب پیامبران بودند و الان نسل ما قطع شده، از نسل ما الاغی جز من باقی نمانده و از پیامبران نیز پیامبری جز شما باقی نمانده که زکریا علیه السلام این بشارت را به ما داده بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن الاغ را بر در خانه افراد میفرستاد و او بر در خانه میرفت و با سرش در میزد، وقتی صاحب خانه بیرون میآمد به او اشاره میکرد که نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برو. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله درگذشت او خودش را در چاه ابی هَیثم بن تَیِّهان انداخت و همان چاه قبرش شد.

گونه دیگری از این روایت در علل الشرائع از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.

از عبدالرحمن عنبری روایت شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله در روز عرفه خطبه خواند و مردم را به صدقه دادن برانگیخت. مردی عرض کرد: ای رسول خدا! این شتر من برای فقیران باشد. پیامبر صلّی الله علیه و آله به آن شتر نگاهی انداخت و فرمود: آن را برای من بخرید. آن را برای ایشان خریدند. آن شتر شبی دم اتاق پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: خداوند به تو برکت دهد. شتر گفت: من ده شکم را آبستن کردم و دیگر مرا آزاد گذاشتند. کسی مرا از صاحبم قرض گرفت. من از آنها رمیدم و میچریدم. گیاهان مرا صدا میزدند و درندگان بر من بانگ میزدند که این شتر برای محمد است. پیامبر صلّی الله علیه و آله نام صاحبش را پرسید. گفت: عضبا. حضرت او را عضباء نامید. عمر بن خطاب گفت: وقتی پیامبر

صلّی الله علیه و آله به آستانه مرگ درآمد، آن شتر به ایشان گفت: پس از خود مرا به چه کسی میسپاری؟ فرمود: ای عضباء! خداوند به تو برکت دهد، تو را به دخترم فاطمه میدهم و او در دنیا و آخرت سوارت میشود. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله درگذشت عضباء شبانه نزد فاطمه آمد و گفت: سلام بر تو ای دختر رسول خدا! هنگام جدایی من از دنیا فرا رسیده، به خدا سوگند پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله هیچ علف و هیچ آبی برایم گورا نبوده . عضباء سه روز پس از درگذشت پیامبر صلّی الله علیه و آله جان داد(1).

46. المناقب: جابر انصاری و عُباده بن صامت گفتند: در باغ بنی نجّار شتری چموش بود که به هر کس وارد آن باغ میشد حمله میکرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله وارد باغ شد و صدایش کرد. شتر آمد و لبش را بر زمین گذاشت و روبروی حضرت نشست. حضرت افسارش کرد و آن را به صاحبش سپرد. عرض کردند: چهارپایان نبوت شما را میفهمند؟ فرمود: هیچ چیز نیست که نبوت مرا نفهمد به جز ابوجهل و قریشیان! عرض کردند: پس ما برای سجده کردن به شما از چهارپایان سزاوارتریم. فرمود: من میمیرم، به آن زندهای سجده کنید که نمیمیرد. شتر دیگری نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و لبانش را تکان داد. حضرت به او گوش داد و خندید. سپس فرمود: از کمبود علوفه و سنگینی بارش شکایت میکند ای جابر! با او نزد صاحبش برو و او را نزد من بیار. عرض کردم: من صاحبش را نمیشناسم. حضرت فرمود: خودش نشانت میدهد. من با آن شتر به راه افتادم و نزد یکی از اهالی قبیله بنی حَنظَله رفتم و او را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردم. حضرت به او فرمود: این شتر تو به من چنین و چنان میگوید! عرض کرد: این به خاطر چموشیاش بود، ما دو شب این کار را با او کردیم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به شتر رو کرد و فرمود: همراه صاحبانت برو. شتر سر به زیر افکند و جلوی آنها رفت. آنها عرض کردند: ای رسول خدا! ما او را به حرمت شما آزاد کردیم.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 85- 86

آن شتر در بازارها میچرخید و مردم میگفتند: این شتر آزاد شده رسول خدا صلّی الله علیه و آله است(1).

توضیح: «قطَمَه یقطمُه» یعنی او را گاز گرفت و بر وزن «فرِحَ» یعنی خواهان آمیزش شد و یا خواهان گوشت یا چیزهای دیگر شد، صفتش «قَطِم» بر وزن «کتف» میشود و نیز «قِطیَم» بر وزن «إردَب» به معنای شتر نر چموش.

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : امام حسن عسکری علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «أَمْ تُرِیدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَکُمْ کَما سُئِلَ مُوسی مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ»(2)

{آیا می خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلا از موسی خواسته شد و هر کس کفر را با ایمان عوض کند مسلما از راه درست گمراه شده است.} به نقل از امام هادی علیه السلام فرمود: «أَمْ تُرِیدُونَ» یعنی ای کفار قریش و ای یهودیان آیا می خواهید «أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَکُمْ» یعنی نشانههایی را به او پیشنهاد میکنید که نمی دانید صلاح شما در آن است یا تباهیتان «کَمَا سُئِلَ مُوسَی مِن قَبْلُ» به موسی علیه السلام نیز پیشنهاد دادند و گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»(3)

{تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت.} «وَمَن یتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالإِیمَانِ» اینگونه که وقتی نشانههایی را که پیشنهاد میکند دید باز ایمان نمیآورد، و یا اینگونه که وقتی دانست در شأن او نیست که به خدا پیشنهاد دهد و باید به دلایلی که خداوند عرضه داشته و نشانههای آشکاری که پدید آورده بسنده کند با عناد ورزیدن و عدم پایبندی به حجت و دلیلی که برایش آورده شده، باز ایمان نمیآورد و کفر را به جای ایمان میپذیرد، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِیلِ» یعنی از راه معتدل که به بهشت منتهی می شود منحرف گشته و در مسیری که پایانش جهنم است قدم گذاشته است.

1- . الخرائج: 84
2- . بقره / 108
3- . بقره / 55

حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده: ای یهودیان! «أَمْ تُرِيدُونَ» یعنی آیا می خواهید پس از آنچه برایتان آوردیم «أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَكُمْ»؟ ماجرا از این قرار بود که ده تن از یهودیان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و می خواستند حضرت را بیازارند و با پرسش درباره اموری ایشان را آزرده خاطر کنند. در آن اوان مردی اعرابی که گویی کسی او را از پشت هل می داد نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد. او عصایی بر گردنش داشت که کیسه ای سربسته بر آن آویخته بود و در آن کیسه چیزی نهاده بود که کیسه را پر کرده بود و کسی نمیدانست درونش چیست. او گفت: ای محمد! به سوالی که از تو می پرسم پاسخ بده فرمود: ای برادر عرب! این یهودیان پیشتر از تو آمدهاند، آیا اجازه می دهی با آنها آغاز کنم؟ گفت: خیر، چون من غریبم و رهگذرم. حضرت فرمود: بنابراین تو به خاطر غریب بودنت و این که رهگذری بر آنها مقدّم هستی. گفت: سخنی دیگر. حضرت فرمود: چه؟ گفت: اینان کتابی دارند که میپندارند حق است، من قبول ندارم تو چیزی بگویی که آنها در آن با تو توافق کنند و تأییدت کنند تا مردم را از دینشان برگردانند. من با چنین چیزهایی قانع نمی شوم و فقط با دلیلی آشکار قانع میشوم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ حضرت علی علیه السلام را فرا خواندند. ایشان راهی شد و وقتی به نزدیکی رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید اعرابی گفت: ای محمد! در گفتگوی میان من و تو با این مرد چه کار داری؟ حضرت فرمود: تو از من دلیل روشن خواستی، این مرد همان دلیل گره گشا و صاحب دانش کافی است، من شهر حکمت هستم و این مرد باب آن است، هر که خواهان حکمت باشد باید از درش وارد شود. وقتی حضرت علی علیه السلام در برابر حضرت حاضر شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا! هر که میخواهد عظمت آدم و حکمت شیث و شرافتمندی و ابهت ادریس و شکرگزاری و عبادت نوح برای پروردگارش را ببیند و به وفاداری و دوستی ابراهیم با خدا و دشمنی و ناسازگاری موسی با دشمنان خدا و دوستی و حسن معاشرت عیسی با مؤمنان بنگرد، باید به این علی بن ابی طالب بنگرد، چراکه با وجود او بر ایمان مومنان و بر نفاق منافقان افزوده میشود. اعرابی گفت: ای محمد! اینطور که تو

عموزادهات را مدح کردی گویی شرف او شرف تو و عزت او عزت توست، من چیزی را از این مرد نمیپذیرم مگر کسی برایش شهادت دهد که در شهادتش هیچ بطلان و فسادی راه ندارد، یعنی اگر این سوسمار برایش شهادت دهد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! پس آن را از کیسهات در آور و از او شهادت بخواه تا برایت به نبوت من و فضیلت این برادرم شهادت دهد. اعرابی گفت: من برای شکار این سوسمار زحمت کشیدهام و میترسم بپرد و بگریزد. حضرت فرمود: نترس، نمیپرد و نمیگریزد، بلکه می ایستد و به تصدیق و برتری ما شهادت می دهد. اعرابی گفت: میترسم بپرد. حضرت فرمود: اگر پرید همین برایت حجتی علیه ما باشد تا ما را دروغگو بشماری، اما او نخواهد جهید و برای ما شهادتی بر حق خواهد داد، اگر این کار را کرد رهایش کن زیرا محمد به جایش چیزی به تو می دهد که برایت بهتر است. آنگاه اعرابی سوسمار را از کیسه در آورد و روی زمین گذاشت. سوسمار ایستاد و رو به رسول خدا صلّی الله علیه و آله کرد و گونه هایش را بر خاک مالید. سپس سرش را بلند کرد و خداوند متعال به سخنش آورد و او گفت: شهادت می دهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و هیچ شریکی ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده او و رسول او و برگزیده او و سرور همه پیامبران و برتر از همه آفریدگان و خاتَم پیامبران و پیشوای سپید رویان است، و گواهی می دهم که برادر تو علی بن ابی طالب دارای همان صفاتی است که خود فرمودی و داری همان فضیلتی است که خود برشمردی و دوستان او در بهشت گرامیاند و دشمنانش در جهنم جاویدند. ناگاه اشک از چشمان اعرابی به راه افتاد و گفت: ای رسول خدا! من نیز به آنچه این سوسمار شهادت داد شهادت می دهم، من چیزی دیدم و تماشا کردم و شنیدم که هیچ گریز و هیچ راه فراری از آن نیست. سپس رو به یهودیان کرد و گفت: وای بر شما! پس از این دیگر چه نشانهای می خواهید و چه معجزه ای پیشنهاد میدهید؟ هیچ راهی جز اینکه ایمان بیاورید ندارید وگرنه همهتان هلاک خواهید شد. در آن هنگام همه آن یهودیان ایمان آوردند و گفتند: ای برادر عرب! سوسمار تو برای ما بسی پُربرکت بود. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! سوسمار را رها کن تا خداوند عزّ و جلّ به جایش چیزی به

تو بدهد که برایت بهتر است، چه آن سوسماری است که به خدا و رسولش و به برادر رسولش ایمان دارد و به حقیقت شهادت می دهد و سزاوار نیست شکار شود یا اسیر باشد، و باید رها باشد تا مزیتی باشد برای او بر بقیه سوسماران ، چون خداوند او را به امیری برگزیده است. در آن دم سوسمار پیامبر را خطاب کرد و گفت: ای رسول خدا! به من اجازه بدهید تا خودم به او عوض بدهم. اعرابی گفت: تو چه عوضی می توانی به من بدهی؟ سوسمار گفت: مرا به همان سوراخی ببر که مرا از آن گرفتی، در آنجا ده هزار دینار خسروانی و هشتصد هزار درهم هست، آنها را بردار. اعرابی گفت: چگونه این کار را بکنم وقتی همه حاضرین سخن سوسمار را شنیدهاند و من بسیار خستهام؟ چون هر که تازه نفس است به آنجا می رود و آنها را برمی دارد. سوسمار گفت: ای برادر عرب! خداوند آن مال را عوضی برای تو در ازای من قرار داده است، پس اجازه نمیدهد کسی به سوی آن از تو پیشی بگیرد و هر که بخواهد آنها را بردارد خداوند هلاکش میکند. مرد اعرابی که بسیار خسته بود آهسته به راه افتاد و جماعتی از منافقین که نزد رسول صلّی الله علیه و آله بودند به سوی آن سوراخ از او پیشی گرفتند و رفتند و دست در آن سوراخ کردند تا آنچه را شنیده بودند بردارند، ناگاه افعی بزرگی از آن سوراخ بیرون آمد آنها را نیش زد و کُشت و همانجا ایستاد. وقتی مرد اعرابی سر رسید افعی او را ندا داد و گفت: ای برادر عرب! به اینان بنگر که چگونه خداوند مرا مأمور قتلشان کرد تا به مال تو که در عوض آن سوسمار نصیبت شده دست نیابند! او مرا محافظ آن قرار داده، اینک آن را بردار. اینچنین مرد اعرابی درهم ها و دینارها را از سوراخ بیرون آورد و نتوانست آنها را با خود ببرد. افعی ندایش داد و گفت: ریسمانی را که بر کمر داری بردار و با آن این دو کیسه را ببند، سپس آن ریسمان را به دُم من گره بزن تا آن را برایت تا خانهات بکِشم، چون من در این کار خادم تو و نگهبان مال تو هستم آنگاه افعی آمد و همچنان از آن اعرابی و مالش محافظت کرد تا اینکه او آن مال را در خرید زمین و ملک و باغ صرف کرد. سپس افعی بازگشت(1).

1- . التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : 203

توضیح: «عنّته تعنیتاً» یعنی بر او سخت گرفت و او را به کاری واداشت که برایش سخت است، میگویند «جاءهُ متعنّتاً» یعنی آمد و خواست او را به لغزش بیاندازد. «نباهه» یعنی شرافتمندی.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109